



مدرست
منابع اصیل

مستجدات فقه اسلامی

تقریرات درس استاد محسن اراک (زیدعہ)

學問



تقریرات درس استاد محسن اراکی (زید عزه)
تهیه و تنظیم: مرکز رسیدگی به امور مساجد
انتشار: چاپ نخست، پاییز ۱۳۹۷

مدیر هنری: محسن هادی

نشانی: تهران، خیابان جمهوری اسلامی، خیابان دانشگاه جنوبی.

نیش کوچه عطارد، پلاک ۵.

کد پستی: ۱۳۱۶۷۱۳۴۹۹

تلفن: ۶۶۴۹۷۰۲۷

www.masjed.ir



« فهرست

انواع مسجد	۱۴
الفصل الاول: مفهومه و تاريخه و موقعه في النظام الاسلامي و اول مسجد بني في الاسلام	۱۹
البحث الاول: مفهوم المسجد	۲۱
البحث الثاني: اركان مسجد	۲۷
انواع افعال و اقوال اهل مسجد	۳۸
نقش امام در اقامه وجه لله	۵۰
مسجد مسلمين و مسجد مشركين	۶۲
البحث الثالث: تحريفات مفهوم مسجد	۸۱
البحث الرابع: اول مسجد بني في الاسلام	۱۰۱
سبك شهر سازي اسلامي	۱۱۳
امهندسي فرهنگي بانماز جمعه و جماعت	۱۱۸

الفصل الثانی: المساجد الکبری فی الإسلام	۱۲۱
المساجد الأربعة	۳۲۱
تاریخ مسجد الحرام	۱۴۵
مسجد النبی ﷺ	۲۵۶
پر داشت هایی از ساخت مسجد النبی توسط رسول اکرم ﷺ	۲۷۰
فاجعه منا	۲۸۳
مساجد کبری: مساجد اربعه	۲۸۵
مسجد الرسول ﷺ	۲۹۲
مسجد کوفه	۲۹۳
مسجد الاقصی	۲۹۵
ساخت مسجد النبی ﷺ	۲۹۹
آموزه های نبوی در ساخت مسجد الرسول ﷺ	۳۰۹
اسلام اعرابی و اسلام ابراهیمی	۳۲۶
مسجد سازی: نه مصلی سازی	۳۳۴
فضل مسجد الکوفه و فضل الصلاة فيه	۳۵۲
بيت المقدس	۳۶۹



« دیباچه

در طلایه چهارده سالگی انقلاب شکوهمند اسلامی و بعد از چهار دهه تلاش و مجاهدت در عرصه های اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی، فکر و کلام رسا و راسخ امام راحل به گوش می رسد که: «مسجد محلی است که از آن باید امور اداره شود. این مساجد بود که این پیروزی را برای ملت ما درست کرد. این مراکز حساسی است که ملت باید به آن توجه داشته باشند. اینطور نباشد که خیال کنند که حالا دیگر ما پیروز شدیم، دیگر مسجد می خواهیم چه کنیم. پیروزی ما برای اداره مسجد است.»^۱

در تمام این سالها، فعالیت های شایان توجهی در بسیاری از نهادها و سازمان های متولی در حوزه مسجد صورت گرفته است. اما دانش تخصصی مدیریت مسجد و تدوین نظریات و تجربیات مرتبط با آن، در این دوره، امری مغفول و فراموش شده بود که در آستانه چهارده سالگی انقلاب اسلامی و عطف به فرمایش امام عزیز علیه السلام که پیروزی ما برای اداره مسجد است، بر آن شدیم، داشته های خود را در مرکز رسیدگی به امور مساجد که به تعبیر مقام معظم رهبری، به

عنوان «مرکز و مرجع مقبول، آگاه و نافذالکلمه ای در امر مساجد^۱» محسوب می‌شود، در حوزه‌های مطالعاتی، برنامه‌ای و عملیاتی تجمیع و تدوین نموده و به محضر صاحب نظران، دست اندرکاران و کارگزاران عرصه مسجد تقدیم نماییم. امید است ضمن مطالعه و بهره‌مندی از این مجموعه، با ارائه نظرات و پیشنهادات خود، در تکمیل هر چه بهتر و کیفی محصولات در حوزه مدیریت مسجد، سهیم باشید. فراموش نکنیم «چنانچه مساجد کیفیت شایسته خود را بیابد، هزینه‌های مادی و معنوی بسیاری از دوش جامعه، مردم و مسئولان برداشته خواهد شد^۲».

مرکز رسیدگی به امور مساجد

۱: ابلاغیه‌ی رهبر معظم انقلاب به آیت الله مهدوی کنی برای تاسیس مرکز
۲: رهبر معظم انقلاب ۱۳۹۰/۷/۱۹



تقریرات درس استاد محسن اراکے (زیدعزہ)

التحصیلے ۹۳-۹۲ و ۹۵-۹۴

« مقدمه

تاریخ مسجد به آغاز هبوط بشر روی زمین و شکل گیری هسته اولیه جامعه بشری در کره خاکی باز می گردد. «قل امر ربی بالقسط و اقیموا وجوهکم عند کل مسجد و ادعوه مخلصین له الدین». سیاق این آیه نشان از این دارد که بحث روی آوردن به مساجد، در مورد شکل گیری نخستین جامعه بشری روی زمین است. غالب پیامبران از جمله به نص صریح قرآن، حضرت ابراهیم علیه السلام و اسماعیل علیه السلام خادم مسجد و بیت الله بوده اند.

با این حال مساجد، در دین مبین اسلام جایگاه ویژه ای دارند. به گونه ای که با نیم نگاهی به آیات قرآن و روایات معصومین می توان پی برد که این مکان مقدس، در جامعه دینی از اهمیت و ارزش بی نظیری برخوردار است تا جایی که بهترین مکان های روی زمین، مساجد هستند، عمران، آبادانی و ساختن مسجد عبادت شمرده شده و حاضرین در مسجد ضیوف و میهمانان حضرت حق تعالی محسوب می شوند. خداوند در آیه ۲۹ سوره اعراف به وضوح مومنین را به حضور در مساجد تاکید و توصیه می فرماید: «و اقیموا وجوهکم عند کل مسجد». نظر به این اهمیت خداوند برای حضور در مسجد شرایطی مانند: اجتناب از شرک و

ناپاکی، اظهار خضوع و خشوع و استفاده از زینت را وضع کرده، تا مومنین در فضایی آرام، در بعد معنوی به یاد خدا، اقامه نماز و اعتکاف پرداخته و در بعد تربیتی ضمن رعایت نظافت و تاکید بر زیبایی، حاجات خود را بر حضرت معبود عرضه بدارند و آموزه های لازم را در انواع عرصه های سیاسی، علمی، اجتماعی و ... فراگیرند. در بعد اجتماعی حیات دین در جامعه، انس و وحدت، مساوات و ستم گریزی در بستر مسجد شکل گرفته و به بار می نشیند و از منظر اقتصادی نیز مسجد مایه برکت و هدایت جامعه مسلمین است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با لحاظ تمام این قابلیت ها و ظرفیت ها، مسجد را به عنوان پایگاه و مرکز هدایت و تبلیغ خود برگزید. مولای متقیان حضرت امیرالمومنین علیه السلام ضمن اقامه نماز و عبادت، در مسجد، به حکومت، قضاوت، آموزش، تربیت و سازماندهی تشکیلات مومنین پرداخته است. حضرت صادق علیه السلام مکاتب و حوزه های علمیه خود را در مسجد تاسیس کرده و حضرت صاحب الزمان (عج) مرکز حکومت و فرماندهی خود را مسجد قرار خواهد داد. این سیر حرکت و البته موثر و تاثیر گذار مساجد از بدو تشکیل مدینه نبوی تا دوران معاصر ادامه داشته است.

انقلاب اسلامی ما، حرکت و خیزش مردمی خود را مدیون مسجد است. غالب جوانان انقلابی، هر آنچه از معارف و مبارزات اسلامی اخذ کرده و در بستر انقلاب بکار گرفتند، از مسجد و ائمه جماعات آموخته بودند. وقوع این خیزش بزرگ مردمی، در سیر تکامل حرکت شیعه، نوید بخش دوران موعود منتظر است، زمانه ای که اقتضائات تمدنی دوران امروز، باید بر مهندسی تمدن اسلامی، بر اساس معارف شیعی منطبق گردد. طبیعی است که در این عصر، توجه بیش از پیش به مسجد و کارکردهای آن بسیار مهم خواهد بود.

در چنین فضا و بستری، امام جماعت مسجد، در نقش مدیر طبیعی این مکان مقدس، مسئولیتی خطیر را به دوش می کشد. آشنایی با مسجد و مسائل فقهی مرتبط با این مکان مقدس در سطح دروس خارج حوزه، برای هر طلبه ای که در جامعه اسلامی، نقش امام جماعت را ایفا می نماید، لازم و ضروری می نماید. مرکز رسیدگی به امور مساجد نیز با درک این ضرورت و الزام در آغاز فعالیت های

علمی و آموزشی خود از سال ۹۲، اقدام به تدوین و تشکیل بحث فقه المسجد با محوریت استاد معظم و صاحب سبک، آیت الله اراکی نمود. در این دوره آموزشی استاد با سبک و سیاق خاص خود، پس از پرداختن به مبحث مسجد از حیث لغت، به مساله مسجد و تعبیری که نسبت به آن در آیات، روایات و ادبیات عرب، آمده، می پردازد. آنگاه با ورود به بعد تاریخی مسجد، مباحث شهرسازی اسلامی را مرور کرده و ساختار مسجد بما هو مسجد را با معرفی مساجد اربعه، تشریح و تبیین می نماید. در مباحث بعدی احکام و مسائل فقهی مرتبط با این مکان مقدس مورد مذاقه و بررسی قرار خواهد گرفت.

آنچه پیش روی شماست ویراست نخست اولین دوره از مجموعه سخنرانی های حضرت آیت الله اراکی پیرامون فقه المسجد در سال تحصیلی ۹۳-۹۲ در مرکز آموزشی- فرهنگی محراب است. بدیهی است نظر به اینکه کتاب حاضر، حاصل پیاده سازی سخنرانی های حضرت استاد اراکی است، در حوزه ویراست و بازنویسی خالی از ایراد نخواهد بود، لذا ویراست نخست این اثر ماندگار و فاخر محتوایی تقدیم شما عزیزان می گردد. امید است ضمن مطالعه و بهره برداری از این کتاب آموزشی، ما را در هر چه بهتر شدن محتوا و ساختار چاپ ها و مجلدهای بعدی، یاری فرمایید.

انواع مسجد

بحث مسجد، بحثی فرعی یا کم‌اهمیت نیست؛ بلکه به ساختار جامعه اسلامی مربوط است و ساختار جامعه اسلامی، با مسئله مسجد پیوند خورده است. در فقه اسلامی، سه نوع مسجد از لحاظ جایگاه آن در ساختار جامعه اسلامی مطرح است: مسجد مرکزی، مسجد المدینه، مسجد محله.

« مسجد مرکزی

مسجد مرکزی، بیت الله الحرام و مسجدالحرام است که خداوند درباره آن می‌فرماید: «وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا^۱ و چون خانه [کعبه] را برای مردم محل اجتماع و [جای] امنی قرار دادیم» که بیت امامت کبری است؛ چنان که قرآن کریم می‌فرماید: «وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ^۲؛ و آنگاه که برای ابراهیم خانه خدا را جایگاه قرار دادیم». مسجدالحرام مرکز اصلی جامعه جهانی اسلام و محور شکل‌گیری جامعه جهانی است؛ لذا مسجد مرکزی محسوب می‌شود. همچنین

۱. بقره: ۱۲۵.

۲. حج: ۲۶.

مسجد رسول الله و مسجد الکوفه، مساجد مرکزی هستند که برای همه جامعه اسلامی مرکزیت دارند؛ بنابراین احکام خاصی بر این مساجد بار می‌شود. مسجد الاقصی را نیز می‌توان به این مساجد اضافه کرد که در حقیقت مسجد حضرت ولی عصر علیه السلام محسوب می‌شود؛ چراکه مسجد الحرام، بیت الله است، مسجد مدینه مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله است، مسجد کوفه، مسجد امیر المؤمنین علیه السلام و ائمه اطهار است و مسجد الاقصی، مسجد حضرت ولی عصر علیه السلام است؛ زیرا «هو المسجد الذي يَصَلِّي فيه أوَّلَ صلواته». بنا بر احادیث متواتره شیعه و اهل سنت، حضرت ولی عصر علیه السلام بعد از برپایی حکومت جهانی اسلام، اولین نماز خود را در مسجد الاقصی اقامه می‌کنند. هنگام نماز صبح حضرت عیسی علیه السلام از آسمان نازل می‌شود و به امام زمان علیه السلام اقتدا می‌کند. این مطلب به قدری اهمیتی دارد که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به آن مباهات کرده است. کمتر حادثه‌ای است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به آن مباهات کند. از جمله مطالبی که در روایات متواتر از رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمده، این است که روزی خواهد آمد که عیسی علیه السلام از آسمان فرود می‌آید و با شما نماز می‌گذارد؛ در حالی که امام جماعت از شما است؛ یعنی عیسی علیه السلام مأموم امام شما است. این، هم از لحاظ دلالت‌های مفهومی و هم از لحاظ دلالت‌های مربوط به ساختار جامعه جدید اسلامی، حادثه‌ای بزرگ و واقعه‌ای عظیم است.

پس این مساجد چهارگانه جایگاه خاصی در ساختار جامعه اسلامی دارند. البته جایگاه ویژه این چهار مسجد، فقط به لحاظ آثار اخروی آنها نیست؛ بلکه آثار اخروی این مساجد فرع جایگاهی است که در ساختار جامعه اسلامی در همین عالم دارند. این مساجد جایگاه ویژه‌ای از لحاظ ساختار جامعه اسلامی و تکوین جامعه‌ای دارند که مورد نظر خدای متعال است.

علت آنکه نماز در مسجد الحرام و مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله و مسجد کوفه آثار خاصی دارد و ثواب ویژه‌ای بر آن مترتب می‌شود، این است که اگر یک نفر در این مساجد نماز بخواند، همانند آن است که یک عده در آنها نماز خوانده‌اند و نماز در این مساجد، به منزله احیای جامعه اسلامی است؛ بنابراین نماز در این مساجد با نماز در دیگر مساجد تفاوت دارد. این مساجد، مساجد رتبه اولی هستند که

محور همه مساجد جامعه اسلامی محسوب می‌شوند. در واقع مراکزی هستند برای شکل‌گیری کل جامعه اسلامی و هر یک از این چهار مسجد، جایگاه خاصی در ساختار جامعه اسلامی دارد.

« مسجدالمدینه

مسجد مرحله دوم، مسجدالمدینه یا مسجد شهر است. هر شهری یک مسجد مرکزی دارد که «تُقَامُ فِيهِ الْجُمُعَةُ». مسجدالحرام محل اجتماع همه مسلمانان جهان است. مساجد سه‌گانه دیگر نیز محل اجتماع مسلمانان در مناسبت‌های مختلف است. در مرحله بعد، مساجد مدینه قرار دارند. در هر شهری باید مسجدی مرکزی وجود داشته باشد که «تُقَامُ فِيهِ صَلَاةُ الْجُمُعَةِ» و بافت اجتماعی شهر با آن شکل بگیرد.

این نکته که باید فاصله بین محل برگزاری هر نماز جمعه تا نماز جمعه دیگر حداقل یک فرسخ باشد، در حقیقت فاصله مرکز شهر اسلامی را تعیین می‌کند. یعنی اگر بخواهیم شهری بسازیم که با معیارهای اسلامی سازگار باشد، باید مرکزی برای آن معین کنیم که این مرکز، مسجد محل برگزاری نماز جمعه آن شهر است. وقتی می‌خواهیم شهر اسلامی بسازیم، باید مسجد را مرکز شهر قرار دهیم و شعاع شهر را نسبت به این مرکز، از هر سمت، شش کیلومتر حساب کنیم. فراتر از آن، مرکز شهر دیگر شروع می‌شود و در آنجا نیز بعد از شش کیلومتر، یک مسجد دیگر است؛ لذا «لَا يَكُونُ بَيْنَ الْجُمُعَةِ وَالْجُمُعَةِ أَقْلٌ مِنْ ثَلَاثَةِ أَمْيَالٍ» فاصله بین نماز جمعه و نماز جمعه دیگر باید حداقل یک فرسخ باشد. یکی از شروط برپایی جامعه اسلامی، شهرسازی بر مبنای نحوه اقامه نماز جمعه است. این مطلب نشان می‌دهد که مسجد با ساختار جامعه اسلامی و حتی شهرسازی اسلامی ارتباط دارد. این مبنای ساختار جامعه اسلامی است که شهر باید بر اساس آن شکل بگیرد. در ساختار مساجدی و تفکر اسلامی، مساجد شهر رتبه دوم را دارا هستند.

« مسجد محله

مساجد محله، رتبه سوم را در میان دیگر مساجد دارند. هم محله و هم مسجد

محلّه، تعریف خاص خود را دارد. امام باقر (علیه السلام) فرموده است: «حَدَّ الْجَوَارِ أَرْبَعُونَ دَارًا مِنْ كُلِّ جَانِبٍ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ؛^۱ حد همسایگی، چهل خانه است؛ از هر طرف: روبه‌رو، پشت، راست و چپ خانه». می‌توان این روایت را مبنایی برای تعریف محله قرار داد و معنی‌اش این است که ما باید شهر را محله‌به‌محله بسازیم. در مرکز هر محله‌ای باید مسجدی باشد و فاصله هر محله با محله دیگر، باید به‌گونه‌ای تعیین شود که از هر سمت، چهل خانه از مسجد مرکزی محله فاصله داشته و بعد از این چهل خانه، محله دیگر شروع شود که در آن مسجد مرکزی دیگری قرار دارد. مردم هر محل باید روزی سه یا پنج مرتبه در مسجد مرکزی محله حضور یابند. به این ترتیب ساختار جامعه اسلامی شکل می‌گیرد؛ ساختاری که در آن به ترتیب امام مسجد محل، امام جمعه و امام جامعه قرار دارد. این ساختار یک ساختار تشکیلاتی است که نشان می‌دهد جامعه اسلامی حول مسجد شکل می‌گیرد و معنا می‌یابد.

مساجد در وهله اول بیوت الله هستند و سپس بیوت الامام: «وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ؛^۲ و آنگاه که برای ابراهیم خانه خدا را جایگاه قرار دادیم». آن هم ابراهیمی که به مقام امامت رسیده بود: «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا؛^۳ و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود، و وی آن همه را به انجام رسانید، [خدا به او] فرمود: من تو را پیشوای مردم قرار دادم». مساجد، بیوت الامام و بیوت رهبری هستند و رابطه امام با امامت، از طریق ساختار مساجد شکل می‌گیرد؛ لذا مساجد جامعه را می‌سازند. پس بین دو بیت، یعنی بیت المؤمن و بیت الله ربطی وجود دارد. درباره بیت المؤمن به این مضمون روایت داریم که: «كُلُّ مُؤْمِنٍ بَيْتٌ». توضیح خواهیم داد که «بیت» مفهوم خاصی در تفکر و فقه اسلامی دارد. بیت مرکز پرورش انسان است. یک بیت داریم که شخصیت فردی انسان در آن شکل می‌گیرد و آن خانواده است؛ از این رو فرموده‌اند: «كُلُّ مُؤْمِنٍ بَيْتٌ». در بیت مؤمن شخصیت فردی مؤمن شکل می‌گیرد. بیت دیگری

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۶۹۹.

۲. حج: ۲۶.

۳. بقره: ۱۲۴.

نیز وجود دارد که بیت الجماعه و بیت جامعه اسلامی است که مساجد هستند و مسجد مرکزی آن، بیت الله الحرام است. قرآن کریم درباره این بیت می‌فرماید: «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ»^۱ در حقیقت، نخستین خانه‌ای که برای مردم نهاده شده، همان است که در مکه است و مبارک، و برای جهانیان [مایه] هدایت است». از این آیه می‌توان نتیجه گرفت که این بیت تنها بیتی نیست که «وُضِعَ لِلنَّاسِ»؛ بلکه «كُلُّ الْمَسَاجِدِ وُضِعَتْ لِلنَّاسِ وَلَكِنْ ذَلِكُمُ الْمَسْجِدَ هُوَ أَوَّلُ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ الَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ». بیتی که در آیه «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ»^۲ آمده همان بیت «وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ»^۳ است.

به همین دلیل بر فقه المسجد تأکید داریم و معتقدیم که جایگاه مسجد نباید مفهومی را به ذهن متبادر کند که از کنیسه‌ها و کلیساها و معابد سیک‌ها و بودایی‌ها برداشت می‌شود؛ زیرا بین دو نوع معبد هیچ ربطی وجود ندارد. ما مصلی داریم: «يُسْتَحَبُّ لِكُلِّ إِنْسَانٍ أَنْ يَجْعَلَ فِي بَيْتِهِ مَكَانًا لِلصَّلَاةِ». البته این تنها کارکرد مسجد نیست. مسجد، بیت الله، بیت الناس و بیت الامامه است. یک ترتب بین انواع مساجد وجود دارد که بر مبنای این ترتب و طبقه‌بندی، ساختار جامعه اسلامی شکل می‌گیرد.

برای برپایی جامعه اسلامی، باید ابتدا جایگاه مسجد را در جامعه تعریف کنیم و جامعه و شهر را بر مبنای تعریف خود از مسجد بسازیم. یعنی شکل شهر بر مبنای جایگاه مسجد تعیین می‌شود. چنانچه مسجد را تعریف کنیم، روش شهرسازی ما نیز روشن می‌شود.

۱. آل عمران: ۹۶.

۲. همان.

۳. حج: ۲۶.

الفصلُ الأوَّلُ؛ مَفْهُومُهُ و تَارِيخُهُ و
مَوْقِعُهُ فِي النِّظَامِ الْإِسْلَامِيِّ وَأَوَّلُ
مَسْجِدِ بَنِي فِي الْإِسْلَامِ

ما ابتدا برخی از مبادی تصویریه و تصدیقیه فقه المسجد را در فصل اول مطرح می‌کنیم و سپس وارد بحث می‌شویم.

البحث الاول: مفهوم المسجد

« مسجد در لغت

«الْمَسْجِدُ اسْمٌ مَكَانٍ لِلسُّجُودِ». "غَايَةُ التَّذَلُّلِ" را سجود می‌گویند؛ یعنی برترین و بیشترین تذلل را سجود می‌گویند. "سَجَدًا" یعنی "تَذَلُّلًا". «وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ»^۱. «سُجُودٌ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ» یعنی همه چیز در برابر خدا ذلیل و مطیع‌اند. مسجد مکان این سجود است. تاج العروس در تعریف مسجد چنین می‌گوید: «وَالْمَسْجِدُ بِكَسْرِ الْجِيمِ: أَيْ مَوْضِعُ السُّجُودِ نَفْسِهِ وَ فِي كِتَابِ الْفُرُوقِ لِابْنِ بَرِّئٍ: الْمَسْجِدُ: الْبَيْتُ الَّذِي يُسْجَدُ فِيهِ». راغب اصفهانی نیز در مفردات چنین می‌گوید: «السُّجُودُ فِي الْأَصْلِ بِمَعْنَى التَّطَامُنِ وَالتَّذَلُّلِ»^۲. تطامن، یعنی همواری و کلمه طمانینه از آن گرفته شده است. تذلل به معنای خاکساری است: «وَجُعِلَ ذَلِكَ عِبَارَةً عَنِ التَّذَلُّلِ لِلَّهِ وَ عِبَادَتِهِ». مسجد در لغت به معنای مکان سجود و سجود به معنای نهایت تذلل است.

۱. رعد: ۱۵.

۲. المفردات للراغب الاصفهانی، ماده سجد.

« مسجد در شرع

مسجد در شرع عبارت است از: «الْمَكَانُ الْمَوْقُوفُ عَلَى كَافَّةِ الْمُسْلِمِينَ لِلصَّلَاةِ فَلَوْ حُصِّ بَعْضُهُمْ مِنْهُمْ لَمْ يَكُنْ مَسْجِدًا». این عبارت مرحوم صاحب جواهر است. پس مسجد، مکانی است که به منظور نماز گزاردن مسلمانان وقف شده باشد. پس اگر مسجدی را مختص طائفه و گروهی کنند، دیگر مسجد محسوب نمی‌شود و وقف باطل است. یا اگر واقف بگوید من مسجد را وقف می‌کنم که مثلاً فقط فلان دسته یا گروه در آن نماز بگذارند، آن مکان دیگر مسجد نیست و مصلی خواهد بود. خاصیت مسجد این است که موقوف است به همه مسلمانان. یعنی مسجِدیت متقوم به وقف است و این وقف باید از جهت "كَافَّةِ الْمُسْلِمِينَ" باشد و نمی‌تواند برای گروه و جمعیت و دسته‌ای خاص باشد. همچنین کسی نمی‌تواند بگوید این مسجد را من وقف خودم می‌کنم.

« کاربری‌های مسجد در کتاب و سنت

در قرآن کریم واژه مسجد در موارد مختلف و متعدد تکرار شده است. برای این که کاربری و مفهوم این لفظ را از قرآن به دست آوریم، لازم نیست همه آیات را بررسی کنیم. بلکه تعدادی از آیات را بررسی می‌کنیم تا جایگاه مسجد برای ما مشخص شود.

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»^۱ بگو: پروردگارم به دادگری فرمان داده است، و [این که] در هر مسجدی جهت روی خود را مستقیم کنید، و در حالی که دین خود را برای او خالص گردانیده‌اید، وی را بخوانید». سیاق این آیه نشان می‌دهد که بحث در مورد شکل‌گیری نخستین جامعه بشری بر روی کره زمین است. ابتدا از داستان آدم شروع می‌شود: «وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ * وَ لَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ»^۲ و قطعاً شما را در زمین قدرت

۱. اعراف: ۲۹.

۲. همان: ۱۰-۱۱.

عمل دادیم، و برای شما در آن، وسایل معیشت نهادیم، [اما] چه کم سپاسگزاری می کنید». سپس به جایی می‌رسد که می‌فرماید ما دستور دادیم تا فرود آید: «وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ؛^۱ فرمود: فرود آید که بعضی از شما جدا از بعضی [دیگرید] و برای شما در زمین، تا هنگامی [معین] قرارگاه و بر خورداری است». به این ترتیب نخستین جامعه بشری شکل می‌گیرد.

از آغاز فرود آمدن بشر روی کره زمین و شکل‌گیری هسته اولی جامعه بشری روی کره خاکی این امر صادر شد که: «قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ».^۲ لذا مسجد همراه با پیدایش انسان بر روی کره خاکی به وجود آمد. در روایات زیادی تنصیص و تصریح به این مطلب داریم که مسجد الحرام، مسجد اولین امام روی کره زمین است. یعنی وقتی حضرت آدم و حضرت حوا فرود آمدند و اولین خانواده در روی کره زمین شکل گرفت، این بیت بشری با این بیت الهی هر دو هم‌زمان با هم شکل گرفتند. بیت آدم همان مسجدی بود که خداوند متعال دستور به اقامه آن داد؛ لذا از آغاز شکل‌گیری جامعه بشری این دو دستور صادر شده است: «أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ» و «وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ».^۳ در دو آیه بعد می‌گوید: «يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ»؛^۴ ای فرزندان آدم، جامه خود را در هر نمازی برگیرید، و بخورید و بیاشامید [ولی] زیاده‌روی نکنید که او اسرافکاران را دوست نمی‌دارد». خلاصه همه تشاریح سیاسی، اقتصادی و اجتماعی انبیاء در طول تاریخ در این چند آیه آمده است. لذا از آغاز شکل‌گیری جامعه بشری مسجد و بیت امامت شکل گرفته است. از آغاز دستور «أَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ» «خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ» «وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا» همه اینها همراه با این امر هستند. در روایات زیادی داریم که حضرت ابراهیم (عَلَيْهِ السَّلَام) مجدّد کعبه است، نه بانی

۱. همان: ۲۴.

۲. همان: ۲۹.

۳. همان: ۳۱.

و موسس آن. روایات زیادی نیز در کتاب الحج بحار الأنوار و کتاب مخصوص حضرت آدم، کتاب الحجه اصول کافی و روضه الکافی در تاریخ تأسیس مسجد الحرام وارد شده که می‌توان به آنها مراجعه کرد. حضرت آدم کعبه و مسجد الحرام را ساخت و اولین کسی بود که حج انجام داد و در مشعر و عرفات وقوف داشت. روح تشریحات بنیادین از آغاز شکل‌گیری جامعه بشر شکل گرفته است. در بسیاری از آیات کریمه قرآن، از مسجد به بیت تعبیر می‌شود. برای نمونه در این آیه چنین می‌خوانیم: «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِنَكَّةٍ مُّبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا»^۱ در حقیقت، نخستین خانه‌ای که برای مردم، نهاده شده، همان است که در مکه است و مبارک، و برای جهانیان [مایه] هدایت است. در آن، نشانه‌هایی روشنی است [از جمله] مقام ابراهیم است و هر که در آن درآید در امان است». یا در جای دیگر می‌خوانیم: «وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ»^۲ و آنگاه که برای ابراهیم خانه خدا را جایگاه قرار دادیم [بدو گفتیم]: چیزی را با من شریک مگردان و خانه‌ام را برای طواف‌کنندگان و قیام‌کنندگان و رکوع‌کنندگان [و] سجده‌کنندگان پاکیزه دار». بیت الله فقط شامل کعبه نمی‌شود. کعبه سمبل مسجد الحرام است. کعبه «مأیطاف به» است و جزئی از مسجد محسوب می‌شود. مسجد الحرام با «مأیطاف حوله» تفاوت دارد. مسجد مطاف، یعنی محل طواف است؛ پس مختص به کعبه نیست و اعم از کعبه است. ما باید دور کعبه طواف کنیم و کعبه رمزی است از «مأیطاف حوله» درون این مسجد. مثل مقام ابراهیم که مقامی درون این مسجد است. معلوم نیست که از ابتدا مسجد ساختمانی داشته یا نه. البته مرزی داشته، اما روشن نیست که مرز ساختمانی بوده است. این مرز را ابتدا با سنگ چین معین کرده‌اند. همین مسجد است که از آن به بیت تعبیر شده است. وقتی گفته می‌شود: «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ»^۳ منظور ساختمان کعبه نیست؛ بلکه منظور خود مسجد الحرام است. یا وقتی گفته می‌شود: «وَ طَهَّرْ بَيْتِي

۱. آل عمران: ۹۶.

۲. حج: ۲۶.

۳. آل عمران: ۹۶.

لِلطَّائِفِينَ؛^۱ و خانه‌ام را برای طواف کنندگان، پاکیزه دار». بیتی که طائفین در آن طواف می‌کنند، کدام بیت است؟ کعبه که «لَا يَطُوفُونَ فِيهِ وَ أَمَّا يَطُوفُونَ حَوْلَهُ» است؛ پس این تطهیر برای همه مسجد است. بنابراین بیتی که در این آیات گفته شده است، به کعبه محدود نمی‌شود و کعبه «جُزْءٌ مِنَ الْبَيْتِ»، یعنی جزئی از آن بیت الهی است «وَالْبَيْتُ كُلُّ الْبَيْتِ». جزء و کل است، نه عام و خاص. «فَرَقَ بَيْنَ الْعَامِّ وَالْخَاصِّ وَالْجُزْءِ وَالْكُلِّ» اگر رابطه جزء و کل در نظر بگیریم، جزء نمی‌تواند همه کل را در بر بگیرد. دست شما جزء شماست و نمی‌توانید ادعا کنید که دست خود شخص است. اما اگر گفتیم عام و خاص است، به شکل دیگری می‌شود. وقتی که می‌گوییم مسجد، اوسع از کعبه است. کعبه از لحاظ دایره شمول از مسجد الحرام اضیق است که این را به صورت عام و خاص هم می‌توانیم تعبیر کنیم و بگوییم مسجد اعم از کعبه است. منظور از بیت، کل مسجد الحرام است و نه فقط کعبه. باید این نکته را در نظر گرفت. وقتی که گفته می‌شود: «وَ إِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ» یا «وَ طَهَّرُ بَيْتِي» یا وقتی گفته می‌شود: «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ»^۲ منظور خصوص کعبه نیست؛ بلکه منظور همه مسجد الحرام است. اصلاً در دوران‌های زیادی - به علل مختلفی همچون سیل یا اقدامات دشمنان خدا - هم کعبه از بین رفته و هم مسجد الحرام در و دیواری نداشته است. سپس دوباره آن را بنا کردند. وقتی حضرت ابراهیم، هاجر و اسماعیل را به آنجا آورد، خطاب به خداوند عرضه داشت: «رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ؛^۳ پروردگارا، من [یکی از] فرزندانم را در دره‌ای بی کشت سکونت دادم». بعد فرمود: «عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ؛ نزد خانه محترم تو». پس در آن هنگام خانه و ساختمانی نبوده است. بیت ربطی به دیوار و در ندارد؛ لذا مساجد معمولی هم همین گونه‌اند. یعنی اگر مسجدی وقف در مسجدیت شد، اگر همه در و دیوارش با خاک یکسان شد، مسجد از مسجدیت خارج نمی‌شود و چنانچه مسجدی در جاده و خیابانی افتاد، حکم مسجدیت از آن زائل نمی‌شود. این مطلب «اتَّفَقَ عَلَيْهِ الْفُقَهَاءُ» است؛ پس مسجد

۱. حج: ۲۶.

۲. آل عمران: ۹۶.

۳. ابراهیم: ۳۷.

دایر مدار در و دیوار نیست. مسجد ماهیتی دارد که اگر این ماهیت شکل گرفت، دیگر از بین نمی‌رود. اگر به فرض شخص جنبی خود را در فضای بالای مسجد معلق کند، با آنکه روی زمین مسجد هم نیست، کار حرامی انجام داده و چنین کاری جایز نیست. مسجدیت دایر مدار در و دیوار نیست و حکم خاص خود را دارد.

البحث الثانی: ارکان مسجد

مسجد چهار رکن دارد که برای تبیین مفهوم و جایگاه مسجد در آیات و روایات، باید به این چهار رکن توجه کنیم تا ببینیم در آیات و روایات برای هر یک از این ارکان اولیه مساجد، چه جایگاهی در نظر گرفته شده است.

« ۱. مکان مسجد

نخستین رکن مساجد مکان خاص بودن است که درباره آن گفته‌اند: «مَكَانٌ يُسَجَدُ فِيهِ لِلَّهِ» یا به تعبیر فقها مکانی که «وُضِعَ لِلْمُصَلِّينَ لِأَجْلِ الصَّلَاةِ». رکن اول مسجد مکان است. البته مسجد مطلق المکان نیست؛ بلکه مکانی است که «يُسَجَدُ فِيهِ لِلَّهِ».

« ۲. اهل مسجد

رکن دوم، ساکنان مسجد و اهل این مکان است. چه کسانی به این مکان رفت و آمد می‌کنند و این مکان برای حضور چه نوع افرادی در نظر گرفته شده است؟

« ۳. اقوال و افعال اهل مسجد

رکن سوم کاری است که بنا است در این مکان انجام بگیرد. مکانی وجود دارد و اهلی در آنجا حضور پیدا می‌کنند. اهل این مکان در این مکان برای انجام کاری اجتماع می‌کنند. آن کار چیست و چه جایگاهی دارد؟

« ۴. غایت مسجد

رکن چهارم غایت و هدفی است که از هر سه رکن سابق منظور است. مکانی که این اهل و با این عمل در آن حضور پیدا می‌کنند، برای چه غایت و هدفی مقرر و به پا شده است؟

اگر این چهار رکن را از دریچه آیات و روایات تحلیل و تبیین کنیم، می‌توانیم به یک برداشت و تبیین نسبتاً جامعی از مساجد برسیم.

خصوصیات رکن اول

اما رکن اول که مکانی است «يُصَلِّي فِيهِ» یا «يُسَجِّدُ لَلَّهِ فِيهِ»، به چه اوصاف و خصوصیتی توصیف شده است؟ خصوصیات این مکان از آن نظر که مکان است چیست؟ چند خصوصیت برای مساجد از لحاظ مکان در آیات و روایات آمده است که ما به پنج مورد آن اشاره می‌کنیم.

۱. بیت‌الله بودن

خصوصیت اول مساجد از لحاظ مکانیت این است که «أَنَّهَا بَيْتُ اللَّهِ». مساجد به عنوان بیوت خداوند توصیف شده‌اند. مرحوم صدوق روایت می‌کند: «عن ابی بصیر قال: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الْعَلَّةِ فِي تَعْظِيمِ الْمَسَاجِدِ فَقَالَ: إِنَّمَا أُمِرَ بِتَعْظِيمِ الْمَسَاجِدِ لِأَنَّهَا بَيْتُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ؛^۱ ابابصیر می‌گوید: علت تعظیم مساجد را از امام صادق عليه السلام پرسیدم. حضرت فرمودند: علت تعظیم مساجد این است که خانه‌های خدا در زمین هستند».

در روایات متعددی به این مطلب اشاره شده است. مرحوم صدوق به سند صحیحی

۱. وسائل الشیعه، باب احکام المساجد، باب ۷۰، ح ۱.

از امام صادق علیه السلام روایت می‌کنند که فرمود: «أَنَّ فِي التَّوْرَةِ مَكْتُوباً أَنَّ بَيْوتِي فِي الْأَرْضِ الْمَسَاجِدُ فَطُوبَى لِعَبْدٍ تَطَهَّرَ فِي بَيْتِهِ ثُمَّ زَارَنِي فِي بَيْتِي إِلَّا إِنَّ عَلَيَّ الْمَزُورِ كَرَامَةَ الزَّائِرِ إِلَّا بَشَرَ الْمَشَاءِينَ فِي الظُّلُمَاتِ إِلَى الْمَسَاجِدِ بِالنُّورِ السَّاطِعِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛^۱ در تورات نوشته شده است: خانه‌های من در روی زمین مسجدهایند. پس خوشا بنده ای که در خانه‌اش خود را پاکیزه کند و سپس در خانه من، به دیدارم بیاید. بدانید! بر میزبان است که میهمان را گرمی دارد. هان! آنان را که در تاریکی‌های شب به مساجد می‌روند، بشارت بادا به نور درخشان در روز رستاخیز». معلوم می‌شود که نوعی لقاء الله و دیدار خداوند در مساجد محقق می‌شود. از این روایت استفاده می‌شود که مساجد، جایگاه لقاء الله و مکانی هستند که خداوند تعالی در آنها تجلی پیدا می‌کند. این اولین وصفی است که در روایات برای مساجد گفته شده است.

۲. رفیع بودن

خصوصیت دیگری در روایات ذکر شده که این بیوت نظیر سایر بیوت نیستند، بلکه بیوتی هستند که «أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ»^۲ خدا رخصت داده که [قدر و منزلت] آنها رفعت یابد». بیوت رفیعه هستند؛ یعنی بیوتی هستند که جایگاه رفیعی دارند و به همین جهت شایسته تعظیم هستند. به همین علت اعمال دنیوی در مساجد کراهت دارد و بیع و شراء و سایر مقولاتی از این دست، در مساجد مناسب نیست. هر مقوله لهو و هر چیزی که در آن نسیان ذکر خداوند باشد، حتی اگر حلال باشد، در مساجد مکروه است. مساجد برای کارهای لهو وضع نشده‌اند؛ بلکه برای کارهای رفیع وضع شده‌اند. در مسجد کاری را می‌توان انجام داد که از مقوله ذکر خداوند باشد؛ زیرا «فِي بَيْوتِ أَدْنَى اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ»^۳ در خانه‌هایی که خدا رخصت داده که [قدر و منزلت] آنها رفعت یابد و نامش در آنها یاد شود». پس برای این بیوت، رفعت و جایگاه خاصی در نظر گرفته شده است؛ لذا آن چه از

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۳۹.

۲. نور، ۳۶.

۳. همان.

مقوله ذکر است، در این بیوت شایسته و بجا است. اینکه گاه بزرگان و فقهای ما از بعضی از رفتارها در مساجد نهی می‌کردند، به همین دلیل است. رفتارهای لہوی یا از جنس لہو و متناسب با رفتارهای لہوی، مثل سوت و کف، در مسجد جایگاهی ندارد. البته فرح و خوشحالی در آنچه که خداوند و اهل بیت را خوشحال می‌کند، از مقوله ذکر است و از مقوله لہو نیست. البته این خوشحالی باید خوشحالی‌ای باشد که خداوند متعال و رسول اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم را خوشحال می‌کند. حال اگر بر کف زدن چنین کاری صدق کند، تحت مقوله ذکر مندرج می‌شود که موضوعاً از تحت مقوله لہو خارج می‌شود. به هر حال باید به این نکته توجه کرد که مساجد جایگاهی است که آنچه با رفتارهای لہوی و نسیان از خداوند مناسب است، با مسجد مناسبت ندارد. از این دست است اختصاص دادن جایی در مسجد برای بازی کودکان. اینکه کودکان وقت بازی، بازی کنند و وقت نماز در مسجد نماز بخوانند، چیز خوبی است. اما اینکه خود مسجد را جای بازی قرار دهند، مثلاً میز پینگ پنگ را در مسجد قرار دهند، با جایگاه مسجد تناسب ندارد. این از مقوله ذکر نیست و جزء لعب و بازی است. مقوله بازی با مسجد سازگار نیست. مساجد جایگاه ذکر خدا و جایگاه رفیعی است که اعمال رفیع باید در آن انجام گیرد؛ اعمالی که از جنس ذکر خدا و متناسب با رفعت بیوت است.

در چند جای قرآن و روایات به این خصوصیت اشاره شده است؛ از جمله «فِي بَيْوتِ اٰذِنَ اللّٰهُ اَنْ تُرْفَعَ وَ يُذَكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَ الْاَصَالِ»^۱ در خانه‌هایی که خدا رخصت داده که [قدر و منزلت] آنها رفعت یابد و نامش در آنها یاد شود. در آن [خانه]ها هر بامداد و شامگاه او را نیایش می‌کنند». در تفسیر این آیه از رسول اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم سؤال شد: «سُئِلَ عَنِ الْبَيْوتِ فَقِيلَ لَهُ اَيُّ بَيْوتِ هَذِهِ يَا رَسُولَ اللّٰهِ؟ قَالَ: بَيْوتُ الْاَنْبِيَاءِ، قَالَ: فَقَامَ اِلَيْهِ اَبُو بَكْرٍ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ: هَذَا الْبَيْتُ مِنْهَا؟ (بِقَصْدِ بَيْتِ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ عَلَيْهِمَا) قَالَ: نَعَمْ مِنْ اَفْضَلِهَا»^۲ شخصی از پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم پرسید: ای رسول گرامی! مقصود از این بیوت کدام است؟ پیامبر فرمود: خانه‌های

۱. نور: ۳۶.

۲. مجمع البیان، ج ۷، ص ۲۲۷. به همین مضمون در: تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۳.

پیامبران، ابوبکر برخاست و (در حالی که به خانه علی و فاطمه علیهم السلام اشاره می کرد) گفت: آیا این خانه از همان خانه‌ها است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمود: بلی، از برجسته‌ترین آنها است».

کلینی نیز روایت کرده است: «عن جمیل بن دُرّاج قال: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي مَسْجِدِي تَعْدُلُ عَشْرَةَ أَلْفَ صَلَاةٍ فِيَمَا سِوَاهُ مِنَ الْمَسَاجِدِ إِلَّا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ قَالَ جَمِيلٌ قُلْتُ لَهُ بِيُوتِ النَّبِيِّ وَبَيْتِ عَلِيٍّ مِنْهَا قَالَ نَعَمْ وَ أَفْضَلُ»^۱. افضل بخش‌های مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله، بیت امیرالمؤمنین علیه السلام است. بعدها خواهیم گفت که اصولاً شرف المساجد به «کونها بیوت الأنبياء والأئمة» است. این اشتراک حکمی که بین مساجد و مشاهد مشرفه وجود دارد از قبیل حرمت تنجیس یا وجوب ازاله نجاست یا عدم جواز دخول جنب و هر مقوله‌ای که با مقوله طهارت مساجد سازگار نیست، در اصل حکم بیوت الانبیاء و بیت علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام است. یعنی سبب طهارت مساجد طهارت «مَن فی المساجد» است. از این رو به اسماعیل و ابراهیم علیهم السلام امر می‌شود: «أَنْ طَهَّرَا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرَّكَّعِ السُّجُودِ»^۲. «وَأِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ»^۳، خانه کعبه، بیت خداست و چون امام جانشین خداوند روی زمین است، کعبه بیت الإمام است و چون بیت الامام است این‌گونه توصیف می‌شود: «لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا»^۴ مسجدی که از روز نخستین بر پایه تقوا بنا شده، سزاوارتر است که در آن [به نماز] ایستی. [و] در آن، مردانی اند که دوست دارند خود را پاک سازند». مسجد به «فیه رجالٌ یحبُّونَ أَنْ یَتَطَهَّرُوا» توصیف شده است. و نیز «فِی بُیُوتِ أَدْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ»^۵ مردانی که نه تجارت و نه داد و ستدی، آنان را از یاد خدا به خود مشغول نمی‌دارد». شرف مساجد به «مَن فی الْمَسْجِدِ» است. مساجد که بیوت الله هستند، وضع شده‌اند

۱. وسائل الشیعه، ابواب احکام المساجد، باب ۵۷، ح ۴.

۲. بقره، ۱۲۵.

۳. حج: ۲۶.

۴. توبه: ۱۰۸.

۵. نور: ۳۶-۳۷.

تا مقرّ امامت باشند و چون مقرّ امام است، مقرّ امامت، طهارت و رجال اهل طهارت است؛ لذا «يُمنَعُ فِيهَا دُخُولُ الْجُنُبِ» و «يُمنَعُ عَنْ تَنجِيسِهَا» و «يَجِبُ تَطْهِيرُهَا». دخول جنب و نجس کردن آن حرام و پاکیزه کردن آن واجب است. بنابراین هر جا بیت الامام است، حکم مسجد دارد. مسجدیت مسجد به بیت امام بودن است؛ از این رو گفته شده است بیت حضرت ولی عصر (علیه السلام) مسجد سهله است؛ بیت رسول الله (صلی الله علیه و آله)، مسجد رسول الله (صلی الله علیه و آله) است؛ مسجد کوفه، بیت علی (علیه السلام) است. این مسجدیت به لحاظ ارتباط با بیت طهارت است و اصولاً کار امام در جامعه بشری تطهیر است. به همین علت آیه تطهیر نازل شد: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»^۱ خدا می خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید بطور مخصوص و شما را پاک و پاکیزه گرداند». ما در مباحث امامت اشاره کردیم که آیه تطهیر «تَكْفِي دِلَالَةً عَلَى إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ». در مباحث امامت عرض کردیم که همه احکام امامت بر وجود فاطمه زهرا (علیها السلام) بار می شود. منتها تعبیر ما این است که امروز در برخی از ساختارهای دولتی گفته می شود وزارت بدون مأموریت خاص. «وَزَارَةٌ مِنْ دُونِ حَقِيبَةٍ». وزیر است، ولی مأمور به مأموریت خاصی نیست و مأموریت مدیریتی به او داده نشده است. وجود مقدّس حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) امام است؛ اما مأموریت امامتی به او داده نشده است؛ لذا مطهره و قولش حجت است؛ یعنی آنچه از صدیقه کبری (علیها السلام) نقل شود، نظیر کلام رسول الله (صلی الله علیه و آله) حجت است. امرش مطاع است و نیل رضایش واجب است و سخطش سخط خداست. این که رضای صدیقه کبری (علیها السلام) رضای خداست، مقام امامت است و مقامی از این بالاتر برای امام نمی توان تصور کرد. لذا حیثیت امامت دارد، اما پست امامتی ندارد. یک وزارت بدون پست و یک امام بدون پست امامتی است و هر حکمی که برای علی بن ابی طالب (علیه السلام) ثابت شود، همه ائمه اطهار در آن حکم شریک هستند. این موارد ذوقی نیست؛ بلکه بر مبنای روایات است. در روایت است که شأن ما شأن واحدی است و هر چیزی که برای علی بن ابی طالب (علیه السلام) هست، برای ما نیز همان است. البته «وَلِرَسُولِ اللَّهِ وَ لِعَلِيِّ فَضْلٌ». با این که ما

در همه احکام امامت با رسول الله ﷺ و امیرالمؤمنین (علیه السلام) شریک هستیم، جایگاه رسول الله ﷺ و علی (علیه السلام)، جایگاهی است که هیچ کس حتی سایر ائمه اطهار به آن نمی‌رسند.

۳. اذن ذکر در آنها داده شده است

خصوصیت سوم این است که «إِنَّهَا بَيُوتٌ أُذِنَ اللَّهُ أَنْ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ». خداوند متعال اذن داده است که در این بیوت خداوند متعال یاد شود. اما این اذن فقط اذن تشریحی نیست. از قرائن استفاده می‌شود که اذن تکوینی نیز هست. چرا؟ زیرا اگر مراد از اذن تنها اذن تشریحی بود، برای مساجد شرفی محسوب نمی‌شد. «كُلُّ مَكَانٍ أُذِنَ اللَّهُ فِيهِ أَنْ يُذَكَّرَ بِاسْمِهِ» سیاق آیه‌ای که در این باره آمده، سیاق اختصاص است. یعنی مساجد خصوصیتی دارند که «أُذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ». در آیه دیگر خداوند می‌فرماید: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ؟» و کیست بیدادگرتر از آن کس که نگذارد در مساجد خدا، نام وی برده شود؟». معلوم می‌شود که مساجد به ذکر اختصاص یافته‌اند. اینکه «أُذِنَ اللَّهُ أَنْ ... يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ» اگر اذن تشریحی بود، یعنی اباحه ذکر، که ذکر خدا همه جا مباح است؛ حتی در بیت الخلاء. استحباب ذکر در همه جا هست و ذکر الله علی کل حال و فی کل مکان، مطلوب و دارای رجحان است. پس این که «أُذِنَ» گفته شده، به عنوان خصوصیتی برای این بیوت بیان شده است و معلوم می‌شود که این اذن، اذن تکوینی است. یعنی مساجد تکویناً خصوصیتی دارند که کسی که در آنها حضور می‌یابد، حال ذکر پیدا می‌کند. تکویناً در حضور قلب آدمی تأثیر دارند. کسی که در مسجد به ذکر خداوند می‌پردازد، حال دیگری دارد و فرق می‌کند با کسی که در خانه‌اش ذکر می‌گوید. حال ذکر و عالمی که در آن وارد می‌شود، عالم دیگری است. عالم مسجد، ارفع از دیگر عوالم است. ممکن است مسجد پله نداشته باشد، ولی پلکان معنوی دارد که انسان وقتی پا در آن می‌گذارد، مثل این است که در عالم برتری حضور پیدا می‌کند. عالمی بالاتر از

۱. نور: ۲۶-۳۷

۲. بقره: ۱۱۴.

عوامل عادی است و چون بالاتر است، تأثیر تکوینی در ذکر دارد. کسی که در این عالم ارفع و بالاتر حضور پیدا می‌کند، تکویناً حال ذکر به او دست می‌دهد. ما از آیات و روایات استفاده می‌کنیم که حال ذکر حالتی نیست که همیشه به انسان دست بدهد و به هر کس دست بدهد. بعضی به طور کامل از حالت ذکر محروم می‌شوند. به برخی حالت ذکر، در بعضی اوقات، دست می‌دهد. به بعضی، حالت ذکر، دائم دست می‌دهد.

در آیاتی مثل این آیه «فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا؛^۱ و چون نماز گزارده شد، در [اروی] زمین پراکنده گردید و فضل خدا را جويا شوید و خدا را بسیار یاد کنید» نیز به نظر می‌رسد که این امر تنها امر تشریحی نیست؛ بلکه به شکلی از مقوله اوامر تکوینیه است، علاوه بر تشریحی. یعنی بعد از نماز جمعه تازه حال ذکر به شما دست می‌دهد و در عالم ذکر وارد می‌شوید. از این حال بهره بگیرید. یکی از موارد تأسف بر انگیز نماز جمعه‌هایی که برگزار می‌شود این است که به محض اتمام نماز جمعه، نماز گزاران برای خروج از محل نماز جمعه هجوم می‌آورند. حال آنکه انتشار بعد از نماز باید متناسب با این ذکر باشد. یعنی همان‌طور که باید ورود به مساجد و محل نماز جمعه با طمأنینه متناسب با ذکر باشد، خروجش نیز باید با ذکر متناسب و با حالت وقار و خشوع باشد. سرمایه‌ای را که در نماز جمعه به دست آمده است، نباید زود از دست داد. یا در مسئله وقوف در عرفه قرآن می‌فرماید: «فَإِذَا أَفْضُتُمْ مِّنْ عَرَفَاتٍ فَادْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ؛^۲ پس چون از عرفات کوچ نمودید، خدا را در مشعر الحرام یاد کنید» تازه بعد از عرفه نوبت ذکر عند المشعر می‌رسد. معنی «فَإِذَا أَفْضُتُمْ مِّنْ عَرَفَاتٍ فَادْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ» این است که وقوف در عرفه تازه حالت تکوینی ذکر را در انسان به وجود آورده است. علت تأکیدات بسیار بر تعقیبات بعد از نمازها - مخصوصاً تسبیحات صدیقه زهر الیه^۳ - این است که تسبیحات از مصادیق بارزه ذکر بعد از صلاه است. یعنی تازه بعد از صلاه این رفعت یا حضور در عالم بالاتری

۱. جمعه: ۱۰.

۲. بقره: ۱۹۸.

که عالم ذکر است، برای انسان تکویناً حاصل شده است و نباید این حالت را به سادگی از دست داد. از این حالت ذکر باید بهره برد تا چاشنی ذکر جا بیفتد و اثر خود را بگذارد. کسی که پس از نمازش به سرعت برمی خیزد و مشغول تعقیبات نمی شود، مثل کسی است که غذای نجویده را بلعد.

پس مقوله اذن تکوینی علاوه بر اذن تشریعی است. عبارت «مَنْ زَارَنِي فِي بَيْتِي^۱» یعنی حضور در مسجد مستحب و نوعی زیارت است. اگر ما ذکر را ذکر قلبی بگیریم، وقتی شخص وارد مسجد می شود، قاعدتاً به یاد خدا می افتد. البته برخی با حال غفلت وارد مسجد می شوند، مثل کسانی که ورود عن ظلم در مساجد دارند که قرآن درباره آنها می فرماید: «وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ^۲؛ و [نیز] هر که بخواهد در آنجا به ستم [از حق] منحرف شود، او را از عذابی دردناک می چشانیم» که نشان دهنده شدت عذاب و شدت جرم است. ظاهر این است که خود حضور در مسجد فی نفسه استحباب و مطلوبیت دارد؛ منتها به شرط اینکه این حضور حضور بظلم و ظالمانه نباشد. پس حضور در مسجد تکویناً تأثیر ذکری دارد.

۴. اقامه وجه

خصوصیت چهارم از خصوصیات مکانی مسجد این است که مساجد بیوتی هستند که برای اقامه وجه لله به پا شده است؛ چنان که قرآن می فرماید: «وَأَقِمْ وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ^۳؛ و اینکه نزد هر مسجدی [و هنگام هر نمازی] روی خود را [به سوی او] فرا دارید». معلوم می شود که یکی از خصوصیات مکانی مسجد، اقامه وجه است. اقامه وجه، یعنی رو به سوی خدا داشتن و از غیر خدا روی برتافتن. اقامه، بر استواری و کمال دلالت می کند؛ مثل اقامه صلاه. فرق اقامه صلاه با صلاه این است که اقامه صلاه یعنی درست و کامل برگزار کردن و شایسته به پا داشتن. وقتی گفته می شود اقامه وجه لله، یعنی روی را کاملاً به سوی خدا متوجه

۱. کنز العمال، ح ۳۵۰۰۴

۲. حج: ۲۵.

۳. اعراف: ۲۹.

کردن و روی به سوی خدا داشتن به صورت کامل و شایسته که از آن به اخلاص تعبیر می‌شود. مقوم و نتیجه این معنی، یعنی از غیر خدا برتافتن و انصراف به سوی خدا از غیر خدا داشتن؛ لذا داریم: «وَأَنْ أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا؛^۱ و [به من دستور داده شده است] که به دین حنیف روی آور». یا در آیه دیگر داریم: «قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ؛^۲ بگو: من مأمورم که خدا را - در حالی که آیینم را برای او خالص گردانیده‌ام - بپرستم». «وَأُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ؛^۳ و مأمورم که نخستین مسلمانان باشم». «مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ» با «أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ» یک معنا را می‌رساند. پس خصوصیت چهارم این است که مساجد جایی است که «يُقَامُ فِيهِ الْوَجْهُ لِلَّهِ». در مسجد غیر از خدا و توجه به سوی خدا، نباید وجود داشته باشد. حال اگر نماز است، باید نماز لله باشد. اگر تعلیم و تعلم است، تعلیم و تعلم لله باشد. اگر استمداد به جهاد است، استمداد به جهاد لله باشد. اگر قولی است، قول لله باشد. اگر عملی است، عمل لله باشد. هر چیزی که در مسجد صورت می‌گیرد، باید در آن مقوله اقامه وجه لله لحاظ شود.

۵. تأسیس بر اساس تقوا

خصوصیت پنجم که آخرین خصوصیت از خصوصیات مکانی است، این است که مساجد باید «مُؤَسَّسَ عَلَى التَّقْوَى» باشد؛ یعنی «تَأْسِيسَ عَلَى التَّقْوَى» رکن مقوم مسجد است. «لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ؛^۴ مسجدی که از روز نخستین بر پایه تقوا بنا شده، سزاوارتر است که در آن [به نماز] ایستی». از این آیه فقط وصف یا بیان یک واقعیت را نمی‌فهمیم. یعنی این گونه نیست که مثلاً مسجد قبا یا مسجد رسول الله ﷺ تنها مسجدی باشد که «أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ». از این سیاق تعلیل را می‌فهمیم؛ یعنی می‌فهمیم «لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ». از «أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ» استفاده

۱. یونس: ۱۰۵.

۲. زمر: ۱۱.

۳. همان: ۱۲.

۴. توبه: ۱۰۸.

می‌کنیم که این، مختص به رسول الله ﷺ نیست؛ بلکه از احکامی است که «أَمْرًا أَنْ نَقْتَدِيَ بِهِ فِيهَا». آیه «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ؛^۱ قطعاً برای شما در [اقتدا به] رسول خدا سرمشقی نیکو است» و سایر آیات و روایات دال بر این است که هر چه رسول الله ﷺ انجام داد - جز در موارد خاص و استثنائی - حکمش برای ما جاری و ساری است. بنابراین همه مساجد باید چنین باشد. مساجدی که «يَحِقُّ أَنْ يَكُونَ الْإِنْسَانُ فِيهَا»، مساجدی هستند که «أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى». لذا خواهیم گفت که هر مسجد، مسجدی نیست که «يَحِقُّ أَنْ يَكُونَ الْإِنْسَانُ فِيهِ». ما مساجد ملعونه داریم و این نکته بسیار مهمی است. باید دید مسجد بر چه مبنایی اقامه شده است. مسجدی که «أَقِيمَ لِلرِّيَاءِ، أَقِيمَ لِلظُّلْمِ، أَقِيمَ لِلشَّرْكِ»، یا مسجدی که برای تفرقه بین مسلمین اقامه شده است، «لَيْسَ مَسْجِدًا يَحِقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ». لذا مسجد از آن لحاظ که مسجد است، باید دید برای چه تأسیس و نصب شده است. باید راز تأسیس مسجد را دانست. مسجدی که بر پایه تقوا برپا نشود، مسجد مطلوب خداوند نیست و مسجدی نیست که «يَحِقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ» و مسجدی نیست که «أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ^۲».

حال یک سؤال به وجود می‌آید و آن این که اگر غیرمؤمنی مکانی را لله وقف مسجد کند، آیا احکام مسجد را دارد؟ صحیح این است که اگر قصد قربت از او بر آید هر چند عقیده اش فاسد باشد وقف برای مسجِدیت از سوی چنین شخصی صحیح است، لکن اگر به نیت فاسد باشد نظیر تحریف دین یا ایجاد تفرقه بین مسلمین در این صورت نیت فاسد موجب بطلان وقف است. در صورتی که نیت غیر مؤمن فاسد باشد، احکام مسجد بر آن بار نمی‌شود و مسجِدیت ندارد؛ همانند مسجد ضرار که تخریب شد. البته این در صورتی است که تصرف غیرمؤمن در مالی باشد که حق تصرف در آن داشته باشد و شرعاً مالک آن یا مأذون به تصرف در آن باشد.

۱. احزاب: ۲۱.

۲. نور: ۳۶ - ۳۷.

انواع افعال و اقوال اهل مسجد

از مجموع منابع اسلامی استفاده می‌شود که در مسجد باید به چهار نوع فعل یا قول پرداخت.

« ۱. ذکر کثیر

نوع اول، ذکر کثیر است که خداوند در سوره حج می‌فرماید: «وَلَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَمْتُمْ صَوَامِعَ وَبِيَعٍ وَصَلَوَاتٍ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا؛ اگر خدا بعضی از مردم را با بعضی دیگر دفع نمی‌کرد، صومعه‌ها و کلیساها و کنیسه‌ها و مساجدی که نام خدا در آنها بسیار برده می‌شود، سخت ویران می‌شد». شاید ذکر کثیر اولین و مهم‌ترین نوع فعل و قولی است که باید در مسجد انجام بگیرد. ذکر کثیر در قرآن کریم خاصه اهل ایمان شمرده شده و اکسیر اکبری است که اصلاح جامعه با آن تحقق پیدا می‌کند. قرآن کریم ذکر کثیر را مائز بین مؤمن و غیر مؤمن دانسته است. مطلق الذکر امر عامی است که شاید بتوان گفت هیچ موجودی از مطلق الذکر خالی نیست و هر موجودی از موجودات عالم آفرینش،

۱. حج: ۴۰.

بهره‌ای از ذکر دارد. همه انسان‌ها بهره‌ای از ذکر دارند؛ حتی جبّارین و مستکبرین و طغیان‌ها. پنجره‌هایی از ذکر خدا به روی همه اینان باز می‌شود؛ چنان‌که خداوند متعال درباره منافقین می‌فرماید: «وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا»^۱؛ و خدا را جز اندکی یاد نمی‌کنند». منافقین ذکر قلیل دارند و هیچ بشری - همان‌طور که ذکر شد - از مطلق الذکر بی‌بهره نیست؛ منتها آنچه مخصوص اهل ایمان است، ذکر کثیر است. ذکر کثیر مورد تأکید قرآن کریم است و اهل ذکر کثیراند که از رسول خدا ﷺ پیروی می‌کنند و توفیق اتباع از رسول الله ﷺ را پیدا می‌کنند. «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا»^۲ قطعاً برای شما در [اقتدا به] رسول خدا سر‌مشقی نیکو است؛ برای آن کس که به خدا و روز بازپسین امید دارد و خدا را فراوان یاد می‌کند. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا * وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا * هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا * تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَأَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا»^۳ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را یاد کنید، یادی بسیار و صبح و شام او را به پاکی بستایید. او است کسی که با فرشتگان خود بر شما درود می‌فرستد تا شما را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی برآورد، و به مؤمنان همواره مهربان است. درودشان - روزی که دیدارش کنند - سلام خواهد بود، و برای آنان پاداشی نیکو آماده کرده است».

ذکر کثیر انسان را در مراتب کمال بالا می‌برد و با ذکر کثیر است که بشر راه به بهشت پیدا می‌کند. با ذکر کثیر خروج از ظلمات به نور برای بشر حاصل می‌شود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا * وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا» نتیجه اش چیست؟ «هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ» صلاتی که خدای متعال بر رسول اکرم و اهل بیت او نازل می‌کند. «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»^۴ آن صلاه از دریچه رسول اکرم ﷺ و اهل بیت او به

۱. نساء: ۱۴۲.

۲. احزاب: ۲۱.

۳. همان: ۴۱-۴۴.

۴. همان: ۵.

سایر مؤمنان می‌رسد. حالا در اینجا می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»^۱ تا آن صلاه الهی نباشد، بهره‌ای از نور برای انسان حاصل نخواهد شد. جریان صلاه، جریان عجیبی است و از مصادیق بنیادین معارف اسلامی و قرآنی است. آنچه انسان را به مرکز عالم وجود وصل می‌کند، صلوات است. وصلی بر انسان واجب است که در آیه «وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ»^۲ و آنان که آنچه را خدا به پیوستنش فرمان داده می‌پیوندند» به آن اشاره شده است. در امثال این واجب دو نوع انسان داریم: بعضی «وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ»^۳ و آنچه را خداوند به پیوستنش امر فرموده می‌گسلند» که وصل نیستند به مرکزی که باید به آن وصل باشند و برخی وصل‌اند: «وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ»^۴ و آنان که آنچه را خدا به پیوستنش فرمان داده می‌پیوندند و از پروردگارشان می‌ترسند و از سختی حساب بیم دارند». از سوی دیگر قرآن کریم عده‌ای را این‌گونه توصیف می‌کند: «أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ»^۵ پس، آیا کسی که می‌داند آنچه از جانب پروردگارت به تو نازل شده، حقیقت دارد، مانند کسی است که کور دل است؟ تنها خردمندانند که عبرت می‌گیرند». این اعمی همان اعمی است که در آیه دیگر می‌فرماید: «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ فَمَنْ أَوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظَلَمُونَ فَنِيلاً»^{*} وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا»^۶ [یاد کن] روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان فرا می‌خوانیم. پس هر کس کارنامه‌اش را به دست راستش دهند، آنان کارنامه خود را می‌خوانند و به قدر نخک هسته خرمایی به آنها ستم نمی‌شود. و هر که در این [دنیا] کور [دل] باشد در آخرت [هم] کور [دل] و گمراه‌تر خواهد بود». امام برای انسانیت و برای انسان‌ها چشم، قلب و سمع است.

۱. همان: ۴۳.

۲. رعد: ۲۱.

۳. بقره: ۲۷.

۴. رعد: ۲۱.

۵. همان: ۱۹.

۶. اسراء: ۷۱-۷۲.

در قرآن کریم از کسانی که از امام حق برخوردار نیستند، به نابینایان تعبیر شده است. در این آیه هم همین مطلب تکرار شده است: «أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَّا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ * الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ * وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ؛^۱ پس، آیا کسی که می‌داند آنچه از جانب پروردگارت به تو نازل شده، حقیقت دارد، مانند کسی است که کوردل است؟ تنها خردمندانند که عبرت می‌گیرند. همانان که به پیمان خدا وفادارند و عهد [او] را نمی‌شکنند و آنان که آنچه را خدا به پیوستنش فرمان داده می‌پیوندند». این میثاق همان میثاقی است که در آیه دیگر می‌فرماید: «وَأَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا؛^۲ و نعمتی را که خدا بر شما ارزانی داشته و [نیز] پیمانی را که شما را به [انجام] آن متعهد گردانیده، به یاد آورید، آن گاه که گفتید: شنیدیم و اطاعت کردیم» آن میثاق، میثاق ولایت و اطاعت است. همان میثاقی است که در جای دیگر فرمود: «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»^۳ این عهد و میثاق، میثاق محکمی است که بشر را به مرکزیت جهان آفرینش وصل می‌کند؛ لذا راه برای او هموار می‌شود تا طی درجات کمال کند و بالا برود. وقتی وصل شد، از آن طرف بر او صلاه نازل می‌شود. این وصل با آن صلاه اشاره به یک قوس نزول و قوس صعود است؛ به سوی خدا رفتن و از سوی خدا رحمت را دریافت کردن است. با این وصل، «يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ» محقق می‌شود. وقتی وصل محقق شد، از آن سو، صلاه نازل می‌شود. «وَالَّذِينَ يَصِلُونَ» نتیجه‌اش این است که می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا» و راه ذکر کثیر همین است. این چنین نیست که هر کس که بخواهد، بتواند به ذکر کثیر که هدیه و کرامت الهی است، دست یابد. به قول مولای رومی: «لکن مزاد نیست که من رام یشتری». ذکر کثیر، توفیق و اذن می‌خواهد، مأذون شدن به این وصل و صله نیاز دارد: «فِي بُيُوتٍ أُذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا

۱. رعد: ۱۹-۲۱.

۲. مائده: ۷.

۳. بقره: ۱۲۴.

اسْمُهُ»^۱ حضرت سجاد (علیه السلام) در «مناجات ذاکرین»، به این حقیقت اشاره‌ای دارد. از بزرگ‌ترین نعمت‌های خداوند متعال، گشودن راه ذکر کثیر برای بشر است. راه ذکر کثیر، راهی است که به اذن گشوده می‌شود. ذکر مطلق از مقوله رحمت عامه است که بر همگان نازل می‌شود و راه و پنجره‌ای است که به روی همگان باز می‌شود و بارانی است که بر همگان سرازیر می‌شود. اما ذکر خاص و کثیر، از مقوله رحمت خاصه است. در همین آیه می‌فرماید: «وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا» این رحمت، رحمت خاصه‌ای است. رحمت عامه خودش می‌آید؛ اما رحمت خاصه تقاضا نیاز دارد؛ لذا در روایات داریم: «مَثَلُ الْإِمَامِ مَثَلُ الْكَعْبَةِ إِذْ يُؤْتَى وَ لَا يَأْتِي»^۲ بین رسالت و امامت خیلی فرق است. رسول «طَبِيبٌ دَوَّارٌ بِطَبِّهِ»^۳ است و درها را می‌زند. او به سراغ مردم می‌رود؛ اما امام، نه؛ مردم باید به سراغ او بروند. در روایت «مَثَلُ الْإِمَامِ مَثَلُ الْكَعْبَةِ إِذْ يُؤْتَى وَ لَا يَأْتِي» فلسفه بسیار بنیادینی وجود دارد و به ساختاری مربوط است که خدای متعال و اسلام برای ساختن و تربیت جامعه در نظر گرفته است. رسول از مقوله رحمت عامه است؛ چنان که قرآن می‌فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»^۴ و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم». شأن رحمت عامه این است که خود به سراغ مردم بیاید؛ همه گیر و فراگیر است و کافر و مؤمن نمی‌شناسد. ولی رحمت خاصه چنین نیست. رحمت عامه بر همگان نازل می‌شود؛ اما این خدا است که براساس طلب و درخواست مومنان را در رحمت خاصه‌اش وارد می‌کند: «فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِّنْهُ»^۵ به زودی [خدا] آنان را در جوار رحمت و فضلی از جانب خویش درآورد». رحمت خاصه، استدعا و طلب می‌خواهد. رحمت عامه متوقف بر طلب نیست؛ اما رحمت خاصه، طلب می‌خواهد و اولین شرط طلب، وفای به عهدی است که اشاره شد و پای میثاق ماندن است. وقتی پای میثاق ماندند، پیروی و تبعیت کردند، وصل حاصل می‌شود و نتیجه آن

۱. نور: ۳۶.

۲. بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۳۵۷، در روایت دیگر، پیغمبر اکرم ۹ در وصف حضرت علی (علیه السلام) می‌فرماید: «مَثَلُهُ كَمَثَلِ بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ يُزَارُ وَ لَا يُزُورُ»؛ بحار الأنوار، ج ۳۹، ص ۳۷

۳. نهج البلاغه دشتی، خطبه ۱۰۸.

۴. انبیاء: ۱۷

۵. نساء: ۱۷۵.

ذکر کثیر و نزول صلوات الهی و رحمت خاصه است. بعضی از آیات قرآن کریم از آیات بنیادی هستند و راه را از اول تا آخر به انسان نشان می‌دهند. از جمله آیاتی که راه را از آغاز تا انجام به انسان نشان می‌دهند، این آیات سوره احزاب است: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا»^۱. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا * وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا * هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا * تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَأَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا * يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا * وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُّبِينًا * وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُم مِّنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا» بنابراین ذکر کثیر مسئله بنیادینی است. در اینکه می‌گوییم مساجد، محل ذکر کثیر هستند، مطالب بسیاری نهفته است. یعنی محل تربیت انسان‌های وصل شده است. محل وصل کردن انسان‌ها به منبع وصل و منبع اصلی، یعنی منبع رحمت خاصه است. مسجد محل دریافت رحمت خاصه الهی است.

« ۲. عبادت

قول و فعل دومی که در مسجد انجام می‌گیرد، عبادت است. مسجد جایگاه هر فعلی است که در آن، امتثال امر خدا باشد. عبادت یعنی اطاعت؛ چنان که در لغت به این معنی تفسیر شده است: «الْعِبَادَةُ هِيَ الطَّاعَةُ» در قرآن کریم نیز کاربرد واژه عبادت، معمولاً به معنای اطاعت است. وقتی گفته می‌شود: «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ * وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ»^۲ ای فرزندان آدم، مگر با شما عهد نکرده بودم که شیطان را میپرستید؛ زیرا وی دشمن آشکار شما است و اینکه مرا بپرستید این است راه راست!». منظور از «لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ» یعنی «لَا تُطِيعُوا». از این رو، شرکی که در قرآن کریم معمولاً به آن اشاره می‌شود، شرک در اطاعت است: «كُلُّ مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ دُونَ الْحُجَّةِ فَهُوَ طَاغُوتٌ يُعْبَدُ مِنَ دُونِ اللَّهِ»، هر رهبر و مطاعی که خود را به عنوان

۱. احزاب: ۲۱.

۲. یس: ۶۰-۶۱.

«مَنْ تَجِبُ طَاعَتَهُ» به مردم معرفی کند و مردم را ملزم به اطاعت خود سازد. اگر مأذون به اطاعت از سوی خدا نباشد، «فَهُوَ طَاعُوتٌ يُعْبَدُ مِنْ غَيْرِ اللَّهِ». این یک مفهوم اساسی و بنیادین در کل ساختار اندیشه اسلامی است. عبادت، یعنی پرستش و اطاعت. سجود و رکوع برای خدا عبادت است؛ زیرا اطاعت او است. لذا اگر خدا به فرشتگان فرمود بر آدم سجده کنید، این سجده به آدم، چون اطاعت خدا است، عبادت خدا است نه عبادت آدم. حقیقت عبادت، اطاعت است؛ نه سجده و رکوع. چنانچه سجود و رکوع به امر خدا شد، می شود اطاعت خدا. این یک نکته بسیار بنیادین است. حتی در تَوْصِیَّات، اگر کسی امر تَوْصِلی را به نیتی غیر اطاعت خدا انجام داد، باز هم می شود شرک. مثلاً اگر کسی می خواهد لباسش را بشوید، اما می گوید: لباسم را می شویم «إِطَاعَتاً لِإِلْفَان» که «لَا يَجُوزُ إِطَاعَتَهُ» همین می شود شرک. اگر به قصد اطاعت از کسی که خدای متعال اذن به اطاعت او نداده است، عملی انجام دهد، همین می شود شرک؛ مگر مأذون باشد. خداوند متعال امر کرده است که انسان از پدر و مادر اطاعت کند؛ لذا اطاعت از والدین، اطاعت خدای متعال است. اطاعت امام، عین اطاعت خدا است. اطاعت رسول، عین اطاعت خدا است. اطاعت فقیه در عصر غیبت، عین اطاعت خدا است. هر کس که خداوند متعال اذن به اطاعت او داده باشد، اطاعت او اطاعت خدا می شود. همه انحرافات از جایی شروع می شود که کسی مأذون به اطاعت نیست، اما انسان بگوید من مطیع او هستم. در اینجا است که ما با اکثر فرقی صوفیه، از هم جدا می شویم؛ چرا که آنها اطاعت می کنند از «مَنْ لَمْ يَأْذَنْ اللَّهُ بِإِطَاعَتِهِ». آنها ادعا می کنند که خدا را عبادت می کنند؛ اما نه به طریقه ای که «أمر الله بأن يطاع أو يعبد». مشکل ابلیس این نبود که نمی خواست عبادت کند؛ بلکه می خواست آن چنان که خود می خواهد خدا را عبادت کند؛ لذا عبادتش، عبادت خدا نبود. ما نمی توانیم آن چنان که خود می پسندیم، خدا را اطاعت کنیم. تقلید از مرجع تقلید، از روی پسند شخصی نوعی خودپرستی و خودپسندی است. کسی را که خدا گفته اطاعت کن، باید اطاعت کرد. اینجا بزنگاه اصلی است. این مسئله، سلب اختیار نمی کند؛ اما مبنای اسلام این است که گزینش انسان باید تابع گزینش خدا باشد. انسان

مختار است؛ اما سخن در چگونه اختیار کردن است. «وَرَبِّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ»^۱ و پروردگار تو هر چه را خواهد می‌آفریند و برمی‌گزیند، و آنان اختیاری ندارند. منزّه است خدا، و از آنچه [با او] شریک می‌گردانند برتر است». شرک یعنی ترجیح دادن گزینش خود بر گزینش خدا. اساس و آغاز شرک، ترجیح هوا و رضای خود بر رضای خدا است. همیشه در قرآن کریم دو راه فراروی بشر ترسیم شده است: یک راه، راه حق است: «فَأَحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ»^۲ پس میان آنان بر وفق آنچه خدا نازل کرده حکم کن». راه دیگر، راه هوا و هوس است: «وَلَا تَتَّبِعِ أَهْوَاءَهُمْ»^۳ و از هواهایشان پیروی مکن». همه راه‌های بشری، در یکی از این دو راه قرار می‌گیرد. اگر اتباع حق و خدا نبود، اتباع هوا است؛ بنابراین عبادتی که مسجد جایگاه آن است «كُلُّ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ» است. لذا نماز، مصادیق ذکر کثیر، قضای حوائج مردم، پاسخ به سؤالات مردم، تعلیم دین، بلکه تعلیم هر علم مفید و نافع، عبادت است و جایگاه آن، مسجد است. مسجد می‌تواند جای تعلیم و تعلم باشد.

خلل در سیستم تعلیم و تربیت

به صورت یک بحث حاشیه‌ای باید گفت که سیستم تعلیم و تعلم ما، سیستمی غربی است که در آن خلل وجود دارد. ما اگر تعلیم و تعلم را در خانه‌ها و مساجد برقرار و برگزار می‌کردیم - البته در کنار مدارس - بسیار نتیجه‌بخش‌تر بود. در مدرسه‌ای با چندصد دانش‌آموز، نه فرصت تعلیم میسر می‌شود و نه فرصت تربیت. هیچ‌گاه تعلیم نمی‌تواند از تربیت جدا باشد. تعلیم جدای از تربیت خطرناک است. یکی از آسیب‌هایی که جامعه ما با آن دست و پنجه نرم می‌کند، تعلیم جدای از تربیت است. ما باید خانه‌ها را برای تعلیم و تربیت باز کنیم. چه مانعی دارد که نظام ما، مملکت ما، مجلس ما، نظامی را تصویب کند که در خانه‌ها تعلیم و تعلم صورت بگیرد؟ ما الان چقدر خانم‌متدین پاک مقید به موازین داریم که در خانه‌ها

۱. قصص: ۶۸.

۲. مائده: ۴۸.

۳. همان.

حضور دارند و نیروی عظیم تربیتی هستند که مهمل و بدون استفاده رها شده‌اند؟ مجوّز بدهیم اینان در خانه‌ها تدریس کنند و مدرسه‌های خانگی راه بیندازند و به اندازه گنجایش خانه‌ها تدریس داشته باشند. ابتدایی و حتی دبیرستان - بسته به شرایط - باید تعلیم و تربیت به خانه‌ها با محدوده‌های کوچک و نه بسیار گسترده - در حد ده پانزده نفری - برود. ما اگر در خانه‌های پاک را برای تعلیم کودکانمان باز کنیم و خانم‌های متدین را به کار بگیریم، می‌توانیم تعلیم و تربیت مطلوبی داشته باشیم. ما بعد از انقلاب، در جامعه الزهراء (علیها السلام)، نیروهای زیادی تربیت کرده‌ایم که بیشتر آنها جذب آموزش و پرورش نشده‌اند و این ظرفیت رها شده است. زن مقید به موازین، به راحتی تن به ورود در اماکن عمومی کار و اشتغال نمی‌دهد و اگر بدهد از روی اضطرار و استثنا است. نمی‌گوییم ورود زن به اماکن عمومی کار و اشتغال ممنوع است؛ اما حالت اضطرار و استثنا دارد. خانه جایگاه تربیت بشر است. در مباحث آینده به رابطه «بیت» و «مسجد» خواهیم پرداخت. خانواده در خانه شکل می‌گیرد و بشر در خانه تربیت می‌شود نه در بازار و خیابان و مدارس چندصد نفری!

«أَتَمَّا يَرِيْدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»^۱ معصومین بیوت هستند. همچنین در روایات داریم: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ بُيُوتٌ»، «كُلُّ مُؤْمِنٍ بَيْتٌ»، «مَا بُنِيَ فِي الْإِسْلَامِ بِنَاءً أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى مِنَ التَّرْوِيجِ»^۲. نکاح، ساختن خانه است. این بیت را نگه داریم. یکی از آسیب‌های فرهنگ غرب، قبل از متلاشی کردن نهاد خانواده، متلاشی کردن نهاد بیت و خانه است. خانواده متلاشی شد، چون بیت متلاشی شد. در دورانی در مقاله‌ای نوشته شد که چرا به دور خانه‌ها دیوارهای بلند می‌کشید؟ در غرب خانه‌ها دیوار ندارد و همه یکدیگر را می‌بینند و از زیبایی‌های همدیگر استفاده می‌کنند. ویران‌سازی بیت و خانه منطبق خطرناکی است. در خانه‌های دیواردار، بشر پاک تربیت پیدا می‌کند. پرنده‌گان هم برای پرورش جوجه‌ها، از لانه استفاده می‌کنند. لانه حفاظ دارد. معماری نسل گذشته،

۱. احزاب: ۳۳.

۲. عیون أخبار الرضا (علیه السلام) ج ۳، ص ۳۸۳.

یکی از میراث‌های پاک نسل گذشته برای ما است. صحن خانه را به گونه‌ای می‌ساختند که خانه‌ای به آن مشرف نباشد. خانه را به گونه‌ای خانه می‌ساختند که خانمِ خانه، از جهت اخلاقی در محیطی امن پرورش یابد. خانه، چگونگی و شرایط ساخت آن اهمیت دارد.

ساخت مساجد نیز در مبانی دینی ما دارای اصولی است که سازندگان مساجد باید به آن توجه کنند. ساخت خانه در کنار مسجد اصولی دارد. خانه‌ای که در آن، به چشم‌های هرز و هوس‌آلود باز شود، محل تربیت نخواهد بود. چشم هوس‌آلود عکس‌العمل ایجاد می‌کند و بیننده و دیده‌شده آسیب می‌بینند. در روایت داریم که نابینایی به خانه رسول اکرم ﷺ و خانه حضرت زهرا علیها السلام وارد شد. حضرت زهرا علیها السلام در را که باز کردند، خود را پوشاندند. گفتند: نابینا است و نمی‌بیند. فرمود: «من که می‌بینم». مسئله چشم و عکس‌العمل‌های آن، بسیار مهم است. امروز ما عفت را به فروش گذاشته‌ایم. جامعه ما شایسته این همه جنایت نیست. جامعه ما، جامعه علوی است و مردم ما عاشورایی‌اند؛ اما به مقتضای آن فرهنگ، زندگی نمی‌کنند.

« ۳. معاشرت اهل مسجد

سوم مسئله‌ای که باید در مسجد برقرار باشد، اجتماع اهل مسجد و انس گرفتن با یکدیگر است که مسئله مهمی است. مسجد، محل معاشرت، ملاقات و دیدار است. در اینجا دوباره مسئله چشم مطرح است. دیدن یک عبادت‌کننده در مسجد، انسان را تعلیم می‌دهد و در او اثر می‌گذارد. مرحوم پدرم نقل می‌کرد هنگامی که در نجف بود، دیدن مرحوم کمپانی در او اثر زیادی می‌گذاشت. ایشان به حرم مشرف می‌شدند و روبه‌روی ضریح می‌نشستند، سر را به پایین می‌انداختند و اشک می‌ریختند. گاهی از شدت اشک سینه ایشان خیس می‌شد. پدرم می‌فرمود: نیازی نبود مرحوم کمپانی به کسی درس اخلاق بدهد. همین منظره آدم را منقلب می‌کرد و به یاد آخرت می‌انداخت. مرحوم پدر، زیارت مرحوم علامه امینی را هم نقل می‌کردند که ایشان وقتی به در حرم امیرالمومنین علیه السلام می‌رسیدند، اذن دخول

که می خواندند، بی اختیار اشک از چشمانشان جاری می شد و بعد با صدای بلند مثل مادر فرزند از دست داده گریه سر می دادند. این حالت علامه امینی، هر زائر و عابری را منقلب می کرد. این گونه ملاقاتها در مسجد صورت می گیرد. آمدن به مسجد تقویت کننده ایمان است. مردم را باید به مسجد دعوت کرد. در روایت است که اگر کسی معصیت کرد، به او نگاه نکنید. نگاه به معصیت کار، روح آدم را آلوده می کند. در قرآن به این مسئله در داستان حضرت لوط اشاره شده است. وقتی بنا شد عذاب بر قوم لوط نازل شود، قرآن می فرماید: «فَأَسْرِبَ أَهْلِكَ بِقِطْعِ مِّنَ اللَّيْلِ وَاتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ وَامْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ؛^۱ پس، پاسی از شب [گذشته] خانوادهات را حرکت ده و [خودت] به دنبال آنان برو، و هیچ یک از شما نباید به عقب بنگرد، و هر جا به شما دستور داده می شود بروید» کسی به پشت سرش نگاه نکند. به دهکده ای که بنا است عذاب شود، نباید نگاه کنید. به جلو بروید و به پشت سر نگاه نکنید. این نگاه، بخشی از عذاب را به شما منتقل می کند و شما از این عذاب، بری و پاک هستید. مسئله فضای نگاه، بسیار مهم و تربیت دهنده است. برای داشتن جامعه پاک، باید در خیابانها، چشمها به چیزی بیفتد که حتی المقدور مذکر خدا باشد. کسی که وارد مسجد می شود، همه چیز مسجد برای او ذکر است. باید برنامه ریزی شود تا به تدریج، مساجد همه وقت باز باشند. این اشتباه است که مساجد، فقط برای نمازهای روزانه باز باشد. مردم باید به مراد به مسجد تشویق شوند و خیلی از درس و بحثها در مسجد برگزار شود.

«۴. اِقَامَةُ الْوَجْهِ لِلدِّينِ» یا «اِقَامَةُ الْوَجْهِ لِلَّهِ»

این عنوان، مهم ترین عنوان رکن سوم است و دیگر عناوین باید متعنون به این عنوان باشند. اگر متعنون به این عنوان نشد، شأن مسجد رعایت نشده است. همه افعال و اقوالی که «يُوتَى بِهِ فِي الْمَسَاجِدِ» باید متشأن و متعنون به عنوان «اِقَامَةُ الْوَجْهِ لِلدِّينِ» یا «اِقَامَةُ الْوَجْهِ لِلَّهِ» باشد. این عنوان نیاز به توضیح دارد. در قرآن کریم دو نوع وجهه و رویکرد برای زندگی تعریف شده است. «لِكُلِّ وِجْهَةٌ هُوَ

مُؤَلِّهَاتِهَا؛^۱ و برای هر کسی سمت و جهتی است که بدان روی می کند». قرآن کریم در این آیه اساسی را تأسیس می کند. هر انسانی در زندگی وجهه‌ای دارد که وجهه زندگی او، شخصیت او را شکل می دهد، سرنوشت او را معین می کند و صلاح و فساد او را رقم می زند. این وجهه، رویکرد او در زندگی است. انسان در تمامی اقوال و افعال خود - چه بداند و چه نداند و چه توجه داشته یا نداشته باشد - رویکردی دارد. این رویکرد، اساس شکل‌گیری شخصیت انسان‌ها و جوامع است. پیوست و اجتماع انسان‌ها، دارای شخصیتی واقعی، وحدتی حقیقی و وجهه و رویکرد است. اقامه وجه لله می تواند عنوان جامعی برای «کل ما یوتی به فی المساجد» باشد. می توان گفت هر آنچه در مساجد «یَنْبَغِیْ أَنْ یُوتَى بِهِ»، یعنی همه افعال و اقوال شایسته مسجد، تحت این عنوان قابل اندراجند. معنای اقامه وجه لله این است که جهت‌گیری اجتماعی، به سوی خدا باشد.

۱. بقره: ۱۴۸.

نقش امام در اقامه وجه الله

جهت‌گیری اجتماعی با اتباع امام محقق می‌شود. عنصر تشکیل‌دهنده این وجهه و شخصیت، امام اجتماع و جامعه است. این امام است که به جمع، شخصیت جمعی می‌دهد و سرنوشت جمع را رقم می‌زند. خدای متعال درباره امام نور و ائمه نار عبارتی دارد. از آنجا که شخصیت مردم را امامشان شکل می‌دهد، در قرآن داریم: «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ»^۱ [ایاد کن] روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان فرا می‌خوانیم». شناسنامه شخصیت هر جمعی را امام آنها شکل می‌دهد؛ به همین علت در روایات داریم در روز قیامت، اسم مؤمنین، محمد ﷺ، یعنی «يُنَادُونَ بِهَذَا الْإِسْمِ» یا به اسم علی (علیه السلام) است. اسم محمد ﷺ و علی (علیه السلام) یک اسم است. وجه ایمانی مؤمنین را این اسم و این وجهه شکل می‌دهد. امام، وجه جمع است؛ لذا عین الجمع و چشم جمع است. قرآن کریم می‌فرماید: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظَلَمُونَ فَتِيلًا* وَ مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا»^۲. اعمی در این جهان،

۱. اسراء: ۷۱.

۲. همان: ۷۱-۷۲.

کسی است که امام نابینا دارد. از این رو جمعی که به این چنین امامی گرایش پیدا کند، جمع اعمی است. در سوره رعد هم این مضمون این گونه آمده است: «أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَبْصَارِ * الَّذِينَ يُؤْفِقُونَ بَعْدَ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ * وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ»^۱ وجه وصل جمع و ملاک پیوست جمع، امام است؛ همان حبل الهی که به اعتصام به آن امر شده ایم و عدم اعتصام به آن، موجب تفرقه است. با این وجهه، اقامه وجه لله محقق می شود. مساجد محل این گونه اقامه وجه لله است. این اقامه وجه اجتماعی، در صورتی انجام می شود که اجتماعات در مساجد الهی گرد هم بیایند. در مساجدی که مأذون باشند، یعنی «أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ»^۲ باشند، مردم با امام گره می خورند؛ چنان که گفته اند: «الْمَسَاجِدُ بُيُوتُ الْإِمَامَةِ». مساجدند که مردم را به امام گره می زنند. مسجد نظام خاصی در فقه اسلام دارد. این گونه نیست که اتفاقی، مسجدی به نام بیت الله الحرام یا مسجد الحرام یا مسجد النبی یا مسجد کوفه بنا شده باشد. در روایات داریم که ما سه حرم داریم: یک حرم، حرم رسول الله است که مسجد النبی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. حرم دیگر حرم امیرالمومنین عَلَيْهِ السَّلَام و حرم امامت است و آن مسجد کوفه است. مسجد الاقصی هم اگر حرمتی دارد، به این دلیل است که قیام موعود امامت، از آنجا در جهان منتشر می شود؛ یعنی پایه حکومت الهی و آغاز انتشار امامت در جامعه بشری، از مسجد الاقصی است. پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا نَزَلَ ابْنُ مَرْيَمَ وَإِمَامُكُمْ مِنْكُمْ؟»^۳ چگونه خواهید بود هنگامی که فرزند مریم عَلَيْهَا السَّلَام نزل کند و امام شما از شما باشد؟». نزول عیسی عَلَيْهِ السَّلَام، عمل به این پیمان الهی است: «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَضْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلَيَّ دَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَضْنَا قَالَ

۱. رعد: ۱۹-۲۱.

۲. نور: ۳۶.

۳. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۵.

فَأَشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ؛^۱ و [یاد کن] هنگامی را که خداوند از پیامبران پیمان گرفت که هر گاه به شما کتاب و حکمتی دادم، سپس شما را فرستاده‌ای آمد که آنچه را با شما است تصدیق کرد، البته به او ایمان بیاورید و حتماً یاری‌اش کنید. [آنگاه] فرمود: آیا اقرار کردید و در این باره پیمانم را پذیرفتید؟ گفتند: آری، اقرار کردیم. فرمود: پس گواه باشید و من با شما از گواهانم». خداوند متعال از پیامبران پیمان گرفته است که به نصرت نبی خاتم النبیین صلی الله علیه و آله برخیزند. خلافت کبرای الهی برای وجود نبی اعظم صلی الله علیه و آله است. خدا بیشتر از یک خلیفه روی زمین ندارد که آن، وجود مقدس نبی اکرم صلی الله علیه و آله است. خداوند فرمود: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً؛^۲ و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی خواهم گماشت». خلافت پیامبران گذشته، خلافت تمهیدی، اعدادی و زمینه‌ساز است. خلافت امامان بعد از نبی اعظم صلی الله علیه و آله خلافت امتدادی است؛ همان خلافت نبی اعظم صلی الله علیه و آله است که در وجود ائمه ادامه می‌یابد. پس یک خلافت روی کره زمین داریم و آن، خلافت وجود مقدس نبی اکرم صلی الله علیه و آله است. لذا عیسی می‌آید تا به نیابت از همه پیامبران، به میثاق گرفته‌شده از آنان عمل کند. این که گفته می‌شود امیرالمؤمنین فقط به وجود مبارک علی علیه السلام گفته می‌شود، به این دلیل است که این، واژه خاصی است. این امارت، امارت بر انبیا است به جز بر نبی اعظم صلی الله علیه و آله؛ زیرا در آیه دارد: «لَتُؤْمِنَنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ»^۳. عیسی علیه السلام می‌آید تا به این پیمان وفا کند. شأن و منزلت مساجد اربعه به خاطر جایگاهی است که این مساجد در پیوند با امامت کبری یافته‌اند. علت این که گفته‌اند: «الصَّلَاةُ فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ أَشَدُّ ثَوَابًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى» این است که محلی که امامت کبری برای همیشه بعد از دوران ظهور امامت در آن مستقر خواهد شد، کوفه است. لذا حضرت امیر به کسی که زاد و توشه آماده کرده بود تا به مسجد الاقصی برود، فرمود: زاد و توشه خود را بفروش و در همین مسجد کوفه اقامه نماز کن که نماز در این مسجد اشدّ ثواباً از نماز در مسجد الاقصی است.

۱. آل عمران: ۸۱

۲. بقره: ۳۰

۳. آل عمران: ۸۱

بنابراین، مساجد، مقرّات و مقارّ امامت هستند. مردم از طریق مساجد، با امامت پیوند می‌خورند و مساجد کانال پیوند جامعه با مقام امامت کبری هستند. از این طریق اقامه وجه لله حاصل می‌شود. دلیل این مطلب آیات ۱۶ تا ۱۸ سوره توبه است: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ * مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بِالْكَفْرِ أُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ * إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ؛ أيا پنداشته‌اید که به خود واگذار می‌شوید، و خداوند کسانی را که از میان شما جهاد کرده و غیر از خدا و فرستاده او و مؤمنان، محرم اسراری نگرفته‌اند، معلوم نمی‌دارد؟ و خدا به آنچه انجام می‌دهید آگاه است. مشرکان را نرسد که مساجد خدا را آباد کنند، در حالی که به کفر خویش شهادت می‌دهند. آنانند که اعمالشان به هدر رفته و خود در آتش جاودانند مساجد خدا را تنها کسانی آباد می‌کنند که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده و نماز برپا داشته و زکات داده و جز از خدا نترسیده‌اند». «لَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ» در چه مواضعی از قرآن کریم آمده است؟ «وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ!» و از هیچ کس جز خدا بیم ندارند»، «الْيَوْمَ يَنْسَى الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»^۱. مسأله «وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ» دقیقاً با قضیه امامت پیوند دارد؛ یعنی خشیت خداوند که مقرون با عدم خشیت غیرالله است، جز با امامت حاصل نمی‌شود. این از مفاهیم بنیادین قضیه امامت است.

«إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَىٰ أُولَٰئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ * أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ * الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ

۱. احزاب: ۳۹.

۲. مائده: ۳.

بَأْمُولِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمَ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ»^۱ اگر این را به روایات شیعه و سنی ضمیمه کنیم در رابطه با اینکه «عَلَىٰ وَشِيعَتُهُ هُمُ الْفَائِزُونَ»^۲ و اگر ضمیمه کنیم به آیه کریمه میثاق که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدَا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» و چنانچه این مطلب اضافه شود به آیه ۱۵ سوره حجرات «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ» اساس ایمان حقیقی که از نفاق جدا می شود همین نکته «لَمْ يَرْتَابُوا» است. این آیات و روایات به ضمیمه یکدیگر، تعیین کننده خط ایمانی است که همان وجهه الهی و اقامه وجهه الله است. قوامش به ولایت و پیوند و پیوست به امام است. پیوست با امام را اگر از حالت ایمانی بگیریم، اقامه وجهه الله از آن گرفته می شود. در آن صورت، هر عملی که انجام بگیرد، «حَبَطَتْ أَعْمَالُهُمْ»^۳ بر آن صدق می کند. قانون حبط عمل، در سوره مبارکه محمد ﷺ خوب تبیین شده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ»^۴، «طَاعَةٌ وَقَوْلٌ مَعْرُوفٌ فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ»^۵ حقیقت امامت و ولایت و ایمان و در مقابل آن، مسئله حبط عمل و چگونگی حبط ایمان در این آیات تبیین می شود. تمام آیات مربوط به کفر بعد از ایمان در قرآن کریم، مربوط به این گونه کفر است. به این آیه کریمه دقت کنید: «كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَاهَدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ»^۶ قرآن می فرماید آنانی که کفر بعد از ایمان دارند، نه اینکه کافر باشند به این معنا که منکر رسالت باشند؛ بلکه در عین اینکه «أَشْهَدُ أَنْ مَحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» می گویند، قرآن کریم از آنان این گونه تعبیر می کند که: «كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ»، کفر بعد از

۱. توبه: ۱۸ - ۲۰.

۲. بحار الانوار، ج ۸ قال رسول الله ﷺ لَعَلِّي لِعَلِّي ﷺ يا علي شيعتك هم الفائزون يوم القيامة

۳. همان: ۶۹.

۴. محمد: ۳۳.

۵. همان: ۲۱.

۶. آل عمران: ۸۶.

ایمان همان شرک است که در اینجا مطرح می‌شود. لذا قرآن می‌فرماید: «مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسْجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بِالْكَفْرِ»^۱ این شهادت بر کفر، همین شهادت است. «شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بِالْكَفْرِ» یعنی به اطاعت رسول عمل نمی‌کنند. در صحیح بخاری، صحیح مسلم، مسند احمد و در بسیاری از صحاح اهل سنت، این روایت آمده و ظاهراً این حادثه تکرار شده است که در بعضی روایات آمده که پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به ابن مسعود می‌فرماید و در بعضی روایات دارد که به «أَحَدُ أَصْحَابِهِ» می‌فرماید: برای من قرآن بخوان. ابن مسعود عرض می‌کند قرآن را ما از شما شنیده‌ایم و آموخته‌ایم. حال برای شما بخوانیم؟! حضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: دوست دارم قرآن را بشنوم. شروع می‌کند برای رسول اکرم قرآن خواندن. سوره نساء را می‌خواند تا به این آیه می‌رسد: «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَؤُلَاءِ شَهِيدًا» * يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصَوُا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّىٰ بِهِمُ الْأَرْضُ وَ لَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا^۲ به این آیه که رسید، حضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به شدت گریست. عرض کردم: «مَمَّ بَكَتُكَ؟» از چه چیز گریه می‌کنی؟». فرمود: «أَلَا وَ إِنَّهُ يُجَاءُ بِرِجَالٍ مِنْ أُمَّتِي فَيُؤَخَذُ بِهِمُ ذَاتَ الشَّمَالِ» یا در روایتی دارد «فَأَقُولُ: يَا رَبِّ، أَصِيحَابِي؟ فَيَقُولُ: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحَدَثُوا بَعْدَكَ؟^۳» تو نمی‌دانی که چه‌ها بعد از تو انجام دادند. این روایت که در تبیین این آیه آمده است، کفر بعد از ایمان را تبیین می‌کند. کفر بعد از ایمان، کفر معصیه الرسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است و کفر معصیه الرسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، در شأن امامت است. همه معصیه الرسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در این جمله خلاصه شده: اطاعت از رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بعد از رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. ما کمتر آیه‌ای با این لحن از تأکید داریم: «فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»^۴ «يُحَكِّمُوكَ» یعنی مرجعیت رسول الله در قضایای خاصه. این آیه، خصوصیت دارد. شاید کسی آیات دیگر اطاعه الرسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را حمل بر اطاعه الرسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در احکام عامه و کلیات کند

۱. توبه: ۱۷.

۲. نساء: ۴۱-۴۲.

۳. السبعة من السلف، (مرحوم فیروزآبادی)، ص ۲۴

۴. همان: صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ۵.

که به اطاعت امام بعد از رسول یا امام منصوب از سوی رسول نیازی ندارد و می‌توان به کتاب و سنت رجوع کرد. اما این آیه می‌فرماید: «حَتَّىٰ يُحْكِمُوا فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ» به پروردگارت سوگند ایمان نخواهند آورد، مگر اینکه تو را در آنچه میانشان اختلاف می‌افتد، حَکَم قرا دهند؛ یعنی در امور جزئی. «ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» اگر رجوع به رسول ﷺ در امور جزئی شرط ایمان است، آیا این شرط فقط در زمان رسول اکرم ﷺ برقرار است؟ خیر، این شرط، مطلقاً شرط ایمان است. ایمان همه مؤمنان در هر عصری مشروط به تحکیم الرسول است. اما رسول که در میان ما نیست؟ این آیه دال بر این است که رسول اکرم ﷺ باید منصوب از سوی خود داشته باشد تا رجوع به او، رجوع به رسول باشد. همین آیه نه تنها بر ولایت امیرالمؤمنین و ائمه اطهار دلالت دارد، بلکه حتی بر ولایت فقیه هم دلالت می‌کند. یعنی به همان دلیل که دلالت دارد بر اینکه باید بعد از رسول منصوبی از سوی رسول ﷺ باشد، دلالت دارد بر اینکه در زمان غیبت هم باید منصوبی از سوی امام باشد تا «يُحْكِمُوا فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ» صدق کند. یعنی ما مؤمن نخواهیم بود مگر اینکه در مسائل گوناگون اختلافی، به منصوب امام رجوع داشته باشیم. هیچ خفائی در این آیه وجود ندارد. لذا ما یکی از آیاتی که با آن ولایت فقیه را اثبات می‌کنیم، همین آیه است. رجوع به رسول در زمان خود رسول، رجوع به شخص حضرت نبوده؛ بلکه «الرُّجُوعُ إِلَيْهِ أَوْ إِلَىٰ مَنْ نَصَبَهُ لِلْقَضَاءِ» بوده است. لذا اهل یمن، اگر امیرالمؤمنین (علیه السلام) آنجا بود گاهی به ایشان رجوع می‌کردند. گاهی به معاذ بن جبل رجوع می‌کردند وقتی که معاذ بن جبل منصوب رسول اکرم بود. اهل مدینه هم این گونه بودند. فارق بین ایمان و کفر بعد از ایمان، رجوع به رسول در «مَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ» و تبعیت از ایشان در «كُلِّ مَا صَعُرَ وَ كَبُرَ» است. ما دو ایمان داریم: ایمان اول و ایمان دوم. ایمان اول به همین است که من اقرار کنم به اینکه رسول خدا، حقاً رسول خدا است و «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» بگویم. منظور از ایمان، تصدیق قلبی است؛ اما این تصدیق کافی نیست. این ایمان اول است. اقوامی بودند که در رسالت رسول خدا شک نداشتند، لکن ایمان ثانی نداشتند که آن، اطاعت است. ایمانی است که در این آیه سوره

نساء آمده است: «يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصُوا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّى بِهِمُ الْأَرْضُ وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا»^۱ عَصُوا الرَّسُولَ در مورد چه کسانی است؟ کسانی است که رسالت رسول را قبول دارند و او را معصیت می‌کنند؛ وگرنه در مورد کسانی که از اساس، رسالت را قبول ندارند تعبیر عَصُوا الرَّسُولَ صدق نمی‌کند. آیه «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِجَهَةٍ» یک قاعده کلی در قرآن کریم است. این مؤمنین، مؤمنین خاصی است که «تَجِبُ طَاعَتُهُمْ كَمَا تَجِبُ طَاعَةُ اللَّهِ وَرَسُولِهِ». همان مؤمنینی هستند که خداوند فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۲ همان مؤمنینی هستند که خداوند فرمود: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا»^۳ مؤمنین معطوف علی الله و الرسول، با مؤمنین مخاطبین به خطاب آیات کریمه قرآن دو دسته‌اند. این قاعده کلی است. «وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِجَهَةٍ» آیا خیال کردید و گمان می‌کنید که شما را رها می‌کنند، بدون اینکه شما را غربال کنند و معلوم شود که چه کسی راهی به جز راه خدا و رسول و مؤمنین می‌رود؟ چه کسی باند و مجموعه‌اش غیر از باند خدا و رسول است. شخصیت هر انسان و سرنوشت او، از شکل پیوندی که با دیگران دارد، مشخص می‌شود. این شکل پیوند، شخصیت جمعی آدمی را تشکیل می‌دهد. شخصیت جمعی را قرآن در قالب ائمه نور و ائمه نار مطرح می‌کند. ائمه نور را بررسی کردیم؛ اما در مورد ائمه نار در قرآن درباره فرعون داریم: «وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ * يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ»^۴ تعبیر "وَرَدُوا النَّارَ" نیست، «فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ» است. این فرعون است که آنها را چه بخواهند و چه نخواهند به دنبال خود به دوزخ فرومی‌کشد. قرآن سرنوشت واحد برای پیوند افراد بیان می‌کند: «يَقُولُ الَّذِينَ اسْتَضَعُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ»^۵ سرنوشت واحد را چه کسی مشخص می‌کند؟ این رهبر است که سرنوشت را برای

۱. همان: ۴۳.

۲. همان: ۵۹.

۳. مائده: ۵۵.

۴. هود: ۹۷-۹۸.

۵. سبأ: ۳۱.

پیروان رقم می‌زند: «وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ * يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ». همان‌طور که رهبر کفر سرنوشت را برای پیروانش رقم می‌زند، رهبر ایمانی نیز برای پیروان خود سرنوشت نیک، رقم می‌زند. این که در روایت وارد شده که: «عَلَيْ قَسِيمِ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ»^۱ یا «مَفَاتِيحُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ بِيَدِ عَلِيِّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)»^۲ یا در روز قیامت بر پیشانی هر مؤمنی نوشته شده است: «عَلَيْ بِنُ أَبِي طَالِبٍ» و آیات و روایات دیگر، اشاره است به این نکته که جمع مؤمنین به وسیله پیوند، جمع واحد می‌شود و این پیوند، شخصیتشان را شکل می‌دهد و پیوندشان را امام تعیین می‌کند و قوام می‌بخشد. لذا سرنوشتشان را امام مقرر می‌کند. این پیوندها در مساجد شکل می‌گیرد. «وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ»^۳ با این نوع رفتار، رفتار ایمانی شکل می‌گیرد.

« مراتب اسلام و ایمان و مراتب کفر و شرک

در ارتباط با نوع چهارم از اقوال و افعال مسجد، نیاز به بحث درباره مراتب اسلام و ایمان و مراتب کفر و شرک داریم. از مجموع آیات و روایات استفاده می‌شود که یک اسلام اول داریم، یک اسلام آخر و یک ایمان اول داریم و یک ایمان آخر. مراتب ایمانی بدین‌گونه است: اسلام اول، بعد ایمان اول، سپس ایمان ثانی و اسلام آخر. این، مجموع مراتب رشد و تعالی انسان‌ها به طور کلی است. اسلام اول با شهادتین حاصل می‌شود که همان اسلام شناسنامه‌ای است. قرآن در آیه‌ای جالب چنین بیان می‌دارد: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُل لَّمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ»^۴ «أَسْلَمْنَا» در اینجا اسلام اول است. اولین پایه دین، اقرار به زبان است. بعد از این اسلام، ایمان است که تصدیق قلبی به رسالت رسول خدا است. این، ایمان اول و مرتبه دوم تعالی است که تصدیق اختیاری نیست؛ یعنی اگر حجت بر پا شد، انسان چه بخواهد و چه نخواهد، تصدیق قلبی برایش حاصل می‌شود. تصدیق به معنای اذعان اختیاری نیست. هر چند به زبان انکار کند، وقتی

۱. التفسیر الصافی، جلد: ۶، صفحه: ۵۳۸

۲. الأمالی، جلد: ۱، صفحه: ۸۸۹

۳. اعراف: ۲۹.

۴. حجرات: ۱۴.

حجت تمام یا معجزه اقامه شد، چه بخواهد و چه نخواهد، تصدیق می‌کند. بعد از ایمان اول، ایمان ثانی است که اختیاری است. این مرتبه، اخضاع القلب است. قلب را برای آنچه تصدیق کردی، رام کنی. اکنون که باور کردی رسول خدا، رسول خدا صلی الله علیه و آله است، قلبت را با رسول خدا صلی الله علیه و آله رام کنی و قلب مطیع شود. ایمان ثانی جدای از عمل نیست؛ یعنی اگر اخضاع قلب، لله و للرسول و للامام شد، لازمه این اخضاع قلب، اطاعت است. ایمان ثانی در حقیقت، ایمان به معنای طاعت است. بعد از این مرحله، اسلام آخر است؛ همانی که در داستان ابراهیم و اسماعیل علیهم السلام تجلی یافت: «فَبَشِّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ * فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَبْنَئِي إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَآبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ * فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ * وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ * قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ»^۱ اینجا اشاره به پاداش ایمان ثانی است که ایمان به معنای طاعت است که پاداش آن اسلام آخر است. این اسلام آخر، همان اسلامی است که قرآن کریم در جای دیگر از آن یاد کرده است: «وَمَنْ يَرْغَبْ عَن مِّلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَن سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ * إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ»^۲ این اسلام، اسلام ابراهیمی است که اسلام آخر است که در حقیقت پاداش ایمان دوم یعنی اطاعت از خداست. این اسلام اسلامی نیست که در آیه «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا» آمده است. اسلام در این آیه اسلام اعرابی است. اسلام اعرابی، اسلام اول است و اسلام ابراهیمی، اسلام آخر است. «فَرَّقَ بَيْنَ الْإِسْلَامِ الْأَعْرَابِيِّ وَبَيْنَ الْإِسْلَامِ الْإِبْرَاهِيمِيِّ». اسلام ابراهیمی که اسلام آخر است، اندکاک در مرضات الله است. این اسلام «رَضِيَ اللَّهُ رِضَانًا أَهْلَ الْبَيْتِ»^۳ و اسلام «نَصَبِرُ عَلَى بَلَاءِهِ فَيُؤَقِّبِنَا أَجُورَ الصَّابِرِينَ»^۴ است. البته بالاترین رتبه این اسلام، «إِنَّ اللَّهَ لَيَغْضَبُ لِعُضْبٍ فَاطِمَةَ وَ يَرْضَى لِرِضَاهَا»^۵ است. مرتبه‌ای است که خدا رضایتش را تابع رضایت بنده‌اش

۱. صافات: ۱۰۱-۱۰۵.

۲. بقره: ۱۳۰-۱۳۱.

۳. بحار الأنوار، جلد: ۴۴ صفحه: ۳۶۷

۴. همان

۵. همان، جلد: ۴۳، صفحه: ۵۴

می‌کند. این مقامی است که ما نمی‌توانیم آن را ادراک کنیم.

اقامه وجه الله از ایمان ثانی که اطاعت خدا است آغاز می‌شود، زیرا حقیقت روی به سوی خدا کردن همین اطاعت خدا است، پس انجام اقامه الوجه الله اسلام ابراهیمی است لهذا در آیه کریمه از زبان ابراهیم آمده است: «وجهت وجهی للذی فطر السماوات و الارض» این وجهت وجهی همان: «اسلمت لله رب العالمین» است که از آن به اسلام آخر تعبیر کردیم.

در آیات ۱۶ تا ۲۰ سوره توبه، به ضمیمه روایات مرتبط، اجمالی از اقامه وجه الله تبیین می‌شود و در روایات وجه الله عنوانی از عناوین امام حق است. امام حق بدین جهت وجه الله است که با امام حق است که می‌توان به سوی خدا روانه شد و گام به سوی خدا برداشت. و لذا در دعای ندبه خطاب به ولی عصر ارواحنا فدا آمده است: «أَيْنَ وَجْهَ اللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ يَتَوَجَّهُ الْأَوْلِيَاءُ».

در آیات کریمه قرآن به طور مکرر به انواع اختیار و آزمایش الهی اشاره شده که هدف آن تربیت انسانها در جهت اقامه وجه الله، و جداسازی صف مقیمین وجه الله، با منافقان و منحرفان است. خدای متعال می‌فرماید: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» این آیه اشاره به این دارد که مؤمنین به حال خود رها نمی‌شوند تا اینکه بر اثر امتحان، مؤمن خالص از مؤمن غیر خالص تشخیص داده شود. این مضمون در آیات متعددی آمده است. «أَحْسَبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ»^۱ یا «مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ»^۲ پس مضمون آیه اول، این است که مخلصین از راه امتحان بازشناخته می‌شوند. آیه دیگر این است: «مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بِالْكَفْرِ أُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ».

عمارت مساجد، برای مشرکین مجاز نیست. اینکه عمارت مساجد برای مشرکین مجاز نیست، نقطه مقابل مضمونی است که در آیه نور و آیه بعد از آن آمده است

۱. عنکبوت: ۲.

۲. آل عمران: ۱۷۹.

که می‌فرماید: «فی بیوت اذن الله ان تُرْفَع و يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ»^۱ بیوتی هستند که خداوند متعال اذن داده است که این بیوت، رفعت، سمو و بالایی پیدا کنند و اذن داده است که ذکر خدا در آن مساجد شود. در تفسیر «اذن الله ان تُرْفَع» گذشت که این اذن، تنها اذن تشریحی نیست و شامل اذن تکوینی نیز می‌شود؛ یعنی اصولاً مساجدی که ذکر خدا در آنها میسر است و امکان دارد و محل ذکر خدایند، مساجدی هستند که خداوند متعال اذن داده است که در آنها ذکر گویند. «يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ * رِجَالًا...»^۲ آن بیوت بنا بر روایات شیعه و سنی، بیوت انبیا است و در روایت آمده است: "بَيْتٌ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ" «مِنْ أَفْضَلِهَا»^۳. این نوع از مساجد، نقطه مقابل «مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ» است. مساجد یا سایر بناهایی که مشرکین با نیت مشرکانه خویش بر پا می‌سازند خانه‌های شرک است.

۱. نور: ۳۶

۲. همان: ۳۶-۳۷

۳. مجمع البیان، ج ۷، ص ۲۲۷. به همین مضمون در: تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۳.

مسجد مسلمین و مسجد مشرکین!

دو نوع مسجد داریم: مسجدی که محل اجتماع مشرکین است. با این که مسجد است، اما «يَجْتَمِعُ فِيهِ الْمُشْرِكُونَ». مسجدی هم داریم که: «يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ * رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ»^۱ این رجال، بنا بر آنچه در آیات دیگر آمده، منطبق بر محمد و آل محمد عليهم السلام است و همان رجالی است که در سوره «هَلْ أَتَى» از قولشان می‌فرماید: «إِنَّا نَخَافُ مِن رَّبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا. فَوْقَهُمْ اللَّهُ شَرُّ ذَلِكَ الْيَوْمِ»^۲. این همان رجال است. اینجا فرمود: «رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ»^۳. پس معلوم می‌شود ما دو نوع مسجد داریم: یک نوع مساجدی است که محل ذکر خدا و تسبیح اوست و نوعی دیگر «يَجْتَمِعُ فِيهَا الْمُشْرِكُونَ». این کدام مشرکین‌اند که در این مساجد جمع می‌شوند؟ مراد از این شرک کدام

۱. همان.

۲. انسان: ۱۱، ۱۰.

۳. نور: ۳۷.

شرک است؟ آیا شرک بت پرستی است؟ یعنی مثلاً هندوها در این مساجد جمع می‌شوند؟ یا مشرکین جاهلیت عرب؟ این چنین نیست. این مشرک، مشرک در اطاعت است. همان مشرکی است که در آیه کریمه ۱۰۶ سوره یوسف آمده که: «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ». سائل از امام صادق (علیه السلام) پرسید: مقصود از مشرک در اینجا چیست؟ کدام مشرک است که "يُؤْمِنُ" و "يُشْرِكُ"؟ و "مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ فِي حَالِ إِيْمَانِهِمْ مُشْرِكُونَ" این واو، واو حالیه است؛ یعنی ایمانشان ایمان مشرکانه است. این شرکی است که حبط عمل در آن است. آیه در اینجا می‌فرماید: «مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بِالْكَفْرِ أُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ»^۱. این مشرکین، مشرکینی هستند که عملشان حبط می‌شود. معلوم می‌شود که اینان، مشرکینی هستند که عمل دارند؛ یعنی نماز می‌خوانند، روزه می‌گیرند، زکات می‌دهند، حج می‌روند، اما در عین حال، مشرکند؛ لذا حبط عمل می‌شوند.

جریان حبط عمل، در قرآن کریم، جریان مهمی است و مربوط به این نوع شرک است. این شرک، شرک خفی نیست؛ شرک جلی است؛ منتها شاید بتوان گفت در سوره محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)، بیشترین تبیین و توضیح برای این نوع از شرک که همراه با حبط عمل است، آمده است. ما چاره‌ای نداریم جز اینکه معنای شرک را در اینجا تبیین بکنیم؛ زیرا به بحث مسجد مربوط است. در اول این سوره این گونه آمده است: «الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ»^۲. معلوم می‌شود که این کفر، کفری است که همراه با عمل است. یعنی کافر به این کفر، عمل دارد؛ همان عملی که در شرع، به آن امر شده است. نماز می‌خواند، روزه می‌گیرد، حج می‌رود. وگرنه، کفری که عمل ندارد، کفری که نه نماز می‌خواند، نه روزه می‌گیرد، نه عبادت می‌کند و نه حج می‌رود، طبعاً "لَا عَمَلَ لَهُ" و معنای «أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ» در حق او صادق نیست. نقطه مقابل «الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ»، «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ

۱. توبه: ۱۷.

۲. محمد: ۱.

مِنْ رَبِّهِمْ كَفَرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ أَصْلَحَ بَالَهُمْ؛^۱ است. به این معنا در بحث قبل نیز
 اجمالاً اشاره کردیم؛ منتها اینجا توضیح می‌دهیم. در قرآن کریم به دو مرتبه از
 ایمان اشاره شده است. گذشت که یک مرتبه اسلام اول داریم و یک مرتبه اسلام
 آخر. بین این دو مرتبه از اسلام اول و اسلام آخر، یک ایمان اول داریم و یک ایمان
 ثانی. ترتیب این مراتب، این‌گونه می‌شود: اسلام اول، ایمان اول، ایمان ثانی، اسلام
 آخر. اسلام اول، اسلام اعرابی است: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا
 أَسْلَمْنَا»^۲ این، همان اسلام با شهادتین است. یک اسلام آخر داریم که اسلام
 ابراهیمی است. خداوند در آیات ۱۳۰ و ۱۳۱ سوره بقره می‌فرماید: «وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ
 مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ
 الصَّالِحِينَ * إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ». خداوند به ابراهیم
 فرمود: «أَسْلِمْ». این اسلام، همان اسلام ابراهیمی است که با مصداق، تبیین شده
 است. در سوره صافات، آیات ۱۰۰ تا ۱۰۵ در جریان خواب ابراهیم درباره اسماعیل،
 بیان شده است که فرمود: «فَبَشِّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ». ما به ابراهیم عليه السلام مژده پسری
 عاقل و خردمند دادیم. حلیم به معنای عاقل و خردمند و حلم به معنای عقل است.
 «فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ» دست پسر را
 گرفت و به راه برد، وقتی که «بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ»، مسافتی نسبتاً طولانی را با او طی
 کرد، به او گفت: پسرم در خواب دیدم که سر تو را می‌برم. صریح و بی‌پرده و بدون
 کنایه گفت: «إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى» نظرت چیست؟
 «قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ * فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ
 لِلْجَبِينِ * وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ * قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ».
 این اسلام آخر، جزای احسان محسنین و یک نوع پاداش است. یک نوع نتیجه
 عمل مخلصانه است که عمل مخلصانه، انسان را به این مرتبه از اسلام ابراهیمی
 می‌رساند. این مرتبه از اسلام ابراهیمی، انسان را به مقام امامت می‌رساند؛ چنان‌که
 در حق ابراهیم فرمود: «وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ

۱. همان: ۲.

۲. حجرات: ۱۴.

لِلنَّاسِ إِمَامًا»^۱ این اتمام کلمات، به وسیله همین جریانِ آمادگی برای ذبح اسماعیل (علیه السلام)، حاصل شده است. این اسلام، اسلام آخر است. بین این دو اسلام، دو پایه و مرحله وجود دارد. با این دو پایه و مرحله، انسان از این آغاز به آن انجام می‌رسد که بعد از اسلام اول که اسلام اقرار به لسان است، مرحله ایمان می‌آید؛ یعنی مرحله تصدیق قلبی. انسان باور کند که خدایی وجود دارد و رسول، رسول خدا است. این مطالب را تصدیق کند؛ ولی تصدیق کافی نیست. گاهی تصدیق هست و می‌داند رسول خدا راست می‌گوید، منتها دلش را برای فرمان این رسول رام نمی‌کند. اخضاع قلب، مطلب دیگری است و فراتر از تصدیق قلب است. تصدیق قلبی نتیجه علم به برهان است. وقتی انسان علم به دلیل پیدا کرد، نتیجه قهری اش تصدیق است. این مطلب مهمی است؛ چون معنایش این است که کسانی که بعد از استماع مطالب برهانی، مخصوصاً قضیه وجود خدا و رسالت رسول خدا دست به انکار می‌زنند، انکارشان، انکار جحدی است، نه انکار جهلی. دو گونه انکار داریم: یک انکار جهلی و یک انکار جحدی. گاهی کسی انکار می‌کند، چون نمی‌داند. این انکار جهلی است. گاهی انکار می‌کند و می‌داند که هست. حق را می‌شناسد و می‌داند که حق است، اما انکار می‌کند؛ چنان که قرآن می‌فرماید: «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا»^۲. تمام کسانی که سخن رسول، به آنها می‌رسد و قرآن را می‌شنوند، و با برهان روبه‌رو می‌شوند. حقایق قرآن و رسول خدا را تصدیق می‌کنند، لکن برخی از اینان مع ذلک در برابر قرآن و رسول خدا خاضع نمی‌شوند، و حقایق قرآن و رسول را منکر می‌شوند. یک وقت کسی نمی‌داند رسولی هست و نمی‌داند این رسول بینه و قرآنی دارد. در این صورت اگر انکار کند، انکار جهلی است. اما کسی که به گوشش رسید و بینه برای او اقامه شد، با وجود این انکار کرد، این انکار، انکار جحدی است. در این آیه قرآن به این نوع انکار اشاره شده است: «كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ»^۳ اینان خودشان، راه خودشان را بسته‌اند و همانانی

۱. بقره: ۱۲۴

۲. نمل: ۱۴

۳. آل عمران: ۸۶

هستند که ایمان اول دارند؛ یعنی ایمان به معنای تصدیق رسول، برای آنان حاصل شده است؛ می دانند رسول حق است، اما بعد از آن ایمان، کفر هم دارند. این کفر بعد از ایمان، همان کفر دوم است؛ یعنی کفر به ایمان دوم است. گذشت که ایمان اول، ایمان تصدیق است؛ اما ایمان دوم، به تعبیر قرآن کریم ایمان خضوع، طاعت و فرمانبرداری است. خدای متعال در اشاره‌ای به این ایمان دوم می فرماید: «وَأذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الّذِي وَاتَّفَقْتُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا»^۱ این ایمان ثانی است. نیز در همین راستا می فرماید: «أَمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَنْفَرِّقَ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا»^۲؛ این آیات تبیین کننده ایمان ثانی است و این قالوا، قالوی حال است، نه قالوی لسان. یعنی حال و صفت آنها چنین است که می شنوند و اطاعت می کنند. در مقابل این ایمان ثانی، کفری است که در سوره محمد ﷺ آمده است: «الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ» در آیه بعد باید توجه داشت که دو آمنو آمده است: «وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَءَامَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ». ایمان و آمنوی اول ایمان اول است و ایمان در آمنوی دوم ایمان دوم است. این ایمان دوم است که «کفر عنهم سیئاتهم و اصلح بالهم»^۳ در پی دارد. این اصلاح بال، اصلاح درون، اصلاح سریره، اصلاح جان و پاکی روح، از ایمان ثانی برمی خیزد؛ اما باید دانست که در این ایمان اطاعت، چه نوع طاعتی مورد نظر است. در آیه ۱۵۰ سوره نساء معنای این طاعت تبیین شده است: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَٰلِكَ سَبِيلًا* أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا» در این آیات به اطاعت تبعیضی و تلفیقی اشاره شده است. در این نوع اطاعت که ویژه منافقان است، کسی که مدعی ایمان است آن بخش از دین خدا را که با منافع و اغراض شخصی اش سازگار است می پذیرد و آن بخش را که با منافعش سازگار نیست نمی پذیرد و به آن عمل نمی کند. در این آیه

۱. مانده: ﷺ

۲. بقره: ۲۸۵.

۳. محمد: ۲.

به این نوع ایمان تلفیقی و منفعت طلبانه اشاره شده است که منافقان خطاب به رسول خدا ﷺ می‌گفتند: «هَلْ هَذَا مِنْكَ أَمْ مِنَ اللَّهِ؟»^۱ و به این ترتیب در ایمان به کتاب و ایمان به رسول تفرقه می‌انداختند. این مبنایی که در بعضی از مذاهب اسلامی رایج است که «الرَّسُولُ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ مُجْتَهِدًا فَيُخْطِئُ»، «يَجُوزُ الْخَطَأُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ»، منجر به ایمان به بعض و کفر به بعض می‌شود. رسول، رسول خدا است؛ اگر گفت این کار را نکنید، باید انجام شود. قرآن می‌گوید: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»^۲، «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطِيعَ بِإِذْنِ اللَّهِ»^۳ و «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»^۴ هر چه رسول گفت خدا گفته است. این چه حرفی است که می‌گویید: «هَلْ هَذَا مِنْكَ أَمْ مِنَ اللَّهِ؟». این چه حرفی است که می‌گویید: «يَجُوزُ أَنْ يَجْتَهِدَ فِي أَعْمَالِهِ فَيُخْطِئُ». پس می‌توان به رسول اعتراض کرد و می‌توان گفت این فعل رسول را قبول نمی‌کنیم، آن فعل را قبول می‌کنیم. هر جا دستور است، امر است و هر جا دستور باشد، مولوی است. معنای امر مولوی، دستوری است است که از مولا می‌رسد. دستوری که از «مَنْ تَجِبُ طَاعَتُهُ» می‌رسد، هر چه باشد، به لحاظ منبعش مولوی است، نه به لحاظ محتوا. به لحاظ اینکه از مولا است، مولوی است و مولا کسی است که «تَجِبُ طَاعَتُهُ». هر امری که از مولا سرزند، دستوری است و امری است که «تَجِبُ طَاعَتُهُ». آیه ۱۵۰ سوره نساء می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ» بنابراین دو ایمان وجود دارد. ایمان اول، خطاب به کسانی است که باور دارند رسول، رسول خدا است و می‌دانند این رسول بی‌ینه دارد. با بیّنات و براهین این رسول آشنا شده‌اند. در مرحله بعد خطاب می‌شوند: ایمان بیاورید، اطاعت کنید و برای این پیامبر، خاضع باشید. آیات «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ» و «إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَ يُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ» در ادامه آیاتی است که مورد بحث قرار می‌گیرد.

۱. نفحات القرآن، نویسنده: الشیخ ناصر مکارم شیرازی، جلد: ۹، صفحه: ۱۴۷

۲. نساء: ۶۹.

۳. همان: ۶۴.

۴. حشر: ۷.

«مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ» این شرکی که اینجا گفته می‌شود، به معنای کفر ثانی است. کفر ثانی، یعنی کفر در مقابل ایمان ثانی. این کفر در مقابل ایمان ثانی، همیشه شرک است.

در جنگ بدر وقتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌خواستند برای نخستین بار اصحاب را برای مواجهه با مشرکین آماده کنند، معلوم نبود که در بیرون از شهر با چه چیز روبه‌رو می‌شوند. با کاروان تجارتي روبه‌رو می‌شوند. یک کاروان غیر جنگی، ولی پر ثروت که قرآن کریم از آن به «غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَه»^۱ تعبیر می‌کند. یعنی یک بهره‌بدون خار، میوه خالی از خار. مشخص نبود که با همچنین کاروانی روبه‌رو می‌شوند یا با یک لشکر جنگاور آماده برای جنگ که چند برابر مسلمین نیرو دارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله اصحاب را آماده و با آنها مشورت کرد. البته مشورت، آماده‌سازی روانی بود که اگر ما با چنین لشکری روبه‌رو شویم، چکار کنیم. زیرا خبر رسیده بود که کاروان قریش، کاروانی تجارتي است که از شام برمی‌گردد. ولی قریش این را هم می‌دانستند که ممکن است مسلمانان مدینه کاروان را غارت کنند. مسلمانان هم می‌دانستند که ممکن است که مشرکان خبردار شده و با لشکر جرّاری برای مقابله با مسلمین آمده باشند. حضرت، مسلمین را جمع کرد. در کتاب‌های تاریخی اهل سنت آمده که دو نوع صحابی اطراف رسول صلی الله علیه و آله بودند. یک نوع از اصحاب، مثل مقداد بودند که وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنها می‌فرماید: ممکن است چنین لشکر جنگاوری پیش رو داشته باشیم؛ بلند می‌شود و سخن می‌گوید: یا رسول الله شما هر جا بگویید می‌رویم. ما کار نداریم شما چه می‌گویید، هر چه شما بگویید، ما اطاعت می‌کنیم. خواه این قافله، جنگاور باشد، خواه تجاری باشد. هر چه باشد شما دستور دهید، ما تسلیم هستیم. این یک نوع منطق است. تعدادی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله از این نوع بودند. در مقابل، بعضی دیگر از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله گفتند: ما مگر می‌توانیم با این مشرکین بجنگیم؟ اینان جنگاوران ستبری دارند، اینان سلاح دارند، اینان جنگجو دارند. ما یک تعداد انسان‌های پابرنه، بی‌سلاح و بی‌ابزار جنگی هستیم. ما هفتاد نفر هستیم؛ اما آنها ممکن

است صدها نفر باشند. چطور می‌شود با آنها روبه‌رو شویم؟ در این هم‌آوردی، هیچ توازن و تعادلی نیست. حرف‌ها در مقوله نتوانستن بود.

غرض آن که آنها که تسلیم خدایند، وقتی خدا گفت: انجام ده، بی‌چون و چرا می‌پذیرند. ایمان یعنی فرمانبری بدون چون و چرا. اگر سؤال و استفهامی باشد، سؤال و استفهام استعلامی است که برای طلب دانش است، نه طلب یقین. سؤال از روی شک نیست؛ بلکه سؤال از روی یقین است.

توضیح آن که دو گونه سؤال داریم: یک گونه از روی تشکیک و ناباوری است که جدل مآبانه و چون و چرایی و بهانه جویانه است، گونه دیگر سوال، سوال استعلامی و استفهامی است. اهل ایمان، سؤال جدل مآبانه و بهانه جویانه و چون و چرایی نمی‌پرسند. وقتی فرمان رسید، می‌گویند: «بِالسَّمْعِ وَالطَّاعَةِ»؛ چنان که قرآن از قول آنها می‌فرماید: «وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا»^۱ این معنای ایمان دوم است. اگر این ایمان دوم نبود، اطاعت رسول خدا ﷺ نبود. هیچ‌گاه انسان در اعمال اختیاری بدون انگیزه عمل نمی‌کند. هر عمل اختیاری و گزینشی برخاسته از انگیزه است. اگر انگیزه، امر خدا نبود، امر دیگری است که آن امر، امر هوا است. قرآن کریم می‌فرماید که فعل اختیاری، بیش از دو انگیزه ندارد و در پشت هر فعل اختیاری، یکی از این دو انگیزه وجود دارد: یا انگیزه، امر خدا است یا انگیزه، هوا است: «فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ»^۲. اگر اطاعت خدا نبود، این اطاعت هوا است که همان شرک است؛ یعنی اطاعت مُطَاعی غیر از خدای متعال. لذا این کفر ثانی همیشه با شرک در اطاعت ملازمت دارد. یعنی ایمان به مُطَاعی غیر از خدای متعال و سرسپردگی به فرمانده دیگری غیر از خدای متعال. این معنای شرکی است که در آن آیه آمده است. این شرک، همراه با باور است و می‌تواند همراه با عملی باشد که ظاهرش صالح است. در مقدمات کتاب الحج و سائل الشیعه آمده که امام صادق (علیه السلام) بعد از طواف، همراه بعضی از اصحابشان در مسجد الحرام نشسته بودند. عده‌ای مشغول طواف بودند. حضرت به اصحاب اشاره کرد و به این

۱. بقره: ۲۸۵.

۲. ص: ۲.

مضمون فرمود: «هَكَذَا كَانُوا وَاللَّهِ يَحِجُّونَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ»؛ این حجتی که اینان دارند، همان حج جاهلی است؛ زیرا اینان ایمان ثانی ندارند: «مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بِالْكَفْرِ». این کفر، «كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ» است که «أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ». گذشت که در سوره محمد ﷺ به این حبط عمل اشاره شده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ * وَالَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعَسَا لَهُمْ وَأُضِلَّ أَعْمَالُهُمْ»^۱ این کفر در مقابل ایمان ثانی است؛ یعنی کفر ثانی است.

در آیات ۳۲ تا ۳۴ همین سوره می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَشَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ» راه را فهمیدند، اما مخالفت رسول کردند: «لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَسَيُحِطُّ أَعْمَالُهُمْ» معلوم می‌شود جای حبط عمل اینجا است. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ * إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ مَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ». این آیات شاهد بر این آیات است: «مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بِالْكَفْرِ أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ * إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ». این «آمن بالله» ایمان ثانی است و «لم يخش إلا الله» در «وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ»، علامت این ایمان ثانی است. خشیت در آیه «فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»^۲ یا در آیه «وَيَخْشَوْنَ اللَّهَ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ»^۳ علامت ایمان ثانی است. بنابراین این عمارت مساجد عمارت کسانی است که: «يَخْشَوْنَ اللَّهَ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ» که همان مؤمنین به ایمان ثانی‌اند. این ایمان ثانی مؤمنانی را که عمل صالحشان در پرتو ایمان ثانی است، به اسلام ابراهیمی منتهی می‌کند. اسلام ابراهیمی اسلام الوجه لله است: «إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ

۱. محمد: ۷ و ۸.

۲. همان: ۳.

۳. احزاب: ۳۹.

الْمُشْرِكِينَ»^۱ اسلام ابراهیمی نتیجه ایمان ثانی است. نتیجه ایمان ثانی عمارت مساجد است. پس معلوم می‌شود «وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ»^۲ اقامه وجه لله است که همان ایمان ثانی است.

در حدیث صحیح از امام صادق (علیه السلام) است ذیل آیه «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ»^۳ همه چیز نابودشدنی است مگر وجه خدا» که می‌فرماید این وجه خدا، همین اقامه وجه لله و اطاعت خدا و امام است. این ماندگار است و هلاک‌شدنی نیست. فرمود: «مَنْ أَتَى بِمَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ مِنْ طَاعَةِ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) فَهُوَ الْوَجْهُ الَّذِي لَا يَهْلِكُ» خیلی مطلب بلندی است. و کذالک قال: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ». مسئله، اطاعت و ایمان ثانی است. این ایمان ثانی است که وجه انسان را به سوی خدا قرار می‌دهد و اقامه وجه را لله می‌کند.^۴

در روایت دیگری امام صادق (علیه السلام) از سائل پرسید که دیگران درباره آیه «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» چه می‌گویند؟ «قُلْتُ يَهْلِكُ كُلُّ شَيْءٍ إِلَّا وَجْهَ اللَّهِ» همه می‌میرند مگر خدا که تنها او زنده می‌ماند. یعنی وجه الله را ذات الله گفته‌اند. «فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ لَقَدْ قَالُوا قَوْلًا عَظِيمًا. أَنَّمَا عَنَى بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ الَّذِي مِنْهُ يُوتَى». ^۵ منظور از این وجه، ذات خدا نیست؛ وجه خدا، یعنی راه خدا؛ آن راهی که از آن راه، به سوی خدا می‌روند و آن جهتی که از سوی آن، به خدا می‌رسند. منظور، این راه و جهت است. این جهتی است که از آن، به خدا می‌رسند؛ جهتی که امیر المؤمنین در خطبه نهج البلاغه می‌فرماید: «لَا يَهْلِكُ عَلَى التَّقْوَى سِنٌّ أَصْلٌ، وَلَا يَظْمَأُ عَلَيْهَا زَرْعُ قَوْمٍ»؛ هر ریشه‌ای که تقوایی باشد، هر کشتی که کشت تقوا باشد، تشنه نمی‌شود. هر قومی که کشتشان، کشت تقوایی باشد، هیچ‌گاه کشتشان تشنه نمی‌شود. کار تقوایی، هلاک‌شدنی نیست. کار تقوایی، همان وجه الله است.

روایت دیگر در این باره از کافی است. رَوَاهُ الْكَلْبِيُّ بِسَنَدِهِ عَنِ الصَّادِقِ (علیه السلام) «إِنَّ اللَّهَ

۱. انعام: ۷۹.

۲. اعراف: ۲۹.

۳. قصص: ۸۸.

۴. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۴۳.

۵. همان.

۶. نهج البلاغه (دشتی)، جلد: ۱، صفحه: ۱۷.

عَزَّ وَجَلَّ - خَلَقْنَا فَأَحْسَنَ خَلْقَنَا، وَصَوَّرْنَا فَأَحْسَنَ صُورَنَا، وَجَعَلْنَا خُزَّانَهُ فِي سَمَائِهِ
 وَأَرْضِهِ، وَلَنَا نَطَقَتِ الشَّجَرَةُ، وَبِعِبَادَتِنَا عِبَدَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، وَلَوْلَانَا مَا عِبَدَ اللَّهُ^۱. و در
 دعای ندبه می خوانیم: «أَيْنَ وَجْهَ اللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ يَتَوَجَّهُ الْأَوْلِيَاءُ وَ أَيْنَ بَابُ اللَّهِ الَّذِي
 مِنْهُ يُوتَى». این ابواب البیوت در «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ
 وَالْحَجِّ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ
 أَبْوَابِهَا»^۲ همان باب الهی است که «يُرَادُ مِنْهُ الْإِمَامُ». در روایتی رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 درباره «وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا» فرمود: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ، وَعَلَى بَابِهَا، فَمَنْ أَرَادَ
 الْعِلْمَ فَلْيَأْتِ الْبَابَ»^۳.

« خصوصیات رکن چهارم

این بخش، درباره رکن چهارم مسجد است که عبارت است از غایت مسجد که در حقیقت غایت سه رکن اول آن است.

این غایت را از آیات سوره بقره می توانیم بفهمیم. آیاتی که ماجرای تجدید بنای بیت الله را توسط حضرت ابراهیم و اسماعیل عَلَيْهِمَا السَّلَام روایت می کند: «وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ * رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا»^۴ این «رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا» ارتباط دارد با «وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ». مفهوم این دعا در حال ساخت کعبه این است که غایتی که از بنای این بیت در نظر است، همین دعا و درخواست است.

غایت این است که «امت مسلمه» شکل بگیرد و مردم به اسلام برسند؛ به همان اسلامی که ما تعریف کردیم. همان طور که گذشت، ما دو گونه اسلام در قرآن داریم. این دو گونه، دو مرحله کاملاً متفاوت است. یک اسلام، اسلام نقطه آغاز است. یک اسلام، اسلام نقطه پایان و فرجام است. اسلام اعرابی که همان شهادتین است، نقطه آغاز است. «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا

۱. الکافی، جلد: ۱، صفحه: ۴۷۶

۲. بقره: ۱۸۹.

۳. بحار الأنوار، جلد: ۴۰، صفحه: ۲۰۴

۴. همان: ۱۲۷-۱۲۸.

يَدْخُلُ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ^۱ این اسلام، اسلام اعرابی و اسلام شهادتینی است که ثبت نام رسمی در امت اسلام است.

نقطه فرجام، اسلام ابراهیمی است: «وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ^۲ «إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ» همان طور که در شرح «أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ^۳ گذشت، اذن در این آیه اذن محض تشریحی نیست؛ بلکه اذن تشریحی همراه با هدایت تکوینی است؛ یعنی همراه با ایجاد حالت ذکر در اهل مسجد است. در اینجا هم «قال» معنایش این نیست که خدا با زبان به ابراهیم گفت «اسلم» و مسئله تمام شد. خداوند که می گوید «اسلم»، یعنی راه این اسلام را برای او هموار و او را به این اسلام هدایت می کند و در مراتب دستیابی به این اسلام، دستگیری می کند.

گذشت که مصداق این اسلام ابراهیمی در جریان ذبح حضرت اسماعیل این گونه آمده است: «فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ فَلَمَّا أَسْلَمَا^۴ اینجا مرحله خاصی از اسلام معرفی می شود.

این مرحله از اسلام به شکل دیگر در آیات قرآن آمده است. چون این مطلب، مطلب مهمی در قرآن کریم است، باید بیشتر توضیح داده شود. قوام این مرحله اسلام ابراهیمی چیست؟ قوامش در قرآن کریم به وفای به دو پیمان است.

در قرآن کریم، هفت پیمان داریم که اینجا جای شرح این پیمان ها نیست. دو پیمان از این پیمان های هفت گانه، پیمان هایی هستند که شرط بلوغ به این اسلام فرجامی است. پیمان نخست، پیمانی است که در آیه هفت سوره مائده به آن اشاره شده است: «وَإِذْ كُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا^۵ این ایمان نخستین و پیمان اطاعت است. این اطاعت، اطاعت بی

۱. حجات: ۱۴.

۲. بقره: ۱۳۰-۱۳۱.

۳. نور: ۳۶.

۴. صافات: ۱۰۱-۱۰۳.

۵. مائده: ۷.

چون و چرا است. اصلاً معنای اطاعت، چون و چرا نداشتن است. این مطلب، نیاز به توضیح دارد. ما دو گونه اطاعت داریم: یک اطاعت از امر مولوی و یک اطاعت از امر ارشادی.

رابطه ما با خداوند مانند رابطه ما با پزشک نیست. پزشک وقتی به بیماری می‌گوید باید فلان دارو را استفاده کنی، بیمار، پزشک را مولای خود نمی‌بیند و امر او را ارشادی می‌داند. اما خداوند متعال در جایگاهی است که می‌تواند امر مولوی داشته باشد.

در وجوب امتثال امر الهی همین دلیل کافی است که از خداوند متعال صادر شده است؛ زیرا او، مولای من است. البته من می‌دانم که مولای من، حکیم، علیم و رحیم است و جز از باب رحمت، حکمت و علم به من دستوری نمی‌دهد. اما من از باب حکمت کار، امتثال نمی‌کنم؛ بلکه به خاطر صرف امر الهی امتثال می‌کنم. این اساس اطاعت است. عمل به دستور پزشک را اطاعت نمی‌گویند. اگر خود بیمار به توصیه پزشک برسد، چه از باب تعلم و چه از باب تجربه، به این علم عمل می‌کند و نیازی به دستور پزشک نیست. آنچه از آن به اطاعت تعبیر می‌کنیم، اطاعت مولوی است. همین است که از آن به میثاق اطاعت تعبیر می‌شود. این میثاق ترجمه «آمنّا» است: «رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا»^۱ «آمنّا» یعنی میثاق اطاعت. این را از آیات پایانی سوره بقره درمی‌یابیم: «آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نَفَرَقَ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا». «قالوا» در این آیه، شرح «آمن» است. «آمن» یعنی «قالوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا». «أطعنا» شرط میثاق ایمان است. وقتی گفتیم: «رَبَّنَا آمَنَّا بِكَ» یعنی خدایا تو را به عنوان مولا پذیرفتیم و سر در برابر رسول تو فرود آوردیم و خود را در برابر امر تو تسلیم کردیم.

این میثاق اولی است که اسلام ابراهیمی، به این میثاق متقوم است. میثاق دوم که قوام دیگر اسلام آخر است در آیه ۱۱۱ سوره توبه آمده است که می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ

۱. آل عمران: ۱۹۳.

اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدَا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ». به این عهد دوم در سوره احزاب هم اشاره شده است: «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا»^۱. در مقابل، منافقین، آنهایی هستند که از جبهه‌های جنگ، فرار می‌کنند و با مال و نفس جهاد نمی‌کنند: «وَلَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ»^۲ منافقین با اعلان اسلام با خدا عهد بسته بودند که در رویارویی با دشمنان خدا فرار نکنند و از ایثار جان و مال در راه اسلام مضایقه نکنند لکن پیمان‌شکنی کردند: «وَلَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُولُونَ الدُّبَارَ وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا»^۳ این عهد در اینجا، همان عهد است. این عهد دوم را قرآن کریم در سوره حجرات به شکل دیگری بیان نموده است: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ»^۴. این آیه، آیه بسیار مهم و بنیادی است. این «الصادقون» همان «صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ» است. اینان در عهدی که با خدا بسته‌اند، صادق‌اند. در این آیه اشاره به هر دو پیمان شده است؛ آنجایی که فرمود: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا» ایمان به معنای «سمعنا و اطعنا» است. «وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» اشاره به این عهد و پیمان ثانی است که جان و مال را در راه خدا دادن است.

اینجا می‌فهمیم که چرا خداوند متعال در سوره صافات بعد از نقل جریان اسماعیل علیه السلام فرمود: «فَلَمَّا أَسْلَمَا»؛ زیرا این نقطه، لحظه وفای به این عهد ثانی بود. این پدر و پسر با این عمل، وفای به عهد (عهد ثانی) خود را افزون بر عهد اول به اثبات رساندند. پس قوام این اسلام ابراهیمی، وفای به این دو عهد و پیمان است. جامعه وفادار به این پیمان، همان جامعه اسلامی است که خدا می‌خواهد. این وفای به پیمان است که در قرآن کریم، بسیار بر آن تأکید شده است؛ چنان‌که

۱. احزاب: ۲۳.

۲. همان: ۱۵.

۳. همان.

۴. حجرات: ۱۵.

در سوره رعد می فرماید: «أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ * الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ لَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ * وَ الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يَخْشُونَ رَبَّهُمْ وَ يَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ»^۱.
 «الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ لَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ» همین دو عهدی است که اشاره کردیم که قوام اسلام ابراهیمی به آن دو است.

غایت مسجده سازی و اقامه مساجد، اسلام آخر است. «وَ أَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ»^۲ همان «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»^۳ و «مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»^۴ است. این «حنیفاً مسلماً» همان است که فرمود: «وَ أَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ».

هدف از مساجد، تربیت مسلم فردی و مسلم جمعی است. این دو گونه از مسلم در این آیه آمده است: «وَ إِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ إِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ»^۵ تا اینجا اسلام فردی است. «وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ» در این مرحله، اسلام جمعی است. روند تربیت جامعه بشری همین گونه است. مراحل تربیت جامعه از تربیت یک فرد کامل شروع می شود. یک مسلم کامل یک جامعه را می سازد.

پیدایش «أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ» هدف اقامه مساجد است که توابع و لوازم زیادی دارد. در مباحث قبلی گذشت که مسجد که محل تربیت امت مسلمه است، در حقیقت پایگاه امامت است. در سوره حج هم غایت مساجد بیان شده است: «وَ إِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَ طَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَ الْقَائِمِينَ وَ الرُّكْعِ السُّجُودِ»^۶ سپس می فرماید: «وَ أَدِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَ عَلَىٰ

۱. رعد: ۱۹-۲۱.

۲. اعراف: ۲۹.

۳. روم: ۳۰.

۴. آل عمران: ۶۷.

۵. بقره: ۱۲۷ و ۱۲۸.

۶. حج: ۲۶.

كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ^۱ که قبل این آیه، این گونه است: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ»^۲ که ما، کفر اول و ثانی را در مباحث قبل توضیح دادیم و گذشت که کفر اول و کفر ثانی چگونه در مقابل ایمان اول و در مقابل ایمان ثانی است.

«وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ»^۳؛ ما مکان بیت را برای ابراهیم آماده ساختیم. ابراهیم عليه السلام کیست؟ «وَإِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»^۴. ابراهیم، امام است.

آماده‌سازی «مَكَانَ الْبَيْتِ» برای ابراهیم، یعنی این مکان، برای جایگاه امامت تعریف شده است. بیت کعبه به عنوان پایگاه امامت وضع شده است؛ پس مسجد الحرام، مسجد النبی، مسجد الکوفه و مسجد الاقصی پایگاه امامت است. اهمیت مساجد اربعه و نکته این که «لَا يَجُوزُ شَدُّ الرَّحَالِ إِلَّا إِلَىٰ هَذِهِ الْمَسَاجِدِ» و بلکه «يُسْتَحَبُّ شَدُّ الرَّحَالِ إِلَىٰ هَذِهِ الْمَسَاجِدِ مُؤَكَّدًا» در این است که این مساجد، پایگاه‌های امامت کبری هستند. امامت کبری، امامت فراگیر است. مسجد الحرام، پایگاه امامت ابراهیمی است که در وجود رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تداوم دارد: «إِنَّ أَوْلَىٰ النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا»^۵ در اینجا منظور از «الَّذِينَ آمَنُوا» همانی است که در آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ»^۶ است.

«إِنَّ أَوْلَىٰ النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ»، «أَوْلَاهُمْ بِأَمْرِ الْإِمَامَةِ». اینان، وارثان مقام امامت ابراهیمی هستند. اینان «أَوْلَىٰ النَّاسِ بِالْبَيْتِ» هستند. بیت، بیت امامت است. مسجد الرسول صلی الله علیه و آله و سلم، بیت خاص حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است. مسجد الکوفه، بیت امامت علوی است؛ لذا حضرت به شخصی که خودش را آماده کرده و زاد و راحله فراهم کرده بود، فرمود: کجا می‌روی؟ گفت: می‌خواهم به مسجد الاقصی بروم.

۱. همان: ۲۷.

۲. همان: ۲۵.

۳. حج: ۲۶.

۴. بقره: ۱۲۴.

۵. آل عمران: ۶۸.

۶. مائده: ۵۵.

فرمود: در اینجا (مسجد الکوفه) نماز بخوان که ثواب بیشتری دارد. چون در آن زمان، امام، حاضر بود، مسجد او اولویت داشت. مسجد الاقصی مسجدی است که اعلام امامت جهانی حضرت مهدی (علیه السلام) در آنجا انجام می‌شود. این که عیسی (علیه السلام) «يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ»، بنا بر حدیث قطعی الصدور، متواتر بین فریقین و وارد شده در صحاح و مسانید اهل سنت و کتب شیعه، در زمان حضرت ولی عصر (علیه السلام) است. هنگام اولین نماز که نماز صبح است، عیسی (علیه السلام) «يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ» که حضرت ولی عصر (علیه السلام) احتراماً می‌فرماید: شما امامت کن! حضرت عیسی در پاسخ می‌فرماید: «أَنَّمَا وُضِعَتْ لِأَجْلِكَ» این جایگاه، جایگاه تو است. حضرت ولی عصر (علیه السلام) امامت می‌کند و حضرت عیسی (علیه السلام) به او اقتدا می‌کند.^۱ این مطلب را در چند جا حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) به عنوان مباحثات، به این مضمون بیان کرده است: «كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا نَزَلَ ابْنُ مَرْيَمَ وَإِمَائِكُمْ مِنْكُمْ؛^۲ چه حالی دارید موقعی که عیسی (علیه السلام) از آسمان می‌آید و با شما نماز می‌گذارد؛ در حالی که مأموم است نه امام و امام عیسی از بین شما است؟».

مسجد الاقصی بیت امامت کبری است. نکته «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ»^۳ بسیار مهم است. مسئله اسراء و معراج دو سفر بوده است که باید آن دو را از هم تفکیک کنیم. یک سفر، سفر اسرائی است که از مکه تا مسجد الاقصی است. یک سفر، سفر معراجی است که به آسمان‌ها است. این دو سفر دو گردش و گزارش بوده است که طی آن خدای متعال، رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را با تمام وقایع آینده جهان آشنا کرد و خداوند با این سیر، وقایع آینده جهان را به او نشان داد.

اتفاقاتی که در آینده می‌افتاده است، دو مقطع دارد: یک مقطع دنیوی که آغاز آن، مکه و فرجام آن، مسجد الاقصی است. این مقطع در سفر اسرائی به رویت رسول الله رسیده است و یک مقطع اخروی دارد که در آن عالم چه اتفاقاتی می‌افتد که در سفر معراجی به حضرت نشان داده شده است.

۱. بحار الأنوار، جلد: ۱۴، صفحه: ۳۴۹

۲. بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۸۵.

۳. اسراء: ۱.

لذا این که می‌فرماید: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى» نکته دارد. مسجد الاقصی، مسجدی است که پایگاه امامت کبرایی است که رسالت پیامبر بدست آن به مقصد، که همان برپایی جامعه و حکومت عدل جهانی است می‌رسد. این مقصد فرجام سیر دنیوی رهبری الهی رسول الله است. این چهار مسجد چون پایگاه‌های امامت کبری هستند، شد الرحال إليها توصیه شده است. هر یک از این مساجد چهارگانه پایگاه مرحله‌ای از مراحل امامت الهی زمین است، مسجد الحرام پایگاه امامت ابراهیمی که آغازگر جامعه اسلامی است، مسجد الرسول که پایگاه امامت محمدی است که محور اصلی امامت اسلامی است، مسجد کوفه که پایگاه امامت علوی است که تداوم امامت محمدی در آن پایه‌گذاری شده است و مسجد الاقصی که کلید حکومت جهانی امامت الهی در آن زده خواهد شد.

پس مسجد، پایگاه امامت است. همه مساجد، پایگاه‌های مدیریت جامعه اسلامی است. غایت مساجد هم تربیت جامعه مسلم است؛ یعنی جامعه‌ای که در برابر امر خدا، تسلیم است و جامعه‌ای که روابط افراد با یکدیگر بر مبنای اطاعت خدا است. بر همین اساس مرکز شهر باید مسجد مرکزی باشد که «تُقَامُ فِيهِ الْجُمُعَةُ». اگر می‌خواهیم شهر اسلامی داشته باشیم، باید خطوط کلی شهر اسلامی، بر مبنای مسجد محوری باشد. ما یک مسجد مرکزی داریم که برای جهان اسلام مرکزیت دارد که اولین آن مسجد الحرام است و بعد از آن، سایر مساجد اربعه است. بعد از مساجد اربعه، هر شهری از شهرها باید یک مسجد مرکزی داشته باشد که گنجایش آن به تعداد مردم آن شهر باشد. ما از ادله نماز جمعه و اینکه محدوده هر نماز جمعه دو فرسخ است، می‌فهمیم که کسانی که تا دو فرسخ از نماز جمعه فاصله دارند، باید در نماز جمعه آنجا شرکت کنند.

معلوم می‌شود اگر یک مسجد مرکزی برای شهری ساختیم، باید شهر به اندازه محدوده نماز جمعه آن مسجد باشد. هر شهر یک مسجد مرکزی دارد که همه سرویس‌های مرکزی باید در گرداگرد آن احداث شود. سرویس‌های محلی باید در محلات در دسترس باشد؛ اما خدمات مرکزی باید در اطراف مسجد مرکزی

تنظیم شود.

هر محله نیز باید یک مسجد محله داشته باشد؛ و محله جایی است که محدوده‌اش
چهل خانه از هر سمت مسجد محله است. چرا که فرموده‌اند: «جَوَازُ الْمَسْجِدِ
أَرْبَعُونَ دَارًا!». ضمن این که از این روایت می‌توان نتیجه گرفت که مسجد باید
حداقل گنجایش ساکنان چهل منزل را از هر سمت داشته باشد. در اسلام، ساختار
شهرسازی بر محور مسجد شکل می‌گیرد. اگر شهرها را این چنین ساختیم، امت
مسلمه ساخته خواهد شد. وضعیت موجود مساجد، سازنده جامعه اسلامی مطلوب
نیست. مساجد باید غایت خود، یعنی ساختن جامعه اسلامی را تأمین کنند.

البحث الثالث: تحريفات مفهوم مسجد

« تحريف اول؛ تحريف معنای عبادت

یکی از تحريفاتی که در رابطه با مفهوم مسجد انجام گرفته که مهم‌ترين و اساسی‌ترين تحريف است، اين است که مفهوم عبادت تحريف شده است و به دنبال آن مفهوم مسجد که محل عبادت و ذکر خدا است نیز دستخوش تحريف شده است.

عبادت را یک رابطه قلبی فردی و شخصی بين انسان و خدای متعال تفسير کرده‌اند و خدا را به عنوان موجودی که در گذشته‌های بسیار دور جهان را آفریده و دست از کار کشیده و باز نشسته شده است، تصوير کرده‌اند. در نتیجه، مسجد در نظر ایشان به جایگاه پيرمردها و کسانی تبدیل شد که از دنیا بریده‌اند و عافیت طلب و زاویه‌نشین و گوشه‌گیر هستند. به این ترتیب هر کس که می‌خواهد از جامعه بگریزد، به مسجد پناه می‌برد و مسجد به محل گریز از جامعه مبدل شد. این بزرگ‌ترین تحريفی بود که در رابطه با مسجد صورت گرفت.

در مقابل این مفهوم تحريف‌شده، مفهوم اصیل قرآنی و برخاسته از سنت معصومين

این است که اولاً، خدای متعال پدر بازنشسته، از کار افتاده و گوشه‌گیر جهان هستی نیست. خدای متعال مالک است، حکمران است، فرمانروا و همه‌کاره این عالم است: «يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ»، «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ * مَلِكِ النَّاسِ»^۲ ما با ملک روبه‌رو هستیم. وقتی در مقابل خدا می‌ایستیم، در برابر پادشاه و سلطان حقیقی و تنها کسی که «يَصِحُّ لَهُ وَيَحِقُّ لَهُ عُنْوَانُ الْمَلِكِ» می‌ایستیم. عنوان پادشاه یعنی «يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَلَا يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ غَيْرُهُ». این موجود با این وصف و با این جایگاه، همه‌کاره جهان هستی و حکمفرما و فرمانروای ما است. ما در زندگی از فرمان او دستور می‌گیریم و همه زندگی ما با دستور او شکل می‌گیرد. روابط اجتماعی ما با دستور او جهت می‌گیرد. اینکه چگونه در بازار معامله کنیم، چگونه در کارخانه و مدرسه حضور داشته باشیم، چگونه حکومت کنیم، در اقتصاد چگونه عمل کنیم، همه و همه باید به فرمان او باشد. او «مَلِكٌ» به این معنا است؛ لذا فرمود: «وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ»^۳ و «ابْصُرْ بِهِ وَاسْمِعْ مَا لَهُمْ مِّنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا»^۴ و «لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ»^۵ همه صفاتی که در قرآن کریم و روایات معصومین درباره خدای متعال بیان شده، از خدا مفهومی دیگر ارائه می‌کنند که در یک کلمه این‌گونه خلاصه می‌شود که او همه‌کاره جهان هستی و زندگی ما است. ما در همه چیزمان به او نیاز داریم. مسجد خانه چنین خدایی است و عبادت، خضوع برای چنین پروردگاری است.

مسجد جایگاه تمرین و تربیت خضوع برای چنین خدایی است؛ لذا مسجد جایگاه پالایش و محل مدیریت و هدایت جامعه است. مسجد مرکز و خاستگاه هدایت، تربیت و مدیریت همه رفتارهای اجتماعی است.

۱. جمعه: ۱.

۲. ناس: ۱-۲.

۳. انعام: ۱۸.

۴. کهف: ۲۶.

۵. اِسْرَاء: ۱۱۱.

« تحریف دوم؛ تغییر متولیان مسجد

این تحریف نیز بسیار مهم است. از روایات استفاده می‌شود که غم سنگینی بر دل رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نشسته بود و این غم، در نتیجه علم حضرت به وقوع چنین تحریفی نسبت به مسجد در آینده بود. در روایت است که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: «يَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثَلَاثَةٌ يَشْكُونَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» سه چیز در پیشگاه خدا شکایت می‌کنند. در روز قیامت همه مظلومین شکایت خود را نزد خداوند می‌برند و آنجا جایگاهی است که به ظلم هر ظالمی رسیدگی می‌شود. بنا است حق هر مظلومی از ظالم ستانده بشود. از اینکه فرمود: «ثَلَاثَةٌ يَشْكُونَ» معلوم می‌شود که این سه شکایت، ریشه و بنیان همه شکایت‌ها است و عنوان عامی است که همه شکایت‌های دیگر تحت آنها جمع می‌شوند. مضمون فرمایش حضرت این است: «يَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثَلَاثَةٌ يَشْكُونَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، الْمُصْحَفُ وَالْمَسْجِدُ وَالْعِتْرَةُ» سه چیز در پیشگاه خدای متعال شکایت می‌کنند: یکی قرآن کریم، دیگری مسجد و سوم عترت است. «يَقُولُ الْمُصْحَفُ: يَا رَبِّ حَرَقُونِي وَمَزَقُونِي» قرآن می‌گوید: پروردگارا، مرا پاره‌پاره کردند و مرا آتش کشیدند «و يَقُولُ الْمَسْجِدُ يَا رَبِّ عَطَلُونِي وَصَيَعُونِي وَتَقُولُ الْعِتْرَةُ: يَا رَبِّ قَتَلُونَا وَطَرَدُونَا وَشَرَدُونَا فَأَجِثُوا لِلرُّكْبَتَيْنِ لِلْخُصُومَةِ»^۱. وقتی این سه شاکی در روز قیامت دم از شکایت می‌زنند، من زانو می‌زنم مرا فعه این سه شکایت را نزد خدا می‌برم.

زانو زدن، هیئت تظلم است. حالات معنوی انسان و گفتارهای او، همراه با هیئت‌های جسمانی عرضه می‌شود. نماز ما ترکیبی از رفتارها و هیئت جسمانی است و هر هیئتی که در نماز به خود می‌گیریم، بازگوکننده حالتی است از حالاتی که در نماز در پیشگاه خدا باید داشته باشیم.

اگر تکبیر می‌گوییم و دست‌ها را نزدیک بناگوش می‌بریم و اگر قیام می‌کنیم و اگر رکوع انجام می‌دهیم و اگر سجده می‌کنیم و اگر می‌نشینیم و... این قیام و قعود و سجود، بازگوکننده حالتی است. در دعا دست‌ها را روبه‌روی صورت و زیر آسمان می‌گیریم و تقلیب یدین می‌کنیم. این حالت با این هیئت مقرون است.

۱. الخصال، جلد: ۱، صفحه: ۱۷۵

در دعای رجبیه و در تعقیبات رجب یک دست را به ریش یا مو می‌گیریم و با دست دیگر انگشت سبابه را تکان می‌دهیم. به این ترتیب هیئتی را ایجاد می‌کنیم که هیئت تذلل است. سگ - یا هر حیوان دیگر - معمولاً وقتی از صاحبش چیزی می‌خواهد، دمش را تکان می‌دهد. انسان‌هایی که می‌خواهند در برابر بزرگی تذلل کنند، حالتی شبیه به این هیئت را به خود می‌گیرند.

تذلل کار خوبی است؛ منتها معنای آن را باید فهمید. باید بدانیم که تکان دادن انگشت سبابه امر لغوی نیست و این هیئتی است که بازگوکننده حالت ما است. این حالت در برابر خدا - که نشان‌دهنده التماس ما است - خضوع در برابر عظمت و بزرگی خدا است. این حالت التماس و خضوع را باید در خود ایجاد و آن را حفظ کنیم.

به هر حال، یکی از هیئت‌هایی که نشان‌گر حالت است، زانو زدن است. «فَأَجْثُوا لِلرُّكْبَتَيْنِ لِلْخُصُومَةِ» پیامبر می‌فرماید: در پیشگاه خدا برای مرافعه زانو می‌زنم. «فَيَقُولُ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ لِي أَنَا أَوْلَىٰ بِذَلِكَ»^۱ خدا می‌فرماید این مرافعه را خود، به عهده خواهم گرفت. اینجا است که شاکی و حاکم یکی خواهند شد. در صحیح بخاری، روایتی است که مکمل این روایت است و از عجیب‌ترین روایاتی است که در صحیح بخاری است. در صحیح بخاری آمده است: «عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ: أَنَا أَوَّلُ مَنْ يَجْثُو بَيْنَ يَدَي الرَّحْمَنِ لِلْخُصُومَةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ مَنْ نَخَسْتَيْنِ كَسَىٰ هَسْتَمَ كَهْ فِي رِجْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي يَوْمِ الْبُرْجِ» یعنی حضرت، اولین مظلومی است که از زبان همه مظلومین طول تاریخ در پیشگاه خدا مرافعه می‌کند. اولین زبان که به او اذن رفع شکوا و خصومت داده می‌شود، زبان علی بن ابی طالب علیه السلام است. این روایت مکمل روایتی است که صدوق در خصال نقل می‌کند. از این دو روایت، این مطلب استفاده می‌شود که اولین کسی که زبان به شکوا باز می‌کند و نماینده عترت، مصحف و مسجد است، علی بن ابی طالب علیه السلام است. او اول زبان به خصومت باز می‌کند و از مصحف، عترت و مسجد می‌گوید.

۱. همان

۲. صحیح بخاری - ج ۳۹۶۵

بعد، رسول خدا ﷺ در این موقف، به جای علی بن ابی طالب (علیه السلام) می‌نشیند و می‌گوید تو کنار برو، من خود، شکایت را به عهده می‌گیرم. «فَأَجْتُوا لِلرُّكْبَتَيْنِ لِلْخُصُومَةِ» بعد، رسول اکرم که این مرافعه را به پیشگاه خدا عرضه می‌کند، نوبت به خود خدا می‌رسد. خدا می‌فرماید: «فَيَقُولُ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ لِي أَنَا أَوْلَىٰ بِذَلِكَ» من اولی هستم که شاکی این شکایت باشم. خودم این شکایت را انجام خواهم داد. این تسلسل شاکیان، تسلسل عجیبی است و مشهود و منظر عجیبی را این روایت ترسیم می‌کند.

اصل این مطلب، در قرآن آمده است. این دو روایت تفسیر این آیات است: «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ * ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ * فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَّبَ بِالصَّدْقِ إِذْ جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ»^۱ این آیات اشاره به خصومت کبری است. «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ * ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ» شما در روز قیامت مخاصمه می‌کنید؛ یعنی شاکی و مشتکی إليه هستید. یکی زبان به رفع شکایت باز می‌کند و دیگری مشتکی عنه است. این چه خصومت و مرافعه‌ای است؟ در قرآن کریم به طرف دیگر این خصومت به صراحت اشاره شده است: «وَيَوْمَ يَعِضُ الظَّالِمُ عَلَىٰ يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلاً * يَا وَيْلَتَىٰ لَيْتَنِي لَمِ اتَّخَذْتُ فَلَانًا خَلِيلاً * لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولاً * وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا»^۲

این ظالم همانی است که شکوای رسول، علیه او است. این همان «من أظلم» در سوره انعام است: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ»^۳. آن ظالمی که اولین شکایت‌ها علیه او است، خلاصه و عصاره ظلمی که به بشریت شده است، در ظلم او جلوه می‌کند. این «قَالَ الرَّسُولُ» همان بیان شکواییه رسول الله ﷺ در روز قیامت است.

مقصود از خلیل، همان خلیلی است که آن ظالم را از راه به در برد.

۱. زمر: ۳۰-۳۲.

۲. فرقان: ۲۷-۳۰.

۳. انعام: ۲۱.

«سبیل» در «یا لَیْتَنی اَتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبیلاً» همان سبیلی است که فرمود: «قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ یَتَّخِذَ إِلَى رَبِّهِ سَبیلاً»^۱ و این سبیل همان عترت و اهل بیت رسول خدا است زیرا خداوند در جای دیگر سبیل را بر مودت ذی القربای رسول تطبیق فرموده است: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَیْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبَى»^۲ در هر صورت، این شکایت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اشاره به فاجعه بزرگی است که تحریف عملی مسجد است. مسجد رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در رأس این مساجد به شمار می آید که با تحریف این مسجد، همه مساجد دچار تحریف شدند.

تحریف این است که مسجدی که باید جایگاه امام الهی، ولی خدا و جانشین خدا باشد، جایگاه دیگران شود. به تعبیر بوعلی سینا امام، سلطان ارضی است. بوعلی عبارتی دارد که می گوید: انبیاء الهی، سلطان ارضی و زمینی هستند. این مساجد، جایگاه مَلِک ارض هستند؛ چون بیوت الله اند. بیت الله یعنی بیت مَلِک حقیقی که مَلِک عام، مَلِک بالاصاله و مَلِک اصلی است. مسجد جایگاه پادشاه پادشاهان، یعنی خداوند متعال است. جایگاه سلطان آسمان و زمین است و به اذن او، جایگاه خلیفه او است. مسجد جایگاه کسانی است که به امر او دستور می دهند؛ نهی او را ترویج می کنند؛ مردم را از آنچه او باز داشته، باز می دارند؛ مردم را به آنچه او وا داشته، وا می دارند؛ مردم را در آن راهی که خواسته و دستور داده، راه می برند و امر او را اجرا می کنند.

در روایت داریم که آیه «إِنَّمَا یَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ»^۳ در شأن امیر المؤمنین عَلِیُّ بْنُ ابِی طَالِبٍ نازل شده است. او، ابرز مصادیق این آیه است. ائمه اطهار عامرین و صاحبان مساجدند. مساجد پایگاه های آنان است. مسجد پایگاه ابراهیم بوده است: «وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِیمَ مَکَانَ الْبَیْتِ»^۴ ابراهیم کیست؟ ابراهیم همان است که خدا در حق او فرمود: «وَإِذْ ابْتَلَى إِبْرَاهِیمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّی جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» این امام «بَوَّأَ اللَّهُ لَهُ الْبَیْتِ». آن بیتی که «إِنَّ أَوَّلَ بَیْتٍ

۱. فرقان: ۵۷.

۲. شوری: ۲۳.

۳. توبه: ۱۸.

۴. حج: ۲۶.

وُضِعَ لِلنَّاسِ^۱ بود برای ابراهیم که امام الناس است، مَبَوَّأٌ شد. مَبَوَّأٌ یعنی چه؟ یعنی آماده. بیت برای ابراهیم - امام الناس - آماده شد.

«وَاذِ بَوَّأُنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ»^۲؛ ما مکان بیت را جایگاه ابراهیم قرار دادیم؛ لذا «حجر اسماعیل» یعنی خانه اسماعیل و مادر او. لذا در طواف باید گرد خانه کعبه و نیز گرد خانه اسماعیل که تداوم دهنده امامت الهی است انجام گیرد. لذا طواف بر حجر اسماعیل انجام می‌گیرد «و لا یَجُوزُ أَنْ یَطُوفَ أَحَدٌ مِنْ دَاخِلِ الْحِجْرِ». چرا طواف دور کعبه به تنهایی کفایت نمی‌کند؟ عراقی بسیار زیبا سروده است:

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی
 کین ره که تو می‌روی به ترکستان است

اعرابی، واژه مهمی است. «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا»^۳ اعرابی یعنی کسی که به امامت نپیوسته باشد. این واژه، واژه دقیق و از واژگان مهم دینی ما است. اعرابی دقیقاً در مقابل مهاجر و موالی و کسی است که با ولایت پیوند خورده است. آن کس که هجرت الی الرسول کرد، مهاجر است. لذا اعرابی در مقابل مهاجر است. مهاجر کیست؟ در روایت آمده است: «الهِجْرَةُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى الْإِمَامِ» هجرت یعنی پیوستن به محور امامت. کسی که به این محور پیوند نخورد، اعرابی است. کسی که دور خانه کعبه طواف می‌کند، ولی طوافش دور امام نیست، طواف مقبول نخواهد داشت. از زمان حضرت ابراهیم علیه السلام دوران جدیدی آغاز شده است؛ دورانی که فرمود: «مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمْ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ»^۴ ابراهیم و اسماعیل بنیان‌گذاران این دوران جدیداند که دوران توحید اجتماعی است؛ لذا فرمود: «وَ إِذِ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ إِسْمَاعِيلُ»^۵ گذشت که اسماعیل هم باید در بنیان‌گذاری این خانه شریک باشد؛ زیرا خط امامت، خط فرزندان اسماعیل است که محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله اند. خدای

۱. آل عمران: ۹۶.

۲. حج: ۲۶.

۳. حجرات: ۱۴.

۴. حج: ۷۸.

۵. بقره: ۱۲۷.

متعال به ابراهیم بزرگ وعده داد که از ذریه تو به امامت خواهند رسید «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»^۱ در این آیه خداوند به ابراهیم وعده داد تا امامت در ذریه غیر ظالم او تداوم یابد، و خداوند به این وعده خود وفا کرد و فرمود: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا»^۲ این همان «و من ذریتی» است که امامت او در آیه دیگر از خدا خواسته شده بود. این امامت در ذریه ابراهیم تا روز قیامت قرار داده شده، اما به شرطی که ظالم نباشند؛ چراکه «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ».^۳ ابتدا این امامت در آل اسحاق گذاشته شد؛ یعنی در فرزندان اسحاق و فرزندان یعقوب؛ لذا می فرماید: «وجعلنا منهم» یعنی از بنی اسرائیل «ائمه لما صدقوا» از اینان امام قرار دادیم. ولی این امامت در ذریه یعقوب تا آنجا دوام یافت که در این آیه به آن اشاره شده: «أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيهِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيهِ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْرَائِيلَ وَ مِمَّنْ هَدَيْنَا وَ اجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَ بُكِيًّا * فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَ اتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا»^۴ «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ» اشاره به انحرافی است در ذریه ابراهیم از نسل یعقوب که موجب سلب مقام امامت از فرزند یعقوب و انتقال آن به ذریه اسماعیل یعنی محمد و آل محمد صلوات الله عليهم شد. اما چرا این گونه شد؟ خدای متعال می فرماید: «يا بنی اسرائیل اذکروا نِعْمَتِي الَّتِي اُنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَ اَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ»^۵ این چه نعمتی است؟ این همان نعمتی است که فرمود: «وَ إِذِ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَ جَعَلَ لَكُم مَلُوكًا»^۶ این نعمت، نعمت رهبری و سلطنت الهی بود. این نعمت ستانده شد. «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَ تَعَزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تَدُلُّ

۱. بقره: ۱۲۴.

۲. نساء: ۵۴.

۳. بقره: ۱۲۴.

۴. مریم: ۵۸-۵۹.

۵. بقره: ۱۴۷.

۶. مائده: ۲۰.

مَنْ تَشَاءُ»^۱ در این آیه به نزع ملک از بنی اسرائیل و تحویل آن به بنی اسماعیل اشاره شده است؛ یعنی محمد و آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

خدای متعال با اشاره به سبب امامت و عزت از بنی اسرائیل می‌فرماید: «وَضَرَبْتُ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةَ وَالْمُسْكَنَةَ وَبَأُوْ بَعْضِ مِنْ اللَّهِ ذَلِكَ بَأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ»^۲. این عصیان و تمرد از خط خدا، منجر به نزع ملک از آنها و انتقال آن به اولاد اسماعیل شد. لذا اسماعیل عَلَيْهِ السَّلَام جایگاه بزرگی در نظام شریعتی و ساختار فرهنگی اعتقادی ما دارد. انضمام حجر اسماعیل به کعبه، اشاره به امامت ذریه اسماعیل در سراسر تاریخ تا روز قیامت دارد. همه این موارد به هم پیوند دارد و به طور کلی مفاهیم قرآنی و احکام شریعتی ما به هم پیوسته است.

به هر حال، امامت باید با خانه کعبه باشد تا خانه کعبه، خانه مطلوب خدا شود. باید عمارت مسجد با امامت صورت بگیرد. مسجد بدون امامت، مسجد عامری نیست، مسجد معطل است.

عمارت مسجد به چیست؟ عمارت مسجد به ذکر خدا و عبادت حقیقی خدا است. عبادت حقیقی به چیست؟ به اطاعت او. اطاعت او به چیست؟ به اطاعت خلیفه‌اش. این راه و شیوه و خط و مسلک عبودیت در قرآن کریم است. اخلاص برای خدا این است که نقطه مقابلش شرک به خدا است.

اخلاص در عبادت این است که وقتی خدا را عبادت می‌کنی، آن چنان که او می‌خواهد عبادت کنی. آن چنان که او می‌خواهد، یعنی آن چنان که فرمود. خداوند فرموده اگر مرا اطاعت می‌کنی، با اطاعت امام مرا اطاعت کن. نه همانند کسانی که می‌گفتند ما می‌خواهیم خدا را اطاعت کنیم، آن چنان که خود می‌خواهیم و کاری با امام نداریم. آنان هنگامی که رسول‌الله از سوی خداوند امام بعد از خود را در روز غدیر نصب و معرفی نمود به رسول‌الله گفتند: «هَذَا مِنْكَ أَمْ مِنَ اللَّهِ؟»^۳. در

۱. آل عمران: ۲۶.

۲. بقره: ۶۱.

۳. نفحات القرآن، نویسنده: الشیخ ناصر مکارم شیرازی، جلد: ۹، صفحه: ۱۴۷.

جای دیگر گفتند: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَهْجُرُ»^۱ تفریق بین کتب و رسل انجام دادند: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا * أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا»^۲.
 تفریق بین خدا و رسول این است که به رسول بگویند این حرف که می‌زنی از تو است یا از خدا؟ حال آنکه تویی در کار نیست. او رسول است: «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَ لَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ»^۳ یعنی تمام شخصیت و وجود او، شخصیت و وجود رسول الهی است. در جای دیگر دارد: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ»^۴. یعنی وجود مقدس او رسالت الهی است و لذا «إِنْ تَكَلَّمْتُمْ بِمَا هُوَ رَسُولٌ» و «إِنْ فَعَلَ فَعَلَ بِمَا هُوَ رَسُولٌ». اگر خندید خنده‌اش خنده رسول است. اگر گریست، گریه‌اش گریه رسول است. اگر خشنود شد، خشنودی‌اش خشنودی رسول است. اگر حزین شد، حزنش حزن رسول است.

«وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ»^۵ چیزی غیر رسول نیست. اگر می‌فرماید: «أَنَا بَشَرٌ مِثْلَكُمْ»^۶ بعدش بلافاصله می‌گوید: «يُوحَىٰ إِلَيَّ». همه چیز او «يُوحَىٰ إِلَيَّ» است. این «يُوحَىٰ إِلَيَّ» همان «إِلَّا رَسُولٌ» است. همه چیزش از وحی است؛ لذا فرمود: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»^۷. روایتی در منابع اهل سنت وجود دارد که ظاهراً درباره سعید بن عاص است. جوانی شانزده هفده ساله بود. او دنبال رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌رفت و هر چه رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرمود، می‌نوشت. می‌گوید: قریش دید هر چه رسول اکرم می‌فرماید، می‌نویسم. «فَنَهْتَنِي قُرَيْشٌ وَقَالُوا: تَكْتُبُ كُلَّ شَيْءٍ سَمِعْتَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَشَرٌ يَتَكَلَّمُ فِي الْغَضَبِ وَالرِّضَاءِ؟» گفتند: (اشاره به وجود مقدس نبی اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ داشتند) این بشر است. گاهی از روی ناراحتی سخن می‌گوید، گاهی از کسی خوشش می‌آید، از او

۱. الطرائف نویسنده: السید بن طاووس، جلد: ۱ صفحه: ۴۳۲

۲. نساء: ۱۵۰-۱۵۱.

۳. احزاب: ۴۰.

۴. آل عمران: ۱۴۴

۵. همان

۶. کهف: ۱۱۰

۷. نجم: ۴-۳

تعریف می‌کند. این تعریف‌ها و تمجیدها و مذمت‌ها، شخصی و بشری است. همین چیزی که بعضی از معاصرین ما می‌گویند که پیامبر بشر است و گفتار او بشری است. «فَأَمْسَكْتُ عَنِ الْكِتَابِ» او می‌گوید: دیگر از نوشتن دست برداشتم. رسول اکرم روزی چشمش به من افتاد و دید که دیگر سخنانش را نمی‌نویسم. فرمود: چرا دیگر نمی‌نویسی؟ جریان را گفتم. «فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ». به من فرمود: «اَكْتُبْ، فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، مَا خَرَجَ مِنْهُ إِلَّا حَقٌّ»!

جان فدای دهندش باد که در باغ نظر

چمن‌آرای جهان، خوش‌تر از این غنچه نبست

او رسول بود، آنچه می‌گفت از خود نمی‌گفت. اگر در حق فاطمه (علیها السلام) فرمود، اگر در حق علی (علیه السلام) فرمود، اگر در حق حسن (علیه السلام) فرمود، اگر در حق حسین (علیه السلام) فرمود، نه از این بابت بود که بستگان اویند. از باب تکلیف و جایگاه الهی اینان بود که او وظیفه داشت این نعمت‌های کبری را به مردم معرفی و راه رحمت را به سوی آنان باز کند.

در هر صورت، این دومین تحریفی بود که در رابطه با کاربری مسجد انجام گرفت. به جای اینکه مسجد پایگاه امامت کبری، خلافت الهی و عصمت و طهارت باشد، پایگاه داعیان شرک، مستکبران و طغیان‌گران شد. آنچه امروز در مسجد الحرام و مسجد النبی و امثال این مساجد می‌بینیم، همان است که روز قیامت رسول اکرم در پیشگاه خدا، آن شکوائیه را انجام می‌دهد که درباره مسجد و از سوی مسجد می‌فرماید: «رَبِّ عَطْلُونِي» و از سوی کتاب می‌گوید: «يَا رَبِّ حَرِّقُونِي وَمَرِّقُونِي» و درباره اهل بیت عرضه می‌دارد: «يَا رَبِّ قَتَلُونَا وَطَرَدُونَا وَشَرَّدُونَا».

عبادتی که باید «اسلامُ الوجهِ لله» باشد، به روشی برای خضوع برای مستکبران و ظالمان تبدیل شد. مساجد مقرّ تحکیم حکومت ظالمان و تثبیت اساس حکومت مستکبران شده است. در نتیجه، مسجد به جایگاه اظهار قدرت آنان تبدیل گشت، به جای اینکه جایگاه «اخلاص لله» و «اسلامُ الوجه لله» باشد.

۱. معالم المدرستین، نویسنده: السید مرتضی العسکری، جلد: ۲، صفحه: ۵۶

« تحریف سوم: ریاکاری در اداره مسجد »

تحریف سوم این است که مساجد به جای این که محل اخلاص لله باشد؛ «وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا»^۱ جایگاه ریاکاران و عوام فریبان شد. مساجد بزرگ جهان اسلام، مثل مسجد الحرام و مسجد النبی که مساجد مرکزی جهان اسلام اند، به جایگاه ریاکاران و عوام فریبان بدل گشتند و از این طریق، مردم از جاده اسلام خارج شدند. حال آنکه مسجد باید راه را برای مردم در طریق خضوع برای خدا، تزکیه و تهذیب نفوس و تقوا هموار کند.

مسجد این گونه تعریف شد که باید «لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى» و محل «رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا»^۲ و «فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تَرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ * رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ»^۳ باشد. اما جولانگاه ریاکاران، عوام فریبان و متظاهران شد؛ جولانگاه افرادی که مصداق این آیه شریفه هستند: «لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»^۴ نمازی که امام مسجد الحرام یا مسجد النبی می خواند، خالی از هر گونه روح اخلاص است. جمعیت زیادی در آنجا جمع می شوند و امام سعی می کند چند آیه ای را که حفظ کرده، به رخ آنها بکشد!

برای چه در مسجد الحرام در نماز صبح سوره سجده را می خوانید؟ معلوم است که این عمل، نمی تواند لله باشد. در منابع اهل سنت بر تخفیف بر مأمومین و رعایت حال اضعف مأمومین تأکیدات فراوانی شده است. مردم در ایام حج به دلیل انجام مناسک حج بسیار خسته می شوند. گاهی بعضی ها از شدت خستگی نزدیک است بیفتند. با این حال امام جماعت مسجد الحرام و مسجد النبی در نماز خود سوره های طولانی را می خوانند. معلوم است که این حالت، حالت ریاکارانه است. حضرت رسول خدا ﷺ حضرت امیر (علیه السلام) را به یمن فرستاد. بنا بر روایات خود

۱. جن: ۱۸.

۲. توبه: ۱۰۸.

۳. نور: ۳۶-۳۷.

۴. آل عمران: ۱۸۸.

اهل سنت در کتاب‌هایی مانند صحیح بخاری و صحیح مسلم، در زمان رسول اکرم ﷺ یک عده همیشه در صدد بودند بر حضرت امیر علیه السلام خرده بگیرند، عیبی را از حضرت پیدا کنند و پیش رسول اکرم ﷺ از او گله کنند. این رفتار خیلی تکرار شده است. چند بار این رفتار، موجب ناراحتی حضرت رسول صلی الله علیه و آله شد. به همین مناسبت حضرت فرمودند: «إِنَّ عَلِيًّا مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ»^۱. یکی از مواردی که ایراد گرفتند این بود که گفتند: شما علی علیه السلام را برای ما فرستادید امامت کند، اما بعد از حمد در هر نمازی به «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»^۲ اکتفا می‌کند. رسول اکرم ﷺ از علی علیه السلام پرسید دلیل این کار تو چه بود؟ علی علیه السلام عرض کرد: «لِحَبِّي لِقُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَا أَحْبَبْتَهَا حَتَّى أَحْبَبَكَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ»^۳ و می‌تواند یکی از دلائل ترجیح قرائت قل هو الله احد تخفیف بر نمازگزاران باشد لذا در روایت است که همچنین هنگامی که معاذ بن جبل در نماز جماعت، سوره بقره قرائت کرد^۴، حضرت به او اعتراض کرد و فرمود: «یا معاذ، إِيَّاكَ أَنْ تَكُونَ فَتَانًا»^۵ و در روایتی دیگر فرمود: «أَتَرِيدُ أَنْ تَكُونَ فَتَانًا يَا مَعَاذُ؟» مخصوصاً این نکته را تذکر دادند که از ریاکاری بپرهیزید. یعنی اطاله خارج از حد متعارف صلاه برای امامی که مأمومین پشت سر اویند، حداقل شبیه ریا ایجاد می‌کند. در بعضی از موارد شبیه ریا هم نیست، بلکه یقین به ریا حاصل می‌شود.

متأسفانه مساجد بزرگ کشورهای اسلامی مخصوصاً مساجد مرکزی، جولانگاه این‌گونه ریاکاری‌ها شده است. به این ترتیب روح نماز از نماز گرفته می‌شود و دیگر این نمازی که خوانده می‌شود، آن نمازی نیست که خداوند متعال به آن دستور داده است.

این قضیه درباره حج نیز صادق است. روایت داریم که حضرت امام صادق علیه السلام در ایام حج بعد از طواف و اعمال نشستند. بعضی از اصحاب حضرت علیه السلام روبه‌روی حضرت جمع شدند. حضرت به طواف کنندگان نگاهی کرد و فرمود: این طوافی که

۱. إثبات الهداه، نویسنده: شیخ حر عاملی، جلد: ۳ صفحه: ۲۷۸

۲. توحید، ۱

۳. وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۷۴۰

۴. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۴۲، باب القرائه فی العشاء

۵. وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۴۷۰

اینان می‌کنند، فرقی با طواف جاهلیت ندارد. چون روح طواف، روح نماز، اخلاص‌الله است و در اخلاص‌الله، نقش امام، نقش اول است. امام است که روح اخلاص را در مردم به وجود می‌آورد.

امامی که در مسجد جلو می‌ایستد، مردم را با اخلاص آشنا می‌کند. تبعیت از امام که در نماز جماعت شرط صحت نماز است، فقط یک تبعیت تعبدی محض نیست. این تبعیت در حقیقت، تبعیت از امام در خضوع‌الله است؛ لذا نمازهای جماعت طبیعتاً اخلاص‌آفرین است. کسی که در نماز جماعت شرکت کند، طبیعتاً عادل بار می‌آید.

« احراز عدالت با شرکت در نماز جماعت »

در روایت داریم که ابن ابی‌یعفور از امام صادق (علیه‌السلام) سؤال می‌کند: شهادت را مشروط به عدالت شاهد کرده‌اید. چگونه می‌توان عدالت شاهد را دریافت و بازشناخت؟ حضرت در جواب می‌فرماید: همین که کسی در نماز جماعت مسلمین شرکت می‌کند، دلیل بر عدالت او است^۱.

در قضاوت، عدالت شاهد شرط است. در طلاق، عدالت شاهد شرط است، در امام جماعت، عدالت شرط است؛ بلکه از این بالاتر، در نظام کارگزاری دینی و اسلامی برای صاحب‌ولایتی که تصمیم‌گیری درباره مردم به او واگذار می‌شود، عدالت شرط است. هر کسی که حق تصمیم‌گیری داشته باشد، از وزیر گرفته تا وکیل، باید عادل باشد و عدالتش محرز شود.

اگر بخواهیم یک نظام اسلامی صحیحی داشته باشیم، باید تمام مسئولان عادل باشند؛ یعنی عدالت در آنها احراز بشود. گاهی این سؤال پیش می‌آید که مگر ما می‌توانیم عدالت همه را احراز کنیم؟ احراز عدالت، یعنی علامت و دلیلی برای عدالت داشته باشیم. دلیل بر عدالت چیست؟ شرکت در نمازهای جماعت دلیل بر عدالت است. نماز جماعت مخصوص عده خاصی نیست. عامه مردم باید در نماز

۱. در روایت ابن ابی‌یعفور از امام صادق آمده است که در پاسخ سؤال راوی: بِمَ تُعْرَفُ عَدَالَةُ الرَّجُلِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ؟ فرمودند: أَنْ تُعْرِفُوهُ بِالسُّتْرِ وَالْعَفَافِ - تا آنجا که فرمودند: - والدلالة على ذلك كله أن يكون ساتراً للجميع عيوبه - تا آنجا که فرمود: - و يكون منه التعاهد للصلوات الخمس إذا واطب عليهن وحفظ مواقيتهن بحضور جماعه من المسلمين، وأن لا يتخلف عن جماعتهم في مصلاهم إلا من عله. وسائل الشيعه، ج ۱۸، صفحه ۲۸۸

جماعت شرکت کنند.

اگر بنا بود صدا و سیمای ما، آموزش و پرورش ما، دانشگاه‌های ما، مراکز فرهنگی ما، مراکز تربیتی ما، جامعه را بر وفق مبنای دینی تربیت کنند، باید طوری به مردم جهت می‌دادند که همه مردم به طور متعارف و به طور عادی، وقت نماز به مسجد بروند و نماز جماعت اقامه کنند. در روایات متعددی داریم که وقتی کسانی در خانه‌ها می‌نشستند و در نماز جماعت شرکت نمی‌کردند، رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: نزدیک است که من دستور دهم خانه را بر اینان خراب کند یا آتش بزند^۱.

اسلام تأکید زیادی بر حضور در نمازهای جماعت دارد. باید کاری کنیم که نمازهای جماعت اهمیت و جایگاه خود را پیدا کند. تربیت اجتماعی اسلام با شرکت در نمازهای جماعت محقق می‌شود. ما باید شیوه‌های تربیت اجتماعی اسلامی را در نظر داشته باشیم تا جامعه، اسلامی تربیت بشود. اگر مردم ما مقید بودند وقت نماز جماعت، در مسجد حضور یابند، حتماً تربیت اسلامی می‌یافتند. قبلاً اشاره شد که سازمان عمران شهری دینی و اسلامی مبتنی بر این است که در هر محله به اندازه انسان‌هایی که در آن زندگی می‌کنند، مسجد در نظر گرفته شود. از این رو مسجد محله و مسجد مدینه داریم. مسجد مدینه آن است که نماز جمعه در آن اقامه می‌شود. مساجد محله هم آن دسته از مساجد است که نمازهای روزانه در آن به پا می‌شود.

همه اهل محله باید به مسجد بیایند. اگر همه به مسجد آمدند و پشت سر یک امام جماعت منزه، پاک و باتقوا نماز خواندند، طبیعتاً همه، - به استثناء افراد شاذ و نادر - عادل و باتقوا بار می‌آیند. به همین علت حضور در مسجد علامت عدالت است.

برخی سؤال می‌کنند که در مسافرت به شهرهای مذهبی، مثل قم و مشهد، آیا می‌توان پشت سر امام جماعتی که او را نمی‌شناسیم، نماز بخوانیم؟ بله، می‌توان. حتی در نمازخانه‌های میان راه که گاهی یک روحانی جلو می‌افتد و عده‌ای از

۱. وسائل الشیعه، ج ۵، صفحه ۳۷۵، باب کراهه ترک حضور الجماعه

مردم پشت سر او نماز می‌خوانند، می‌شود پشت سر چنین امام جماعتی هم می‌توان نماز خواند. چون در عدالت همین مقدار که مردم اعتماد می‌کنند، کافی است. چرا مردم پشت سر این روحانی نماز می‌خوانند، در حالی که اگر یک غیر روحانی ایستاده باشد، به او اقتدا نمی‌کنند؟ دلیلش این است که این زیّ علامت و اماره عرفیه تقوا و عدالت است و می‌توان برای احراز عدالت، به این اماره عرفیه اعتماد کرد. آن عدالتی که لازم است، همین است. این اماره عرفیه در روایات مورد تأکید قرار گرفته است. حضور مستمر در نماز جماعت اماره عرفیه بر عدالت است. ما می‌توانیم به صرف اینکه کسی همیشه به مسجد می‌آید، یعنی معمولاً و بدون عذر به مسجد می‌آید، عدالت او را احراز کنیم.

عدالتی که شورای نگهبان برای مثلاً صلاحیت نمایندگی یا اموری از این قبیل نیاز دارد، عدالتی است که با همین امارات باید احراز شود. یعنی برای چنین عدالتی به اماره دیگری نیاز نداریم. معنای احراز عدالت این نیست که با او چند سال زندگی کنیم تا به زوایای زندگی او پی ببریم و بفهمیم که آدم درستی است یا خیر. برای احراز عدالت اماره عرفیه مقبول، کافی است. شرع، حضور در نمازهای جماعت یا به تعبیر برخی فقها ظاهر الصلاح بودن را برای احراز عدالت کافی می‌داند. ظاهر الصلاح بودن یعنی در جمع مردم اهل صلاح، او را به خوبی و نیکی بشناسند.

هر تصمیم‌گیری عمومی، اختیار ولایتی است و هیچ ولییی بدون عدالت مجاز به اعمال ولایت نیست. همه چیز نظام ولایتی به عدالت بستگی دارد و به عدالت گره خورده است. عدالت نباشد، ولایت هم نیست.

البته حضور مستمر در مسجد تا وقتی اماره بر عدالت است که به وسیله خود انسان یا به وسیله عادل دیگر خلاف آن ثابت نشود. مثلاً دروغ از او شنیده شود یا ببینند که در مسجد غیبت می‌کند یا عادل شهادت دهد که او اهل معصیت است. اماره مادامی اماریت دارد که کاشف باشد. کاشفیت مادامی وجود دارد که کشف خلاف نشده باشد یا اماره کاشفه بر خلاف وجود نداشته باشد.

خلاصه اینکه حضور در مساجد و نمازهای جماعت در روایات ما، اماره عدالت تلقی

شده است. نکته‌اش این است که نماز جماعت در مسجد، پشت سر یک امام منزه، پاک، عادل و باتقوا، خواه ناخواه جامعه را تبدیل به یک جامعه باتقوا می‌کند. راه جامعه‌سازی در اسلام این‌گونه است. خانه‌ای که اسلام مردم را در آن تربیت می‌کنند، مسجد است که خانه خدا و خانه امام تلقی می‌شود. یعنی خانه تقوا و تهذیب است. مسجد خانه تطهّر، تهذیب و ساختن مردم است. مسجد است که مردم و جامعه باتقوا می‌سازد؛ لذا امام چنین مسجدی، باید الگوی تقوا و پیشتاز مردم در موازین اسلامی باشد.

یکی از تحریقاتی که در بسیاری از مساجد به وجود آمده - و به ویژه مساجد مرکزی مانند مسجد الحرام و مسجد النبی است که تربیت عمومی جامعه اسلامی در آن مکان‌ها شکل می‌گیرد - تحریف کاربری مساجد است. به جای اینکه مردمی که به مسجد می‌آیند، از تقوا بهره بگیرند، چیزی دیگری نصیب آنها می‌شود. متأسفانه این مساجد، به مراکز تربیت آدم‌کش مبدل شده است. بشری که امروز این مساجد تربیت می‌کند، وحشی‌ترین بشر در تاریخ است. مبلّغین آن مساجد، جوانان را جمع و علیه ایران و شیعه و سایر مسلمین تحریک می‌کنند و مسلمین را به جنگ و ستیز با یکدیگر فرا می‌خوانند.

امروزه مسجد النبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و مسجد الحرام محل بسیج این‌گونه انسان‌ها برای آدم‌کشی شده است. وضعیت به گونه‌ای شده که در مساجدی که باید انسان‌های باتقوا تربیت شوند که امنیت را در جامعه ایجاد کنند، عامل کشتار مردم تربیت می‌شود.

« تقریب و وحدتی که ما می‌گوییم، همان است که ائمه اطهار به آن دعوت می‌کنند »

طبق روایات وارده از معصومین اقتدا به اهل سنت ثواب دارد. روش اقتدای به آنان این‌گونه است که اقتدا می‌کنید، حمد و سوره را خودتان می‌خوانید، و اجهار به حمد و سوره در موارد اجهار لازم نیست. خواندن حمد و سوره برای مأموم را بعضی از مذاهب اهل سنت نیز تجویز می‌کنند. یعنی مأموم در عین اینکه اقتدا می‌کند،

خودش حمد و سوره را بخواند. ما هم می‌توانیم پشت سر آنها اقتدا کنیم و حمد و سوره را هم خودمان بخوانیم. این از اعظم قربات الهی است. این گونه نماز جماعت و اقتدا به آنان طبق فتوای همه صحیح است و راه بر بهانه‌گیران بسته می‌شود. نظر برخی فقها این است که چون دستور خاص آمده، اقتدای به آنها بدون خواندن حمد و سوره نیز مجزی است. برخی نماز را با آنان می‌خوانند، بعداً اعاده می‌کنند. این کار لازم نیست. احتیاط در اعاده نیست، احتیاط در همان روشی است که عرض شد. این گونه نماز جماعت، طبق برخی از مذاهب آنها جایز و رایج است. خیلی از مذاهب آنان خواندن حمد و سوره را برای مأموم جایز می‌دانند و مضرّ به اقتدا نمی‌دانند. البته اگر از رکوع بخواهد اتصال پیدا بکند، می‌تواند به طور صوری رکوع به جا آورد؛ اما از رکعت بعد اقتدا کند و حمد و سوره‌اش را هم بخواند تا رعایت احتیاط شده باشد. این احتیاط برای این است که ما بهانه را از دست دشمن گرفته باشیم. خروج از مسجد هنگام برگزاری نماز جماعت اهل سنت به جهت اینکه اقتدا به آنها نکرده باشیم، غلط و مورد نهی اهل بیت (علیهم‌السلام) واقع شده است. به هر حال، اینکه با آنان نماز می‌خوانیم، راه را بر این گونه جنایت‌های اجتماعی افراد بدخواه خواهد بست. هر چه ارتباطمان را با آنان نزدیک‌تر کنیم، راه را بر این تحریفات و توطئه‌ها بیشتر می‌بندیم. راه این تحریفات، به وسیله بستن راه ارتباط اینان با اهل بیت و معارف اهل بیت به وجود می‌آید. در مقابل، ارتباط ما با آنان راه را برای ارتباط آنها با معارف اهل بیت و سرچشمه‌های معرفت باز می‌کند. تقریب و وحدتی که ما می‌گوییم، همان است که ائمه اطهار به آن دعوت می‌کنند.

روایت داریم که «صَلُّوا فِي مَسَاجِدِهِمْ وَ عُوذُوا مَرَضَاهُمْ»^۱. این همه تأکید برای کیست؟ برای ما است. چرا این تأکید صورت گرفته است؟ چون در صورت برقراری ارتباط با آنان، با معارف اهل بیت آشنا می‌شوند. اما اگر این راه را ببندید، تمام جامعه اهل سنت که اکثریت مسلمین را تشکیل می‌دهند، از این سرچشمه‌های معارف بریده می‌شوند و در دل آنها علیه شیعیان اهل بیت کینه به وجود می‌آورند. این کینه‌هایی که گاهی در برخی مناطق علیه شیعیان می‌بینیم چگونه به وجود

۱. روضه المتقین، نویسنده: محمد تقی المجلسی، جلد: ۲ صفحه: ۵۱۲

آمده است؟ با سخنرانی‌های برخی از ناآگاهان. گاهی بعضی از حرف‌های آنها را ما هم که شیعه اثنی عشری هستیم، نمی‌پذیریم. عایشه با حضرت امیر علیه السلام جنگید. بعد از جنگ جمل، امیرالمؤمنین علیه السلام او را با چهل زن به مدینه فرستاد و فرمود: «وَلَهَا بَعْدُ، حُرْمَتُهَا الْاُولَى»^۱ گاهی ما باید حرمت کسی را نگه داریم، نه برای خودش؛ بلکه برای نسبتی که دارد. عایشه زن پیغمبر صلی الله علیه و آله است و در خانه پیغمبر صلی الله علیه و آله زندگی کرده است. اگر بنا بود این‌گونه با او رفتار شود، پیغمبر صلی الله علیه و آله از ما حکیم‌تر و مؤمن‌تر و متقی‌تر بود. البته ما اعتقاد داریم که خلاف کرده است و جنگیدنش با امیرالمؤمنین علیه السلام برخلاف قرآن عمل کردن بود. اما این منشأ آن نمی‌شود که تهمت بزنیم و جامعه مسلمانان را پراکنده کنیم، دشمنی ایجاد کنیم، مردم را به جان هم بیندازیم، خونریزی راه بیفتد و رابطه اکثر مسلمانان با معارف اسلامی و معارف اهل بیت قطع شود. این دستور اهل بیت نیست. ما باید مثل امامان خود زندگی کنیم. مگر ائمه اهل سنت پای منبر امام صادق علیه السلام نمی‌آمدند؟ مگر ما نمی‌گوییم هم ابوحنیفه هم غیر او از علمای اهل سنت پای منبر امام صادق علیه السلام نشستند؟ ابوحنیفه، مالک و - با واسطه - شافعی پای منبر امام صادق علیه السلام نشستند. بیشتر کسانی که پای منبر امام صادق علیه السلام می‌نشستند، شیعه ناب نبودند، بلکه اهل سنت بودند. امام صادق علیه السلام چگونه رفتار کرد که اهل سنت پای منبرش حاضر شدند؟ ما باید کاری کنیم که اهل سنت پای منبر علمای ما حاضر بشوند. اگر علمای اهل سنت با علمای ما ارتباط پیدا می‌کردند، وضع به اینجایی که امروز کشیده، نمی‌کشید. اگر ما کاری می‌کردیم که در حوزه قم و حوزه‌های علمیه ما طلاب اهل سنت پای منبر اساتید حوزه‌های علمیه بنشینند، وضعیت بسیار متفاوت می‌شد.

بیشتر شاگردان شیخ طوسی (ره) در بغداد، سنی بودند. این راه نشر معارف اهل بیت است. راه نشر معارف اهل بیت، لعن و سب علنی نیست. البته ما به اکابر آنها نقد داریم. ما شیعه‌گری خودمان را به همان شکلی که در مفاتیح الجنان آمده و با همه جزئیاتش نگه می‌داریم؛ منتها نمی‌توانیم شیعه‌تر از امام صادق علیه السلام باشیم.

۱. شرح نهج البلاغه نویسنده: ابن ابی الحدید، جلد: ۹، صفحه: ۱۹۹

ما می‌گوییم راه و رفتار امام صادق (علیه السلام) را در شیعه‌گری بیمایید. در مقدمه توحید مفضل دارد که مفضل می‌گوید به ابن ابی العوجاء که برخوردم و حرف‌های زندیق‌گرایانه او را شنیدم، عصبانی شدم. با او تندی کردم. تأملی کرد و آنزدیک به این مضمون [گفت: «ما هَكَذَا يَتَكَلَّمُ مَعَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، مَا هَكَذَا ادَّبُ جَعْفَرُ» جعفر با ما این‌گونه سخن نمی‌گوید. من خیلی با جعفر صحبت کردم، با من با منطق، مهربانی و محبت صحبت می‌کرد. این روش، روش جعفر بن محمد الصادق (علیه السلام) نیست. حضرت با زندیق این‌گونه عمل می‌کرده است. توحید مفضل برای همین ابن ابی العوجاء نوشته شده است تا به او رسانیده شود. اهل‌بچه هم همین‌طور است. اهل بیت با کفار و زنادقه و ارباب ملل صحبت می‌کردند.

هیچ‌کس به اندازه امیرالمؤمنین (علیه السلام) رنج مظلومیت را نکشید. حضرت امیر چگونه صبر کرد؟ روش ما باید بر اساس صبر و مدارای با مخالفان باشد. ما اگر بخواهیم برخورد بد و تند داشته باشیم، نمی‌توانیم مظلومیت اهل بیت را برای دنیا تبیین کنیم. هیچ مظلومی، مظلوم‌تر از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نبوده است. در روایت داریم که حضرت در مسجد نشسته بود. از دور صدای کسی بلند شد که می‌گفت: «أَنَا مَظْلُومٌ، أَنَا مَظْلُومٌ، أَنَا مَظْلُومٌ». حضرت فرمود: بیا جلو. آمد. فرمود: بیا جلوتر. در روایت داریم که خیلی جلو آمد. حضرت باز هم فرمود: بیا جلوتر. به‌قدری جلو آمد که زانویش را روی زانوهای حضرت گذاشت. حضرت فرمود: تو مظلومی، گفت: بله. فرمود: ولی من از تو مظلوم‌ترم. از آن روزی که خود را شناختم مظلوم بودم. در ابتدای اسلام، حضرت امیر در برابر سنگ بچه‌های مکه سینه سپر می‌کرد. به قول حضرت زهرا (علیها السلام) در خطبه مسجدیه‌اش: هر جا خطری بود علی بن ابی طالب سرباز حاضر در آن صحنه بود.

اسلام با جهاد و جهد علی بن ابی طالب بر پا شد. اما با او به گونه‌ای رفتار کردند که فرمود: «فَصَبَرْتُ وَفِي الْعَيْنِ قَدِيٌّ وَفِي الْحَلْقِ شَجِيٌّ»^۲. دأب ما باید این باشد که اهل صبر باشیم. باید اهل شکیبایی باشیم تا بتوانیم معارف اهل بیت

۱. میزان الحکمه، جلد: ۱، صفحه: ۲۹۲

۲. نهج البلاغه، خطبه ۳.

رأبه دیگران منتقل کنیم.

البحث الرابع: أول مسجد بني في الإسلام

بحث دوم درباره اولین مسجدی است که در اسلام ساخته شده و سیره رسول الله ﷺ در ساختن این مسجد و فضل این مسجد در اسلام است.

« تاریخچه

اولین مسجدی که در اسلام بنا شده، مسجد قبا است. ابن هشام در سیره خود می‌گوید: «عن ابی اسحاق قال أقام رسول الله ﷺ بقبا يوم الإثنين والثلاثاء والأربعاء والخميس وأسس مسجده. قال و كان مسجد قبا أول مسجد بني في الإسلام»^۱. مسجد قبا بنا بر آنچه در منابع معتبر تاریخی ما آمده، اولین مسجدی است که رسول الله ﷺ در مدینه ساخته است.

جریان از این قرار بود که رسول اکرم ﷺ از مکه بیرون آمدند و هجرت کردند. طبق روایت، این هجرت، اول ربیع الاول بوده است و در روز دوازده ربیع الاول به

۱. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۳۹.

محلّه بنی عمرو بن عوف در مدینه رسیدند. بنی عمرو بن عوف حاشیه‌نشین مدینه بودند و اولین منزل از منازل مدینه، محلّه اینان بود.

رسول اکرم ﷺ در روز دوازده ربیع الاول وارد خانه عمرو بن عوف شد. در آنجا منتظر امیرالمؤمنین علیه السلام ماند. در این مدت، صحابه‌ای که در مکه بودند، به تدریج به رسول اکرم ﷺ می‌پیوستند؛ ولی رسول اکرم ﷺ همچنان در محلّه عمرو بن عوف ماند تا روزی که امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شد. رسول اکرم ﷺ کمتر از سه هفته در منزل عمرو بن عوف منتظر امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است. در این مدت، مسلمانان به حضرت پیامبر می‌پیوستند؛ ولی حضرت به مدینه وارد نمی‌شد و هر چه به حضرت می‌گفتند: ما اینجا برای شما خانه‌ای بسازیم یا پیشنهاد می‌شد مسجدی برای شما بسازیم، حضرت نمی‌پذیرفت و می‌فرمود: منتظرم علی علیه السلام برسد. وقتی حضرت امیر علیه السلام بر رسول اکرم ﷺ وارد شد، در محلّه سالم بن عوف یا بنی سالم بن عوف مسجد قبا را تأسیس کردند.

این تأسیس در روز جمعه‌ای بوده است. گویا روز پنج‌شنبه حضرت امیر علیه السلام به حضرت پیامبر ﷺ می‌پیوندد. ساختن مسجد به این شکل بوده که ابتدا بنا بر آنچه در برخی روایات اهل سنت آمده است حضرت به ابوبکر می‌گویند: سوار شتری بشو و این شتر را به دور این زمین بگردان. مرزی را که راه رفتن شتر برای این زمین معین می‌کند، مرز مسجد خواهد شد.

شتر به حرکت در نمی‌آید. بعد دستور می‌دهند خلیفه دوم سوار شتر شود و شتر را براند تا بر مبنای راه رفتن شتر خط مسجد را بکشند، باز شتر به راه نمی‌افتد. بار سوم به علی بن ابی طالب علیه السلام دستور می‌دهند. شتر راه می‌افتد و طبق گردش شتر، خط مسجد کشیده می‌شود و به این ترتیب، خط مسجد قبا با شتری که مرکب امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است، کشیده می‌شود.^۱

رسول اکرم ﷺ شروع به ساخت این مسجد می‌کند؛ ولی اتمام ساخت مسجد، به وسیله عمار یاسر است. حضرت در همان روز جمعه، نماز جمعه را در محل مسجد قبا که البته هنوز ساخته نشده بود، اقامه می‌کند و این اولین نماز جمعه‌ای است

۱. موسوعه التاریخ الاسلامی به نقل از تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۳۳۸ و وفاء الوفاء ج ۱، ص ۲۵۱.

که حضرت در مدینه اقامه می‌فرمایند.

بعد از نماز جمعه، مسجد قبا را رها می‌کنند و وارد مدینه می‌شوند. دخول حضرت ﷺ در مدینه به همراه علی بن ابی طالب رضی الله عنه است. اینجا این نکته مطرح است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله، قبل از اینکه علی بن ابی طالب رضی الله عنه به او بپیوندد، نه منزلی برای خود اختیار کرد و نه مسجدی ساخت و نه اقدامی کرد. این یکی از نکات مهم است و نشان‌دهنده آن است که از آغاز، رسول اکرم صلی الله علیه و آله در همه حرکات و فرصت‌ها، هم مسئله امامت امیرالمؤمنین رضی الله عنه را گوشزد می‌کرده است و هم مسئله عدم امامت غیر او را؛ مخصوصاً مسئله خلیفه اول و خلیفه دوم را. نه فقط در این واقعه، بلکه در وقایع متعدد مانند واقعه خیبر، رسول اکرم صلی الله علیه و آله هر دو مطلب را گوشزد می‌کردند و تکرار می‌فرمودند و به مردم تعلیم می‌دادند. هم اینکه امامت پس از او، از آن امیرالمؤمنین رضی الله عنه است و هم اینکه غیر او از کسانی که مدعی امامت هستند یا خیزی برای منصب امامت دارند، از نظر حضرت شایسته این منصب نیستند.

روایت کلینی را در روضه کافی مرور می‌کنیم که روایت معتبری است. منبع این روایت علی بن الحسین السجاد رضی الله عنه است. مرحوم کلینی در روضه الکافی روایت می‌کند از امام سجاد رضی الله عنه «فی حدیث قال: وَكَانَ خُرُوجَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْ مَكَّةَ فِي أَوَّلِ يَوْمٍ مِنْ رَبِيعِ الْأَوَّلِ». تا اینجا هیچ منافاتی بین روایت امام سجاد رضی الله عنه و روایتی که ابن هشام از ابن اسحاق نقل می‌کند نیست؛ چون ابن اسحاق هم گفت که حضرت رسول یوم الإثنين وارد قبا شد؛ یعنی وارد محله عمرو بن عوف شد. چنانچه حضرت روز پنج‌شنبه اول ربیع الاول از مکه خارج و روز دوشنبه وارد محله بنی عمر و بن عوف شده باشد، روز دوشنبه با دوازدهم ربیع الاول کاملاً مورد تطبیق است.

ادامه روایت این‌گونه است: «وَقَدِمَ الْمَدِينَةَ لِأَثْنَتَيْ عَشْرَةَ لَيْلَةً خَلَّتْ مِنْ شَهْرِ رَبِيعِ الْأَوَّلِ مَعَ زَوَالِ الشَّمْسِ فَنَزَلَ بِقُبَا فَصَلَّى الظُّهْرَ رَكَعَتَيْنِ». نمازهای حضرت در قبا دورکعتی بوده است. ابتدا همه نمازها، دورکعتی بود و در این زمان هنوز نماز چهار رکعتی تشریح نشده بوده است. از بدو ورود حضرت به مدینه به بعد، نمازهای

چهار رکعتی تشریح شد. یعنی رسول اکرم ﷺ دو رکعت بر نمازهای چهار رکعتی فعلی افزود و یک رکعت هم بر نماز مغرب. «ثُمَّ لَمْ يَزَلْ مُقِيمًا يَنْتَظِرُ عَلَيَّ ﷺ يُصَلِّي الْخُمْسَ صَلَوَاتِ رَكْعَتَيْنِ رَكْعَتَيْنِ وَكَانَ نَازِلًا عَلَيَّ عَمْرٍو بِنِ عَوْفٍ فَأَقَامَ عِنْدَهُمْ بَضْعَةَ عَشْرٍ يَوْمًا يَقُولُونَ لَهُ أَتَقِيمُ عِنْدَنَا فَتَتَّخِذُ لَكَ مَنْزِلًا وَمَسْجِدًا فَيَقُولُ لَا إِنِّي أَنْتَظِرُ عَلَيَّ بِنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ وَقَدْ أَمَرْتُهُ أَنْ يَلْحَقَنِي وَلَسْتُ مُسْتَوْطِنًا مَنْزِلًا حَتَّى يَفْدِمَ عَلَيَّ ﷺ وَمَا أَسْرَعَهُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَفَدِمَ عَلَيَّ ﷺ وَالتَّبِيُّ ﷺ فِي بَيْتِ عَمْرٍو بِنِ عَوْفٍ فَنَزَلَ مَعَهُ ثُمَّ إِنْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمَّا قَدِمَ عَلَيْهِ عَلَيَّ ﷺ تَحَوَّلَ مِنْ قَبْلِ إِيَّايَ بَنِي سَالِمِ بْنِ عَوْفٍ وَعَلَيَّ ﷺ مَعَهُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ مَعَ طُلُوعِ الشَّمْسِ فَخَطَّ لَهُمْ مَسْجِدًا وَنَصَبَ قِبْلَتَهُ فَصَلَّى بِهِمْ فِيهِ الْجُمُعَةَ رَكْعَتَيْنِ وَخَطَبَ خُطْبَتَيْنِ».

این اولین جمعه‌ای است که رسول اکرم ﷺ در مدینه اقامه می‌کنند. «ثُمَّ رَاحَ مِنْ يَوْمِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ عَلَيَّ نَاقَتِهِ الَّتِي كَانَ قَدِمَ عَلَيْهَا وَعَلَيَّ (عَلَيْهِ السَّلَام) مَعَهُ لَا يُفَارِقُهُ»^۱.

در سیره ابن هشام این مطلب آمده است: «عَنْ الشَّعْبِيِّ، قَالَ: إِنْ أَوَّلَ مَنْ بَنَى مَسْجِدًا عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ»^۲. جمع بین این دو روایت چگونه است؟ جمع دو روایت در روایت بعدی است: «و فِي الْهَامِشِ نَقْلًا عَنِ الرَّوْضِ الْأَنْفِ عَنِّي بِهَذَا الْحَدِيثِ مَسْجِدَ قُبَاءٍ، لِأَنَّ عَمَّارًا هُوَ الَّذِي أَشَارَ عَلَيَّ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - بِبُنْيَانِهِ وَهُوَ جَمَعَ الْحِجَارَةَ لَهُ فَلَمَّا أَسَّسَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ - اسْتَتَمَ بُنْيَانَهُ عَمَّارٌ»^۳. سنگ‌های اولیه را حضرت رسول ﷺ گذاشتند. نقشه را رسول اکرم ﷺ به دست علی بن ابی طالب ﷺ ریختند. نقشه‌اش به وسیله علی بن ابی طالب طراحی شده است. بنیان اولیه‌اش را رسول الله ﷺ گذاشته‌اند. تکمیل بنیان را عمار انجام داده است. داستان تکمیل این بنیان توسط عمار در سیره ابن هشام آمده است. عمار سنگ می‌آورد و زحمت می‌کشید و مسلمانان او را کمک می‌کردند. خلیفه سوم نشسته بود و کار نمی‌کرد. اینجا شعری در تعریض به او خواندند. جریان جالبی است که در تواریخ ثبت شده است.

۱. روضه کافی، ص ۳۳۹.

۲. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۴۳.

۳. همان.

وَذَكَرَ الدِّيَارَ بَكْرِيَّ وَ السَّمْهُودِيَّ أَنَّ الرَّسُولَ ﷺ أَمَرَ أَبَا بَكْرٍ بِأَنْ يَرْكَبَ النَّاقَةَ وَ يَسِيرَ بِهَا لِيَخُطَّ بِهَا الْمَسْجِدَ عَلَى مَا تَدْوُرُ عَلَيْهِ. رسول اکرم ﷺ خلیفه اول را امر فرمود که سوار ناقه شود و با ناقه سیر کند تا خط و نقشه مسجد بر مبنای سیر ناقه کشیده شد. «فَلَمْ تَنْبَعِثْ بِهِ» اما ناقه برای خلیفه اول حرکت نکرد. «فَأَمَرَ عُمَرَ فَكَانَ كَذَلِكَ» باز هم ناقه حرکت نکرد. «فَأَمَرَ عَلِيًّا فَانْبَعَثَتْ وَ دَارَتْ بِهِ فَأَسَسَ الْمَسْجِدَ عَلَى حَسَبِ مَا دَارَتْ عَلَيْهِ وَ قَالَ ﷺ « رسول اکرم ﷺ در چنین جریان‌ی فرمود: «قَالَ أَتَاهَا مَأْمُورَةٌ» این ناقه از سوی خداوند متعال مأموریت دارد. اگر «لَمْ تَنْبَعِثْ» چون خدای متعال به او اذن انبعاث نداده است. آنجا که «انْبَعَثَتْ» چون خدا، اذن انبعاث به او داده است.^۱

ابن سعد در طبقات کبری مطلبی را اضافه می‌کند: «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخَدْرِيِّ وَ غَيْرِ وَاحِدٍ قَالُوا لَمَّا صُرِفَتْ الْقِبْلَةُ إِلَى الْكَعْبَةِ أَتَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَسْجِدَ قَبَا فَتَقَدَّمَ جِدَارَ الْمَسْجِدِ إِلَى مَوْضِعِهِ الْيَوْمِ وَ أَسَّسَهُ وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ جِبْرَائِيلُ يَوْمَ فِي الْبَيْتِ وَ نَقَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ أَصْحَابُهُ الْحِجَارَةَ لِبِنَائِهِ»^۲. گویا رسول اکرم ﷺ بار دیگر مسجد قبا را توسعه داده است. بعد از آنکه قبله به سمت کعبه منتقل شده، حضرت دیوار مسجد قبا را جابه‌جا کرده و دیوار جدیدی ساخته است.

این خلاصه روایاتی است که در رابطه با نحوه، تاریخ و کیفیت تأسیس اولین مسجد رسول الله ﷺ آمده است.

خلاصه‌اش این است که اولاً، این مسجد، اولین مسجدی است که رسول اکرم ﷺ در مدینه ساختند. ثانیاً، اولین مسجدی است که در آن نماز جمعه اقامه شده و اولین نماز جمعه مدینه در این مسجد برپا شده است. ثالثاً، رسول اکرم ﷺ این مسجد را با نقشه علی بن ابی طالب (علیه السلام) و با کمک عمار یاسر ساختند. رابعاً در کشیدن نقشه این مسجد، ابتدا رسول اکرم ﷺ به ابوبکر و بعد به عمر دستور می‌دهد، ولی ناقه هیچ‌یک برای کشیدن نقشه نخستین مسجد، حرکت نمی‌کند. ولی وقتی به علی (علیه السلام) دستور می‌دهند و حضرت سوار ناقه می‌شود، ناقه حرکت

۱. «موسوعه التاريخ الإسلامی» انتشارات مجمع الفکر، نوشته جناب آقای یوسفی غروی جلد دوم صفحه ۱۴ به نقل از تاریخ الخميس ووفاء الوفاء.

۲. الطبقات الکبری لابن سعد، ۱: ۱۸۸.

می‌کند و بر مبنای حرکت ناقه‌ای که مرکب امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است، نقشه مسجد ریخته می‌شود.

این تاریخچه اولین مسجد به طور اجمالی بود.

« فضیلت و اهمیت

مطلب دومی که درباره مسجد قبا بحث می‌کنیم، فضل و اهمیت این مسجد در شرع اسلام است. روایات زیادی داریم که تأکید بر نماز در مسجد قبا شده است. روایاتی داریم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله هر هفته به مسجد قبا می‌آمده و آنجا نماز اقامه می‌کرده است. در روایات وارد شده که هر شنبه می‌آمده‌اند و گاهی که شنبه فرصتی نبوده، دوشنبه‌ها برای نماز به قبا می‌آمده‌اند.

مرحوم کافی روایت می‌کند: «عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَسْجِدِ الَّذِي أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى قَالَ: مَسْجِدٌ قَبَا»^۱. آیه کریمه «لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ» درباره مسجد قبا است. وقتی که مسجد ضرار را در مقابل مسجد قبا ساختند؛ آیه نازل شد: «لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا» در مسجد ضرار نماز نخوان. به همین علت حضرت رسول دستور هدم و تخریب آن مسجد را دادند. آیه می‌فرماید که اما در مسجد قبا نماز اقامه کن؛ همان مسجدی که از روز آغاز «أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى».

روایتی دیگر نیز از کافی است که - در ضمن بیان اعمالی که در مدینه می‌توان بجا آورد - فرمود: «إِتْيَانُ الْمَشَاهِدِ كُلِّهَا - مَسْجِدِ قَبَاءَ - فَإِنَّهُ الْمَسْجِدُ الَّذِي أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ»^۲. حضرت تأکید می‌کند که وقتی به مدینه و مکه می‌روید و به مشاهد مشرفه وارد می‌شوید، در تمام مشاهدی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در آنها حضور داشتند، حاضر شوید. در این روایت معصوم تأکید به خصوصی بر مسجد قبا دارند.

مرحوم کلینی به سند دیگر از عقبه بن خالد روایت می‌کند. قبل از بیان روایت، مطلبی را درباره عقبه گوشزد می‌کنیم. نزد امام صادق علیه السلام از عقبه بن خالد یاد

۱. کافی، ج ۳، ص ۲۹۶

۲. همان، ج ۴، ص ۵۶۰

شد. حضرت فرمود: پدر او نزد ما آمد و گفت ما خادمه‌ای داریم که معرفتی به اهل بیت ندارد؛ ولی وقتی می‌خواهد قسم بخورد، چنین سوگند می‌خورد: «وَالَّذِي إِذَا ذَكَرْتُموه بَكَيْتُمْ»^۱ قسم به آن کسی که هرگاه به یاد او می‌افتید، گریه می‌کنید. امام صادق (علیه السلام) خیلی از این خانواده خوشش می‌آید.

به هر حال مرحوم کلینی از عقبه بن خالد روایت می‌کند که: «قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) أَنَا نَأْتِي الْمَسَاجِدَ الَّتِي حَوْلَ الْمَدِينَةِ فَبِأَيِّهَا أَبْدَأُ؟» مساجد اطراف مدینه است؛ از کدام شروع کنم؟ چون ائمه اطهار امر کرده بودند که شیعیان به مساجد سبعه‌ای - که اکنون نیز حاجیان می‌روند - سرکشی نکنند و در آنها نماز بخوانند. این اماکن، آثار رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)، اهل بیت آن حضرت و اصحاب راستین آن حضرت است. عقبه سؤال می‌کند: از کدام مسجد شروع کنیم؟ «فَقَالَ (علیه السلام) أَبْدَأُ بِقُبَا فَصَلِّ فِيهِ وَ أَكْثِرْ» از مسجد قبا شروع کن و فراوان در این مسجد نماز بخوان و به دو رکعت نماز اکتفا نکن. «فَإِنَّهُ أَوَّلُ مَسْجِدٍ صَلَّى فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم) فِي هَذِهِ الْعَرَضَةِ»^۲. در این زمین و منطقه، اولین مسجدی که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در آن نماز گزارد، مسجد قبا بود.

در روایت دیگری در همین زمینه که سندش صحیح است، راوی از امام صادق (علیه السلام) می‌پرسد: «عَنِ الْحَلْبِيِّ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) هَلْ أَتَيْتُمْ مَسْجِدَ قُبَاءَ أَوْ مَسْجِدَ الْفَضِيخِ أَوْ مَشْرَبَةَ أُمِّ إِبْرَاهِيمَ؟». مشربه ام ابراهیم، محل سکناي رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده است. ام ابراهیم همان ماریه قبطیه‌ای است که از زنان مظلومه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است. زن بسیار مکرمه، مشرفه، عفیفه و بزرگواری است که خیلی مظلوم بوده و بعضی از زنان پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، او را بسیار اذیت و آزار کرده‌اند. به طوری که حضرت، ناچار شد مقرّ ماریه را در اینجا قرار دهد. ابراهیم از ماریه قبطیه بوده و ظاهراً دلیل آزار و اذیت‌ها، بچه‌دار شدن او بوده است.

آن قدر این زوجه، مقدسه و مطهره و پاک و باصبر و حوصله بوده که در تاریخ هیچ چیز منفی از او گزارش نشده است. آیات مربوط به سوره نور هم مربوط به ماریه

۱. اختیار معرفه الرجال، ص ۳۴۴

۲. کافی، جلد ۴، ص ۵۶۰.

قبطیه است. ماریه قبطیه را متهم کردند که آیه نازل شد و او را تبرئه کرد. گاهی بعضی از منابع اهل سنت نقل می‌کنند که جریان افک در حق عاشیه بوده، حال آن که در حق ماریه قبطیه بوده است. مرحوم علامه عسکری در کتاب احادیث ام المؤمنین عایشه، در این باره تحقیق مفصلی دارد و ثابت می‌کند که آیات افک در حق ماریه نازل شده است.

در روایت می‌فرماید: «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) هَلْ أَتَيْتُمْ مَسْجِدَ قَبَاءَ أَوْ مَسْجِدَ الْفَضِيحِ أَوْ مَشْرَبَهُ أَمْ إِبْرَاهِيمَ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: أَمَا إِنَّهُ لَمْ يَبْقَ مِنْ آثَارِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) شَيْءٌ إِلَّا وَقَدْ غُيِّرَ غَيْرَ هَذَا». از این روایت معلوم می‌شود که مسئله ازاله آثار رسول اکرم (ص) در دستور کار خلفای بنی امیه بوده است و آنها مخصوصاً اصرار داشتند که اثری از آثار رسول اکرم (ص) باقی نماند. امام صادق (ع) در آن روزگار شکایت می‌کند که: «أَمَا إِنَّهُ لَمْ يَبْقَ مِنْ آثَارِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) شَيْءٌ إِلَّا وَقَدْ غُيِّرَ غَيْرَ هَذَا»^۱. ابن سعد در طبقات روایت می‌کند: «عَنْ أَبِي سَعْدِ الْخَدْرِيِّ وَغَيْرِ وَاحِدٍ قَالُوا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) يَأْتِي مَسْجِدَ قَبَاءَ كُلِّ سَبْتٍ مَاشِياً وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): مَنْ تَوَضَّأَ فَأَسْبَغَ الْوُضُوءَ ثُمَّ جَاءَ مَسْجِدَ قَبَاءَ فَصَلَّى فِيهِ رَكَعَتَيْنِ كَانَ لَهُ أَجْرُ عُمْرَةٍ»^۲. بنا بر این روایت، رسول الله (ص) ملتزم بوده‌اند که هر شنبه در مسجد قبا اقامه نماز کنند و ثواب اقامه نماز در این مسجد، معادل یک عمره است.

مرحوم ابن قولویه در کامل الزیارات از امام صادق (ع) روایت می‌کند: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) مَنْ أَتَى مَسْجِدِي هَذَا مَسْجِدَ «قُبَا» فَصَلَّى فِيهِ رَكَعَتَيْنِ رَجَعَ بِعُمْرَةٍ»^۳. در این روایت، علاوه بر اینکه ثواب نماز در مسجد قبا مطرح شده است، رسول الله (ص) از مسجد قبا با عنوان «مَسْجِدِي» تعبیر فرموده‌اند. نسبت مسجد به ذات رسول الله (ص) نشان‌دهنده عظمت و جایگاه مهم این مسجد است. نظیر این روایت و در تأیید مضمون همین روایت، از طرق اهل سنت نیز روایت شده است. ابن سعد روایت می‌کند که أَبِي بِنِ كَعْبٍ وَغَيْرُهُ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) «أَنَّهُمْ

۱. کافی، جلد ۴، ص ۵۶۱

۲. طبقات، جلد ۱، ص ۱۸۸

۳. کامل الزیارات، جلد ۱، صفحه: ۲۰

كَانُوا يَقُولُونَ فِي مَسْجِدِ قُبَا هُوَ مَسْجِدُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ»^۱ اصحاب رسول الله ﷺ نیز این مسجد را مسجد رسول الله ﷺ می دانستند.

در روایت سابق ابن سعد، این مطلب آمد که رسول الله ﷺ هر شنبه به مسجد قبا می رفتند و نماز برگزار می کردند. روایتی هم از ابی سعید خدری داریم که: «خَرَجْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ اِلَى قُبَا»^۲. معلوم می شود رسول الله ﷺ گاهی روز دوشنبه به مسجد قبا می رفته اند.

پس رسول الله ﷺ هر شنبه به مسجد قبا می رفته اند و گاهی هم - ظاهر این است - اتفاق می افتاده است که روز دوشنبه به مسجد قبا برای اقامه نماز می رفته اند. بعید است که در هفته، هم شنبه و هم دوشنبه به قبا می رفتند. ظاهر «كُلَّ سَبْتٍ» این است که فقط شنبه ها حضرت رسول ﷺ به قبا می رفتند.

این در مقام بیان عادت رسول الله ﷺ است. اگر هم شنبه و هم دوشنبه می رفته اند، باید می گفت: «كُلَّ سَبْتٍ وَاِثْنَيْنِ». زیرا در مقام سیره است، نه در مقام بیان یک اتفاق در یک حادثه خاص. چون در مقام بیان سیره است وقتی می گوید: «كُلَّ سَبْتٍ» یعنی فقط هر شنبه می رفته اند. به هر حال ابن سعد از ابن عمر روایت می کند: «إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَأْتِي قُبَا مَاشِيًا وَرَاكِبًا». در روایت قبلی ابن سعد داشتیم: «كَانَ يَأْتِي كُلَّ سَبْتٍ مَاشِيًا» این روایت می گوید: «كَانَ يَأْتِي قُبَا مَاشِيًا وَرَاكِبًا»^۳ معنی اش این است که گاهی پیاده می آمده اند و گاهی سواره. «وَرُوِيَ عَنْهُ أَيْضًا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَأْتِي مَسْجِدَ قُبَا فَيُصَلِّي فِيهِ رَكَعَتَيْنِ»^۴.

از مجموع این روایات می توان استفاده کرد که عادت همیشگی رسول الله ﷺ آمدن به مسجد قبا به صورت پیاده در روز شنبه بوده است. ولی هر گاه رسول الله ﷺ فرصتی پیدا می کردند، علاوه بر روز شنبه، در فرصت های دیگری نیز از جمله دوشنبه به مسجد قبا می آمدند و نماز اقامه می کردند. از روایت استفاده می شود که حضرت نماز مستحبی اقامه می کرده اند؛ زیرا روایت می گوید: «فَيُصَلِّي فِيهِ

۱. طبقات، جلد ۱، ص ۱۸۸.

۲. همان، ص ۱۸۹.

۳. همان.

۴. همان.

رَكَعَتَيْنِ» و نه "يُصَلِّي فِيهِ الْفَرِيضَةَ".

در مجموع، روایات بر عظمت و ثواب فراوان نماز در مسجد قبا دلالت دارد. ضمن این که سیره رسول الله ﷺ این بوده که لااقل هفته‌ای یک بار به مسجد قبا بیایند و در آن نماز اقامه کنند. در بحث فضیلت و نماز در مسجد قبا به همین اندازه اکتفا می‌کنیم.

« دلالت‌های سیره پیامبر در تأسیس مسجد قبا »

دست کم سه مطلب از سیره رسول اکرم ﷺ در تأسیس مسجد قبا استفاده می‌شود. اولاً، رسول اکرم ﷺ در محله بنی عمرو بن عوف ماندند تا امیرالمؤمنین (علیه السلام) به ایشان ملحق بشوند. وقتی امیرالمؤمنین (علیه السلام) رسید، ایشان مسجد قبا را تأسیس فرمود. قبل از این هم می‌توانستند تأسیس کنند و حتی مردم آنجا به حضرت پیشنهاد کردند که اینجا برای شما مسجدی آماده کنیم؛ ولی حضرت این کار را انجام ندادند و آغاز بنای این مسجد را پس از آمدن امیرالمؤمنین (علیه السلام) قرار دادند. نکته دیگر اینکه نقشه مسجد قبا نیز به وسیله حضرت امیر کشیده شد. گذشت که در روایت دیار بکری و سمهودی که هر دو از اجله مشایخ اهل سنت‌اند، آمده است که رسول اکرم ﷺ ابتدا به خلیفه اول دستور داد که با شتر دور زمین خط بکشد تا حدود زمین مسجد قبا را معین کند که شتر به راه نیفتاد. به خلیفه دوم دستور دادند، شتر باز هم به راه نیفتاد. بعد به امیرالمؤمنین (علیه السلام) دستور دادند که سوار شتر شوند و مرز مسجد را معین کند که شتر به راه افتاد و مرز مسجد مشخص شد.

مطلب سومی که از این سیره استفاده می‌شود، این است که به مجرد اینکه حضرت نقشه مسجد را ریختند و پایه مسجد ریخته شد، نماز جمعه را با حضور حضرت امیر (علیه السلام) اقامه کردند. در روایت داریم که این، اولین نماز جمعه‌ای بود که رسول اکرم ﷺ اینجا اقامه فرمود. معنی‌اش این است که قبل از ورود حضرت امیر این کار انجام نگرفت. با اینکه حضرت شاید بیش از دو هفته در همین مکان، منتظر حضرت امیر (علیه السلام) بود، ولی نماز جمعه با خطبتین اقامه نشد.

این سه مطلب، دلالت‌هایی دارد. اولین دلالت این است که مسجد پایگاه اصلی تمدن اسلامی است. رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با هجرت به مدینه، دور جدیدی از رسالت‌شان را آغاز کردند. دوران حضور آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مدینه، دوران تأسیس تمدن اسلامی بود. مدینه اسلامی برای اولین بار به وسیله رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مدینه تأسیس شد و با ورود حضرت به مدینه، پایه‌های تمدن اسلامی ریخته شد. پایه‌گذاری این تمدن با چه چیز شروع شد؟ با مسجد قبا. بعدها که به مدینه رفتند، آنجا هم از تأسیس مسجد کار را آغاز و مسجد الرسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را بنا کردند. هم از این سیره و هم از سیره تأسیس مسجد الرسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مدینه استفاده می‌شود که مسجد، پایگاه و محور اصلی تمدن اسلامی است. بر همین مبنا در شهرسازی اسلامی، طرح شهری باید طوری ریخته شود که مسجد جامع - یعنی مسجدی که نماز جمعه در آن اقامه می‌شود - مرکز شهر بشود. ضمناً باید برای هر محله‌ای مسجدی در نظر گرفته شود که آن مسجد، مرکز آن محله شود.

در مباحث پیش گذشت که با توجه به روایات، حدود محله چگونه تعیین می‌شود. از روایاتی که می‌فرماید جوار مسجد «أَرْبَعُونَ دَاراً»^۱ است، استفاده می‌شود که مسجد را باید در وسط محله در نظر بگیریم و از هر جهت، چهل خانه حساب کنیم که نمازگزاران این مسجد باید به وسیله این چندین خانه تأمین بشود. به این ترتیب معلوم می‌شود که هر مسجدی در هر محل برای چه تعداد از انسان‌ها باید در نظر گرفته شود.

این مسائل، حد و حساب دارد. این که در روایات وارد شده که مسجد اگر به قدر «مِفْحَصُ قَطَاه»^۲ هم باشد، مسجد محسوب می‌شود، درست است؛ اما این مساجد، مساجد شخصی و فردی است. ده نفر هم می‌توانند برای خودشان مسجد بسازند. منتها آنچه به تمدن اسلامی مربوط می‌شود، مسجدی با گنجایش‌های خاص است. فقه، گاهی فقه فردی است، گاهی فقه جمعی و اجتماعی است. یک وقت شارع تکلیف افراد را مشخص می‌کند و می‌گوید هر کس زمینی دارد، می‌تواند

۱. میزان الحکمه، جلد: ۲، صفحه: ۱۲۶۰.

۲. کشف اللثام - ط. ق. نویسنده: المحقق الإصفهانی، جلد: ۱ صفحه: ۲۰۰.

آن را وقف مسجد کند. اما تکلیف اجتماعی متفاوت است. هر جا تکلیف، تکلیف اجتماعی است، باید دولت وارد شود و جامعه برخوردار از مدیریت اسلامی، باید در تأسیس مساجد، طرح جامع یک شهر اسلامی را در نظر بگیرد. از روایت استفاده می‌شود که باید در هر شهری مسجد جامعی باشد که نماز جمعه و اعتکاف در آن اقامه شود. مسجد مدینه باید به گونه‌ای باشد که گنجایش نماز جمعه و مصلیان نماز جمعه را داشته باشد. همچنین محله‌ها باید طوری طراحی شود که در هر محله مسجدی در مرکز آن محله قرار بگیرد و از هر سمتی چهل خانه دور مسجد را احاطه کند. این مسجد به این چهل خانه در هر جهت سرویس‌های دینی می‌دهد و اهل این چهل خانه، باید در این مسجد حضور پیدا کنند.

مسجد محور و قطب شهر اسلامی به شمار می‌آید؛ از این رو آغاز شهرسازی و تأسیس مدینه اسلامی و نبوی، با تأسیس مسجد همراه است. از محوریت مسجد در شهر اسلامی استفاده می‌شود که مراکز خدمات‌رسانی عمومی نیز باید به شکلی در پیرامون مسجد شکل بگیرد. این مدلول التزامی روایاتی است که عرض کردیم.

سبک شهر سازی اسلامی

خانه سازی به سبک آپارتمان نشینی، با تعالیم شرع مخالف است. در روایات است که هر کس خانه ای ساخت و دیوارش از هشت یا ده ذرع بالاتر رفت، خدای متعال ملکی را موکل می کند که می گوید: «إِلَىٰ أَيْنَ تُرِيدُ يَا فَاسِقُ؟»^۱. شهر اسلامی شهر افقی است، نه شهر عمودی. اگر بخواهیم یک شهر اسلامی طراحی بکنیم، باید طبقات خانه هایش به سوی بالا نرود. شهر اسلامی شهری است که افق در آن شهر برای هر کس از خانه اش معلوم باشد و بتواند طلوع و غروب خورشید را ببیند. دشواری رؤیت هلال نشان می دهد که شهر سازی ما اسلامی نیست.

اینکه درباره ماه رمضان گفته اند: «صُمِّمَ لِلرُّؤْيَا وَ أَفْطِرَ لِلرُّؤْيَا»^۲ به این دلیل است که در شهر اسلامی قاعدتاً اگر اول ماه باشد، ماه دیده می شود. اما امروزه همه چیز به هم ریخته است. زمانی از طرف مقام معظم رهبری در لندن مأموریت داشتم. گاهی می دیدم شیعیان، چهار روز عید می گرفتند: یک عده روز یکشنبه، یک عده روز دوشنبه، یک عده روز سه شنبه، یک عده روز چهارشنبه. این چه عیدی

۱. مکارم الاخلاق نویسنده: رضی الدین ابی نصر الحسن بن الفضل الطبرسی، جلد: ۱ صفحه: ۱۲۷

۲. استبصار شیخ طوسی، ج ۲، ص ۶۴.

است؟! آیا عقل چنین چیزی را می‌پذیرد؟ این وضعیت متناسب با خواسته اسلام نیست. هلال در یک شهر اسلامی به طور طبیعی به وسیله مردم دیده می‌شود. نیاز نیست مردم در مکان مرتفعی جمع شوند تا هلال را ببینند. مردم باید هلال را در خانه خود ببینند. ارتباط مردم با طبیعت و آیات الهی قطع شده است. این غلظت‌ها، غفلت‌های عجیب، قساوت‌ها، مادی‌گری‌ها و واژگون شدن فطرت‌ها که امروز در زندگی اجتماعی می‌بینیم، همه از پیامدهای دوری از طبیعت و آیات الهی است.

بیماری‌های سرطان و ایدز و... بیماری تمدن غرب است، نه بیماری عصر ما. در همه عصرها، خداوند متعال، خدا بوده است و زمین می‌گشته و خورشید هم می‌تابیده و همه چیز مشابه این عصر بوده است. عصر، بیماری ندارد. بیماری، بیماری تمدن و فرهنگ غلطی است که بر ما تحمیل کرده‌اند. همه چیز بشر به هم ریخته است. قرآن کریم می‌فرماید: «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ»^۱ به سبب آنچه دست‌های مردم فراهم آورده، فساد در خشکی و دریا نمودار شده است». معنای فساد در قرآن کریم یعنی اخلال در نظم جهانی و نظم عمومی. اخلال به نظم را قرآن کریم فساد می‌نامد.

یکی از عوامل به هم ریختن نظم زندگی عمومی، همین مهندسی‌های غلط شهری است. مهندسی غلط شهری، نظم متعارف زندگی فطری را به هم ریخته است. انسان باید با طبیعت ارتباط برقرار کند. حتی استفاده از چهارپایان در زندگی بشر از اموری است که جزء زندگی بشر است. شاید به نظر برخی این مطلب مضحک باشد؛ اما قرآن می‌فرماید: «وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً»^۲ و اسبان و استران و خران را [آفرید] تا بر آنها سوار شوید و [برای شما] تجملی [باشد]». این برگشت به عصر حجر نیست. ما از آیات استفاده می‌کنیم که زندگی بشر با استفاده از چهارپایان ارتباط دارد؛ یعنی نظم زندگی بشری همراه با فطرت و سلامتی، با استفاده از چهارپایان ارتباط دارد. برای نقل و انتقالات درون شهری

۱. روم: ۴۱.

۲. نحل: ۸.

می‌توان از چهارپایان استفاده کرد. در این صورت هم مشکل آلودگی هوا برطرف می‌شود و هم مشکل ترافیک. این زندگی شهری دستاورد تمدن جدید غربی است که منشأ بیماری‌های مختلف است.

برخی بیماری‌های جسمانی دیده می‌شوند و دردش را هم بیماران احساس می‌کنند. اما بیماری‌هایی هست که کسی دردش را احساس نمی‌کند. آن بیماری‌ها خطرناک‌تر از بیماری‌هایی است که مردم دردش را احساس می‌کنند. انسانیت بشر نابود شده است. اینکه بشر به جایی برسد که مثلاً هم‌جنس‌بازی را قانونی کند، نشان‌دهنده چیست؟ نشان‌دهنده این است که یک بیماری معنوی دیگری در جوامع رخ داده است که همه چیز بشر را از او می‌گیرد. مسئله اساسی این است. اولین مطلبی که از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در تأسیس مسجد قبا استفاده کردیم، این است که مسجد اولین پایگاه و محور تمدن اسلامی است.

دومین مطلب این است که تمدن و شهر اسلامی و این پایگاه و محور اصلی شهر اسلامی، به امامت ارتباط دارد. اصلاً مسجد، یعنی خانه امام. البته تمام شئون امام و رسول - جز موارد خاصی - شأن شخص نیست و شئون شخصیتی است. یعنی قرآن کریم وقتی می‌فرماید: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ؛^۱ و محمد، جز فرستاده‌ای نیست» یا «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ؛^۲ محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست، ولی فرستاده خدا و خاتم پیامبران است»، یعنی شخصیت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با شخصش یکی است. این انسان، جز رسول و خاتم النبیین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیست. پس هر کار و هر رفتاری که می‌کند؛ اگر می‌خندد، اگر می‌گرید، اگر می‌نشیند، اگر برمی‌خیزد، با شخصیت رسالتی‌اش این کارها را می‌کند. امام هم در این حکم با رسول تفاوتی ندارد. وقتی می‌گوییم بیت الإمام، منظور بیت شخصی نیست. شخص امام مندرک در شخصیت او است. بیت الإمام، یعنی بیت الإمامه. صدیقه زهرا عَلِیْهَا السَّلَام نیز دارای چنین مقامی است؛ یعنی این که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَيَغْضَبُ لِعَظْبِ فَاطِمَةَ وَ يَرْضَى لِرِضَاهَا»^۳

۱. آل عمران: ۱۴۴.

۲. احزاب: ۴۰.

۳. بحار الانوار، جلد: ۴۳، صفحه: ۵۴.

یا «بَضْعَةٌ مِّنِّي»^۱، همه اینها این را می‌فهماند که وجود مقدس صدیقه زهرا یک وجود رسالتی محض است. یعنی عیناً آنچه حضرت زهرا (علیها السلام) انجام بدهد، همان است که تشریح الهی است و همان است که رسول خدا انجام می‌دهد و همان است که خدا می‌خواهد.

مهم‌ترین بُعد شخصیتی ائمه اطهار - و به طور کلی - چهارده معصوم همین بعد است که شخص آنها مندرک در شخصیت آنها است. حیث شخصی برای آنها معنا ندارد - مگر در موارد استثنائی - و هر چه بکنند، همان است که مقتضای شخصیت آنها است. گذشت که مساجد، بیت الامام هستند و حتی وجوب طهارت و تطهیر مسجد، از «كَوْنُهُ بَيْتُ الْإِمَامِ» گرفته می‌شود. بیت الامام، بیت الطهاره است. «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»^۲ خدا فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزدايد و شما را پاک و پاکیزه گرداند». یذهب عنکم، یعنی از اهل این خانه. «وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» تطهیر امام است. بیت الامام که بیت الطهاره است، باید همیشه مطهر باشد.

لذا در وجوب تطهیر، گذشت که مشاهد مشرفه ائمه اطهار اصل اند و مساجد فرع اند. یعنی چون بیت امام باید مطهر باشد و «لِأَنَّ الْمَسَاجِدَ بَيُوتُ الْإِمَامِ فَلَا بُدَّ مِنْ تَطْهِيرِهَا وَلَا بُدَّ مِنْ طَهَارَتِهَا». بنابراین مساجد، حکم مشاهد مشرفه را دارند. امامت، مبنای مساجد است و هر مسجدی، محل قیادت امامتی است و جایگاه و پایگاه امام است.

امام جماعت هر مسجدی، به شکلی امامت امام عصر را نمایندگی می‌کند. حتی اقتدای به امام مسجد، به شکلی اقتدای به امام اصل است. امام فرع، مقتدی به آن امام اصل است و شاید این نکته که در فقه ما آمده است که امام جماعت باید امامی باشد - یعنی معتقد به امامت امام باشد - از همین نکته برخاسته است. یعنی کسی که اقتدا می‌کند به امام جماعت، به شکلی، این اقتدا، اقتدای سیره‌ای و نه صلاتی به آن امام اصلی است که این امام جماعت مقتدی به او است.

۱. همان، صفحه: ۳۹

۲. همان: ۳۳.

حضرت رسول اکرم ﷺ نماز جمعه را با حضور امیرالمؤمنین (علیه السلام) اقامه کردند. این امر نشان دهنده جایگاه نماز جمعه در تمدن اسلامی است. تمدن اسلامی با نماز جمعه ساخته می شود و نماز جمعه سازنده فرهنگ عمومی است. مردم باید تربیت شوند، تربیت و فرهنگ اسلامی پیدا کنند. امروزه جوامع غربی از طریق رسانه مردمشان را تربیت می کنند و مردمشان همان خو و عادت را پیدا می کنند که آنها می خواهند. از این امر به مهندسی اجتماعی یا مهندسی فرهنگی تعبیر می شود.

مهندسی فرهنگی با نماز جمعه و جماعت

مهندسی فرهنگی، یعنی طراحی فرهنگ مردم به شکل دلخواه. هر تمدنی برای شکل‌گیری، نیازمند ابزار و راهکاری برای ساختن فرهنگ عمومی جامعه، طبق ایده‌ها، آرمان‌ها و ارزش‌های خود است. اسلام این کار را با نماز جمعه انجام می‌دهد.

در جامعه‌ای که مردمش هر هفته در نماز جمعه حضور می‌یابند، معصیت رخ نمی‌دهد. جامعه اسلامی، یعنی جامعه‌ای که همه افرادش عادل هستند. غیر عادل در جامعه اسلامی شذوذ است. جامعه‌ای که یافتن بینه عادل در آن سخت باشد، جامعه مطلوب نیست. جامعه مطلوب جامعه‌ای است که مردمش در مساجد حضور پیدا می‌کنند، مگر این که عذری داشته باشد. اگر مردم، روزی پنج یا سه یا یک بار به مساجد بیایند، پاک تربیت می‌شوند و با فرهنگ دینی و ارزش‌های اسلامی بار می‌آیند. دروغ و خلاف در این جامعه به یک استثناء تبدیل می‌شود.

چنانچه یک تحقیق ساده به عمل آید، معلوم می‌شود کارکرد مساجد و نماز جمعه‌ها چیست. چند درصد نمازگزاران جمعه متخلف بوده یا هستند؟ البته ادعا

نمی‌کنیم خلاف کار میانشان نیست؛ ولی چند درصد از مسجدی‌ها، جزء انسان‌های خلاف کارند؟ چند درصد نماز جمعه‌ای‌ها، متخلف و خلافکار هستند؟ نماز جمعه‌ها و مساجد، آدم و فرهنگ می‌سازند. جامعه‌سازی به وسیله نماز جمعه‌ها و مساجد شکل می‌گیرد. از این رو رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وقتی وارد مدینه می‌شوند و می‌خواهند جامعه‌سازی کنند، از نماز جمعه و مسجد شروع می‌کنند. این هم درس سومی است که از سیره رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در رابطه با تأسیس مسجد قبا گرفته می‌شود.

الفصل الثاني؛
المساجد الكبرى في
الإسلام

فصل دوم درباره مساجد کبری است؛ یعنی بزرگ‌ترین و مهم‌ترین مساجد در شرع اسلام. این فصل در دو بحث ارائه می‌شود. بحث اول درباره مساجد اربعه است که در بین مساجد کبری و مساجد پراهمیت، از ویژگی‌های خاصی برخوردارند. در بحث دوم درباره سایر مساجد صاحب فضیلت خاص، بحث خواهیم کرد. البته همه مساجد دارای فضیلت‌اند؛ منتهی بحث ما درباره مساجدی است که در منابع دینی ما از فضیلت ویژه‌ای برخوردارند.

المساجد الأربعة

بخش اول درباره مساجد اربعه است. این مساجد، حتی نسبت به مساجد صاحب فضل، دارای ویژگی و برتری هستند. یکی از مهم‌ترین امتیازاتی که برای این چهار مسجد، در منابع دینی ما مقرر است، مسئله «شَدُّ الرَّحَالِ» است. یعنی انسان از راه دور بار سفر ببندد و بالخصوص برای نماز در این مساجد، همت کند. در خصوص سایر مساجد چنین چیزی وارد نشده است. مساجدی که برای نماز گزاردن در آنها توصیه به قطع مسافت شده و بار سفر بستن شده، این چهار مسجد است. روایاتی که در این رابطه وارد شده، دو دسته است. دسته اول، روایاتی است که

در آنها از این مساجد به عنوان مساجد اربعه یاد شده و اعیان و اسامی آنها در آن روایات معین شده است و اجمالاً بر استحباب ویژه نماز در مساجد اربعه دلالت دارند. لکن عبارت «شَدُّ الرَّحَالِ» در این روایات نیامده است.

دسته دیگر، روایاتی است که اشاره به «شَدُّ الرَّحَالِ» دارد. این روایات نیز دو نوع اند. یک نوع روایاتی است که از طرق شیعه امامیه نقل شده و دیگری، روایاتی است که اهل سنت آنها را نقل کرده‌اند. در روایات شیعه به مسجد الحرام، مسجد النبی و مسجد الکوفه اشاره شده و در روایات عامه، از مسجد الحرام، مسجد النبی و مسجد الاقصی یا مسجد بیت المقدس نام برده شده است. روایات عامه ضعیف است؛ ولی می‌توان این ضعف طریق را با روایات چهارمی جبران کرد و آن روایات چهارم، روایاتی است که در ادامه آنها را بررسی خواهیم کرد.

خلاصه این بحث چنین می‌شود که ویژه‌ترین مساجد در اسلام که «يَجُوزُ شَدُّ الرَّحَالِ بَلْ يُسْتَحَبُّ شَدُّ الرَّحَالِ إِلَيْهَا لِأَقَامَةِ الصَّلَاةِ» چهار مسجداند: مسجد الحرام و مسجد النبی در مدینه، مسجد کوفه و چهارمی مسجد الاقصی. ظاهراً از لحاظ فضیلت، این چهار مسجد به همین ترتیب، دارای فضیلت‌اند. یعنی اول مسجد الحرام بعد مسجد النبی بعد مسجد الکوفه و چهارم مسجد الاقصی است.

درباره مساجد دیگر چون دلیلی برای جواز «شَدُّ الرَّحَالِ» برای آنها نیست، اگر کسی به عنوان قصد قربت و امتثال امر خداوند «شَدُّ الرَّحَالِ» کرد، از پیش خود به خدا چیزی را نسبت داده است که در این صورت مصداق این آیه می‌شود: «قُلْ اللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ؟^۱ بگو: آیا خدا به شما اجازه داده یا بر خدا دروغ می‌بندید؟». نمی‌توان از نزد خود بگوییم این نادرست و آن درست است؛ این حلال است و آن حرام؛ این جایز است و آن جایز نیست؛ این مستحب است و آن مستحب نیست.

بنابراین اگر ما بخواهیم نسبت به سایر مساجد با قصد تعبد «شَدُّ الرَّحَالِ» کنیم، افتراء علی الله است. البته چه بسا انسان به شهری می‌رود و در مساجد آن شهر نماز می‌خواند. این خیلی خوب است. اما چنانچه انسان از مبدأش حرکت کند و

۱. یونس: ۵۹.

به این قصد برود که برای امتثال امر خدا مثلاً فقط در مسجد شاه اصفهان نماز بخواند، کاری بر خلاف شریعت انجام داده است.

در زمان جنگ امام جمعه دزفول بودم. دخترکی به دروغ ادعا کرده بود که شفا می‌دهد. عجیب آنکه عده‌ای از مشهد، حضرت رضا علیه السلام را رها کرده و برای شفا گرفتن نزد او آمده بودند. این نشان‌دهنده عدم فقاہت و اعرابیت است. اعرابیت فقط در بیابان‌های حجاز معنا پیدا نمی‌کند. اعرابی کسی است که از فقه و احکام دین چیزی سر در نمی‌آورد.

باید اعرابیت را از جامعه زدود. جامعه باید متفقه و مهاجر باشد. مهاجر یعنی کسی که به جامعه مدنی دینی پیوسته و به جامعه دینی هجرت کرده و جزء مدینه ولی امر، یعنی امام معصوم علیه السلام شده است. اعرابی کسی است که در این شبکه قرار نگرفته است، ولو بگوید: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ». قرآن کریم می‌فرماید: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا»^۱ اسلام آورده‌اند، اما ایمان به این است که داخل شبکه روابط ولایتی قرار بگیرند و شهروند شهر ولایت شوند. وقتی شهروند شهر ولایت شدند، به قوانین این شهر مقید می‌شوند. شهروند شهر ولایت، پایبند قوانین ولایتی است. این در مقابل اعرابی است. اعرابی کسی است که در بعضی از تعابیر - مثلاً در وسائل الشیعه - آمده است که: «يَبُولُ عَلَى أَعْقَابِهِ» یا «بَوَّالُونَ عَلَى الْأَعْقَابِ». این تعبیر نشان از عدم تفقه و عدم پایبندی به موازین دینی و شرعی دارد.

به هر ترتیب مسئله «شَدُّ رَحَالٍ» از راه دور و عزم نماز در مسجدی خاص به قصد قربت و امتثال امر، احتیاج به ورود دارد. کسانی را که به این مسئله توجه ندارند، باید آگاه کرد.

در مورد امامزادگان هم، چون در روایت «قُبُورِنَا»^۲ داریم، اگر انتساب آنان به رسول الله صلی الله علیه و آله محرز شود، می‌شود از راه دور به قصد زیارت آنان حرکت کنند و به استناد همین «قُبُورِنَا» به زیارت آنان رفت.

۱. حجرات: ۱۴.

۲. عیون أخبار الرضا علیه السلام ج ۲، ص ۲۵۴

« مفهوم‌شناسی بدعت

در اینجا باید این نکته را خاطر نشان کرد که در بدعت، قصد تشریح شرط است. صرف انجام کار جدید، بدعت نیست؛ والا می‌توان به همه کارهای جدید در عالم بدعت گفت. یک عمل هنگامی بدعت محسوب می‌شود که با انتساب به خدا انجام گیرد. بدعت در دین، یعنی به خدا نسبت دادن. اما اگر کاری را انجام دهیم و به خدا نسبت ندهیم، بدعت نیست. اگر خانه را به شکل خاصی بسازیم، با این ادعا که دین گفته این‌گونه بهتر است - در حالی که چنین چیزی وارد نشده است - این کار ما بدعت محسوب می‌شود.

اگر جریان و عملی در جامعه به عنوان عبادت شناخته شود، ولو ما به قصد عبادت آن را انجام ندهیم، باز هم محل اشکال است. یعنی اگر در میان عامه مردم و در عرف، عملی به عنوان عبادت شناخته می‌شود، در حالی که «مَا نَزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ»^۱ خداوند هیچ دلیل و حجتی بر عبادت بودن آن نازل نکرده، این عمل ممکن است بدعت شمرده شود؛ اگر چه شخص به نیت عبادت آن را انجام ندهد. این از آن مواضعی است که می‌گوییم بین فقه فردی و فقه اجتماعی تفاوت وجود دارد. یعنی هنگامی که رفتارهای فردی به رفتار اجتماعی تبدیل می‌شود، حکمش فرق می‌کند. تا رفتار فردی است بدعت نیست؛ اما اگر رفتار اجتماعی شد و در اجتماع به عنوان یک عبادت تلقی شد، بدعت محسوب می‌شود.

البته خواندن زیارت عاشورا در غیر عاشورا یا زیارات معصومین در غیر حرم‌های مطهره آنان، بدعت نیست؛ زیرا زیارات ائمه معصومین (علیهم‌السلام) همیشه وارد است؛ البته با حفظ آداب و شئونی که وارد شده است.

خوب است به این نکته هم اشاره شود که در مجامع عمومی نباید عبادت‌ها را آن‌قدر طولانی کرد که موجب ملال مردم شود. مردم برای نماز جماعت می‌آیند، اما برنامه‌های طولانی، آنها را ملول می‌کند. نباید مردم را در قید کرد. نماز باید سبک باشد و طوری خوانده شود که موجب ملالت نشود. جالب آنکه تعقیبات نمازها کوتاه است که نشان می‌دهد سیره ائمه نیز همین‌گونه بوده است. دعای

۱. اعراف: ۷۱.

ابوحمزّه، کمیل و دعاهایی از این قبیل، جزء تعقیبات نماز نیستند. تعقیبات نمازها کوتاه است.

لذا بعد از اتمام نمازهای جماعت خوب است «فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ»^۱ باشد و مردم احساس کنند که آزادند. از این رو باید در مساجد دو برنامه باید داشته باشیم: یکی برنامه نماز جماعت و تعقیبات مختصر آن که باید زود تمام شود و دیگری دعا و اعمال عبادی. زمان بخش دوم باید اعلام شود تا کسانی که اهلس هستند، شرکت کنند. نباید برای اینکه شرکت کننده زیاد شود، دعا را به نماز جماعت متصل کرد. اگر دعا به خوبی و سبک برگزار شود، به تدریج اهلس زیاد می شود. نباید مردم را وادار کرد که در مراسم دعا بالاجبار شرکت کنند. حتی دعای کمیل هم نباید خیلی طولانی شود. گاهی با یک دعا، روضه اول و روضه دوم و مداح اول و مداح دوم را همراه می کنند و مردم تا یک ساعت و نیم یا بیشتر معطل می شوند. نتیجه چنین رفتاری این می شود که شرکت کننده در دعای کمیل به تدریج کم می شود. بگذارید مردم با دعای کمیل آشنا شوند. اگر خواندن این دعا را طول دهیم، این دعا، دعای قشر خاصی می شود و نمی تواند همه را جذب کند. لذا این مسائل باید رعایت شود و اصولاً در مراسم عمومی، اختصار مطلوب است.

« نقد عرفان های کاذب »

عبادت باید به گونه ای باشد که خدا می خواهد. اگر کسی از پیش خود عبادتی را به خدا نسبت دهد، عبادت نکرده است. فرق عبادت شیطان و عبادت ملائکه همین بود. شیطان ادعایش این بود که: «أُرِيدُ أَنْ أَعْبُدَ رَبِّي كَمَا أَحَبُّ» اما اخلاص این است که: «اللَّهُمَّ أَعْبُدْكَ كَمَا تُحِبُّ». اگر انسان بگوید: «اللَّهُمَّ أَعْبُدْكَ كَمَا أَحَبُّ» نه «كَمَا تُحِبُّ» دچار ریا یا شرک شده است. این مرزها، مرزهای نزدیک به هم است. هر دو عبادت است، اما یکی خدا را آنچنانکه خدا فرموده و خواسته عبادت می کند لکن دیگری خدا را آن چنان که هوای نفسش طلب می کند عبادت

۱. جمعه: ۱۰.

می‌کند؛ مثل عبادتِ صوفیه و درویش و مبتدعین. اشکال و اختلاف ما با فرقه‌های صوفی و عرفان‌های کاذب، در نوع عبادت است. عرفان یعنی سلوک الی الله، یعنی عبادت خدا. این سلوک الی الله یک وقت «کَمَا يُرِيدُ اللَّهُ» و «كَمَا يُحِبُّ اللَّهُ» است که همان عرفان صادق است. یک وقت انسان می‌گوید من می‌خواهم به سوی خدا بروم؛ اما آن چنان که خود دوست دارم. این خودپرستی و هواپرستی است، نه خداپرستی. شیطان هم به خدا گفت: می‌خواهم تو را بپرستم. شیطان از لحاظ عرفانی از اعرف عرفا است. اصلاً شاید به جز انبیا و قدیسین، کسی به مرتبه شیطان نرسیده باشد. شیطان از لحاظ عرفانی، مرتبه بالایی دارد. خدا آن چنان به او تمکن داد که خیلی از کارهای خارق‌العاده را انجام می‌داد. خیلی از این شبه‌معجزه‌ها از ابلیس هم برمی‌آید! منتها، او عارفی است که «يُرِيدُ أَنْ يَعْبُدَ اللَّهَ كَمَا يَشْتَهِي». این اساس انحراف و شرک و همه گمراهی‌ها است. عبادت را باید آنچنان که خدا می‌فرماید انجام داد. حضرت امیر (علیه السلام) در دعای خود می‌فرماید: «اللَّهُمَّ ... أَنْتَ كَمَا أَحَبَّ، فَاجْعَلْنِي كَمَا تُحِبُّ». عرفان‌های کاذب می‌گویند خدا را ما چنان عبادت کنیم که خود می‌خواهیم. عرفان صادق می‌گوید ما باید چنان باشیم که خدا می‌خواهد و دوست دارد. این مرز اصلی بین این دو عرفان است. همه اختلافات ما با همه عرفان‌های کاذب در این مرز شکل می‌گیرد. مرز بدعت هم همین است باید آنچنان باشیم که خدا می‌خواهد نه آنچنان باشیم که خود می‌خواهیم.

« روایات مساجد اربعه »

تا اینجا نقشه بحث، ارائه شد. به سراغ روایت برویم. اولین دسته از روایات، روایاتی هستند که مساجد اربعه را مشخص می‌کنند. مساجد اربعه دارای فضل خاصی هستند و در روایات هم نام آنها آورده شده است. مرحوم صدوق به سند صحیح از امام باقر (علیه السلام) نقل می‌کند که: «قَالَ الْمَسَاجِدُ الْأَرْبَعَةُ الْمَسْجِدُ الْحَرَامُ وَ مَسْجِدُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ مَسْجِدُ بَيْتِ الْمُقَدَّسِ وَ مَسْجِدُ الْكُوفَةِ يَا أَبَا حَمْزَةَ الْفَرِیْضَةَ فِيهَا تُعَدُّ حَجَّةً وَ النَّافِلَةُ تُعَدُّ عُمْرَةً»^۲ این ثواب بین همه مساجد اربعه مشترک

۱. مستدرک سفینه البحار نویسنده: الشیخ علی النمازی، جلد: ۹، صفحه: ۵۶۴

۲. وسائل الشیعه، ابواب احکام المساجد، باب ۴۶، حدیث: ۱.

است؛ یعنی بر مسجد الاقصی هم همین ثواب بار است. «يَا أَبَا حَمْرَةَ الْفَرِيضَةَ فِيهَا تُعَدُّ حَجَّةٌ» نماز واجب در این مساجد معادل یک حج است. حجه به کسر حاء با حجه با فتح حاء فرق دارد. اولی یعنی یک نوع حج مثل جلس جلسه. جلسه به کسر یعنی شکل نشستن؛ اما جلسه به فتح یعنی یک نشستن. درباره رسول اکرم ﷺ وارد شده است: «كَانَ يَجْلِسُ جِلْسَةَ الْعَبِيدِ»، یعنی «يَجْلِسُ جِلْسَةً بِهَيَأَةِ جِلْسَةِ الْعَبِيدِ». لذا اگر گفتیم: «حَجَّ حِجَّةَ الْفُقَرَاءِ» به کسر حاء، یعنی مثل فقراء حج کرد، اما اگر گفتیم «حَجَّ الْفُقَرَاءِ» به فتح حاء یعنی یک حج. اینجا تاء، تاء وحدت است. در این روایت «حَجَّةٌ» به فتح حاء است. «وَوَ التَّافِلَةَ تُعَدُّ عُمْرَةً».

« رَوَايَاتُ «شَدُّ الرَّحَالِ»

روایاتی وارد شده مبنی بر اینکه «لَا تُشَدُّ الرَّحَالُ إِلَّا إِلَى ثَلَاثَةِ مَسَاجِدَ». روایاتی «لَا تُشَدُّ الرَّحَالُ إِلَّا إِلَى ثَلَاثَةِ مَسَاجِدَ» دو دسته است: آنچه از طرق ما آمده روایتی است که مرحوم صدوق در خصال در باب الثلاثه از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل کرده است: «لَا تُشَدُّ الرَّحَالُ إِلَّا إِلَى ثَلَاثَةِ مَسَاجِدَ: الْمَسْجِدُ الْحَرَامُ، وَمَسْجِدُ رَسُولِ اللَّهِ وَمَسْجِدُ الْكُوفَةِ»^۱. این روایت که از طرق ما است، از لحاظ سند قوی نیست. سند روایت چنین است: «قَالَ الصَّدُوقُ حَدَّثَنِي أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلُوبِيهِ (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا) قَالَا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ أَبِي الصَّخْرِ جَمِيعًا يَرْفَعَانِهِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام)».

این سند روایت است. این سند، دو خلل دارد. خلل اولش این است که «عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا» در سند آمده است. خلل دیگر، «يَرْفَعَانِهِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام)» است. خبر مرفوعه و مرسله است. حسن بن علی همان ابن فضال است. رجالی که در سند آمده‌اند و اسمشان برده شده است، صحاح و ثقات‌اند؛ منتها مشکل ما در ارسال و مرفوعه بودن روایت است. روایت مرفوعه به روایتی می‌گویند که

۱. خصال صدوق، ج ۱، ص ۱۴۳ و وسائل الشیعه، ابواب احکام المساجد، باب ۴۶، ح ۱

سندش به امام متصل نیست و در یک جا راوی با حذف وسائط مستقیماً از امام نقل می‌کند. وقتی سند روایتی حذف شود و مستقیم از رسول الله ﷺ یا امام معصوم (علیه السلام) نقل شود، می‌گویند: روایت "رَفَعَتْ إِلَى الْمَعْصُومِ". در اینجا مرفوعه إلى أميرالمومنین (علیه السلام) است. معنای مرسله هم این است که در وسط سند، رجلی یا بیش از یک رجل از روایان سند محذوف یا مجهول باشند. مجهول به این معنا است که نامی از راوی نیامده است. در این صورت، روایت مرسله است. به این ترتیب، فرق بین مرفوعه و مرسله مشخص شد. ارسال این است که در وسط سند، بعضی از روایان سند محذوف باشند. رفع این است که در پایان سند، آن بخشی از سند که منتهی به معصوم است، محذوف شود. در اینجا «يَرْفَعَانِهِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام)» دارد. لذا این روایت هم به لحاظ مرفوعه بودن و هم به لحاظ مرسله بودن به جهت سند، مختل است.

روایت دیگری از طریق اهل سنت وجود دارد. این روایت را مسلم و دارمی روایت می‌کنند. «بِإِسْنَادِهِمَا إِلَى أَبِي هُرَيْرَةَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ لَا تُشَدُّ الرَّحَالُ إِلَّا إِلَى ثَلَاثَةِ مَسَاجِدَ مَسْجِدِي هَذَا وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَسْجِدِ الْأَقْصَى». این روایت اهل سنت را از صحیح مسلم بن حجاج نیشابوری^۱ و سنن دارمی^۲ آوردیم. سه مسجد این روایت با سه مسجد روایت شیعه متفاوت است. در دو مسجد هر دو مشترکند که مسجد الحرام و مسجد النبی باشد. منتها مسجد ثالث در روایت خصال، مسجد کوفه بود، اما مسجد ثالث در روایت ابوهریره، مسجد الأقصى است. روایت دیگری از منابع اهل سنت با لفظ «تَشَدُّ الرَّحَالُ إِلَى ثَلَاثَةِ مَسَاجِدَ» وارد شده که همین سه مسجد مذکور را بیان کرده است. همچنین در روایت دیگری از منابع اهل سنت این گونه آمده است: «أَنَّمَا يُسَافَرُ إِلَى ثَلَاثَةِ مَسَاجِدَ مَسْجِدِ الْكَعْبَةِ وَمَسْجِدِي وَمَسْجِدِ أَيْلِيَا» که مسجد ایلیا به مسجد الأقصى تفسیر شده است (در ادامه روایت آمده است که «قِيلَ وَهُوَ بَيْتُ الْمَقْدِسِ»). سند این حدیث نیز از کتاب مسلم^۳ است.

۱. ج. ۴، ص. ۱۲۴.

۲. ج. ۱، ص. ۳۳۰.

۳. ج. ۴، ص. ۱۲۶.

هر دو دسته از احادیث، هم حدیث خصال و هم احادیث اهل سنت، ضعیف‌اند؛ بنابراین نمی‌توان به آنها استناد جست، مگر این که گفته شود چون تعداد حدیث زیاد است، ضعف روایت بر طرف می‌شود. به هر حال، روی هم رفته از منابع ما و منابع اهل سنت، سه حدیث در این باب وجود دارد. برای محدث اطمینان حاصل می‌شود که این حدیث، باید از معصوم صادر شده باشد. بالأخص اینکه موضوع یا متن حدیث، متنی نیست که احتمال داعی کذب در آن فراوان باشد. مسائل عبادی صرف، احتمال داعی کذب در آنها پایین‌تر از مسائل سیاسی و فضائل و مانند اینها است. ممکن است در روایات مربوط به فضائل صحابه، روایات مربوط به مسائل سیاسی، امامت، ولایت و امثال این مسائل داعی کذب بالا باشد. یا روایاتی که در مدح یا ذم اقوام آمده است. در این گونه روایات، احتمال کذب بالاتر است؛ یعنی داعی کذب در آن وجود دارد. مردم با هم اختلاف یا دشمنی داشتند، قومی علیه قومی دیگر و مذهبی علیه مذهبی دیگر، روایت جعل می‌کرد. مثلاً هرکسی که از ابوحنیفه پیروی کند، کذا است؛ هرکسی از احمد بن حنبل پیروی کند، کذا است. اهل تفویض چنان‌اند و مواردی از این قبیل. لذا روایاتی که مربوط به این گونه مسائل‌اند، داعی کذب بالایی دارند. اما حدیثی که به یک امر عبادی صرف مربوط می‌شود، مثلاً شَدَّ الرَّحَالَ إِلَى الْمَسَاجِدِ، داعی کذب پایینی دارند.

بنابراین از یک سو داعی کذب احادیث شَدَّ الرَّحَالَ پایین است، از سوی دیگر چهار حدیث داریم که ضعف یکدیگر را جبران می‌کنند. ممکن است یک حدیث جعلی باشد؛ اما اینکه چند حدیث، آن‌هم از طرق و اسناد مختلف، جعلی باشد، بسیار بعید است. لکن اشکال این است که اگر این چهار روایت متحد‌المتن بودند، می‌شد ادعا کرد که صدور متنی که همه این چهار روایت، در آن متن، با هم متحد‌اند، مورد اطمینان می‌شود. «لَا تُشَدُّ الرَّحَالَ» با لفظ حصر، در همه این چهار روایت نیامده است. در یکی از این چهار روایت، حصر نیست: «تُشَدُّ الرَّحَالَ إِلَى ثَلَاثَةِ مَسَاجِدَ». این اشکال به جهت عدم اتحاد لفظ است. اگر بخواهیم جامع مشترک بین این روایات را اخذ کنیم و بگوییم به صدور جامع مشترک بین این روایات اربعه، از معصوم مطمئن هستیم، یعنی جامع مشترک موثوق الصدور

است یا به عبارت دیگر، بگوییم آنچه استفاضه اجمالی دارد، یعنی اجمالاً از طریق استفاضه اطمینان به صدورش از معصوم وجود دارد، فقط «تشدّ الرّحال» است. می‌گویند اگر روایتی، سه یا چهار طریق داشته باشد، به حد تواتر نرسیده، ولی به حد استفاضه می‌رسد. آنچه می‌توان بر آن ادعای استفاضه کرد، فقط «تُشَدُّ الرَّحَالُ» است. یعنی آنچه را می‌توان گفت، قدر متیقّن از این روایات اربعه از لحاظ مضمون است، استحباب شدّ رَحَال به این سه مسجد است؛ نه حصر. معنایش این است که استفاده نمی‌شود که شدّ رَحَال به غیر این مساجد جایز نباشد و حرام باشد؛ بلکه شدّ رَحَال به این مساجد، مستحب است. در یک روایت مسجد کوفه و در روایت دیگر مسجدالأقصی آمده است. اگر بخواهیم به همه این روایات به‌تنهایی اعتماد کنیم، باید یک دسته مخصّص دیگری باشد؛ یعنی روایتی که می‌گوید شدّ رَحَال فقط به مسجد الحرام، مسجد النبی ﷺ و مسجد الکوفه منحصر می‌شود، نسبت به مسجد رابع اطلاق دارد. وقتی روایت دیگر می‌گوید شدّ رَحَال به سه مسجد مسجد الحرام و مسجد النبی و مسجد الأقصی، منحصر است، این روایت، روایت قبلی را تقیید می‌زند و آن روایت نیز این روایت را. در این صورت، در مجموع، شدّ رَحَال به چهار مسجد جایز است. با توجه به اینکه اختلاف مضمون در روایات وجود دارد، نسبت به دو مسجد مسجد النبی و مسجد الرسول، قطعاً شدّ الرّحال مستحب است. نسبت به مسجد کوفه و مسجد اقصی به استناد احادیث تسامح در ادله سنن، می‌توان حکم کرد به استحباب شدّ رَحَال به این دو مسجد؛ زیرا حدیثی داریم دالّ بر اینکه شدّ رَحَال به مسجد کوفه جایز است؛ منتها از لحاظ سند ضعیف است. حدیثی هم داریم که شدّ رَحَال به مسجد الأقصی مستحب است؛ ولی این حدیث نیز از لحاظ سند ضعیف است. با توجه به اینکه در این باب حدیث داریم، با کمک ادله تسامح در ادله سنن، می‌توانیم قائل به استحباب شویم. یعنی یَجُوزُ شَدُّ الرَّحَالِ به تمام این مساجد اربعه به قصد استحباب. مؤید استحباب شدّ رَحَال به مسجد الکوفه، بالخصوص علاوه بر دو مسجد مسجد النبی ﷺ و مسجد الحرام، روایت دیگری است که مرحوم صدوق روایت می‌کند: «بِإِسْنَادِهِ إِلَى الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ يَا

أهل الكوفة، لَقَدْ حَبَّأَكُمْ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِمَا لَمْ يَحِبُّ بِهِ أَحَدًا مِنْ فَضْلِ: مُصَلَّائِكُمْ بَيْتِ آدَمَ، وَبَيْتِ نُوحٍ، وَبَيْتِ إِدْرِيسَ، وَمُصَلِّي إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ، وَمُصَلِّي أَخِي الْخَضِرِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَمُصَلِّي، وَإِنَّ مَسْجِدَكُمْ هَذَا لِأَحَدِ الْأَرْبَعَةِ الْمَسَاجِدِ الَّتِي اخْتَارَهَا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِأَهْلِهَا»^۱. در این روایت مساجد اربعه ذکر شده است. معلوم است مساجد اربعه همان مسجد الحرام و مسجد النبی ﷺ به اضافه مسجد کوفه و مسجد الأقصى است. مسجد دیگری غیر این مساجد نداریم که اطلاق مساجد اربعه بر آن بشود. این روایت صدوق می تواند موید وجه جمعی باشد که ارائه کردیم. از آنچه گذشت به این نتیجه رسیدیم که شدّ رحال به مسجد الحرام و مسجد النبی ﷺ مسلماً مستحب است. همچنین شدّ رحال به مسجد کوفه و مسجد الأقصى به کمک روایات تسامح در ادله سنن استحباب دارد؛ لذا شدّ رحال به مساجد اربعه، از لحاظ استحباب، مسلم می شود.

« هَلْ يَجُوزُ شَدُّ الرَّحَالِ إِلَى غَيْرِ هَذِهِ الْمَسَاجِدِ؟ »

آنچه می ماند این است که آیا «يَجُوزُ شَدُّ الرَّحَالِ إِلَى غَيْرِ هَذِهِ الْمَسَاجِدِ؟» اگر ما اخذ کنیم به متن «لا تشدّ الرحال الا إلى ثلاثة» باید بگوییم که «لا يَجُوزُ شَدُّ الرَّحَالِ لِغَيْرِ هَذِهِ الْمَسَاجِدِ الْأَرْبَعَةِ». با توجه به اینکه روایاتی لفظ لا تشدّ الرحال داشت، گر چه سه روایت است، منتها هم از لحاظ مضمون، متفق نیستند و هم از لحاظ سند ضعیفاند، به مفهوم آن روایت تُشَدُّ الرَّحَالُ إِلَى ثَلَاثَةٍ نیز نمی توان استناد کرد؛ چرا که اصولیین قائل به مفهوم داشتن وصف یا لقب (به معنای اصولی آن) نیستند. اگر گفته شود أَكْرَمِ الرَّجُلِ، دلالت ندارد که لا تُكْرَمِ الْمَرْأَةُ. ضمن اینکه این روایت از لحاظ سندی ضعیف است؛ لذا به قدر متیقن اخذ باید کرد که همان استحباب شدّ رحال به مساجد اربعه باشد. بنابراین اثبات حرمت شدّ رحال به غیر این مساجد اربعه مشکل است. نمی توانیم فتوا بدهیم شدّ رحال به غیر این مساجد اربعه مثل مسجد جمکران در قم و مسجد سهله در نجف، حرام و بدعت است. فتوای به این مطلب دادن، مشکل است. لذا احتیاط اقتضا می کند که

۱. من لا يحضره الفقيه، جلد: ۱، صفحه: ۲۳۱

به غیر این مساجد اربعه، شدّ رحال نشود. اگر شدّ رحال بشود، به عنوان دیگری باشد. مثلاً اگر بنا است از تهران یا از جای دوری، شدّ رحال به مسجد جمکران مسجد سهله و امثال آن بشود، احتیاط این است که شدّ رحال به قبور ائمه اطهار یا به قبور امامزادگان شود و در ضمن، از مسجد یا مساجدی که در آن محل است، بهره برد و در آنجا نماز بخواند. انسان متعبّد و اهل ورع این احتیاط را دارد که برای رفتن به قم، قصد زیارت حضرت معصومه علیها السلام را می کند و در ضمن، به مسجد جمکران یا مسجد امام حسن عسکری علیه السلام هم می رود.

حال اگر کسی به صدور سه روایت «لَا تُشَدُّ الرَّحَالُ» اطمینان حاصل کرد و خواست به آن عمل کند، و خواست حرمت شدّ رحال را به غیر آن مساجد اثبات کند، آیا معنایش این است که شدّ رحال به همه جا حرام است، مگر به این مساجد ثلاثه یا اربعه؟ یا این حرمت شدّ رحال مخصوص مساجد است؟ یعنی اگر کسی شدّ رحال کرد برای صله رحم، تجارت یا درس، آیا معنایش این است که از این «لَا تُشَدُّ الرَّحَالُ إِلَّا إِلَى ثَلَاثَةِ مَسَاجِدَ» اطلاق حرمت شدّ رحال به همه جا مگر به این مساجد را می فهمیم؟ یا این نهی را مخصوص مساجد می فهمیم؟ یعنی از آن روایات اطلاقی را که شامل غیر مساجد باشد، استفاده نمی کنیم؟

حق این است که این مقدار استفاده می کنیم: «لَا تُشَدُّ الرَّحَالُ إِلَّا إِلَى مَسْجِدٍ غَيْرِ هَذِهِ الْمَسَاجِدِ» نه «لَا تُشَدُّ الرَّحَالُ إِلَّا إِلَى كُلِّ شَيْءٍ». بر فرض اینکه به این روایات بخواهیم عمل کنیم، معنایش نهی از شدّ رحال إلی کل شیء نیست. لذا قطعاً شامل شدّ رحال به کارهای دیگر نمی شود. علاوه بر این، برای جواز و استحباب شدّ رحال برای کارهای دیگر دلیل داریم و نسبت به استحباب مسافرت، روایت داریم. برای خصوص سیر و سیاحت صرف، می توان به آیات «قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ» یا «أُولِمَ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ» استناد جست به اضافه روایاتی که بر خروج برخی امامان نظیر امام صادق به خارج مدینه به قصد نزهه و تفریح دلالت دارد. دشت پیمایی برای تحصیل علم و تجارت نیز مستحب است و دلیل دارد، بلکه دشت پیمایی و جهان بینی به قصد کسب تجربه نیز شرعاً مطلوبیت دارد. برای خصوص زیارت معصومین روایات خاصه به مناسبت تعرّض به مسأله شدّ رحال، به بعضی از این

روایات اشاره می‌کنیم.

« استحباب شدّ رحال برای زیارت معصومین

روایات زیادی داریم که تأکید دارد بر اینکه زیارت قبر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و قطع مسافت برای زیارت آن حضرت و همچنین برای زیارت سایر معصومین مستحب است.

روایت اول، روایتی است که مرحوم کلینی آن را نقل می‌کند. سند روایت صحیح است و جای بحث ندارد. «عَنْ أَبِي نَجْرَانَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام مَا لِمَنْ زَارَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مُتَعَمِّدًا؟ قَالَ الْجَنَّةُ.»^۱ «مُتَعَمِّدًا» در اینجا یعنی مخصوصاً به قصد زیارت رسول اکرم صلی الله علیه و آله برود. روایت دیگری داریم که مستفیضه است. امام صادق عليه السلام فرمود: «بَيْنَا الْحُسَيْنُ عليه السلام قَاعِدٌ فِي حِجْرِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ذَاتَ يَوْمٍ إِذْ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَيْهِ فَقَالَ: يَا أَبَهَ» سید الشهداء عليه السلام در دامن رسول الله صلی الله علیه و آله نشسته بود، ناگهان سرش را بلند کرد خطاب به رسول اکرم صلی الله علیه و آله عرض کرد: «يَا أَبَهَ، قَالَ: لَبَّيْكَ يَا بَنِيَّ. قَالَ: مَا لِمَنْ أَتَاكَ بَعْدَ وَفَاتِكَ زَائِرًا لَا يُرِيدُ إِلَّا زِيَارَتَكَ؟» چه ثوابی است برای کسی که از راه دور فقط برای زیارت تو می‌آید و هیچ نیت دیگری به غیر زیارت تو ندارد؟ «قَالَ: يَا بَنِيَّ، مَنْ أَتَانِي بَعْدَ وَفَاتِي زَائِرًا لَا يُرِيدُ إِلَّا زِيَارَتِي فَلَهُ الْجَنَّةُ وَمَنْ أَتَى أَبَاكَ زَائِرًا بَعْدَ وَفَاتِهِ زَائِرًا لَا يُرِيدُ إِلَّا زِيَارَتِهِ فَلَهُ الْجَنَّةُ وَمَنْ أَتَى أَخَاكَ بَعْدَ وَفَاتِهِ لَا يُرِيدُ إِلَّا زِيَارَتِهِ فَلَهُ الْجَنَّةُ وَمَنْ أَتَاكَ بَعْدَ وَفَاتِكَ لَا يُرِيدُ إِلَّا زِيَارَتَكَ فَلَهُ الْجَنَّةُ.»^۲

« اشتراک چهارده معصوم عليه السلام در احکام

به مناسبت این روایت به مطلبی اشاره می‌کنیم. به جز نبوت - و برخی احکام خاصه نظیر عدد زوجات - ائمه اطهار در همه احکام با رسول الله شریک‌اند. یعنی هر حکمی که برای رسول اکرم ثابت است، برای ائمه اطهار هم ثابت است. یعنی اگر در روایتی آمده که مثلاً زیارت رسول اکرم صلی الله علیه و آله این قدر ثواب دارد، لازم نیست با روایت دیگری برای زیارت حضرت رضا عليه السلام اثبات ثواب کنیم. همین روایت

۱. وسائل الشیعه، ابواب المزار، باب ۳، ح ۱.

۲. همان، باب ۲، ح ۱۸.

کافی است برای اینکه اثبات کند همین ثواب برای زیارت حضرت رضا (علیه السلام) وجود دارد. زیارت ائمه دیگر با همین روایت ثابت می‌شود. به ادله مختلف و متعدّد از جمله روایات متعدّدی که با این مضمون آمده است: «عَلَيْ مَنِّي وَ أَنَا مِنْ عَلِيٍّ»^۱ یا «فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مَنِّي»^۲، یا «حُسَيْنٌ مَنِّي»^۳ یا «حَسَنٌ مَنِّي»^۴ یا «أهل بيتي مني» اثبات می‌شود که ائمه اطهار "من رسول الله" اند و بخشی از شخصیت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) اند. «مِن» در «بَضْعَةٌ مَنِّي» یا «عَلَيْ مَنِّي» اضافه به یاء شده است و «یاء» اشاره به شخص نیست؛ بلکه اشاره به شخصیت است. یعنی رسول اکرم وقتی می‌گوید: «فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مَنِّي»، یعنی بضعتی از من است به عنوان این که رسول هستم، نه به عنوان شخص. لذا همه احکام رسالتی بر فاطمه (علیها السلام) پیاده می‌شود؛ مگر نبوت. همه احکامی که برای رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) ثابت است برای صدیقه کبری (علیها السلام)، برای امیر المومنین (علیه السلام)، برای امام مجتبی (علیه السلام)، برای سید الشهداء (علیه السلام) و برای سایر ائمه اطهار ثابت می‌شود. چون خدای متعال فرمود: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ»^۵ این که می‌فرماید جز رسول چیزی نیست، یعنی تمام شخصیتش عین رسالتش است. و همچنین آیه «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ»^۶. لذا اگر نطق کند، «بِمَا أَنَّهُ رَسُولٌ». اگر گریه کند «بِمَا أَنَّهُ رَسُولٌ» حزنش، فرح و شادی اش «بِمَا أَنَّهُ رَسُولٌ» است. کسی نمی‌تواند بگوید ما اقوال و افعال رسول خدا را فقط در امور اخروی و دین حجت می‌دانیم. این روایتی که اهل سنت نقل می‌کنند قطعاً مکذوب علی رسول الله (صلی الله علیه و آله) و دروغی است که به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) بسته‌اند. اگر چه صحیح بخاری هم آن را نقل می‌کند. روایت این است که رسول اکرم دید که باغبان‌ها، نخل‌هاشان را به اصطلاح گردافشانی می‌کنند. یعنی گرد نر را به ماده می‌زنند که بار بگیرد. رسول اکرم به آنها گفت چه می‌کنید؟ گفتند: گردافشانی

۱. المعجم الكبير، ج ۱، ص ۳۱۸؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۵۱۴

۲. وسائل الشیعه، ابواب المزار، باب ۲، صفحه: ۳۹

۳. میزان الحکمه، جلد: ۱، صفحه: ۳۳۳

۴. همان، صفحه: ۱۵۶.

۵. آل عمران: ۱۴۴

۶. احزاب: ۴۰

می‌کنیم تا نخل‌های ما به بار بنشینند. طبق این روایت، رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به آنها فرمود: این کار را نکنید. آنها هم انجام ندادند. سال گذشت و موسم محصول رسید. نخل‌ها، بی‌محصول ماندند. به رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفتند: شما گفتید اینها را گردافشانی نکنید. ما هم نکردیم. اما نخلمان به بار ننشست. چه کنیم؟ طبق این روایت، رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به آنها گفت: «إِذَا أَمَرْتُكُمْ بِشَيْءٍ مِنْ دُنْيَاكُمْ فَلَا تُطِيعُونِي؛ اگر در مورد امور دنیایی چیزی به شما گفتم اطاعت نکنید». فقط در امور اخروی و آخرتی اطاعت کنید. این روایت قطعاً مجعول بر رسول الله است. برای اینکه می‌خواستند روایاتی که از رسول خدا درباره امامت و ولایت وارد شده است، امور دنیایی بدانند و شأن اطاعت از رسول خدا را در این موارد سلب کنند. یک آدم عاقل معمولی هم این کار را نمی‌کند که در کاری که رشته‌اش نیست، دخالت کند، بعد بگوید: هر چه شد، با‌دا باد! معلوم است که این روایت، از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیست و مکذوب علی رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. روایت دیگری داریم که نشان‌دهنده این است که این روایت، مکذوب است. این روایت را مرحوم علامه عسکری مفصل بحث می‌کند و مدارک آن را در کتاب «معالم المدرستین» بیان می‌کند.^۱ ایشان می‌فرمایند ما دو برداشت از اسلام داریم: یک برداشت، برداشت مکتب اهل بیت است و برداشت دیگر - طبق تعبیر ایشان - برداشت خلفا است.

در این کتاب، این روایت به طور مفصل با منابعش نقل شده است که شخصی ظاهراً به نام سعید بن العاص الأموی که جوانی شانزده ساله و از قریش و بنی امیه بود، تمام مطالب رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را یادداشت می‌کرد. او دنبال رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌رفت و همه سخنان حضرت را یادداشت می‌کرد. او می‌گوید: «فَنَهَيْتَنِي قُرَيْشٌ وَقَالُوا: تَكْتُبُ كُلَّ شَيْءٍ سَمِعْتَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَشَرٌ يَتَكَلَّمُ فِي الْغَضَبِ وَالرِّضَاءِ». حزب قریش، همان حزبی که در قرآن در چند جا به آن اشاره شده است، به او گفتند: چه می‌کنی؟! اشاره به رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کردند و گفتند: این مردی است که در خشنودی و ناخشنودی حرف می‌زند. یعنی گاهی از یکی

۱. توصیه می‌کنیم کتاب سه جلدی «معالم المدرستین» را برای آشنایی با فرهنگ اهل بیت، و مبانی تشیع و انحرافات سایر مکاتب، مخصوصاً مکتب خلفا مطالعه کنید.

خوشش می آید چیزی می گوید. گاهی از کسی بدش می آید مذمتش می کند. چرا حرفهایش را می نویسی؟! او می گوید: «فَأَمْسَكْتُ عَنِ الْكِتَابِ» از آن کار دست کشیدم و دیگر ننوشتم. پس از مدتی «فَرَأَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ» رسول اکرم ﷺ دیدند من نمی نویسم. فرمودند: چرا دیگر سخنان مرا نمی نویسی؟ داستان را برای حضرت نقل کردم. حضرت به من فرمود: «اَكْتُبْ، فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، مَا خَرَجَ مِنْهُ إِلَّا حَقٌّ». مرحوم علامه عسکری در کتاب «معالم المدرستین» سند این حدیث را مفصل نقل کرده است.

همه کلام و فعل رسول الله ﷺ وحی بوده است. آیه «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ»^۱ و همچنین آیه «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ»^۲. به این معنا است که تمام شخصیت رسول اکرم ﷺ شخصیت رسالتی او است. نمی توان گفت این فعلش شخصی است و این فعلش رسالتی است. هیچ تفکیکی بین شخص پیامبر و شخصیت رسالتی او وجود ندارد. به تعبیر دیگر، شخصیت حقیقی اش در شخصیت حقوقی اش فانی است. لذا او که چنین است، آن کس که پاره‌ای از او است نیز همین حکم را دارد. این «مِنِّي» های رسول اکرم ﷺ «عَلَيَّ مِنِّي، فَاطِمَةُ مِنِّي، حَسَنٌ مِنِّي وَحُسَيْنٌ مِنِّي» اشاره به این دو آیه دارد که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ»^۳ به یقین، خداوند، آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است «بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ» همان «عَلَيَّ مِنِّي وَآنَا مِن عَلِيٍّ» و «حُسَيْنٌ مِنِّي وَآنَا مِن حُسَيْنٍ» است. این «مِنِّي»، «مِنِّي» فیزیکی، «مِنِّي» بشری و «مِنِّي» جسمانی نیست. معنایش ولادت طبیعی و جسمانی نیست. اگر چنین بود باید یک طرفه باشد، نه دو طرفه. این که دو طرفه است اشاره به این آیه است: «ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ». «بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ» هم بعضیت دو طرفه است یعنی یک بافت است. چون یک بافت‌اند، در حکم شریک‌اند. هر چه برای یکی ثابت است، برای دیگری هم ثابت است. بر این اساس امام فرمود اگر روایتی از

۱. آل عمران: ۱۴۴

۲. احزاب: ۴۰

۳. آل عمران: ۳۳-۳۴

ما شنیدید، به رسول الله ﷺ نسبت دهید. هر روایتی که از امام معصوم شنیدید، می‌توانید به جای اینکه مثلاً بگویید قال الصادق (علیه السلام)، بگویید قال رسول الله ﷺ. اگر ثابت شود رسول اکرم ﷺ چیزی را دوست داشته‌اند، حتی مثلاً ثابت شود بادنجان را دوست می‌داشتند، به نیت اینکه رسول اکرم ﷺ خوردن بادنجان را دوست داشته‌اند، خوردن بادنجان ثواب دارد. یعنی این عمل می‌شود عمل مستحب. «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»^۱ همه اینها را شامل می‌شود. یعنی اگر بدانیم حضرت رسول ﷺ پیراهن پشمی یا کتان می‌پوشیده‌اند، یا کفش کدایی می‌پوشیده‌اند، یا نعلین می‌پوشیده‌اند، و ما به قصد این که رسول خدا چنین می‌کرده است، این چنین کنیم، قطعاً به ما ثواب خواهند داد و قطعاً این عمل، عمل مستحب به شمار می‌آید. هر چیزی که از رسول اکرم ﷺ صادر بشود، اگر ما به قصد اتباع و استناب به سنت او عمل کنیم، مستحب خواهد بود. این امر مستبعدی نیست؛ بلکه بحث از این نیز فراتر است. رسول اکرم ﷺ فراتر از این مطالب است.

سوره «هَلْ أَتَى» معارف بلندی را در خود جای داده است. یکی از معارف سوره «هَلْ أَتَى» بحث اسوه قرار دادن امام است. امیرالمومنین قرص نانش را به مسکین تصدق داد. چرا حضرت زهرا، امام حسن و امام حسین: نیز نان خود را به مسکین دادند؟ اگر ما بودیم شاید می‌گفتیم همان یک قرص نان جو، برای مسکین کافی است. بگذارید قرص نان باقی‌مانده را بین همدیگر تقسیم کنیم. اینجا قضیه تأسی در میان است. چون علی بخشید، فاطمه هم می‌بخشد. چون علی و فاطمه (علیها السلام) بخشیدند، امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) هم می‌بخشند. بحث حاجت مسکین نیست، بحث تأسی است. آنچه می‌تواند بشر را به عالی‌ترین نقطه کمال برساند، تأسی است. اگر بتوانیم فرهنگ تأسی به معصومین را در جامعه گسترش دهیم، این فرهنگ تأسی انسان‌ساز خواهد بود. فرهنگ تأسی جامعه‌ساز و تمدن‌ساز است. «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»^۲ و

۱. احزاب: ۲۱

۲. انبیاء: ۱۰۵

در حقیقت، در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد». جامعه عباد الله الصالحون با تأسی حاصل می‌شود.

روایات «لَا تُشَدُّ الرَّحَالَ» با عبارت «لَا تُشَدُّ»، از لحاظ سندی برای ما ثابت نشد؛ لذا نمی‌توانیم به «لَا تُشَدُّ الرَّحَالَ» تمسک کنیم؛ اگر چه اقتضای احتیاط این است که به غیر از مساجد اربعه، به مساجد دیگر به قصد شدّ رحال مسافرت نکنیم؛ بلکه به قصد قبور ائمه شدّ رحال کنیم و در ضمن آن، در آن مساجد نماز بخوانیم.

شدّ رحال به قبور ائمه اطهار مورد تأکید است. شدّ رحال به قبور ائمه اطهار نه تنها جائز و مستحب و مطلوب، بلکه مطلوب موکّد است. روایات مربوط به استحباب شدّ رحال به قبور ائمه اطهار فراوان است؛ ولی ما به عنوان نمونه به این روایات اشاره می‌کنیم.

«رَوَى الصَّدُوقُ بِإِسْنَادٍ صَحِيحٍ عَنْ أَبِي الصَّلْتِ الْهَرَوِيِّ مَا تَقُولُ فِي الْحَدِيثِ الَّذِي يَرَوِيهِ أَهْلُ الْحَدِيثِ أَنَّ الْمُؤْمِنِينَ يَزُورُونَ رَبَّهُمْ مِنْ مَنْزِلِهِمْ فِي الْجَنَّةِ؟» اباصلت به امام رضا علیه السلام عرضه می‌دارد: نظر شما درباره این حدیث چیست که مؤمنان در بهشت از جایگاه‌های خودشان خداوند را زیارت می‌کنند؟ «فَقَالَ عليه السلام: يَا أَبَا الصَّلْتِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَضَّلَ نَبِيَّهُ مُحَمَّدًا صلى الله عليه وآله عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالْمَلَائِكَةِ وَجَعَلَ طَاعَتَهُ طَاعَتَهُ وَمُتَابَعَتَهُ مُتَابَعَتَهُ وَزِيَارَتَهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ زِيَارَتَهُ»، هم در دنیا و هم در آخرت، خدای متعال زیارت رسول اکرم را به منزله زیارت خود قرار داده است. «فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَقَالَ إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ». این آیات که در شأن رسول خدا نازل شده، نشان‌دهنده آن است که زیارت رسول خدا، زیارت خدا است. «وَقَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله: مَنْ زَارَنِي فِي حَيَاتِي أَوْ بَعْدَ مَوْتِي فَقَدْ زَارَ اللَّهَ دَرَجَهُ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله فِي الْجَنَّةِ أَرْفَعُ الدَّرَجَاتِ فَمَنْ زَارَهُ إِلَى دَرَجَتِهِ فِي الْجَنَّةِ مِنْ مَنْزِلِهِ فَقَدْ زَارَ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى». ^۲ طبق این روایت حضرت رضا علیه السلام می‌فرمایند: از آنجا که خدای متعال اطاعت رسول را اطاعت خود

۱. فتح: ۱۰.

۲. التوحيد: ۱۱۷/۲۱ / وسائل الشيعه، ابواب المزار، باب ۲، ح ۱۱.

قرار داد، اتباع از رسول را اتباع از خود قرار داد، بیعت با رسول را بیعت با خودش قرار داد، لذا زیارت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ زیارت خدا است. در ضمن این روایت، این مقطع، مورد شاهد ما است که: «مَنْ زَارَنِي فِي حَيَاتِي أَوْ بَعْدَ مَوْتِي فَقَدْ زَارَ اللَّهَ». این «بعد موت» هم شامل دنیا می شود و هم شامل آخرت.

روایت دیگر نیز از صدوق است. «بِإِسْنَادٍ صَحِيحٍ عَنِ يَاسِرِ الْخَادِمِ» یاسر، نام خادمی است که همراه حضرت رضا عَلَيْهِ السَّلَام بوده است. سند روایت صحیح و یاسر الخادم ثقه است. «قَالَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَام لَا تُشَدُّ الرَّحَالُ إِلَى شَيْءٍ مِنَ الْقُبُورِ إِلَّا إِلَى قُبُورِنَا» شد رحال و قصد سفر کردن و بار سفر بستن به سوی زیارت قبور وارد نیست؛ مگر قبور ما اهل بیت. «أَلَا وَإِنِّي مَقْتُولٌ بِالسَّمِّ ظُلْمًا وَ مَدْفُونٌ فِي مَوْضِعٍ غُرْبَةٍ فَمَنْ شَدَّ رَحْلَهُ إِلَى زِيَارَتِي اسْتَجِيبَ دُعَاؤُهُ وَ غُفِرَ لَهُ ذُنُوبُهُ» هر کس که شد رحال کند برای زیارت من (یعنی حضرت رضا عَلَيْهِ السَّلَام) دعایش مستجاب و گناهش بخشوده می شود.

از حضرت رضا عَلَيْهِ السَّلَام روایت است که فرمود: «إِنَّ لِكُلِّ إِمَامٍ عَهْدًا فِي عُنُقِ أَوْلِيَائِهِ وَ شِيعَتِهِ وَ إِنَّ مِنْ تَمَامِ الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ وَ حُسْنِ الْأَدَاءِ زِيَارَةَ قُبُورِهِمْ». پیمانی بین امام و شیعیان ایشان بسته شده است. از جمله وفاداری و عمل به این پیمان، زیارت آنها است. «فَمَنْ زَارَهُمْ رَغْبَةً فِي زِيَارَتِهِمْ وَ تَصَدِيقًا بِمَا رَغَبُوا فِيهِ كَانَ أَثْمَتَهُمْ شَفَعَاءَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۲؛ کسی که ائمه را به انگیزه رغبت به زیارت آنها و تصدیق به آنچه آنان به سوی آن دعوت کرده اند، زیارت کند، امامان، شفیع او در روز قیامت خواهند بود. در بعضی از روایات به این مضمون داریم که زیارت حضرت رضا حجّ فکرا است.

« معناسناسی شفاعت

در بحث شفاعت گفتیم که شفاعت بیش از این حرفها است که تصوّر می شود. اگر کسی گناهش هم بخشوده شده باشد یا اصلاً گناهی نکرده باشد، ولی مگر می شود گفت طاعت او مثل طاعت امیرالمؤمنین است؟ یک سبحان الله امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام

۱. عیون أخبار الرضا عَلَيْهِ السَّلَام ج ۲، ص ۲۵۴

۲. روضه المتقین نویسنده: محمد تقی المجلسی، جلد: ۵ صفحه: ۳۶۱

با تمام عبادت‌های ما قابل مقایسه نیست. یکی از نتایج شفاعت این است که مقام مؤمنین بالا برده می‌شود و به جوار رسول الله ﷺ دست پیدا می‌کنند. در همین روایاتی که خواندیم که اهل بهشت به زیارت رسول الله ﷺ در عالم بهشت موفق می‌شوند، مگر زیارت رسول خدا به غیر این است که جوار حضرت را درک کنند؟ این جوار حضرت را درک کردن و به زیارت حضرت نائل شدن، معنایش این است که مقام مؤمن را بالا بیاورند. یکی از مصادیق رحمت الهی، «فضل رحمت» است. یعنی وقتی خدای متعال بر مؤمنی رحمت می‌فرستد، مؤمنی را می‌بخشاید، یا عملش را قبول می‌کند، این قبول عمل مؤمن، بخشودگی گناه مؤمن، مصداقی است از مصادیق رحمت؛ البته رحمت خاصه. ولی هر رحمتی فضل رحمتی دارد. عطای خدای متعال چنین است که وقتی می‌بخشد، باز بر آنچه بخشیده است، می‌افزاید. «فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِّنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمًا»^۱ وقتی رحمتش را شامل حال مؤمن می‌کند، بر این رحمت می‌افزاید. فضل رحمت خواهد داشت. یکی از مصادیق فضل رحمت، این است که وقتی عمل مؤمن قبول می‌شود و وقتی اعمال او را در میزان می‌گذارند، با عمل امیرالمؤمنین قابل سنجش نخواهد بود؛ بنابراین مجاورت رسول اکرم یا امیرالمؤمنین چگونه محقق می‌شود؟ آری؛ عمل مؤمن با شفاعت، بالا می‌رود. تا آنجایی که او را به جوار امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌رسانند. این قاعده را در روایات داریم. از سوی دیگر قرآن نیز می‌فرماید: «وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^۲. بعضی از مفسرین، اشتباه کرده‌اند. این «بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» را چنین تفسیر کرده‌اند که یعنی جزای عمل آنها بهتر از خود عمل آنها است. به قرینه آیات دیگر و خود این آیه، این معنایی که کرده‌اند، مراد نیست. «وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» معنای دیگری دارد. معنایش این است که وقتی می‌خواهند پاداش اعمال نیک مؤمن را بدهند، بهترین عمل او را می‌گیرند و پاداش او را با بهترین عمل او می‌سنجند و بر مبنای آن به او پاداش

۱. نساء: ۱۷۵.

۲. نحل: ۹۷.

می‌دهند. «وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ»^۱ چگونه ثقل اعمال مومن را معین می‌کنند؟ ممکن است هزاران عمل انجام داده باشد؛ بهترین عملش را که از همه ناب‌تر، خالصانه‌تر و بهتر است، بر مبنای آن پاداش او را معین می‌کنند. این است معنای «وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ». این نسبت به عمل فرد مؤمن است. جمع مؤمنانی که در یک جا با هم عمل واحدی را انجام می‌دهند، مثلاً نماز جماعت می‌خوانند، ممکن است نماز امام، بهترین نماز باشد و ممکن است در بین مأمومین، مأمومی باشد که نمازش بهترین نماز باشد. وقتی می‌خواهند نماز اهل جماعت را بسنجند و به آنها پاداش بدهند، طبق نماز بهترین نماز گزار به آنها پاداش می‌دهند. اگر بخواهیم جمع بیشتری را مطرح کنیم، به جمع مؤمنین با امام می‌رسیم. ما که می‌گوییم اتباع امیرالمومنین (علیه السلام) هستیم و طاعتمان را به تبعیت از رسول الله (صلی الله علیه و آله) و آن حضرت انجام می‌دهیم، وقتی در این جمع و این گروه رفتیم، به اندازه پاداشی که به علی بن ابی طالب (علیه السلام) می‌دهند، به عمل ما پاداش می‌دهند. این از بزرگ‌ترین مصادیق رحمت الهی است. این است معنای «أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ مَأْمُومٍ إِمَامًا، يَقْتَدِي بِهِ، وَيَسْتَضِيءُ بِنُورِ عِلْمِهِ. أَلَا وَإِنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ اِكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمْرِيهِ، وَمِنْ طُعْمِهِ بِقُرْصِيهِ. أَلَا وَإِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى ذَلِكَ، وَلَكِنْ أَعْيُونِي بِوَرَعٍ وَاجْتِهَادٍ وَعَفْوَةٍ وَسَدَادٍ»^۲. این «أَعْيُونِي» اینجا مصداق پیدا می‌کند. «شفع» یعنی عمل شما را با عمل امیرالمؤمنین با هم می‌دوزند. معنای «شفع» چیزی را به چیز دیگر پیوست کردن است. مثل اینکه شما نامه‌ای را می‌نویسی و به جایی می‌فرستید و آن نامه پیوست دارد. نامه اعمال ما پیوست نامه امیرالمومنین می‌شود. وقتی پیوست آن نامه شد، معنای حقیقی شفاعت شکل می‌گیرد. لذا شفاعت، فقط شفاعت غفران ذنبی نیست. شفاعت، شفاعت بالا بردن عمل، انماء و رشد و پرورش دادن عمل است. تزکیه عمل است. «وَجَعَلَ صَلَاتِنَا عَلَيْكُمْ وَمَا خَصَّنَا بِهِ مِنْ وَلَايَتِكُمْ طَيِّبًا لَخَلَقْنَا وَطَهَّرَاهُ لَانْفُسِنَا وَتَزَكِيَهُ لَنَا وَكَفَارَهُ لِدُنُوبِنَا وَ كُنَّا عِنْدَهُ مُسَلِّمِينَ بِفَضْلِكُمْ وَ مَعْرُوفِينَ بِتَصَدِيقِنَا أَيَّاكُمْ». این در

۱. اعراف: ۸.

۲. نهج البلاغه، فیض / ۹۶۵.

صورتی است که شیعه، شیعه واقعی باشد.

« شدّ رحال به قبور مؤمنین

دلیل برای مطلوبیت شدّ رحال به قبر مؤمن نداریم؛ مگر این که «قُبُورِنَا» را تعمیم بدهیم که شامل قبور مؤمنین هم بشود. البته زیارت قبور غیر از شدّ رحال است. اصل زیارت قبور مؤمنین قطعاً وارد شده و از اعمال مستحبّه است. شدّ رحال، این است که انسان از راه دور به قصد زیارت قبر یک مؤمن بار سفر ببندد. اگر از این روایت چنین بفهمیم که فرمود: «لَا تُشَدُّ الرَّحَالُ إِلَى شَيْءٍ مِنَ الْقُبُورِ إِلَّا إِلَى قُبُورِنَا»^۱. اگر از قُبُورِنَا استفاده کردیم که شامل اتباع و شیعیان آنها هم می‌شود، آن وقت می‌توان چنین گفت. به هر حال، اگر کسی در دلیل روایت قُبُورِنَا، احتمال بدهد که شامل قبور مؤمنین می‌شود، به قصد رجاء می‌تواند شدّ رحال برای زیارت قبر مومن جا داشته باشد.

بحث بعدی ما، درباره تاریخ بنای مساجد اربعه، به لحاظ اهمّیت و جایگاه ویژه آنها در فقه المسجد است. شایسته و لازم است تاریخ ساختن این مساجد و فضیلت نماز در آنها را نیز بررسی کنیم. لذا در دو مطلب بحث می‌کنیم: مطلب اول درباره تاریخ بنای این مساجد است. مطلب دوم درباره فضیلت این مساجد و فضیلت نماز در آنها است.

۱. عیون أخبار الرضا (ع) ج ۲، ص ۲۵۴

تاریخ مسجدالحرام

در روایات فراوانی وارد شده که بنیان اولیه مسجد الحرام از زمان حضرت آدم (علیه السلام) بلکه قبل از زمان حضرت آدم نهاده شده است. ظاهراً با آفرینش کره زمین و با دحو کره زمین، بنیان کعبه و مسجدالحرام هم نهاده شده است. لذا تاریخ بناء مسجدالحرام با تاریخ دحوالأرض - آماده شدن تدریجی زمین برای زندگی مردم - هم‌زمان است. ظاهراً دحو الأرض یعنی گسترش خشکی. روزگاری تمام سطح کره زمین فقط آب بوده است. بعد به تدریج خشکی روی زمین شکل می‌گیرد و گویا اولین نقطه‌ای که خشکی از آنجا آغاز می‌شود، مسجدالحرام و خانه کعبه است. روایات فراوانی دالّ بر این است که وقتی حضرت آدم بر زمین هبوط یافت، اولین مراحل توبه او به وسیله حجّ صورت گرفت. یعنی خدای متعال جبرئیل را فرستاد و او به حضرت آدم، حجّ را آموخت. در جریان این حجّ، توبه آدم پذیرفته شد. این پذیرش در عرفات بود. پس از هبوط آدم هم اولین خانه‌ای که برای آدم ساخته یا مقرر شد، کعبه است.

اولین روایت، روایتی است که مرحوم کلینی روایت می‌کند. «بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدٍ

بنِ إِسْحَاقِ صَاحِبِ السَّيْرَةِ» اولین کسی که سیره پیامبر را به طور منظم و جامع، نقل و روایت کرده، محمد بن إسحاق است؛ لذا به او صاحب السیره می‌گویند. محمد بن إسحاق، هم‌زمان امام باقر و امام صادق علیهما السلام بوده است که قاعدتاً باید در اواخر قرن اول و اوایل قرن دوم باشد. «عَنِ الْإِمَامِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ الْبَاقِرِ: أَنَّهُ رَوَى عَنْ آبَائِهِ: قَالَ: إِنَّ اللَّهَ أَوْحَى إِلَيَّ جِبْرَائِيلُ عليه السلام أَنَا اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» خدا به جبرئیل وحی فرمود که من خدای رحمان و رحیم هستم. «وَإِنِّي قَدْ رَحِمْتُ آدَمَ وَ حَوَّاءَ لَمَّا شَكِيَا إِلَيَّ مَا شَكِيَا» وقتی این دو تن به سوی من شکوه آوردند، من هم توبه آنها را پذیرفتم و به آنها رحمت فرستادم. به گفتار خفی و اعلام خفی وحی گفته می‌شود. کسی با صدای بلند چیزی را به کسی می‌گوید نمی‌گویند «أَوْحَى». وحی این است که پنهانی و بی‌صدا به او بگوید و ارتباط خاص بین الإثنينی باشد که به کسی دیگر سرایت نکند. «وَإِنِّي قَدْ رَحِمْتُ آدَمَ وَ حَوَّاءَ لَمَّا شَكِيَا إِلَيَّ مَا شَكِيَا» وقتی این دو تن به سوی من شکوه آوردند، من به آنها رحمت فرستادم. «فَأَهْبِطُ إِلَيْهِمَا بِخِيَمَةٍ مِنْ خِيَامِ الْجَنَّةِ» خیمه‌ای از خیمه‌های بهشتی را بر آنها نازل کن. «وَ عَزَّهْمَا عَنِّي بِفِرَاقِ الْجَنَّةِ» و به آن دو، در جدا و دور شدن از بهشت تسلی خاطر بده. «وَ أَجْمَعُ بَيْنَهُمَا فِي الْخِيَمَةِ» این خیمه را که نصب کردی، هر دو را در آن جمع کن؛ زیرا قبل از این، این دو از هم جدا بودند. «فَإِنِّي قَدْ رَحِمْتُهُمَا» من بر آنها رحمت فرستادم. «لِبِكَايَتِهِمَا وَ وَحْشَتِهِمَا وَ وَحْدَتِهِمَا» من بر آنها رحم کردم به دلیل گریه‌هایی که کردند و به دلیل احساس وحشتی که از تنهایی به آنها دست داده بود. «فَأَضْرِبُ الْخِيَمَةَ عَلَى التَّرْعَةِ الَّتِي بَيْنَ جِبَالِ مَكَّةَ» شکافی بین کوه‌های مکه وجود دارد، این خیمه را در بین آن شکاف، جای بده. «قَالَ وَ التَّرْعَةُ مَكَانُ الْبَيْتِ» منظور از ترعه، جایگاه مسجد الحرام و بیت الله الحرام - کعبه - است. «وَ قَوَاعِدُهُ الَّتِي رَفَعَتْهَا الْمَلَائِكَةُ قَبْلَ آدَمَ» خیمه را در قواعد البیتی نصب کن که خود فرشتگان قبل از هبوط آدم آن را برپا کرده بودند. «وَ قَوَاعِدُهُ الَّتِي رَفَعَتْهَا الْمَلَائِكَةُ قَبْلَ آدَمَ، فَهَبِطْ جِبْرَائِيلُ عَلَى آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْخِيَمَةِ عَلَى مِقْدَارِ مَكَانِ الْبَيْتِ وَ قَوَاعِدِهِ فَنَصَبَهَا». این خیمه را به اندازه پایه‌های خانه کعبه برافراشت. «قَالَ: وَ أَنْزَلَ جِبْرَائِيلُ عَلَيْهِ

السلام آدَمَ مِنَ الصَّفَا، وَ أَنْزَلَ حَوَاءَ مِنَ الْمَرْوَةِ، وَ جَمَعَ بَيْنَهُمَا فِي الْخَيْمَةِ» آدم را از روی صفا آورد. حواء را هم از روی مروه آورد و در این خیمه جای داد. «إِلَى أَنْ قَالَ وَ أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى جِبْرِئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ ذَلِكَ: أَهْبِطْ عَلَى الْخَيْمَةِ بِسَبْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ يَحْرُسُونَهَا مِنْ مَرَدَةِ الشَّيْطَانِ، وَ يُؤَسُّونَ آدَمَ، وَ يَطُوفُونَ حَوْلَ الْخَيْمَةِ تَعْظِيمًا لِلْبَيْتِ وَ الْخَيْمَةِ»؛ خدای متعال به هفتاد هزار ملک دستور داد که فرود آیند و دور این خیمه به عنوان حارسان آن طواف کنند. روایت ادامه دارد. منتها اشاره کنیم به مطلبی که در آغاز مباحث مسجد مطرح کردیم. گذشت که بیت الله الحرام و کعبه، جایگاه امامت الهی است. بیت کعبه، یعنی بیت امامت و بیت رهبری بشری. یعنی مرکزیت فرماندهی و مرکزیت فرمانروایی؛ لذا فرمود: «وَ إِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ»^۱. بعد هم که ابراهیم (علیه السلام) به مقام امامت رسید، باز هم خداوند، خانه کعبه را خانه ابراهیم قرار داد؛ لذا در اصل، خانه کعبه شرافتش را از جایگاه رهبری، فرمانروایی و خلافت الهی روی کره زمین بودن گرفته است. این جایگاه خلافت است. این مرکز خلافت الهی است. تا آدم درون این خیمه و در این خانه، جای نگرفته بود، فرشتگان برای پاسبانی نیامدند. وقتی آدم و حواء درون این خیمه و خانه جای گرفتند، آن وقت فرشتگان برای پاسبانی و پاسداری، نازل شدند؛ آن هم پاسداری از «مَرَدَةِ الشَّيْطَانِ» که دیگر اینجا جایگاه قدس و حظیره القدس الهی است. «فَهَبِطْ بِالْمَلَائِكَةِ فَكَانُوا بِحَضْرَةِ الْخَيْمَةِ يَحْرُسُونَهَا مِنْ مَرَدَةِ الشَّيْطَانِ، وَ يَطُوفُونَ حَوْلَ أَرْكَانِ الْبَيْتِ وَ الْخَيْمَةِ كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ كَمَا كَانُوا يَطُوفُونَ فِي السَّمَاءِ حَوْلَ الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ قَالَ وَ أَرْكَانُ الْبَيْتِ الْحَرَامِ فِي الْأَرْضِ حِثَالُ الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ الَّذِي فِي السَّمَاءِ» پایه‌های خانه کعبه به موازات پایه‌های بیت المعموری است که در آسمان است. «ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ -أَوْحَى إِلَى جِبْرِئِيلَ بَعْدَ ذَلِكَ أَنْ أَهْبِطْ إِلَى آدَمَ وَ حَوَاءَ، فَنَحَّهْمَا عَنْ مَوَاضِعِ قَوَاعِدِ بَيْتِي». مدتی که در خانه کعبه مستقر شدند، دستور آمد که از این محل به جای دیگر منتقل بشوید؛ چون می‌خواهیم این محل را محل عبادت قرار دهیم.

این سوال اینجا مطرح است که چه رابطه‌ای بین بیت المعمور و خانه کعبه وجود

دارد که خانه کعبه به موازات بیت المعمور بنا می‌شود؟ ما از ادله استفاده می‌کنیم که هم برای مدیریت زمین، مرکزی وجود دارد و هم برای مدیریت آسمان‌ها. دو دستگاه در مدیریت این عالم طبیعی و محسوس وجود دارد؛ یکی دستگاه آسمان‌ها و یکی دستگاه زمین‌ها. لذا در قرآن کریم همیشه این‌گونه داریم: «لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ». ^۱ یک ملک آسمانی داریم و یک ملک زمینی. مرکزیت ملک آسمانی بیت المعمور است و مرکزیت ملک زمینی خانه کعبه.

«فَهَبَطَ جِبْرِيْلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى آدَمَ وَ حَوَّاءَ عَلَيْهِمَا فَخَرَجَهُمَا مِنَ الْخِيْمَةِ وَ نَحَاهُمَا عَنْ تَرْعِهِ الْبَيْتِ، وَ نَحَى الْخِيْمَةَ عَنْ مَوْضِعِ التَّرْعَةِ» خیمه را هم برداشت که دیگر می‌خواهند خانه را بسازند. «قَالَ: وَ وَضَعَ آدَمَ عَلَى الصَّفَا، وَ حَوَّاءَ عَلَى الْمَرْوَةِ، فَقَالَ آدَمُ: يَا جِبْرِيْلُ، أَسْخَطَ مِنْ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ - حَوَّلْتَنَا وَ فَرَّقْتَ بَيْنَنَا، أَمْ بِرِضَى وَ تَقْدِيرِ عَلَيْنَا؟» آیا اینکه ما را برمی‌گردانی به صفا و مروه، به خاطر این است که خدا به ما خشم کرده است یا دستور خاصی است؟ فرمود: نه خدا خشم نکرده است. این دستور خاصی است. «فَقَالَ لَهُمَا: لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ عَلَيْكُمَا، وَ لَكِنَّ اللَّهَ لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ، يَا آدَمُ إِنَّ السَّبْعِينَ أَلْفَ مَلِكٍ الَّذِينَ أَنْزَلَهُمُ اللَّهُ إِلَى الْأَرْضِ لِيُوَسِّسُوا حَوْلَ أَرْكَانِ الْبَيْتِ وَ الْخِيْمَةِ سَأَلُوا اللَّهَ أَنْ يُبْنِيَ لَهُمْ مَكَانَ الْخِيْمَةِ بَيْتًا عَلَى مَوْضِعِ التَّرْعَةِ الْمُبَارَكَةِ حِيَالِ الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ». بناست که ما اینجا خانه بسازیم. لذا شما را از درون این کعبه یعنی از محل زمین کعبه، به جای دیگر بردیم. «فَيَطُوفُونَ حَوْلَهُ كَمَا كَانُوا يَطُوفُونَ فِي السَّمَاءِ حَوْلَ الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ، فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ - إِلَيَّ أَنْ أَنْحِيكَ وَ أَرْفَعِ الْخِيْمَةَ، فَقَالَ آدَمُ: قَدْ رَضِينَا بِتَقْدِيرِ اللَّهِ وَ نَأْفِذُ أَمْرَهُ فِينَا، فَارْفَعْ قَوَاعِدَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ» اینجا جبرئیل قواعد بیت را بلند کرد و خانه را ساخت. «بِحَجَرٍ مِنَ الصَّفَا، وَ حَجَرٍ مِنَ الْمَرْوَةِ، وَ حَجَرٍ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ، وَ حَجَرٍ مِنْ جَبَلِ السَّلَامِ وَ هُوَ ظَهْرُ الْكُوفَةِ وَ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ - إِلَيَّ جِبْرِيْلُ أَنْ ابْنِهِ، وَ أُمَّتَهُ»؛ خانه را بساز و ساخت خانه را تمام کن. «فَأَقْتَلَعَ جِبْرِيْلُ الْأَحْجَارَ الْأَرْبَعَةَ بِأَمْرِ اللَّهِ - عَزَّ وَ جَلَّ - مِنْ مَوَاضِعِهِنَّ بِجَنَاحِهِ، فَوَضَعَهَا حَيْثُ أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ - فِي أَرْكَانِ الْبَيْتِ عَلَى قَوَاعِدِهَا الَّتِي قَدَّرَهَا الْجِبَارُ، وَ نَصَبَ أَعْلَامَهَا» جبرئیل سنگ‌ها را منتقل کرد و

در قواعد البیت گذاشت و علامت هم برپا نمود که این بیت، بیت کعبه و خانه خدا است. «ثُمَّ أَوْحَى اللَّهُ -عَزَّ وَجَلَّ- إِلَى جِبْرِئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ ابْنِهِ وَأَنْتُمْ بِحِجَارِهِ مِنْ أَبِي قُبَيْسٍ» جبرئیل با آن سنگ‌ها، پایه‌های اولیه را گذاشت و بعد خدا به او امر کرد: ساخت خانه را با سنگ‌های کوه ابو قبیس کامل کن. «وَأَجْعَلْ لَهُ بَابَيْنِ: بَابًا شَرْقِيًّا، وَبَابًا غَرْبِيًّا» که باب شرقی کعبه تا امروز هم وجود دارد. این باب فعلی کعبه همان باب شرقی است. ولی باب دیگری در قسمت مستجار بوده است که آن باب را بعدها بسته‌اند. «قَالَ: «فَأَتَمَّهُ جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَلَمَّا أَنْ فَرَغَ طَافَتْ حَوْلَهُ الْمَلَائِكَةُ، فَلَمَّا نَظَرَ آدَمَ وَ حَوَاءَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ يَطُوفُونَ حَوْلَ الْبَيْتِ، انْطَلَقَا، فَطَافَا سَبْعَةَ أَشْوَاطٍ، ثُمَّ خَرَجَا يَطْلُبَانِ مَا يَأْكُلَانِ»^۱. این روایات مهم است. کسانی که می‌خواهند به حج مشرف بشوند، خوب است تاریخ مکه را بدانند و اجمالاً با تاریخ بیت الله الحرام آشنا شوند.

روایت دیگری را هم مرحوم کلینی نقل می‌کند. «رَوَى الْكَلِينِي عَنِ الْإِمَامِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الصَّادِقِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) حَدِيثًا قَالَ: فَلَمَّا بَلَغَ الْوَقْتُ الَّذِي يُرِيدُ اللَّهُ -عَزَّ وَجَلَّ- أَنْ يَتُوبَ عَلَى آدَمَ فِيهِ» وقتی موقع پذیرش توبه آدم فرا رسید، «أُرْسِلَ إِلَيْهِ جِبْرِئِيلُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)» خداوند متعال جبرئیل را به سوی آدم فرستاد. «فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا آدَمَ الصَّابِرُ لِبَلِيَّتِهِ، التَّائِبُ عَنَ خَطِيئَتِهِ» سلام بر تو ای کسی که بر این بلاى خود صابر و شکیبایی و ای آدمی که توبه‌کننده از گناهت هستی. «إِنَّ اللَّهَ -عَزَّ وَجَلَّ- بَعَثَنِي إِلَيْكَ لِأَعْلَمَكَ الْمَنَاسِكَ الَّتِي يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكَ بِهَا» خدا مرا به سوی تو فرستاد تا مناسکی را که به وسیله آن خدا می‌خواهد توبه تو را بپذیرد، به تو بیاموزم. «فَأَخَذَ جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِيَدِ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى أَتَى بِهِ مَكَانَ الْبَيْتِ، فَنَزَلَ غَمَامٌ مِنَ السَّمَاءِ» از اینجا معلوم می‌شود این اتفاق، قبل از این است که آنها در این خانه استقرار پیدا کنند. دست آدم را گرفت و به جایگاه خانه کعبه آورد. غمام، یعنی ابری آمد و با این ابر، محل خانه کعبه معین شد. «نَزَلَ غَمَامٌ مِنَ السَّمَاءِ، فَأَظَلَّ مَكَانَ الْبَيْتِ» ابر روی خانه کعبه سایه انداخت. «فَقَالَ جِبْرِئِيلُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) يَا آدَمُ، خُطَّ بِرِجْلِكَ حَيْثُ أَظَلَّ الْغَمَامُ؛» با پای خودت جای کعبه را

۱. فروع کافی، ج ۴، ص ۱۹۷.

که به وسیله این ابر مشخص شده است، مرزبندی کن. با پایت خطی بکش و به وسیله این خط مرز خانه خدا را معین کن. «فَإِنَّهُ قَبْلَهُ لَكَ وَ لِأَخْرِ عَقِبِكَ مِنْ وُلْدِكَ» از این به بعد کعبه، قبله توست و همچنین قبله فرزندان پسین تو است. «فَخَطَّ آدَمُ بِرِجْلِهِ حَيْثُ أَظَلَّ الْعَمَامُ» آدم با پایش همان کار را انجام داد. خطی کشید و مرز خانه کعبه را معین کرد. «ثُمَّ انْطَلَقَ بِهِ إِلَى مَنِيَّ» جبرئیل دست آدم را گرفت و به منا برد. اینجا روایت، اعمال حج را نقل می کند که حضرت آدم چه کارهایی باید انجام دهد. «ثُمَّ أَنَّ الرَّوَّابِيَةَ تَحْكِي حَجَّ آدَمَ كَمَا عَلَّمَهُ جِبْرَائِيلُ إِلَى أَنْ قَالَ لَهُ جِبْرَائِيلُ: يَا آدَمُ، إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَحْسَنَ إِلَيْكَ؛ إِذْ عَلَّمَكَ الْمَنَاسِكَ الَّتِي يَتُوبُ بِهَا عَلَيْكَ، وَقَبَلَ قُرْبَانَكَ» قربانی هم داد. خدا هم قربانیش را پذیرفت. «فَأَخْلَقَ رَأْسَكَ تَوَاضِعاً لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ،» حالا که قربانی دادی، سرت را هم برای تواضع و خشوع برای خدای متعال بتراش. «فَأَخْلَقَ رَأْسَكَ تَوَاضِعاً لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، إِذْ قَبَلَ قُرْبَانَكَ؛ فَحَلَقَ آدَمَ رَأْسَهُ تَوَاضِعاً لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ثُمَّ أَخَذَ جِبْرَائِيلُ بِيَدِ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَانْطَلَقَ بِهِ إِلَى الْبَيْتِ»^۱ دوباره او را حول خانه کعبه آورد تا طواف کند.

روایت دیگری هم در این رابطه وجود دارد: «رَوَى الْكَلْبِيُّ بِسَنَدٍ صَحِيحٍ عَنِ الْإِمَامِ الصَّادِقِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) لَمَّا أَفَاضَ آدَمُ مِنْ مَنِيَّ، تَلَقَّتْهُ الْمَلَائِكَةُ، فَقَالُوا: يَا آدَمُ، بُرَّ حَجَّكَ» آدم وقتی از منا برگشت و اعمال حج را انجام داد، ملائکه به پیشوازش آمدند و گفتند: بارک الله، حجت قبول و پذیرفته شد. «أَمَا إِنَّهُ قَدْ حَجَّجْنَا هَذَا الْبَيْتَ قَبْلَ أَنْ تَحْجَّهُ بِالْأَفْئِ عَامٍ»^۲ ما دو هزار سال قبل از تو دور این خانه طواف می کردیم و حج به جا می آوردیم.

از روایات تاریخی و از روایات وارده از معصومین استفاده می شود که پایه های کعبه مشرفه قبل از حضرت آدم (علیه السلام) بوده است و سپس به دستور خدا حضرت آدم (علیه السلام) توانست نقشه خانه خدا را با پای خودش بکشد. یعنی مرز خانه کعبه و منطقه خانه کعبه را به دستور جبرئیل و با راهنمایی او، مشخص کرد و با راهنمایی جبرئیل، اولین حج را در مکه در حول خانه خدا و در منا و عرفات، انجام داده است.

۱. همان، کتاب الحج، ج ۴، ص ۱۹۱-۱۹۳.

۲. همان.

توبه حضرت آدم (علیه السلام) در اثنای همین حج پذیرفته شده است. بعد از حج، آن جدایی که خدای متعال بین آدم و حوا، دستور داده بود به وجود آید، به پایان رسید و خدای متعال دستور داد چادر و خیمه‌ای بر محل کعبه زده شود و جمع بین آدم و حوا در آن خیمه حاصل شد. آیه کریمه «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا»^۱ اشاره به این مناسبت دارد. آدم خلیفه الله است. ما در گذشته به تفصیل بیان کردیم که اصولاً مساجد، مقرّ امامت است و مقرّ رهبری الهی روی زمین است. هر مسجدی، بیت الإمام است، بیت خلافت الهی است. ولی همان طور که قبلاً توضیح دادیم مسجد مرکزی که بیت جامعه بشریت است؛ بیت کل بشر است، همان بیت الله الحرام است که فرمود: این مسجد «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ»^۲ است. پس از این مسجد که وُضِعَ لِلنَّاسِ مسجد رسول الله (صلی الله علیه و آله) است. این مسجد، مسجد قیادت ولی الهی است. خود مسجد الحرام، خود بیت الله، خانه آدم (علیه السلام) بوده است، یعنی خانه اولین خلیفه خدای متعال. اولین چادری که زیر آن بشری روی این زمین زندگی کرده و خانواده‌ای تشکیل داده است در خانه کعبه شکل گرفته است. بنابر آنچه در روایات ما آمده است، خدای متعال دستور داد جبرئیل خیمه‌ای برای آدم (علیه السلام) روی همین مقرّ خانه کعبه بزند و برای نخستین بار جمع بین آدم و حوا درون این خیمه صورت گرفت. این خانواده، اولین خانواده است و خانواده خلیفه الله است. این خانواده خلافت الهی اولین بار هم در این خانه شکل گرفت. لذا قبلاً گفته‌ایم و باز هم تأکید می‌کنیم، اصولاً بیوت الله، خانه‌های خلیفه الله است. این که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) دستور داد به سدّ الأبواب الا باب علی (علیه السلام) از آنجا بود که بیت فاطمه (علیها السلام) جزء این مسجد و قلب و مرکز این مسجد بوده است. هم‌چنین سایر مساجد. خلاصه گفتیم مسجد رسول الله (صلی الله علیه و آله) و مسجد امیرالمؤمنین (علیه السلام) که مسجد الکوفه است و مسجد الأقصی، این مساجد همه مساجد خلافت الهی است و بیوت الله است و بیوت ائمه بشر است. بنابراین اولین بار بشری که روی زمین به وجود آمد، خانواده بشری را در بیت الله الحرام و کعبه مشرفه شکل داد. بعد دستور آمد

۱. آل عمران/ ۹۶.

۲. همان.

که خیمه را برچینید و آنجا به دستور خدای متعال و با کمک جبرئیل ساخته شد. یعنی کعبه بنابر آنچه در روایات ما آمده به وسیله جبرئیل (علیه السلام) ساخته شد. از همان روزگار مسأله حج بیت الله آغاز شد. روایات متعددی در این باره داریم. روایتی را هم مرحوم کلینی روایت کرده است و هم در نهج البلاغه مرحوم رضی آورده است. این روایت، در وصف خانه کعبه و در وصف حجی که از ابتدا در خانه خدا آغاز شد از امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. متنی که در نهج البلاغه آمده است، متن بسیار جالبی است. فرمود: «أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ اخْتَبَرَ الْأُولِينَ مِنْ لَدُنْ آدَمَ ص إِلَى الْأَخْرِيِّينَ مِنْ هَذَا الْعَالَمِ بِأَحْجَارٍ لَا تَضُرُّ وَلَا تَنْفَعُ وَلَا تُبْصِرُ وَلَا تَسْمَعُ فَجَعَلَهَا بَيْتَهُ الْحَرَامَ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ لِلنَّاسِ قِيَامًا؛ خداوند مردم را با این خانه آزمایش کرد. «اخْتَبَرَ الْأُولِينَ مِنْ لَدُنْ آدَمَ»؛ از حضرت آدم (علیه السلام) این اختیار شروع شد تا به امروز و تا آخرین روز زندگی بشر روی کره زمین این اختبار ادامه دارد. در یک جایی، در یک محلی که هیچ اثری از آبادانی در آن نبود، به تعبیر حضرت امیر (علیه السلام) می فرماید: «ثُمَّ وَضَعَهُ بِأَوْعَرِ بَقَاعِ الْأَرْضِ حَجْرًا» در یک منطقه ای، در یک سرزمینی که سنگ های آن از سرسخت ترین سنگ ها و ناهموارترین دشت ها بود. «وَأَقْلَّ نَتَائِقِ الدُّنْيَا مَدْرَأً وَ أَضْيَقِ بَطُونِ الْأُودِيَةِ قَطْرًا»؛ در یک دره تنگی که سنگش خشن بود و ناهمواری آن از هر ناهمواری، ناهموارتر بود. «بَيْنَ جِبَالٍ خَشِنَةٍ وَ رِمَالٍ دَمِثَةٍ». همه گونه خشونت و ناهمواری در این سرزمین بود. از سویی سنگ های سخت کوه های خشن، از سویی خاک های رمل گونه عجیب «وَرِمَالٍ دَمِثَةٍ وَ عُيُونٍ وَشَلَه»؛ حتی چشمه هایش، چشمه های گل آلود بود. «وَقُرَى مُنْقَطِعَةٍ»؛ آبادی های جمع و جور هم نداشت، آبادی های این منطقه، آبادی های پراکنده بدون اتصال به یکدیگر. «وَقُرَى مُنْقَطِعَةٍ لَا يَزُكُّو بِهَا حُفًّا وَلَا حَافِرًا وَلَا ظِلْفًا»؛ راه رفتن راهروان حیوانی هم در این دشت دشوار بود.

«ثُمَّ أَمَرَ آدَمَ (علیه السلام) وَ وَلَدَهُ أَنْ يَتَّخِذُوا أَعْطَافَهُمْ نَحْوَهُ»؛ دستور داد که آدم (علیه السلام) و فرزندان آدم (علیه السلام) به سمت این خانه میل کنند؛ روی آورند. «فَصَارَ مَثَابَةً لِمُنْتَجِعِ أَسْفَارِهِمْ»؛ خیلی نکته مهمی است که خانه ای ساخته شود که هیچ انگیزه دنیایی، هیچ انگیزه مادی برای رفتن به این خانه برای کسی وجود ندارد، نه سرسبز است، نه آب

خوشی دارد، نه خاکش خاک زیبایی است نه سنگش سنگ جاذبی است؛ تا کسانی که به این خانه روی می‌آورند تنها برای خدا روی آورند. اختبار است تا به مردم بگوید این خدا است که مردم را می‌تواند دور هم جمع بکند. این سرسبزی‌ها نیست. خانه‌های سر به فلک کشیده نیست. ساختمان‌های آنچنانی نیست. مظاهر دنیایی، مردم را دور هم جمع نمی‌کند. آنچه می‌تواند مردم را یکی کند، مردم را دور هم جمع کند، آنها را یکدل کند، آنها را یک رنگ کند، آنها را یک جهت کند، خداست. و لذا خدای متعال، خانه خود را در چنین منطقه‌ای به وجود آورد، جایی که هیچ رنگ و بویی از دنیا و جاذبه‌های دنیایی در آن منطقه به چشم نمی‌خورد. لذا فرمود: «فَصَارَ مَثَابَةً لِّمُنْتَجِعِ أَسْفَارِهِمْ»؛ سفرهای آنان، سفرهای مردم، مقصدش کجا شد؟ این خانه شد. آن هم سفرهای دور و درازشان. این خانه توانست مردم را از نقاط دور و دراز به سوی خود جذب کند. این نکته در آن آیه کریمه قرآنی هم هست که فرمود: «وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ^۱»؛ ما به ابراهیم (علیه السلام) دستور دادیم که فراخوان کن. تو فراخوان کن. بین چگونه به سوی تو خواهند آمد. از راه‌های دور و دراز، از دره‌های گود، از راه‌های خشن و ناهموار، در سفرهای دور و دراز به سوی تو می‌آیند. این نکته مهم است. این خدای متعال است که دل‌ها را یکی می‌کند، انسان را یکپارچه می‌کند، جمع انسان‌ها را یکدست می‌کند. دل‌های آنها را یکنواخت می‌کند، هموار می‌کند، یک سمت و یک جهت می‌کند. فرمود: «فَصَارَ مَثَابَةً لِّمُنْتَجِعِ أَسْفَارِهِمْ وَغَايَةً لِّمُلْقَى رِحَالِهِمْ»؛ از راه‌های دور می‌آمدند، رحل‌شان را در کجا به زمین می‌گذاشتند؟ در این خانه بر زمین می‌گذاشتند. بار سفر را کجا بر زمین می‌گذاشتند؟ بار سفر را دور این خانه بر زمین می‌گذاشتند. یعنی مقصدشان در این سفرهای طولانی، این خانه بود. «تَهْوَى إِلَيْهِ ثِمَارُ الْأَفْئِدَةِ»؛ دل‌ها به سوی این خانه جذب می‌شد. هوای این خانه در دل‌ها می‌افتاد. این چه هوایی است که د دل، به سوی این خانه می‌افتد؟ این هوا، هوای دنیایی نیست. هوای چمن، هوای گل، هوای درخت و سایه نیست. هوای عمران و آبادی نیست. این هوا، هوای

خداست. این هوا، هوای عشق الهی است. «تَهْوِي إِلَيْهِ ثِمَارُ الْأُفْدِيَةِ مِنْ مَفَاوِزِ قِفَارٍ سَحِيْقِهِ»؛ از دشت‌های دور و دراز، دل‌ها سوی این نقطه جذب می‌شود. این نکته بسیار مهمی است. این در تحلیل مسأله حج و در تحلیل جایگاه حج، که حج چه فلسفه‌ای دارد و چه می‌کند؟ کارش چیست؟ و چه جایگاهی در تاریخ جامعه بشریت و در بافت اجتماعی بشر دارد؟ ما اگر بخواهیم درباره جامعه‌شناسی اسلامی صحبت کنیم، از علم الاجتماع اسلامی بخواهیم صحبت کنیم، این مبحث حج و جایگاه بیت الله الحرام، جایگاه ویژه‌ای در جامعه‌شناسی اسلامی دارد. چگونه این نقطه با آن خصلت‌هایی که عرض شد، با این خصوصیت‌ها، می‌تواند دل‌های مردم را یکی کند؟ می‌تواند این جاذبه را داشته باشد که مردم، همه گونه رنج را متحمل بشوند، به سوی این خانه راه پیدا کنند. پول می‌دهند، خرج می‌کنند، خسته می‌شوند، سختی‌های راه و سختی‌های سفر را تحمل می‌کنند، رنج بر خود هموار می‌کنند. خیلی‌ها در گذشته در بین این سفر حج از بین می‌رفتند. راه حج، راه پر خطری بوده است. راه پر مرگ و میری بوده است. همه این خطرها را به جان می‌خریدند تا به سوی این خانه، روی آورند و بار سفر خود را در این خانه و کنار این خانه، بر زمین بگذارند. «تَهْوِي إِلَيْهِ ثِمَارُ الْأُفْدِيَةِ مِنْ مَفَاوِزِ قِفَارٍ سَحِيْقِهِ»؛ "مفاوز" یعنی دشت‌های دور و دراز. «وَمَهَاوِي فِجَاجٍ عَمِيْقَةٍ»؛ دره‌های سخت، دره‌های وحشتناک را طی می‌کردند. از نقاط دور به سوی این منطقه می‌آمدند. «وَجَزَائِرٍ بِحَارٍ مُنْقَطِعَةٍ»؛ حتی از دل دریاها، جزایر پراکنده دریاها، دریاها را طی می‌کردند برای آن که به این نقطه خودشان را برسانند. تمام این راه‌های دور را طی می‌کردند که چه کنند؟ «حتی یهزوا مناكبهم ذللاً يهملون لله حوله»؛ تا بیایند دور این خانه، طواف کنند. شانه‌های خودشان را برای خدا و برای تذلّل در پیشگاه خدا تکان دهند. وجود خودشان را در راه خدا به حرکت در بیاورند. دور این خانه بگردند، طواف کنند. «حَتَّى يَهْزُوا مَنَاكِبَهُمْ ذُلًّا يَهْلَلُونَ لِلَّهِ حَوْلَهُ وَ يَرْمُلُونَ عَلَيَّ أَقْدَامِهِمْ شَعْتًا غُبْرًا لَهُ»؛ بیایند و دور این خانه با گرد و خاک سفر بگردند. من خوب به یاد دارم آن وقت‌هایی که ما نجف بودیم. البته اکنون وسیله‌ها برای رفت و آمد به حج خیلی آسان شده است. آن وقت‌ها با این که با ماشین می‌رفتند اما

از راه خاکی می‌رفتند. وقتی حاجیان از راه می‌رسیدند، وضع وحشتناکی داشتند. سراسر، یکپارچه خاک بودند. من یادم می‌آید مرحوم پدرم از حج آمده بود، با همین ماشین‌ها رفته بودند تو همین راه خاکی، وقتی ایشان از سفر آمد، مشکل بود ایشان را بشناسیم، از بس که تمام چهره و لباس از بالا تا پایین، همه وجود آنان پر از خاک بود. این که می‌فرماید: «شُعْتًا غُبْرًا لَه»؛ واقعاً این «أشعث أغبر» را دیده‌ایم. «أغبر» یعنی گرد و خاک بر چهره نشسته، گرد و خاک گرفته، «غبر» جمع آن است. «أشعث» هم یعنی ژولیده. کسانی که از حج بر می‌گشتند چنین بودند. آنهایی که به حج هم می‌رفتند همین حالت را داشتند. از این مسیر که می‌رفتند. آنجا که می‌رسیدند باز هم با همین حالت می‌رسیدند. ژولیده روی و ژولیده لباس و گرد گرفته با این وضعیت، کجا می‌روید؟ به خانه خدا و برای طواف گرد خانه خدا. این چه جاذبه‌ای است که اینان را از راه‌های دور، از دل دریاها، از دل دره‌ها، از پشت کوه‌ها، از آن سوی دشت‌های دراز و وحشتناک، می‌کشاند. اینجا جز سنگ خارا چیزی نیست. آن هم یک سنگ سیاه. آنهایی که مشرف شده‌اند حج، دیده‌اند سنگ‌های مکه با سنگ‌های کوه‌های خود ما متفاوت هستند. کوه‌های ما شکل و رنگ خاصی دارد، انسان دلش باز می‌شود به کوه‌های خودمان نگاه می‌کند. آنجا کوه‌هایشان دارای سنگ‌های واقعاً سیاه است، چون در نتیجه شدت تابش خورشید، سنگ‌ها، سخت سیاه رنگ شده است. انسان چشمش که به سنگ‌ها می‌خورد، خشونت را از این سنگ‌ها احساس می‌کند.

«وَيَرْمُلُونَ عَلَىٰ أَفْدَامِهِمْ شُعْتًا غُبْرًا لَه»؛ بر روی پاهایشان راه می‌روند. البته «یرمل» به معنای نیم دو داشتن است. چون مستحب است دور خانه خدا طواف کردن با ترمل یعنی نیم دویی داشته باشد. «قَدْ نَبَذُوا السَّرَابِيلَ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ»؛ پوشاک خودشان را، لباس‌های خودشان را از تن بر کردند و پشت سر انداخته‌اند. یعنی تمام آن پوشش‌های دنیوی را کنار گذاشتند و با یک پوشش بسیار ساده به سوی این خانه روی آورده‌اند. «وَشَوَّهُوا بِإِعْفَاءِ الشُّعُورِ مَحَاسِنَ خَلْقِهِمْ»؛ موی‌ها را هم نباید تراشند، موی‌ها را رها شده کردند، محاسن خلقشان را، زیبایی‌های پیکرشان را هم رها کردند. در فکر این زیبایی‌های پیکر و زیبایی‌های بدنی نیستند.

همه این‌ها را پشت سر انداختند. لباس‌ها را پشت سر، آرایش‌ها را پشت سر، همه این‌ها رها شده، با یک حال سراسر الهی به خدا دل سپرده به سوی خانه خدا و طواف دور خانه او روی می‌آورند. بعد می‌فرماید: «اِبْتِلَاءٌ عَظِيمًا وَ اِمْتِحَانًا شَدِيدًا وَ اِخْتِبَارًا مُبِينًا وَ تَمْحِیصًا بَلِیغًا»؛ این برای ابتلای این مردم، آزمایش این مردم است. آزمایش مردم در چه راهی؟ با این آزمایش چه تعلیمی به این مردم می‌دهند؟ این که دور خدا بگردند، این که انگیزه‌شان الهی باشد، این که آنچه آنها را، جمعشان را جمع می‌کند چه باشد؟ خدا باشد.

« امام علیه السلام، وحدت بخش مسلمین

ما گفته‌ایم و سابقاً هم اشاره کرده‌ایم که اصلاً کار امام چیست. کار رهبر چیست. کار حاکم چیست. کار اصلی رهبران، کار اصلی امامان، کار اصلی فرمانروایان، جمع کردن جمع مردم است. مردم، جمعشان با چه چیز جمع می‌شود؟ با رهبران جمع می‌شود. این جمع مردم را چه کسی باید دور هم جمع کند. مردم دور چه باید جمع شوند؟ اگر بخواهند جمع شوند. خدا باید جمع مردم را جمع کند. خدا باید مردم را یکی کند. مردم باید دور خدا یکی بشوند. «أَیْنَ جَامِعِ الْكَلِمَةِ عَلَی التَّقْوَى»؛ در زیارت جامعه هم می‌خوانیم که: «بِكُمْ تَمَّتِ الْكَلِمَةُ وَ اِئْتَلَفَتِ الْفُرْقَةُ»؛ "ائْتَلَفَتِ الْفُرْقَةُ" به چه کسی؟ به شما که جمع پراکنده بشر را یکی می‌کنید. چرا؟ چون شما رهبران الهی هستید. شما مثل همان خانه کعبه‌اید. همان گونه که خانه کعبه علامت خداست و با این علامت خدا، مردم، دور خانه کعبه یکی می‌شوند، شما هم همان علامت‌های الهی هستید. اصلاً در روایت است که امام باقر علیه السلام خطاب به یکی از اصحابشان در حالی که در کنار مسجد الحرام نشسته بودند حاجیان را می‌نگریستند، فرمودند: می‌بینی چگونه دور خانه خدا طواف می‌کنند و می‌گردند. گفت: بله، فرمودند: این گونه در جاهلیت هم می‌گشتند. یعنی این طوافی که این‌ها می‌کردند، این طوافی که انجام می‌دادند، طوافی که خدا می‌خواسته است، نیست. بعد می‌فرماید: «انما امروا» این که امر به حج شدند تا این که پیش ما بیایند، نزد ما بیایند، بیایند نزد امام. از امام بیاموزند

آنچه باید بیاموزند. به امام پیوندند، دست بیعت و اطاعت به امام بدهند. فلسفه اصلی حج، دور خانه خدا آمدن مردم، دور خانه امامت گشتن، دور خانه رهبری الهی گشتن است. یعنی اطاعت خدا را تمرین کردن. همه دور خدا جمع بشوند، دور رهبر الهی جمع بشوند. لذا فرمود: «ابْتَلَاءٌ عَظِيمًا وَامْتِحَانًا شَدِيدًا وَاخْتِبَارًا مُبِينًا وَتَمْحِصًا بَلِيغًا جَعَلَهُ اللَّهُ سَبَبًا لِرَحْمَتِهِ وَوَصْلَةً إِلَى جَنَّتِهِ» تا آخر خطبه، که خطبه ۱۹۲ (خطبه قاصعه) است.^۱ خطبه‌های نهج البلاغه گرچه در کتاب مرحوم رضی بدون سند آمده است اما این خطبه‌ها در کتب دیگر پراکنده وجود دارد و سنددار است. به هر حال از این متن و روایات دیگر، استفاده می‌کنیم که تاریخ خانه کعبه همزمان با پیدایش بشر بر روی کره زمین است. اولاً هیچ گاه نبوده که بشر روی کره زمین باشد و امامی از سوی خدا نباشد. اولین کسی که پا روی کره زمین گذاشته، امام بوده، خلیفه خدا بوده است. (إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً)^۲ و به همین دلیل، هیچ گاه نبوده که بشری روی کره زمین باشد و کعبه‌ای نباشد و حجبی نباشد و بیت الله الحرامی نباشد نیز به همین دلیل، اولین جمع خانوادگی در درون کعبه شکل گرفته است. یعنی کعبه خانه مردم است و خانه‌ای است که پیدایش مردم از این خانه آغاز شده است. این که دارد «جَمَعَ بَيْنَ آدَمَ وَ حَوَا». یعنی نطفه جماع آنها در خانه کعبه شکل گرفت. حدیث به این مضمون داریم که «لَا يُجْنَبُ فِي الْمَسْجِدِ إِلَّا الْإِمَامُ».^۳ این نکته‌ای است. نطفه اولاد آدم (ﷺ) در خود خانه کعبه منعقد شده است، در محل خانه کعبه. این که «جَمَعَ بَيْنَهُمَا» همین جمع عادی نبوده که بیاید جایی بنشینید با همدیگر تعارف کنید، جمع، جمع تولید نسلی بوده است. چادرشان را اینجا زدند و در اینجا بین آنها جمع صورت گرفت. این نکته‌ای است. فرق است بین امام و مردم عادی. شأن امام و مردم عادی قطعاً متفاوت است. خیلی از احکام، احکام خاصه امام است. چون محوریت او، جایگاه او، جایگاه متمیزی است. لذا «لَا يُقَاسُ بِأَلِ مُحَمَّدٍ ﷺ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ

۱ - همین خطبه با کمی تفاوت در الفاظ در فروع کافی ج ۴، صفحه ۱۹۹ وارد شده است.

۲ - بقره، ۳۰

۳ - اصل حدیث در امالی صدوق ص ۳۳۴ این گونه است: لَا يَجِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يُجْنَبَ فِي هَذَا الْمَسْجِدِ إِلَّا أَنَا وَعَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِئِهِمْ مَتًى.

أحد^۱ روایت است.

مرحوم عیاشی در تفسیر خود، روایت می کند^۲: «عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ سُئِلَ أَبُو جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)؛ مِنْ أَمَامِ بَاقِرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بِرِسِيْدِهِ شَدَّ: «عَنْ الْبَيْتِ أَكَانَ يُحَجُّ إِلَيْهِ قَبْلَ أَنْ يُبْعَثَ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ)؟»؛ أَيَا مَرْدَمٍ، قَبْلَ أَنْ يُبْعَثَ نَبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ)، حَجَّ بِهْ خَانَه خدَا مِی كَرْدَنْد؟ «قَالَ: نَعَمْ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّ النَّاسَ قَدْ كَانُوا يُحَجُّونَ»؛ پیامبر اکرم (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) فرمودند: نمی دانند که مردم قبل از رسول اکرم (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) هم دور این خانه خدا حج انجام می دادند. «وَنُخْبِرُكُمْ أَنَّ آدَمَ وَنُوحًا وَسُلَيْمَانَ قَدْ حَجَّوْا الْبَيْتَ بِالْجَنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ»؛ حَجِّی كِه سِلِیْمَانِ أَنْجَام دَاد، حَجَّ بِا جَنِّ وَ أَنْسِ وَ طَیْرِ بُوْد. یعنی همه عوالمی که مطیع امام بودند، همه عوالمی که فرمانبردار امام بودند، همراه با امام در این خانه طواف کردند. «وَلَقَدْ حَجَّه مُوسَى عَلَى جَمَلٍ أَحْمَرَ» حضرت موسی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) روی شتر سرخ رنگی، دور این خانه کعبه حج کرده است، طواف کرده است. «يَقُولُ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ فَإِنَّهُ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى (إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ)^۳».

« چگونگی تخریب خانه کعبه »

در روایات داریم که خانه کعبه بعدها تخریب شد. در روایت داریم در طوفان نوح تخریب نشد. در برخی روایت‌های تاریخی آمده است که خانه کعبه در طوفان نوح تخریب شد. خیر، این گونه نیست. ما خلاف این را در روایت داریم. در روایات داریم خانه کعبه در طوفان نوح تخریب نشده است و اصلاً آب، همه جای زمین را طبق روایت گرفته به استثنای خانه کعبه و مسجد الحرام. آب گردش کرده در آنجا ولی آنجا را احاطه نکرده است. با این که در نوبت‌های بعد، سیل آمده و سیل، خانه خدا را خراب کرده است. یعنی این طور نبوده که این خانه را سیل خراب نکند یا آب آن را نگیرد. حتی در زمان خود ما، من یادم می آید در دوران نوجوانی موقعی گفتند که سیل آمده و بعضی از حاجی‌های خود ما ایرانی‌ها اصلاً می گفتند در حال شنا طواف کردند. آب می آمده و گاهی خانه کعبه را هم خراب می کرده است.

۱ - بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۱۱۷.

۲ - تفسیر عیاشی ج ۱ ص ۲۱۰

۳ - آل عمران، ۹۶.

چرا آن طوفان و آن سیل، خانه کعبه را خراب نکرد و دور خانه کعبه گردیده است و آنجا را نگرفته است؟ نکته‌اش این است که چون آن طوفان و آن سیل، از روی عذاب بود. سیل عادی نبوده، سیل عذاب بوده است. چون سیل، سیل عذاب بوده، عذاب هیچ‌گاه بیت امام را نمی‌گیرد. لذا اگر شما مراجعه کنید، در آیات کریمه قرآنی تأمل کنید، وقتی خدای متعال اشاره می‌کند که ما عذاب را بر قومی نازل کردیم، بعد می‌فرماید: «نَجَّيْنَا هُودًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَنَجَّيْنَاهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ»^۱. این مضمون، نسبت به همه انبیایی که عذاب بر قومشان آمده، وارد شده است. وقتی عذاب بر قوم انبیاء نازل می‌شده دارد که (نجینا) پیامبر و امام و کسانی که همراه او بودند، عذاب شامل آنها نمی‌شود.

« نگاه به اهل عذاب، ممنوع! »

در حدی، عذاب دامن مومنین را نمی‌گیرد که ما در قضیه عذاب بر قوم لوط یک نکته‌ای داریم که نکته جالبی است که می‌فرماید ما به آنها گفتیم و دستور دادیم که «فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ»^۲؛ به آنها گفتیم در پاره‌ای از شب از شهر خارج بشوید «إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ»^۳؛ ما صبحگاهان عذاب بر این ملت نازل می‌کنیم و اگر رفتید به پشت سر نگاه نکنید. این که به پشت سر نگاه نکنید خیلی مسأله مهمی است. یعنی قومی و منطقه‌ای که محکوم به عذاب الهی شده، نگاه به آن هم نوعی عذاب است. لذا داریم اگر دیدید کسی معصیت می‌کند، به او ننگرید. کسی معصیتی می‌کند، حتی کسی در خیابان به نامحرمی نگاه می‌کند، می‌بینید که به نامحرم نگاه می‌کند به این حالت به او نگاه نکنید. آن حالی که او دچار آن است، حال عذاب الهی است. حال خشم خدا است. نگاه به این حالت، اثر منفی در روان انسانی دارد. بخشی از این عذاب، بخشی از این ابتعاد عن الله ممکن است به خود آدم منتقل شود. این نکته بسیار مهمی است. خلاصه، اهل تقوا و اهل امر به معروف و اهل نهی از منکر و اهل اطاعت، از عذاب

۱. هود، ۵۸.

۲- همان، ۸۱.

۳- همان.

الهی در امان اند، به دوراند. لذا نباید خود را آلوده به عذاب الهی کنند با نگاه به منطقه‌ای که بنا است عذاب بر آن نازل شود یا بر قومی که کاری می‌کند که ممکن است این کار آنها را به عذاب الهی دچار کند.

با توجه به این نکته طوفان نوح، یعنی طوفان دوران حضرت نوح، شامل خانه کعبه نشده است. آن طوفان سیل آسا، شامل آنجا نشده است. منتها بعدها تخریب شده است. در طوفان های عادی، حوادث طبیعی، مثل زلزله ممکن است آنجا هم خراب شود. این مسأله دیگری است. لذا در آیه داریم که «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ»؛ برخی هستند این اشتباه را می‌کنند.

« تفاوت عذاب دنیوی با امتحان الهی

همیشه چنین نیست که حوادث طبیعی، عذاب الهی باشد. در آیه کریمه قبلی دارد که بعضی از مردم امتحان مردم را با عذاب الهی اشتباه می‌گیرند. خیر، گاهی بعضی از دشواری‌ها و سختی‌ها فتنه الهی است. امتحان است، آزمایش است، حتی برای صالحان این آزمایش اتفاق می‌افتد، برای خوبان، برای نیکان، هم مشکل پیش می‌آید. زلزله، طوفان، رنج و سختی می‌بینند، بیماری بر آنها عارض می‌شود. زن و بستگانشان آسیب می‌بینند. اینها عذاب الهی نیست. نباید اینها را با عذاب الهی یکی دانست «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ». آزمایش گاهی با سیل است، گاه با زلزله است، این آزمایش گاهی خانه صالحین را هم خراب می‌کند. خانه خوبان را هم خراب می‌کند، بیماری است، تن انسان صالحی را می‌گیرد مثل ایوب علیه السلام که سراسر بدن او دچار بیماری‌های عجیب و غریب شد. عذاب الهی با آزمایش، متفاوت است. عذاب، پایان آزمایش است. عذاب یعنی دوره مهلت گذشت. اما آزمایش تازه اول راه است. خیلی فرق است بین اول راه و آخر راه. فتنه‌ها و آزمایش‌های الهی آغاز راه است. آغاز حرکت است، آغاز تنبیه و هشیاری است.

روایات دیگری در رابطه با بنای ابراهیم و اسماعیل علیهم السلام داریم که این خانه بعدها خراب شد. من ندیدم که حضرت نوح علیه السلام اعاده بنا کرده باشد. چون ظاهراً خانه در دوران حضرت نوح علیه السلام تخریب نشده است. سر جا مانده است. لذا این اعاده بنا در زمان حضرت ابراهیم علیه السلام بوده است. در روایات آنچه هست این است که بعد از حضرت آدم علیه السلام شاید ترمیم شده است؛ ترمیم‌هایی لابد می‌شده است. منتها به تدریج از دوران حضرت نوح علیه السلام به بعد، تخریب شده است.

« ابراهیم، مجدد خانه خدا »

اولین کسی که خانه خدا را ساخته، حضرت ابراهیم علیه السلام بوده است. در زمان حضرت ابراهیم علیه السلام این ساختمان تجدید بنا شده است. این یک نکته قرآنی است که جا دارد به آن اشاره کنیم. در قرآن کریم دو جا به مسأله تطهیر خانه کعبه اشاره شده است که البته در ادامه اش مسأله ساختمان آن هم مطرح گردیده است. مورد اول در سوره حج است که خدای متعال می‌فرماید: «وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ * وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ»^۱. نکته ای که ما می‌خواهیم به آن اشاره کنیم در این آیه این است که در این آیه، بیت مَبُوءاً برای ابراهیم مطرح شده است. این بیت را برای ابراهیم آماده کردیم: «وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ» و نکته دقیقی هم هست. در آیه، مکان دارد. هنوز اشاره به خود بیت در اینجا نیست «مَكَانَ الْبَيْتِ» است. در اینجا «وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ» دارد که یعنی سه دسته طائفه: قیام کنندگان و راکعان و ساجدان. ممکن است مراد از این قائمان و راکعان و ساجدان، کلاً مصلین باشند که قیام و قعود و رکوع انجام می‌دهند. آیه دوم در سوره بقره می‌فرماید: «وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَعَهِدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ»^۲ این آیه دیگر که در سوره بقره است، سه فرق با آیه دیگر دارد.

۱. حج، ۲۷.

۲. بقره: ۱۲۵.

فرق اولش این است که اینجا دارد «وَاِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ» آنجا بود «وَاِذْ
 بَوَّأْنَا لِاِبْرَاهِيْمَ مَكَانَ الْبَيْتِ» این یک فرق این آیه با آن آیه. فرق دیگر این است
 که اینجا دارد للعاکفین در آنجا للقائمین بود. یعنی در آنجا بحث، بحث طواف و
 نماز بود، بحث اعتکاف نبود. در این آیه دوم علاوه بر طواف و نماز بحث اعتکاف
 هم مطرح است «اَنْ طَهَّرَا بَيْتِي لِلطَّائِفِيْنَ وَالْعَاكِفِيْنَ وَالرُّكَّعِ السُّجُوْدِ». فرق سوم
 هم هست که آنجا مخاطب، تنها ابراهیم بود و اینجا مخاطب، ابراهیم و اسماعیل
 است. از این تغییر خطاب که آنجا تنها ابراهیم بود و اینجا ابراهیم و اسماعیل،
 اولین نتیجه‌ای که می‌گیریم این است که اینجا یک خانواده‌ای تشکیل شده است
 و ابراهیم، ذریه‌ای دارد. در آن خطاب اول گویا هنوز، ابراهیم ذریه‌ای نداشته است.
 خطاب، خطابی است که برای تنها ابراهیم صادر شده است «وَاِذْ بَوَّأْنَا لِاِبْرَاهِيْمَ
 مَكَانَ الْبَيْتِ» بعد «وَوَطَّهْرُوْا بَيْتِيْ لِلطَّائِفِيْنَ وَالْقَائِمِيْنَ وَالرُّكَّعِ السُّجُوْدِ» اما در این آیه
 دوم «وَاِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَاٰمَنَّا» اولاً معلوم می‌شود در این آیه دوم، بحث،
 بحث جامعه است، بحث، بحث تنها امام نیست. در آن آیه اول، بحث، بحث امام
 است که ابراهیم بود. تکلیف به امام صادر شد «وَاِذْ بَوَّأْنَا لِاِبْرَاهِيْمَ مَكَانَ الْبَيْتِ»
 اول ما امام تعیین کردیم. بیت امام را معین کردیم و امام را موظف کردیم برود
 بیت را تطهیر کند و آماده سازی این بیت را انجام دهد «وَوَطَّهْرُوْا بَيْتِيْ لِلطَّائِفِيْنَ»
 اما گویا هنوز ابراهیم تنها است. هنوز نسل و ذریه‌ای ندارد. بعد در آیه دوم دیگر
 ابراهیم تنها نیست، ابراهیم است و اسماعیل. فلذا در اینجا، امامت، امامت مستمره
 است. امامتی است که در نسل ابراهیم تداوم می‌یابد. امامت مستمره‌ای است که
 همراهش چیست؟ همراهش ناس هستند. ناسی که دور این امامت قرار می‌گیرند
 و تابع این امامت می‌شوند و امت این امام می‌گردند. لذا می‌فرماید: «وَاِذْ جَعَلْنَا
 الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَاٰمَنَّا» اینجا دیگر امامت تنها نیست. اگر امامتی هست، امتی
 هم کنارش هست. چون چنین است اینجا دیگر بحث اعتکاف هم مطرح می‌شود.

« مرجعیت امام (علیه السلام) »

ما از این تعبیر «مَثَابَهُ لِلنَّاسِ وَأَمْنًا» مطالب زیادی برداشت می‌کنیم. چون مثابه یعنی مرجع. یعنی جایی که مردم به آنجا رجوع می‌کنند. این مرجعیت نظیر آن چیزی است که در آن مکاتبه اسحاق بن یعقوب از حضرت ولی عصر (علیه السلام) وارد شده است که «وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَأَقَعَةُ فَأَرْجِعُوا فِيهَا إِلَيَّ إِلَى رُؤَاهِ حَدِيثِنَا».^۱ این مرجعیت للناس همان امامت و مفهوم اداره و تدبیر امور ناس است. مرجع است برای مردم. مرجع در چه؟ یعنی والی است. یعنی خط دهنده است. یعنی فصل الخطاب زندگی مردم است. این «مَثَابَهُ لِلنَّاسِ» و «بِوَأَنَا مَكَانَ الْبَيْتِ» را کنار هم که بگذاریم به این نتیجه می‌رسیم که امام که مرجع مردم است، مسجد جایگاه اوست. لذا مسجد چون جایگاه امام است، مرجع مردم می‌شود. پناهگاه مردم و محل رجوع مردم می‌شود. لذا می‌شود «مَثَابَهُ لِلنَّاسِ». ما اگر در قرآن کریم هیچ آیه ای جز این آیه نداشتیم کافی بود که دلالت کند بر این که امامت الهی، مسئولیت مدیریت همه امور مردم را به عهده دارد. چون می‌فرماید: «مَثَابَهُ لِلنَّاسِ». مرجع همه مردم است. نفرمود که محل فقط نماز است. «مَثَابَهُ لِلنَّاسِ»

۱. الإحتجاج علی أهل اللجاج ج ۲، ص ۴۷۰

است. مثابه مردم است. یرجعون الناس إليه. همه مردم در همه شئونشان به این مسجد رجوع می‌کنند. این محل، محل تعیین تکلیف مردم در همه شئون زندگی آنهاست. لذا ما در همه شئونمان به خدا مراجعه می‌کنیم. تمام شئونمان را از خدا، از دین و از امام می‌گیریم. اقتدای ما به امام و رجوع ما به امام در همه امور است. ما در مباحث اصولی به این مسأله متعرض شده ایم. اولاً: «مَا مِنْ وَقَعَهُ إِلَّا وَ لَهَا حُكْمٌ». هیچ حادثه‌ای وجود ندارد مگر این که حکم شرعی دارد. ثانیاً: «كُلُّ شَيْءٍ فِي الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ». هیچ چیزی نیست مگر این که در کتاب و سنت حکمش بیان شده است. ثالثاً: «كُلُّ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى نَبِيِّهِ وَ شَرَعَهُ، بَيْنَهُ النَّبِيُّ لِلنَّاسِ». که در مرحله اول، ائمه هدی هستند، «جَعَلَ بَابَ عِلْمِهِ عَلَيَّ بِنِ ابِي طَالِبٍ وَ سَائِرِ ائِمَّةِ الْهُدَى». ما این سه مطلب را کنار هم که بگذاریم، نتیجه‌ای می‌گیریم: هر رفتاری که بشر داشته باشد، هر اتفاقی که در جامعه بشری رخ می‌دهد، حکمی از سوی خدا دارد. حکمش را هم رسول ﷺ بیان کرده است. این حکم بیان شده هم، نزد ائمه هدی است که آنها هم بیان کرده‌اند. چیزی نیست که حکم، نداشته باشد. مباحات هم حکم است. خیال نکنیم مباحات حکم نیست. از آب خوردن گرفته تا لباس پوشیدن تا هر چیز دیگر همه حکم دارد. حالا یا حکمش حکم و خوب است یا تحریم است یا کراهت است یا استحباب است یا اباحه. همه مباحاتی که ما مرتکب می‌شویم همه از رُخَصِ الهی است تا آنجا که خدای متعال می‌فرماید (بنابر آنچه در روایات آمده است): «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ أَنْ يُؤْخَذَ بِرُخَصِهِ كَمَا يُحِبُّ أَنْ يُؤْخَذَ بِعَزَائِمِهِ»^۱. احکام مباحات را هم امام فرموده است. وقتی می‌فرماید که «كُلُّ شَيْءٍ هُوَ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ بِعَيْنِهِ فَتَدَعَهُ»^۲. وقتی گفت «كل شئ حلال» و یا «فهو لك حلال»، حرف امام است. حلیت حتی مجهول الحرمه واقعی، حرف امام است. همین حلیت ظاهری هم، حلیت است که به وسیله امام بیان شده است. حلیت ظاهری غیر از حلیت واقعی است. گفته‌اند به ما که اگر دسترسی به حکم واقعی نداشتید، چکار باید بکنید. اینجا نوبت حکم ظاهری

۱. تفصیل وسائل الشیعه إلى تحصیل مسائل الشریعه ج ۱۶، ص ۲۳۲

۲. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار ج ۲، ص ۲۷۳، باب ۳۳

است. لذا چیزی که حکم شرعی نداشته باشد نداریم. روایت می‌فرماید چیزی که در واقع ممکن است حرام باشد، اما شما علم به حرمت آن ندارید «فهو لک حلال»؛ آن را امام، برای ما حلال کرده است. این حکم را امام بیان می‌کند. لذا اینجا معلوم می‌شود، «مَثَابَهُ لِّلنَّاسِ» بودن این بیت که بیت الإمامه است یعنی «مَثَابَهُ لِّلنَّاسِ» بودن شریعت خدا و این شریعت خدا هم، دست امام است. امام، مبین و مجری این شریعت است.

« بحثی در باب محل اعتکاف

تشریح اعتکاف، تشریحی است که پس از شکل‌گیری امت، مطرح می‌شود. بعد از پیدایش یک امت، اعتکاف شکل گرفته و تشریح می‌شود. همین است که می‌گوییم هر مسجدی جای اعتکاف نیست. معلوم می‌شود اعتکاف از آن تشریحات جمعی است. حکم و تشریحی برای جامعه است. وقتی جامعه شکل می‌گیرد در مسجدی که این مسجد، مرکز جامعه است، مرکز اجتماع عمومی است، مرکز شهر است، جمع جامع شهر در آن مسجد شکل می‌گیرد، محل اجتماع عامه مردم شهر است، آنجا اعتکاف انجام می‌شود. لذا در تعابیر باب اعتکاف گفته می‌شود: مسجد صلی فیه امام، یا صلی فیه نبی، یا مسجد تقام فیه الجمعة و تعابیری از این قبیل. معلوم می‌شود تشریح اعتکاف، تشریح مربوط به جامعه است. در جامعه باید شکل بگیرد.

اهمیت اعتکاف

مسأله اعتکاف، مسأله بسیار مهم و پر اهمیتی است و باید رواج پیدا کند. هر جا یک جامعه و مجمع دینی وجود دارد، نباید خالی از معتکفین باشد. اعتکاف، اختصاص به ایام البیض ماه رجب ندارد. مخصوصاً آنچه مورد تأکید است عشره اخیره ماه رمضان است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله مبین دین اعتکاف بودند. خداوند به ما توفیق دهد بتوانیم چنین عمل مستحبی را که رسول اکرم صلی الله علیه و آله ملتزم به آن بودند انجام دهیم. گویا چیزی شبیه نماز شب بوده است. اعتکاف، فردی است اما در خانه جمع. این، یعنی پیوستن به آن جمع. مسجدیت تنها برای اعتکاف کفایت نمی‌کند. لذا ما موافق نیستیم که گاهی برخی هر مسجدی را محل اعتکاف می‌کنند. این

جامعیت مسجد، نکته ای دارد که در شرع آمده است. این قیده‌ها را اگر بخواهیم برداریم، کاری نکنیم که راحتش نکنیم، درست نیست. این وضعیت، مردم را تربیت نمی‌کند. این مسجدی که محل رفت و آمد همه مردم است، تربیت کننده است.

حکم امام جماعت معتکف

امام جماعت اگر جماعتش استحبابی است و معتکف شده است، باید برای اعتکاف حاضر باشد و کس دیگری را برای جماعت بفرستد، اما اگر امامتش امامت نذری است، وجوبی است، نذر کرده که جماعت برقرار کند، می‌تواند برود، وفای نذر کند و بعد برگردد و اعتکافش را ادامه دهد.

آثار تربیتی اعتکاف

وقتی ما مسجد جامعی داریم که محل اجتماع همه مردم است، مردم می‌آیند می‌بینند جمعی اعتکاف کرده اند، این درسی برای دیگران است. خیلی از تشریحات الهی درست است که فرد آن را انجام می‌دهد، اما این عمل فردی، دیگران را تربیت می‌کند. فرهنگ سازی می‌کند. مربی دیگران می‌شود. فرق بین اعتکاف ما و اعتکاف مسیحیان همین است که آن راهب در دیر خودش اعتکاف می‌کند. همیشه هم ممکن است اعتکاف کند اما مردم، هیچ خبری از او ندارند. اثری هم در روحیه مردم ندارد. صد سال هم در آنجا اعتکاف کند هیچ تأثیری در تربیت مردم نخواهد داشت. اما اعتکاف ما، اعتکاف رهبانی نیست. این همان نکته ای است که می‌گویند اعتکاف باید در مسجد جامع باشد. درست است که اعتکاف کار فرد است اما فرد در بین جامعه است.

ما در مباحث فقهی گفته ایم که احکام شرعی و فقهی سه گونه است. حکم فردی یعنی حکمی که برای فرد بما هو فرد تشریح شده است. یک سری احکام داریم که حکم فرد است، اما حکم فرد بما هو فرد فی المجتمع. مکلف فرد است اما فرد بما هو در جامعه. حکم سوم حکمی است که اصلاً مکلف به آن حکم، جمع است. جامعه، مکلف است. سه گونه حکم می‌شود. این اعتکاف از این گونه حکم

هایی است که مکلف فرد است اما فرد بما هو فی المجتمع. فرد بما هو این که در جمع زندگی می‌کند. جمعی که سر و کارشان با مسجد است، می‌آیند، می‌بینند معتکفین در مسجدند و دارند اعتکاف می‌کنند. این معتکفین در مسجد آن حالت تحولشان را به آن کسانی که با این مسجد مراوده و رفت و آمد دارند، منتقل می‌کنند. این است که جامعه ساخته می‌شود. جامعه تربیت می‌شود.

مجموع احکام اسلامی، تربیت کننده و سازنده است. اگر ما توفیق پیدا کنیم که احکام اسلامی را کما هو پیاده کنیم، مردم تربیت خواهند شد. اگر ما حکمی را که شارع معین کرده است همان طور که او گفته اجرا کنیم حتی مستحبات را رعایت کنیم، جامعه تربیت خواهد شد. چه در نمازهای عیدمان، چه در نمازهای یومیه، رعایت مستحبات مهم است، هر چند که مستحب است و الزام ندارد. عدم الزام، یعنی لازم نیست همیشه انجام شود. وقتی یک کار، مستحب قرار می‌گیرد، یعنی التزام همیشگی به این، لازم نیست. اما معنی آن، این است که شارع این را می‌خواهد. شارع می‌خواهد این کار به طور غالب، انجام شود. از مذاق شارع، یک حالت اکثری، یک مطلوبیت فعل اکثری در افعال مستحبه استفاده می‌شود. بی جهت نیست که فرموده که این را انجام بدهید اما الزام نکرده یعنی لازم نیست همیشه انجام بدهید. این از کارهایی است که همیشه لازم نیست آن را انجام داد. اما از قبیل ذکر کثیر است: «اذْکُرُوا اللَّهَ ذِکْرًا کَثِیرًا»^۱ نگفتند همیشه لازم است ذکر بگویید، اما طبعاً باید ذکر کثیر در زندگی مطرح باشد. در زندگی ما، کثرت ذکر و غلبه حالت ذکر، زندگی ما را به زندگی الهی تبدیل می‌کند در مقابل زندگی غافلان.

« دونوع زندگی در قرآن

دو گونه زندگی در قرآن تعریف شده است. یک گونه، زندگی اهل غفلت است: «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ کَثِیرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا یَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْیُنٌ لَّا یُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَذَانٌ لَّا یَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِکَ کَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِکَ هُمُ

الْغَافِلُونَ»^۱ این زندگی، زندگی اهل غفلت است. نماد این زندگی زندگی اروپایی است. زندگی غربی است. در مقابل این زندگی، زندگی اهل یاد است. زندگی ذاکران است: «وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا»^۲ و «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا * وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا * وَالَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا»^۳ این خروج از ظلمات الی النور با این ذکر کثیر حاصل می‌شود. همگان از ذکر مطلق بهره مندند. هیچ کافر و ملحدی نیست، مگر این که ذکری از خدا دارد. نه کافری، نه منافقی هیچ کسی نیست، مگر آن که خدا را ذکر احيانی داشته باشد. همه کافران، خدا را می‌شناسند اما منکرند یعنی جاهل‌اند. نوعی از ذکر در حالت‌های سختی، که برایشان پیش می‌آید، دارند. این همه آیات داریم، که «فَإِذَا رَكَبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ»^۴. از این گونه مطالب در قرآن داریم. منتها این ذکر قلیل است. «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كَسَالَى يُرَآؤُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا»^۵. منافقین که دلشان از همه سیاه‌تر است: «وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا»^۶، ذکر قلیل دارند. هیچ کس نیست که ذکر قلیل نداشته باشد. آنچه که امتیاز اهل ایمان است ذکر دائم و ذکر کثیر است. باید زندگی رنگ ذکر به خود بگیرد. وقتی ذکر کثیر شد بعد: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ»^۷ وقتی که حالت ذکر غلبه پیدا کرد بر وجود و رفتار ایشان، اگر یک وقتی غفلتی عارض شد سریع دوباره به آن حالت ذکر برمی‌گردد. اگر یک وقتی کید شیطانی سر راه او قرار گرفت، مگری از مکرهای شیطان، دامی برای او پهن کرد آن حالت ذکر او به کمک وی می‌آید و آن حالت ذکر، او را یاری کرده و از افتادن در دام شیطانی رها می‌کند.

۱. اعراف، ۱۷۹

۲. احزاب، ۳۵

۳. احزاب، ۴۲ الی ۴۳

۴. عنکبوت، ۶۵

۵. نساء، ۱۴۲

۶. نساء، ۱۴۲

۷. اعراف، ۲۰۱

« اسماعیل (علیه السلام) و تجدید بیت الله »

آیه فرمود، دستور بنای بیت به ابراهیم (علیه السلام) بعد از این که اسماعیل (علیه السلام) به دنیا آمد، صادر شد. درست وقتی که اسماعیل به درجه بلوغ و رشد رسیده است. تا اسماعیل به اینجا نرسیده بود، بیت، «مثابه للناس» نشده بود. وقتی اسماعیل به پایه رشد رسید، دستور آمد که «وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ»^۱. در آیات ساختن خانه کعبه خوب دقت کنید. می فرماید: «وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ * رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِن دُرِّيَّتِنَا». در اینجا، ذریه مطرح است: «وَمِن دُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُّسْلِمَةٌ لَّكَ». اینجا دیگر بحث شکل گیری امت است. بحث امامت تنها نیست. در آن آیه اول «وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ»، اول، جایگاه امامت تعیین شده است، بعد وقتی که اسماعیل (علیه السلام) آمد، مسأله استمرار امامت و شکل گیری آن امت و آن هسته مرکزی امت مطرح می شود. اولین امت ابراهیم (علیه السلام) خود اسماعیل (علیه السلام) است.

« اهل بیت امت وسط هستند. »

اینجا یک نکته تفسیری را عرض کنم. این نکته، مهم است. ما در روایات در تفسیر آیه «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا»^۲. در روایات داریم که این امت معنایش ائمه است؛ یعنی: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً». شاید نکته این باشد که این امت وسط، توسط امام پایه گذاری می شود. اولین کسی که پایه امت وسط را می گذارد علی بن ابی طالب (علیه السلام) است؛ یعنی امام در تعیین رسول الله (صلی الله علیه و آله) امام الأئمه ما در شکل گیری جامعه اسلامی است. اولین امت او یعنی اولین هسته مرکزی او کیست؟ اهل بیت هستند. این اهل بیت، این خاندان دست پرورده رسول اکرم (صلی الله علیه و آله)، تنها این نیست که خاندان رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) هستند. بحث تنها خاندان رسول اکرمی نیست. یعنی ما وقتی اهل بیت (خوب دقت کنید) را معرفی می کنیم به این معنی نیست که فقط قوم و خویش پیامبر (صلی الله علیه و آله) را معرفی می کنیم. بحث قوم و خویش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فی

۱. بقره، ۱۲۷.

۲. بقره، ۱۴۳.

نفسه مطرح نیست. و الا رسول خدا ﷺ خیلی قوم و خویش داشته است. بحث این است که اینان آن قوم و خویشی هستند که دست پرورده رسول اکرم ﷺ به عنوان آن هسته نخستین آن جامعه الهی و آن امت هستند. لذا ائمه ای هستند که یک امت اند. امتی هستند که این امت، پایه گذاران استمرار این امامت در جامعه اند. ابراهیم (علیه السلام) هم مثل خود رسول اکرم ﷺ اهل این بیت است. مخاطب آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»^۱ هم پیامبر ﷺ بوده است و هم خاندانی که اهل بیتی ایشان هستند. خود پیامبر ﷺ جزء مخاطبین است. منتها گفته ایم که بیت رسول ﷺ، بیت علی و فاطمه (علیها السلام) بوده است. این نکته در روایات هم آمده است. این همه تأکیدی که از سوی رسول اکرم ﷺ شده که نه ماه در بعضی از روایات، یا شش ماه در روایات متواتر بین شیعه و سنی، حضرت می آمد وسط نمازها و در آستانه درب خانه علی و فاطمه (علیها السلام) می ایستاد و می فرمود: «السلام علیکم یا اهل البیت»، این تأکیدی بود بر این که این بیت، بیت من است و این اهل، اهل این بیت اند. این تطهیر، تطهیر این بیت است. این همان تطهیری است که فرمود: «وَطَهَّرُ بَيْتِي» این بیتی که بیت خدا است این بیت رسول، بیت امام و بیت الطهاره است. طهارت از این بیت باید به همه جامعه منتقل شود.

این مطلب را می خواستم عرض کنم که آیه می فرماید: «وَإِذِ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ * رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ».^۲ امام باید اول مسلم باشد. لذا فرمود «وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ» در رابطه با خود وجود نبی اکرم ﷺ آیه «رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِن ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرْنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ * رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» نازل شده است.

این شکل گیری و بنیان گزاری امت، تمهیدی بود. تمهید برای چه؟ برای ظهور

۱. احزاب، ۳۳

۲. بقره، ۱۲۷ و ۱۲۸

آن امت غایبی. امتی که در زمان ابراهیم علیه السلام شکل گرفت، امت ممهده است؛ امت تمهیدی است. امامت او هم امامت تمهیدی است. امامت تمهیدی است برای چه؟ برای امامت اصلی و آن امامت غایبی. آن امامت غایبی و آن امامت برتر و آن امامتی که غایات اصلی آفرینش انسان به وسیله آن امامت تحقق پیدا می کند، امامت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت اوست.

« حج پیامبران گذشته

در روایات داریم که انبیاء دیگر مثل حضرت موسی علیه السلام و حضرت سلیمان علیه السلام هم، حج دور خانه کعبه کرده اند. عیاشی در تفسیر خود روایت می کند از زراره رضی الله عنها: «سُئِلَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام»، از امام باقر علیه السلام پرسیدند، «عَنِ الْبَيْتِ أَمْ كَانَ يُحَجُّ إِلَيْهِ قَبْلَ أَنْ يُبْعَثَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله و سلم؟» آیا قبل از مبعث نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مردم به خانه کعبه حج می کردند؟

«قَالَ نَعَمْ لَا يَعْلَمُونَ أَنَّ النَّاسَ قَدْ كَانُوا يَحْجُونَ؟» نمی دانند که مردم از قبل بعثت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هم حج انجام می دادند. «و نَخْبِرُكُمْ أَنَّ آدَمَ وَ نُوحًا وَ سُلَيْمَانَ قَدْ حَجُّوا بِالْبَيْتِ بِالْجَنِّ وَ الْإِنْسِ وَ الطَّيْرِ». گویا حج سلیمان علیه السلام هم حج همراه با همه لشکریانش بوده است. جن و انس و طیر، هم، همراه با ایشان در این سفر حج بوده اند. «وَلَقَدْ حَجَّهُ مُوسَى علیه السلام عَلَى جَمَلٍ أَحْمَرَ يَقُولُ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ». حضرت موسی علیه السلام بر روی یک شتر قرمز حج خانه کعبه انجام داد. تلبیه گفت. «يَقُولُ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ. فَإِنَّهُ كَمَا قَالَ تَعَالَى أَوَّلُ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ الَّذِي بَنَاهُ مَبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ». خانه کعبه اولین خانه ای است که خدای متعال برای مردم وضع کرده است. این روایت در تفسیر عیاشی است.^۱

« واژه شناسی بیت در قرآن

ما در قرآن کریم، سه آیه در رابطه با بیت داریم. یک آیه، همین آیه ای است که در روایت آمد: «أَوَّلُ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ»^۲ خانه کعبه خانه مردم است: «وُضِعَ

۱. تفسیر عیاشی مطبوع، جلد ۱ ص ۲۱۰

۲. آل عمران، ۹۶

لِلنَّاسِ». آیه دیگر که معلوم است که این آیه، مربوط به مرحله دیگری از مراحل تاریخ بشر است می‌فرماید: «وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ»^۱، ما این خانه را که قبلاً، «وُضِعَ لِلنَّاسِ»، برای ابراهیم (علیه السلام) آماده ساختیم. ابراهیم (علیه السلام) کیست؟ همان کسی است که خدای متعال فرمود: «لِلنَّاسِ إِمَامًا»^۲. ما او را امام قرار دادیم. آن ناسی که فرمود «أَوَّلُ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ» بعد فرمود: «وَإِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»^۳.

ما در مباحث فقه عمران شهری، مطلبی در این رابطه داشته‌ایم. این را اینجا هم تذکر می‌دهیم و آن این است که فرمود: «أَوَّلُ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ». این چنین مضمونی را از این آیه و روایات دیگری که در شرح این آیه و یا در شرح آیات مناسب این آیه آمده است، می‌فهمیم. مخصوصاً آیه دیگری که داریم که: «وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ».

جایگاه بیت برای ابراهیم (علیه السلام) مقرر شد. ابراهیم امام الناس است. این دو آیه را کنار هم بگذارید و این آیه که «وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا»^۴ این آیه سوم است. این سه آیه مکمل همدیگر هستند. با این آیات، مفهومی که باید از بیت داشته باشیم کامل می‌شود. هر آیه‌ای، جنبه‌ای از جنبه‌های این بیت را بیان می‌کند. آیه «وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا»، مبین آیه «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ» است. اولین خانه‌ای که برای مردم قرار دادیم، وضع کردیم، بر پا کردیم، این خانه‌ای نیست که مردم بروند در آن زندگی کنند. یک خانه ده متر در ده متر نیست که مثلاً خانه مسکونی باشد. می‌فرماید: «مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا»، مرجع مردم است. این خانه، مرجع مردم است. مردم به این خانه رجوع می‌کنند. محل امن مردم است. برای مردم، امنیت آفرین است. این خانه که مرجعیت مردم را دارد و محل امنیت مردم است را بعد، قرآن کریم آن را خانه امام معرفی می‌کند: «وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ». پس این بیت که مثابه مردم است و محل امن

۱. حج، ۲۶

۲. بقره، ۱۲۴

۳. همان

۴. بقره، ۱۲۵

مردم است و بیت الناس است به این لحاظ بیت الناس است. به این لحاظ، بیت مرجع است. مرجع مردم است. اینجا جایگاه امام است. همان طور که در روایات دیگر هم داریم.

« ولایت؛ فلسفه اصلی حج

در روایات متعددی ولایت در حج مطرح شده است. در روایت است که امام باقر علیه السلام بعد از طواف و دیگر اعمال نشستند و همراهشان یکی از اصحابشان بود، فرمودند: می بینی مردم چگونه حج می کنند؟ پیش از اسلام هم این گونه حج می کردند. یعنی این حجی که امروز ایشان انجام می دهند، حج جاهلی است. آن حجی واقعی است که حج ولایی باشد. «إِنَّمَا أَمْرُوا أَنْ يَطُوفُوا بِهَا ثُمَّ يَنْفِرُوا إِلَيْنَا فَيُعَلِّمُونَا وَلَا يَتَّبِعُهُمْ وَ مَوَدَّتْهُمْ وَ يَعْرِضُوا عَلَيْنَا نُصَرِّتَهُمْ»^۱. معنی این که بیایند حج دور خانه کعبه، انجام دهند، در حقیقت این است که خانه کعبه چون خانه امامت است باید بیایند دور خانه امام بگردند، با امام ارتباط برقرار کنند. مسلمین از همه دنیا، یک روز را با امام در ارتباط باشند. بیایند و نصرتشان را نسبت به امام، نشان دهند. بیایند با امام، ارتباط داشته باشند. معالم دینشان را از امام بگیرند. فلسفه حج، این است که مردم با امام در ارتباط باشند. یعنی به عبارت دیگر، حج می کنند تا انسجام جامعه اسلامی حول امام، مستحکم بماند. رابطه امام با مردم تقویت بشود. امام به مردم دینشان را تعلیم بدهد. از هر جمعیتی، از هر طایفه ای جمعی می آیند تا از امام احکام دینشان را یاد بگیرند، تا از امام مسائل زندگی شان را یاد بگیرند. نظیر آن آیه که فرمود: «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً»^۲ لازم نیست که همه مومنین برای تعلّم در این فضا حاضر باشند، «فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»^۳. لازم نیست همه مردم حرکت کنند پیش امام بروند. بیایند تفقه کنند، برگردند و فقه امام را به سایر مردم منتقل کنند. اما از هر طایفه ای جمعی باید

۱. الکافی ج ۱، ص ۳۹۲

۲. توبه، ۱۲۲

۳. همان

نفر داشته باشند. همین اندازه این رابطه را با امام حفظ می‌کند. چنین حکمتی در اصل مسأله حج هم وجود دارد.

بنابراین جایگاه بیت، جایگاه رهبری است. ما این را عرض کرده ایم که بیت الله بودنش هم، به همین لحاظ است. چرا این بیت، بیت خدا است؟ چون بیت خلافت الهی است. چون بیت الامام است. بلکه همه مساجد به شکلی بیوت الامام اند. در حقیقت، آن‌ها هم بیوت الله هستند. مساجد، محل ارتباط مردم با خداست. اما چگونه این مردم با خدا ارتباط برقرار می‌کنند؟ از طریق حضور در مساجد و ارتباط با امامی که این امام این مردم را با آن امامت کبری ربط می‌دهد. در نتیجه حضور مردم در مسجد، این انسجام اجتماعی جامعه اسلامی برقرار می‌شود. جامعه ای می‌شود دارای رهبری واحد و دارای فرهنگ واحد و دارای ارزش‌های برگرفته از امامی که جلوه ارزش‌ها و جلوه آرمان‌های این جامعه اسلامی است.

« حج حضرت ابراهیم علیه السلام »

در روایتی دیگر مرحوم کلینی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند: «أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِبْرَاهِيمَ علیه السلام أَنْ يَحُجَّ وَيُحَجَّ إِسْمَاعِيلَ مَعَهُ وَ يُسْكِنَهُ الْحَرَمَ فَحَجَّ عَلَى جَمَلٍ أَحْمَرَ وَمَا مَعَهُمَا إِلَّا جَبْرَائِيلُ علیه السلام». ^۱ این روایت بیان می‌کند که حضرت ابراهیم علیه السلام دو بار حج کرده است. نوبت اول، از فلسطین برای حج به جزیره العرب آمد. چون عرض کردیم که خداوند به ابراهیم علیه السلام دستور داده بود که ابراهیم! این مادر و فرزند را در این محل رها کن و برو. ظاهراً اولین نوبت بازگشت ابراهیم علیه السلام در این نوبتی بوده است که حج اولش را انجام داده است. آیه دارد که «رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ». ^۲ بنابراین معلوم می‌شود که حضرت ابراهیم علیه السلام ایشان را رها کرده بوده است. در روایت داریم که دستور داده شد اینها را این جا بگذار و برو. رفت و بعد از سال‌ها برگشت. همان برگشتی که در آن برگشت، دستور به ذبح اسماعیل علیه السلام داده شد. حالا ما این را از روی ظن عرض می‌کنیم. چون نص به این معنا نیست. منتها قرائن بر این دلالت می

۱. الکافی ج ۴، ص ۲۰۲

۲. ابراهیم، ۳۷

کند که در این حج اول، آن قضیه ذبح اسماعیل (علیه السلام) بود. دستور مقدمات ذبح صادر شد. آیه «فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى»^۱ در همین حج اول بوده است. در این حج اول، هنوز خانه کعبه ساخته نشده بود. طبق این روایت، حج اول ابراهیم (علیه السلام) و اسماعیل (علیه السلام) با راهنمایی جبرئیل، انجام می‌گیرد. جریان ذبح اسماعیل (علیه السلام) در این حج اول بوده است. یعنی در حقیقت، قربانی او اسماعیل (علیه السلام) بود. در رؤیا چنین دیده بود که «فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ». در این آیه، نکته ای هست که ندارد که «اَنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ». ندارد که من در خواب دیدم که تو را سر بریدم. این «اَنِّي أَذْبَحُكَ» یعنی من تو را در حال ذبح کردن دیدم. من در این حال تو را دیدم.

جریان را همه می‌دانید که بعد، خدا ندا کرد که «وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ»^۲. آن ذبح عظیم آمد که دیگر سنت شد و حاجیان هر ساله آن ذبح را انجام می‌دهند. همه اعمال حج، در این حج اول، به ابراهیم (علیه السلام) و اسماعیل (علیه السلام) تعلیم داده شد. قرآن دارد «فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ * وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ * قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ»^۳. وقتی که این دو اسلامشان را عملاً نشان دادند، یعنی در مرحله عمل، اسلام این دو کامل شد، به مقام امامت رسیدند. اسلامی که اینجا گفته می‌شود سابقاً گفته ایم، این اسلام، اسلام آخر است. این اسلام آخر، همان است که در آیه دیگر فرمود: «وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ»^۴ إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ»^۵.

معلوم می‌شود این اصطفا برای امامت، بعد از این «اسلم» بوده است. این اصطفا برای امامت، امامت با ذریه اش بوده است که مصداق بسیار بارز ذریه اش، همان اسماعیل (علیه السلام) است. «قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»^۵. بعد از

۱. صافات، ۱۰۲.

۲. همان، ۱۰۷.

۳. همان، ۱۰۳ الی ۱۰۵.

۴. بقره، ۱۳۰ و ۱۳۱.

۵. همان، ۱۲۴.

این که این اسلام تحقق پیدا می کند، اسلام ابراهیم علیه السلام و اسلام اسماعیل علیه السلام در عمل نشان داده می شود، اصطفا‌ی به امامت صورت می گیرد.

در روایت داریم سال بعد باز هم به ابراهیم علیه السلام دستور حج داده شد. در سال بعد دستور بنای خانه کعبه داده شد. بنابراین بعد از آن امتحان و بعد از اعلام امامت ابراهیم علیه السلام و اسماعیل علیه السلام به این امام دستور داده شد. به امام دستور داده شد که خانه کعبه را برپا کنید. در این روایت این چنین آمده است که «فَلَمَّا قَضَىٰ مَنَاسِكُهُمَا» در این نوبت اولی که دستور حج به ابراهیم داده شد و جبرئیل هم راهنمای آنها بود. چون روایت فرمود: «أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِبْرَاهِيمَ علیه السلام أَنْ يَحُجَّ وَيُحِجَّ إِسْمَاعِيلَ مَعَهُ وَيُسْكِنَهُ الْحَرَمَ فَحَجَّ عَلَىٰ جَمَلٍ أَحْمَرَ وَمَا مَعَهُمَا إِلَّا جَبْرَائِيلُ علیه السلام». تا آنجا که می فرماید «فَلَمَّا قَضَىٰ مَنَاسِكُهُمَا أَمَرَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ علیه السلام بِالْأَنْصِرَافِ». از قرائن، استفاده می شود که جریان امتحان به ذبح ولد در همین حج اول تحقق پیدا کرده است و این «فلما أسلما» و آن رسیدن به مقام امامت در همین حج اول تحقق یافته است: «وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ * إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ». این اصطفا‌ی چه موقع تحقق پیدا کرد؟ آن موقعی که خدا گفت «أسلم قال أسلمت». چه موقع گفت «انی اسلمت»؟ به قرینه آیه سوره صافات که می فرماید: «فلما أسلما» اینجا و در این حج، این «أسلمت» تحقق پیدا کرده است. بعد می فرماید: «فَلَمَّا قَضَىٰ مَنَاسِكُهُمَا أَمَرَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ علیه السلام بِالْأَنْصِرَافِ». دستور داده شد برو و به فلسطین برگرد. به جای اولت برگرد. «وَأَقَامَ إِسْمَاعِيلُ وَحْدَهُ مَا مَعَهُ أَحَدٌ غَيْرُ أُمَّهُ». اینجا پایه این امامت، امامت ذریه ای ابراهیم، گذاشته شد و اسماعیل اینجا مستقر شد تا این امامت و این رشته اسلام از اینجا و در این منطقه آغاز شود. «فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْقَابِلِ»، یعنی سال آینده وقت حج که شد، «أَذِنَ اللَّهُ لِإِبْرَاهِيمَ علیه السلام فِي الْحَجِّ وَبَنَاءِ الْكَعْبَةِ». در سال دوم خدا باز به ابراهیم دستور حج داد و در این سفر دوم به او دستور داده شد که کعبه را بسازد. «وَوَكَانَتِ الْعَرَبُ تُحُجُّ إِلَيْهِ وَإِنَّمَا كَانَ رَدْمًا». مردم حج انجام می دادند اما خانه خراب بود؛ هر چند پایه های خانه شناخته شده بود. مردم دور همان باقیمانده خانه که پایه های اصلی خانه بوده است طواف می کرده اند. «فَلَمَّا صَدَرَ النَّاسُ جَمَعَ إِسْمَاعِيلُ الْحِجَارَةَ وَ

طَرَحَهَا فِي جُوفِ الْكَعْبَةِ فَلَمَّا أَدِنَ اللَّهُ لَهُ فِي الْبِنَاءِ قَدِمَ إِبْرَاهِيمَ». در همین حج دوم، اذن به ساختن کعبه داده شد: «فَقَالَ يَا بُنَيَّ قَدْ أَمَرْنَا اللَّهَ بِبِنَاءِ الْكَعْبَةِ». فرزندم خدا به ما دستور ساختن خانه کعبه را داد. «وَوَكَشَفَا عَنْهَا فَإِذَا هُوَ حَجَرٌ وَاحِدٌ أَحْمَرٌ». خاک را پس زدند تا به آن پایه اصلی خانه کعبه که رسیدند دیدند که سنگ قرمزی پایه های اصلی این خانه را تشکیل می دهد. «فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ ضَعُ بِنَاءِهَا عَلَيْهِ». دستور داده شد که ساختن این خانه و دیوارها را روی آن پایه ها بنا کنند. «وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَرْبَعَةَ أَمْلَاقٍ يَجْمَعُونَ إِلَيْهِ الْحِجَارَةَ». چهار فرشته را خدا مأمور کرد که برای او سنگ جمع آوری کنند. «فَكَانَ إِبْرَاهِيمُ وَإِسْمَاعِيلُ عِ يَضَعَانِ الْحِجَارَةَ وَالْمَلَائِكَةُ تَنَاوَلُهُمَا». همین مطلب در آیه آمده است که فرمود: «وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ»^۱. پس قواعدی بوده است. ابراهیم و اسماعیل چه می کردند؟ رفع قواعد می کردند. رفع قواعد را با کمک فرشتگان انجام می دادند. فرشتگان سنگ می آورند و طبق این آیه، این دو با هم رفع قواعد می کردند. «فَكَانَ إِبْرَاهِيمُ وَإِسْمَاعِيلُ يُضَعَانِ الْحِجَارَةَ وَالْمَلَائِكَةُ تَنَاوَلُهُمَا حَتَّى تَمَّتْ اثْنَا عَشَرَ ذِرَاعًا». دیوارهای خانه کعبه را تا دوازده ذرع بالا بردند «وَوَهَيْتَا لَهُ بَابَيْنِ». دو درب هم برای خانه کعبه ساختند که در حال حاضر یک درب بیشتر باز نیست. آن درب دیگر را بستند. یعنی یک درب غربی ساختند یک درب شرقی. درب شرقی همین دربی است که امروز هست و باز است. درب غربی را بسته اند. یعنی دیگر دربی نیست. تبدیل به دیوار شده است. درب غربی، درب نزدیک به حجر یمانی است. «وَوَهَيْتَا لَهُ بَابَيْنِ بَابًا يَدْخُلُ مِنْهُ وَبَابًا يُخْرَجُ مِنْهُ». باب دخولی و باب خروجی. باب دخول ظاهراً همین باب شرقی بوده و باب خروج باب غربی بوده است. «وَوَضَعَا عَلَيْهِ عَتَبًا». برای این در، عتبه درست کردند. «وَوَشَرَجَا مِنْ حَدِيدٍ عَلَى أَبْوَابِهِ». برای این درب، به اصطلاح دسته درست کردند. شرح یعنی عروه، عروه یعنی دسته در یا آویزه در. پس از این روایت استفاده می کنیم که بعد از این که حضرت ابراهیم علیه السلام به مقام امامت رسید و اسماعیل علیه السلام به مقام امامت رسید، بعد از این که خدای متعال این دو را به امامت معین کرد و منصوب کرد، به آنها

دستور ساختن خانه کعبه داده شد. از این روایت به ضمیمه آیات قرآنی استفاده می شود که بعد آن که خدای متعال این دو را به مقام امامت معین کرد و منصوب کرد، آن وقت به آنها دستور ساختن خانه کعبه داده شد. در دو آیه داریم. در یک آیه داریم که ابتدا به ابراهیم دستور داده شد که «وَوَهَّزْ بَيْتِي»^۱، در آیه دیگر داریم دستور به اسماعیل علیه السلام و ابراهیم علیه السلام هر دو داده شد. «وَوَعَدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهَّرَا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ»^۲. اینجا نکته‌ای در فرق بین این دو آیه است. یعنی آیه ای که در آن دستور به ابراهیم علیه السلام داده شد و در آن آیه که این دستور به متوجه ابراهیم علیه السلام و اسماعیل علیه السلام است. در آن آیه اول «وَوَهَّزْ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ»^۳. قائمین دارد، عاکفین ندارد. ولی در آیه دیگر که دستور به ابراهیم علیه السلام و اسماعیل علیه السلام است، این دستور دوم، عاکفین دارد. «وَوَعَدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهَّرَا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ». ظاهراً نکته اش این است که در دستور اول به ابراهیم علیه السلام دستور داده شد که این کار را انجام بده، «وَوَهَّزْ بَيْتِي»، اما وقتش هنوز معین نشده بوده که این کار را چه موقع انجام بدهد. وقتی که مرحله انجام این کار فرا رسید دیگر اسماعیل علیه السلام هم به درجه بلوغ و رشد رسیده بود. معلوم است برای این امر که خانه کعبه را دو بار تطهیر نکرده است. یک بار است منتها با دو دستور. یک دستور ابتدا به خود ابراهیم علیه السلام صادر شد، بعد که اسماعیل علیه السلام بلغ مبلغ الرجال، طبق آنچه در روایت آمده است، دستور داده شد که حالا که اسماعیل هم آمده شروع کنید. به قرینه آیه دوم، معلوم است که این دستور قبلاً صادر شده بوده است. چرا بعد که اسماعیل علیه السلام آمد، تعبیر عاکفین شد؟ نکته این است که این زمان، دیگر معتکف داشته است. یعنی وقتی اسماعیل علیه السلام به مبلغ رجال رسید، کسانی بوده اند که در خانه کعبه اعتکاف کنند. معتکفین، خود حضرت اسماعیل علیه السلام و ذریه او و بستگان او و به تدریج کسانی که به هوای اسماعیل علیه السلام در آنجا مستقر شدند، بودند. از این قضیه، برداشت می شود که اعتکاف مربوط به مساجدی است که در

۱. حج، ۲۶

۲. بقره، ۱۲۵

۳. حج، ۲۶

بین مردم جامعیت دارد و به اصطلاح از دستورات و تکالیف اجتماعی است.

« مقصود از تطهیر بیت الله »

ما از روایات استفاده می کنیم تطهیر بیت الله، تطهیر من الشکر است. مراد از تطهیر، درست است که تطهیر از قاذورات و نجاسات هم هست؛ چون از توابع تطهیر من الشکر است؛ منتها تطهیر از نجاسات و قاذورات و امثال اینها، از توابع آن تطهیر اصلی است. تطهیر اصلی، تطهیر من الشکر است. تطهیر من الشکر یعنی چه؟ پاک کردن از شرک. می فرماید که «وَعَهْدُنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَن طَهَّرَا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ» یا در آیه دیگر داریم که «وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَن لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهَّرْ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ». این «أَنْ لَا تُشْرِكْ» و بعد «طَهَّرْ»، این قرینه بر این است که تطهیر، تطهیر از شرک است. شرک در چه؟ شرک در عبادت. شرک در عبادت یعنی چه؟ این را ما عرض کرده ایم که قرائن قرآنی فراوانی و همچنین قرائن روایی، بر این دلالت دارند که حقیقت شرک در عبادت، شرک در اطاعت است و حقیقت توحید در عبادت چیست؟ توحید در اطاعت. قرآن کریم می فرماید: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ فَإِن تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ»^۱. بگو به اهل کتاب بیایید این کلمه سوایی که بین ما و شما است را عملی سازیم؛ که به خدا شرک نوزیم و جز خدا را نپرستیم. بعد تفسیر می کند که یعنی چه جز خدا را نپرستیم؟ یعنی بشر را خدا قرار ندهید. در روایت داریم؛ هم در کافی است هم در بعض دیگر از کتب روایی ما که حضرت در تفسیر همین آیه و یا در تفسیر آیه دیگر که فرمود: «اتَّخِذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرَهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ»^۲. می فرماید که: «أَلَا إِنَّهُمْ لَمَّ يَصُومُوا لَهُمْ وَ لَمْ يُصَلُّوا». این که گفته است: «اتَّخِذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرَهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ» یعنی چه؟ معنی آن، این نیست که برای آنها نماز گذاشتند، در برابر آنها

۱. آل عمران، ۶۴

۲. توبه، ۳۱

سجده کردند. مقصود این نیست؛ «وَلَكِنَّهُمْ أَمْرُوهُمْ وَنَهْوُهُمْ فَأَطَاعُوهُمْ»^۱. منظور از اتخاذ احبار و رهبان، آرباباً، این بود که اینان را برخلاف امر خدا اطاعت کردند. آنها دستوری غیر از دستور خدا دادند و از آنها در این دستور غیر الهی اطاعت کردند. پس مراد از این عبادت چیست؟ اطاعتی است که بر غیر فرمان خدا مقرر شود و قرائن زیادی داریم. مانند آیه دیگری که در سوره یوسف آمده است که «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ»^۲؛ ایمان اکثر انسان‌ها به خدا، ایمان همراه با شرک است. سائل سؤال می‌کند که اینها چگونه هم مؤمن اند هم مشرک اند؟ حضرت می‌فرماید که «شرک طاعه». اینها شرک طاعت است. در اطاعت، کسی را شریک خدا قرار دادن. بگوییم به نام خدا و خلق مهربان ایران مثلاً یا خلق قهرمان ایران. این که در کنار خدا بگوییم ما خدا را اطاعت می‌کنیم، فرمان خدا را اطاعت می‌کنیم و فرمان دیگری را، این می‌شود شرک. این شرکی که در اول قرآن تا آخر قرآن روی آن شرک کار شده و نهی شده و امر به دوری از آن شرک داده شده است همین شرک است؛ شرک در اطاعت است. و اساس توحید، اطاعت محض از خدا است. راهش چیست؟ راهش هم اطاعت الإمام است. چرا که خدا مستقیم به ما دستور نمی‌دهد. چه کسی دستور خدا را به ما منتقل می‌کند؟ امام. حقیقت توحید این است که ما جز امام الهی را یعنی جز آن کسی را که خدا فرمود از او اطاعت کنید، اطاعت نکنیم. لذا گفتیم که یکی از مباحث ما با اهل سنت همین جا است. ما می‌گوییم شرک در اطاعت خواهد شد اگر ما بگوییم این امام را باید مردم انتخاب کنند. اگر ما بخواهیم توحید در اطاعت داشته باشیم، باید امام را خدا منصوب کند تا امر امام، منسوب به خدا بشود. بشود گفت این امر، امر خدا است. اگر این نصب نباشد، اطاعت از خدا نیست.

در مسأله ولایت فقیه هم، چرا فقهای ما می‌گویند، فقیه منصوب است، یا می‌گویند فقهای عادل، به نصب عام، منصوب از سوی امام عصر (علیه السلام) هستند؟ چون فرمود: «فَاتَّبَعْتَهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ»^۳. این نصب است که اطاعت از فقیه

۱. بحار الانوار، ج ۹، ص ۶۹، ص ۱۰۲

۲. یوسف، ۱۰۶

۳. بحار الانوار، ج ۲، ص ۹۰

را اطاعت از خدا می‌کند. اگر این نصب نباشد، بگوییم چون مردم انتخاب کرده اند ما می‌گوییم اطاعت او واجب است این همان شرکی است که خدای متعال از آن نهی کرده است. چون معنی، این می‌شود که ما غیر خدا را هم اطاعت می‌کنیم. گفته ایم که فرق بین استبداد و بین دموکراسی غربی جز این نیست که هر دو هوای نفس است، هر دو اطاعت هوی است. آن، اطاعت هوای یک انسان است، این اطاعت هوای جمعی از انسان‌ها است. اگر نصب حاکم به دستور خداوند نباشد، اطاعت هوی است. باید، اطاعت خدا باشد: «فَلِذَلِكَ فَادُعْ وَاسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَقُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَأُمرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ»^۱. این آیه در سوره شوری خیلی آیه رسایی است: «فَلِذَلِكَ فَادُعْ»، اشاره به «شَرَعَ لَكُمْ مِّنَ الدِّينِ»^۲ دارد، آن دین خدا؛ «فَلِذَلِكَ فَادُعْ وَاسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتُ».

باید این را تذکر داد که برخی به اشتباه، استقامت را به صبر و مقاومت تفسیر می‌کنند. نه، در قرآن کریم استقامت به این معنی نیست. استقامت یعنی در راه راست حرکت کردن و راه راست را در پیش گرفتن. صراط مستقیم را در پیش بگیر. البته در پیش گرفتن صراط مستقیم، متوقف هست که انسان پایدار باشد، صبر داشته باشد. این از لوازم این استقامت است. پایداری و صبر می‌طلبد اما معنای تحت اللفظی استقامت، روی خط راست حرکت کردن است. خط راست هم خط توحید الهی است. فرمود: «فَلِذَلِكَ فَادُعْ وَاسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ».

این را ما کرارا گفته ایم در قرآن کریم یک قضیه حقیقیه دو شقی خیلی مطرح شده است که یا انسان اطاعت خدا می‌کند یا اطاعت هوی. دیگر راه سومی در کار نیست. برای این که اطاعت، اطاعت خدا باشد این حاکم، باید منصوب از سوی خدا باشد. این معنای «طهر بیتی» از شرک است. این خانه تعیین می‌شود تا امامت و اطاعت از خدا به وسیله اطاعت از امام پای بگیرد. و این معنا، معنای ظاهری است نه باطنی. در زمان ابراهیم علیه السلام بتی نبوده است تا تطهیر از بت‌ها

۱. شوری، ۱۵

۲. همان، ۱۳

شود. این تطهیر از بت اگر جایی آمده باشد کنایه است. این حج را به اطاعت از چه کسی انجام می دادند؟ این حج را که می آمدند، با عادات و آداب جاهلی خودشان انجام می دادند. خواهیم گفت وقتی روی آداب جاهلی حج کنند یعنی به دستور خدا این حج را انجام ندهند، حج اسلامی نکرده اند. می آمدند برهنه حج می کردند. باید به آداب الهی و به دستور امام انجام دهند.

« نقش حضرت اسماعیل علیه السلام و فرزندان ایشان در ساخت و مدیریت کعبه

گویا حضرت اسماعیل علیه السلام در همان مکه، بنیاد یک جامعه مسلم را بنا نهاد. این که در آن آیه کریمه می فرماید: «رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُسْلِمَةٌ لَكَ»^۱، از ذریه اسماعیل علیه السلام این امت مسلم شکل گرفت و تا دوران رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم این امت مسلم تداوم داشت. اجداد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم همه بر این اسلام ابراهیمی و اسلام اسماعیلی بوده اند و به آن عمل می کرده اند.

روایتی را مرحوم کلینی از امام باقر علیه السلام نقل می کنند که شاهد و مبین بر این است که چه اتفاقاتی به طور اجمال بر این جامعه ای که حضرت اسماعیل علیه السلام تأسیس کرد رخ داد. سند روایت، صحیح است. «قَالَ لَمْ يَزَلْ بَنُو إِسْمَاعِيلَ وَوَلَاةَ الْبَيْتِ وَ يَقِيمُونَ لِلنَّاسِ حَجَّهُمْ وَ أَمْرَ دِينِهِمْ»؛ همواره فرزندان حضرت اسماعیل علیه السلام و ولات بیت بودند و اولیای امر این بیت بودند. ولایت البیت، (در آینده توضیح خواهیم داد، در گذشته هم اشاره کرده ایم)، مسئولیت امام است. ولی البیت اصلی، امام منصوب من الله است یا وصی امام. این که اینان، ولات بیت بوده اند، خود علامت آن است که اینان، اوصیاء حضرت اسماعیل علیه السلام بوده اند. مأموریت امامت در عصر خودشان در آن منطقه را به عهده داشته اند. «لَمْ يَزَلْ بَنُو إِسْمَاعِيلَ وَوَلَاةَ الْبَيْتِ وَ يَقِيمُونَ لِلنَّاسِ حَجَّهُمْ وَ أَمْرَ دِينِهِمْ يَتَوَارَثُونَهُ كَابِرٌ عَنْ كَابِرٍ»؛ و لذا امارت حج هم به عهده آنان بوده است. امیرالحاج بوده اند. امیرالحاج اصلی خود امام است. اینها از مسئولیت ها و مناصب امامت است، هم امارت حج و هم ولایت البیت. «يَقِيمُونَ لِلنَّاسِ حَجَّهُمْ وَ أَمْرَ دِينِهِمْ يَتَوَارَثُونَهُ كَابِرٌ عَنْ كَابِرٍ»؛ امر دین مردم به عهده همین

بنواسماعیل علیه السلام بوده است.

« وراثت در امامت

اگر خداوند متعال شایستگی را در اولاد امام دید، به آن ولد هم می دهد. لذا این نکته مهمی است. این را باید متوجه بود که این حرفی که ما می زنیم که امامت در امیرالمومنین علیه السلام و اولاد امیرالمومنین است، این فرق می کند با سلطنت های وراثتی و امثال این حرف هایی که گاهی در این حکومت های وراثتی زده می شود. آنجا وراثتی است. یعنی می گویند چون فلانی بچه سلطان است لذا از آن پدر یا سلطان، سلطنت یا حکومت به بچه به ارث می رسد. ما چنین چیزی نداریم. ما نمی گوییم به ارث می رسد. نمی گوییم چون امام حسن علیه السلام فرزند حضرت امیر علیه السلام بوده است، امامت به او به ارث رسیده است، نه، بلکه نصب است. همان طوری که امیرالمومنین علیه السلام از سوی خدا تعیین به امامت می شود، امام مجتبی علیه السلام هم به همان شکل، از سوی خدا تعیین می شود. سیدالشهداء علیه السلام هم از سوی خدا تعیین می شود، اولاد ائمه اطهار هم، از سوی خدا تعیین می شوند. لذا گاهی از ولد به ولد نیست از آخ به آخ است. مثل امام حسن و امام حسین علیه السلام، لذا این نکته ای است که باید توجه داشت که ما قائل به امامت وراثتی نیستیم. تعبیر «يَتَوَارَثُونَهُ» که در این روایت آمده است، «يَتَوَارَثُونَهُ كَابِرٍ عَنْ كَابِرٍ»، نه به این معنا است که ارث به شکل مرسوم می برند، اینجا، یعنی منتقل می شود. اینجا منظور از توارث، انتقال این امامت است. انتقال امامت از نسلی به نسلی دیگر. این انتقال، انتقال به نصب است. انتقال به تعیین الهی است. فرمود: «وَمِنْ ذُرِّيَّتِي»، این درخواست ابراهیم علیه السلام بود که نصب صورت بگیرد، تعیین امامت بشود. این جعل است: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»؛ همان جعل امامتی که برای ابراهیم علیه السلام صورت گرفت، برای اسماعیل علیه السلام هم صورت گرفت. همان جعل امامت برای بعضی از فرزندان اسماعیل علیه السلام و بعضی از فرزندان اسحاق علیه السلام هم بنا بر شایستگی صورت

۱. بقره، ۱۲۴

۲. همان

گرفت. عهد امامت، «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» است. پس وراثتی نیست. اگر وراثتی بود، این آیه نمی فرمود: «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ». «يَتَوَارَثُونَهُ كَابِرٌ عَنْ كَابِرٍ حَتَّىٰ كَانَ زَمَنُ عَدْنَانَ بْنِ أَدَدَ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ أَفْسَدُوا وَ أَحَدَّثُوا فِي دِينِهِمْ وَ أَخْرَجَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا»؛ این جامعه مکه، جامعه عادل، جامعه پاک، جامعه بسیار برجسته ای بوده است. می خواهیم بگوییم حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهم السلام کار کوچکی نکردند. یک جامعه پاک طاهر مقیم عدل، مقیم حکم خدا برپا کردند. سال ها و قرن ها این جامعه، جامعه صالحی بوده است. بعد آرام آرام بر این جامعه فساد عارض شده است.

« پیامبرانی از اولاد اسماعیل علیه السلام »

در این جا مناسب است به این سؤال پاسخ داده شود که آیا میان حضرت اسماعیل علیه السلام و پیامبر ما صلی الله علیه و آله از اولاد اسماعیل علیه السلام پیامبری بوده است؟ جواب این است که از اولاد اسماعیل علیه السلام در روایات داریم که پیغمبر علیه السلام بوده اند. مثلاً خالد بن سنان آخرین پیامبری بوده که قبل از حضرت رسول صلی الله علیه و آله از اولاد اسماعیل علیه السلام در جزیره العرب بوده است. منتها پیامبر مأمور به اعلان نبوت نبوده، پیامبر پنهان بوده است. در شرایط خاص، پیامبری چنین بوده است. پیامبر مبعوث نبوده است. پیامبری نبوده که مأمور شود، مردم را به سوی خدا دعوت کند. رسول به که گفته می شود، مرسل یعنی چه؟ یعنی به سوی مردم ارسال شود. مردم را دعوت کند. مردم را به سوی خدا دعوت کند. یکی از تفاوت های نبی و رسول همین است. ممکن است کسی پیامبر باشد «يُوحَىٰ إِلَيْهِ»، منتها مأمور به سوی مردم نباشد. مأموریت نداشته باشد که برود مردم را دعوت کرده و آنها را به سوی احکام الهی و امر خدا دعوت کند.

«حَتَّىٰ كَانَ زَمَنُ عَدْنَانَ بْنِ أَدَدَ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ أَفْسَدُوا وَ أَحَدَّثُوا فِي دِينِهِمْ»؛ در زمان عدنان بن ادَد که از فرزندان اسماعیل علیه السلام بوده است، فساد کردند. «وَ أَخْرَجَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا فَمِنْهُمْ مَنْ خَرَجَ فِي طَلَبِ الْمَعِيشَةِ»، اینجا بوده

که این جامعه، آن جامعه اسماعیلی به تدریج متلاشی شده است. و الا آن جامعه ای که اسماعیل علیه السلام برپا کرده، تا این دوران یک جامعه مقیم عدل و مقیم حکم خدا بوده است. ذریه ای که اسماعیل علیه السلام پرورانده ذریه عادلانه ای بوده است. تا این دوران ذریه پاکی بوده است. بعد فساد عارض شده است.

« تدوین نادرست تاریخ

یکی از جنایت هایی که بر تاریخ بشر گذشته است، نحوه تدوین تاریخ است. این تاریخی که تدوین شده است و در دست ما و شما است، این تاریخ قدیم، تاریخ شاهان است. حتی تاریخ ایران را که می خواهند توضیح دهند، می گویند فلان شاه و فلان شاه، تا می رسد به آخر. این تاریخ واقعی نیست. تاریخ، که تاریخ شاهان نیست. در تدوین تاریخ، تاریخ انبیاء کلاً محو شده است، حذف شده است. حتی تاریخ حکومت های آنها محو شده است. وقتی تاریخ شاهان و سلاطین را می گویند، به دوره انبیاء که می رسند چه می کنند؟ این دوره را کاملاً فاکتور می گیرند. یعنی اجازه نداده اند که بشر بر دوره های حکومت انبیاء اطلاع پیدا کند. دوره های حکومت انبیاء دوره های کوتاهی نبوده است. نسل دوره حکومت داوودی و نسل حضرت سلیمان و داوود علیه السلام بیش از هزار سال حکومت کردند. در روایت داریم که «كَانَتْ أَنْبِيَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ تَسُوْسُهُمْ»، انبیاء بنی اسرائیل، سیاستمداران بنی اسرائیل بوده اند و در مدت های مدید فرمانروایان بنی اسرائیل بوده اند. شاید حدود هزار سال بر حکومت های انبیاء بنی اسرائیل گذشته است. حکومت عدل داشتند، حکومت عادلانه، حکومت عدل مطلق. جامعه آنها جامعه عدلی بوده است. قاضی آن، دانیال پیغمبر علیه السلام بوده است. حضرت دانیال علیه السلام قاضی بوده است. قاضی یعنی حاکم. حاکم و قاضی بوده است. لذا روایت داریم، حضرت امیر علیه السلام در بعضی از قضاوت های خود به بعضی از قضاوت های دانیال علیه السلام استشهاد کرده است. بنابراین، انبیاء بنی اسرائیل، حکومت داشتند. حکومت هایشان هم در مدت های کوتاه نبوده است. در پاسخ این سخن که برخی می گویند شما که می گویند حکومت الهی و حکومت دینی، این حکومت، چه موقع بوده است؟ باید گفت که

در دوران‌های زیادی بوده است. نگذاشتند کسی از این حکومت‌ها مطلع شود. همین حاکمان جور و اتباع آنها اجازه ندادند در تاریخ، اسمی از انبیاء آورده شود. حکومت حضرت داوود علیه السلام و سلیمان علیه السلام را که همه می‌دانیم. چرا اثری از داوود و سلیمان علیه السلام در تاریخ فعلی و مدون بشر نیست؟ چرا اثری از آبادانی‌های اینان نیست؟ اینان، دنیا را بسیار آباد کردند. حضرت داوود و حضرت سلیمان علیه السلام آبادانی‌های بسیار گسترده‌ای را در این منطقه به اصطلاح، الشرق الاوسط، به وجود آوردند. بسیاری از این ساختمان‌هایی که گاهی به بعضی از سلاطین جور نسبت داده می‌شود متعلق به دوران‌های حکومت سلیمانی است و به دروغ به دیگران نسبت داده شده است. لذا باید به این نکته توجه داشت که دوران‌هایی بر بشر گذشته که حکومت‌های عدلی به رهبری انبیاء در آن دوران‌ها برقرار بوده است. این دوران‌ها، دوران‌های کوتاهی هم نبوده که بگوییم پنج سال و شش سال و ده سال و یا بیست ساله‌اند، دوران نسبتاً طولانی بوده است. همچنین در جامعه مکه، هر دو تیره اولاد حضرت ابراهیم علیه السلام هم تیره اسحاقی و هم تیره اسماعیلی، هر دو مبنای یک جامعه عدل بوده‌اند. این امامت، طی قرن‌ها، ادامه داشته است. عدل برقرار کرده است، جامعه عادلانه‌ای بر پا ساخته است و نمونه‌ای از جامعه عدل را ارائه کرده است. البته این جوامع بعداً دچار تحریف شده‌اند. لذا می‌فرماید که تا زمان عدنان بن ادد، این جامعه عدل ابراهیمی و اسماعیلی ادامه داشته است. بعد از اسماعیل علیه السلام تا زمان عدنان بن ادد، ده نسل یا شاید بیش از ده نسل، تداوم داشته است. چند قرن تداوم داشته است.

«فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ أَفْسَدُوا وَ أَحَدَّثُوا فِي دِينِهِمْ وَ أَخْرَجَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً فَمِنْهُمْ مَنْ طَلَبَ الْمَعِيشَةَ»؛ بعد که فساد در جامعه مکه، در جامعه اسماعیلی به وجود آمد، جنگ و اختلاف شد. بعضی از این جامعه رفتند. جامعه اسماعیلی متلاشی شد. «وَ مِنْهُمْ مَنْ خَرَجَ كَرَاهِيَةَ الْقِتَالِ وَ فِي أَيْدِيهِمْ أَشْيَاءُ كَثِيرَةٌ مِنَ الْحَنِيفِيَّةِ»، آنان، بسیاری از شرایع حنیفیه را داشته‌اند. حنیفیه یعنی همین اسلام محمدی. به عنوان نمونه «مِنْ تَحْرِيمِ الْأُمَّهَاتِ وَ الْبَنَاتِ»، مادران حرام بوده‌اند، تحریم نکاح امهات، تحریم نکاح دختران، بنات، «وَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ

فِي النَّكَاحِ»، خیلی از محرمات نکاح را داشته‌اند، «إِلَّا أَنَّهُمْ كَانُوا يَسْتَحِلُّونَ امْرَأَةَ الْأَبِ»، از احکام ابراهیمی چند حکم را نداشتند. زن پدر را حلال می‌دانستند. نه مادر را، زن پدر را. «وَأَبْنَةَ الْأَخْتِ»، دختر خواهر، «وَالْجَمْعَ بَيْنَ الْأَخْتَيْنِ». این چیزها در شریعت آنها نبود. «وَوَكَانَ فِي أَيْدِيهِمُ الْحَجَّ وَالتَّلْبِيَةَ وَالعُسْلُ مِنْ الْجَنَابَةِ»، حتی غسل از جنابت هم در این حنیفیه سابق بر رسول اکرم ﷺ که در اولاد اسماعیل (علیه السلام) جاری بوده، وجود داشته است. «إِلَّا مَا أَحَدْتُوا فِي تَلْبِيَتِهِمْ وَ فِي حَجِّهِمْ مِنَ الشَّرْكِ»، ولی بعدها در همین تلبیه و حج، بعضی از کارهای مشرکانه به وجود آوردند. «وَوَكَانَ فِي مَابَيْنَ إِسْمَاعِيلَ وَعَدْنَانَ بْنِ أَدَدَ مُوسَى (علیه السلام)». وقتی می‌گویند بین عدنان و بین اسماعیل (علیه السلام) حضرت موسی (علیه السلام) بوده، خود فاصله حضرت موسی (علیه السلام) تا اسماعیل (علیه السلام) خیلی است، بیش از هزار سال است.

« شریعت محمدی؛ مکمل شرایع سابق

این نکته باید گفته شود که تمام انبیاء، به استناد قرائن، به شریعت حضرت محمد ﷺ عمل می‌کردند؛ هر چند برای امت شان شریعت متناسب با آنها را عرضه کرده‌اند. مثلاً در زمان حضرت نوح (علیه السلام) شریعت، مختصر بوده است و به تدریج گسترش یافته است. آیه می‌فرماید: «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ»، این آیه از سوره آل عمران مطالب مهمی را می‌فرماید. این را باید توضیح داد که البته جای تفصیل آن، اینجا نیست. مطلب مهم این است که خدای متعال می‌فرماید ما از همه انبیای قبل از رسول خاتم پیمان ﷺ پیمان گرفتیم، عهد بستیم با آنان که به رسول اکرم ﷺ، به این رسول خاتم ﷺ که «رسول مصدق لما مع النبیین» است، ایمان بیاورند و او را یاری کنند. این واژه «رسول مصدق ما مع النبیین»، رسول تصدیق کننده تمام آنچه با انبیاء بوده، این واژه و این اصطلاح یا این نام و نشان مخصوص وجود مقدس نبی اکرم ﷺ است که آمد و تمام کتب پیشین و انبیاء پیشین را تصدیق کرد. چند جا در قرآن کریم تکرار شده است. یا در جای دیگر «وَقُلْ

آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ، هر چه خدای متعال از کتب پیشین، نازل کرده است، ایمان به آن دارم، کتب پیشین را تصدیق می‌کنم. این نکته بسیار مهمی است. یکی اثر عملی و تجربه عملی در تاریخ بشر این است که اگر تصدیق رسول خدا نبود اگر مصدقیت رسول خدا ﷺ لما مع النبیین نبود، امروز هیچ دلیلی بر نبوت موسی و عیسی (علیهم‌السلام) وجود نداشت. یعنی چه دلیلی بر این که اصلاً موسایی بوده؟ یا اگر موسایی بوده، معجزه داشته است؟ یا اگر عیسایی بوده معجزه داشته است؟ اگر قرآن کریم نبود و اگر رسول خدا ﷺ نبود و تصدیق او نسبت به لما مع النبیین قبل از خود، دلیلی بر نبوت عیسی (علیهم‌السلام) و موسی (علیهم‌السلام) نبود؛ چون آنچه امروز از این تورات و انجیل در دست ماست، اگر ما بخواهیم به همین تورات و انجیل عمل کنیم، حق با همان «برتراند راسل» است که کتاب «چرا مسیحی نیستیم؟» را نوشته است. او نوشته «كَفَرْتُ بِهَذَا الدِّينِ». این دینی که در تورات است و در انجیل، این دین، «يُسْتَحَقُّ أَنْ يَكْفَرَ بِهِ الْإِنْسَانُ»؛ چون این دینی که آنجا معرفی شده است، استهزاء به ادیان، بلکه استهزاء به ارزش های انسانی و عقل انسان است. شما اگر بخوانید این تورات موجود را متعجب می‌شوید که چگونه جنایت هایی به انبیای الهی نسبت داده است؛ آدم کشی های عجیب و غریب و این که شهرها را چگونه ویران کرده اند و آن را به انبیاء الهی نسبت داده است. این کارهایی که الآن اسرائیلی ها در فلسطین انجام می دهند، اینها را طبق تورات انجام می دهند. یعنی کاری که می کنند بر طبق تعالیم تورات است. تعلیم، این است که اگر وارد شهری شدید، شهر را بسوزانید. بر اهلس بسوزانید. خانه را بر مردم خراب کنید. به کودکان رحم نکنید. به زنان رحم نکنید. یوشع بن نون چنین کرد. جنایت هایی را به انبیای الهی نسبت می دهند یا به خدای متعال اراجیفی نسبت می دهند. این که خدا از آسمان پایین آمد و با حضرت یعقوب (علیهم‌السلام) کشتی گرفت و آخرش حضرت یعقوب (علیهم‌السلام) خدا را به زمین زد و روی سینه خدا نشست و گفت: تا امامت را به بچه های من ندهی، دست از سرت بر نمی دارم. در تورات موجود، این داستان، هست. اینها شوخی نیست.

ما موقعی خارج که بودیم برای این که بچه های ما با مزخرفات اینها آشنا بشوند تا یک وقت تحت تأثیر قرار نگیرند، می آمدم برای آنها تورات می خواندم. برای تفریح هم که شده می خواندیم. هم تفریح و هم این که اینها بفهمند که اینان چقدر در همه چیزشان مزخرف اند. تفریح همراه با تعلیم بود تا بچه ها بدانند چرا اروپایی ها از دین خدا برگشتند. علت برگشت آنان همین بود. همین دینی که آنها به عنوان دین تعلیم کردند. این که خدای متعال روز اولی که آدم و حوا را آفرید، در بهشت که قدم می زدند، این تقریباً در صفحه اول تورات است که خدا خسته شده بود و داشت در بهشت قدم می زد. یکباره صدای خش خش شنید. معلوم شد این آدم و حوا هستند که دارند راه می روند. گفت کجایید؟ معلوم شد اینها خودشان را پنهان کردند. گفت: چرا پنهان شدید؟ گفتند که ما لختیم، برهنه ایم. گفت: عجب، شما فهمیدید که لختید؟ از درخت معرفت خوردید؟ معلوم می شود که از درخت معرفت خورده اید که برهنگی خود را فهمیدید. یعنی اینها برهنه بودند ولی معرفت نداشتند. درختی این میوه ای که آدم و حوا خوردند و به جرمش از بهشت بیرون رفتند، درخت دانش است، درخت معرفت است؛ بشر باید همچنان احمق بماند. همین الآن هم می گویند، ایمان با علم و معرفت دو تا است. الآن ایمان کلیسایی چه ایمانی است؟ می گویند با استدلال و برهان و عقل و اینها ما حرف نمی زنیم. آنچه در تورات است و در انجیل آمده باید به آن ایمان داشت. بابا این با عقل سازگار نیست، خب نباشد. بنا نیست ایمان با عقل سازگار باشد. همچنین دینی را به بشر حواله می کنند، به بشر تحویل می دهند، واقعاً «یستحقُّ أنْ یُکفر به» و در کفر به این دین، حق با مثل «برتراند راسل» است. اما حق با آنها نیست. در چه چیزی؟ در یک نکته حق با مثل «برتراند راسل» و متفکرین غربی و امثال اینها نیست، و آن تکبر و خود برتر بینی آنان است. آنان می گویند، آنچه ما داریم، همه چیز است و چیزی جز آن، بشر ندارد. می گویند اگر انبیای ما اینجوری هستند، یعنی اگر تورات و انجیل ما این است پس دیگر هر چه هست بدتر از این است. به خود اجازه هم نمی دهند قرآن را مطالعه کنند. قرآن را مطالعه نمی کنند. کتب ما را مطالعه نمی کنند. اطلاعی ندارند. جهل مطلق دارند.

تازه اگر هم بخواهند مطالعه کنند، خوب دقت کنید، حاضر نیستند بیایند پیش اساتید ما زانو بزنند یاد بگیرند که چه گفته ایم. چند تا دانشجوی غربی از مکاتب غرب نه حالا این بچه های مسلمان خودمان که آنجا هستند و بعد می آیند اینجا، اینها خود جامعه مسلمان هستند، نه، از خود غربی ها، چند تا دانشمند داریم در طول این پانصد سال بعد از رنسانس غرب که آمده باشند در حوزه های علمیه ما زانو زده باشند، ببینند ملاصدار چه گفته است؟ ببینند فقهای ما چه گفته اند؟ این هم دانش است. نه، این را قبول ندارند که دانش است. نه، این دانش نیست، این مهملات است! بیایید بنشینید ببینید ما چه می گوئیم. حرف ما را بشنوید. این حالت، حالت خود برتر بینی غربی ها نسبت به تمام جوامع بشری است. می گویند ما از همه برتریم. بنابراین حالا که ما از همه برتریم و هرچه ما داریم همان است که جز این چیزی نیست، حالا که دین، این است، پس همه دین ها همین است. حالا که تورات و انجیل این است، پس همه کتب الهی این گونه اند. اجازه فحص و تتبع و اطلاع نسبت به سایر کتب و انبیاء و سایر علوم اقوام دیگر به خودشان نمی دهند. این اشکالی است که آنها دارند.

برگردیم به اصل مطلب. این روایت را که ما خواندیم که آخرین جمله روایت چنین بود: «وَ كَانَ فِيمَا بَيْنَ إِسْمَاعِيلَ وَ عَدْنَانَ بْنِ أَدَدَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ»، این بود قرینه سخنی که ما گفتیم که معلوم می شود این جامعه اسماعیلی، این جامعه عدلی که اسماعیل عليه السلام برپا ساخت، قرن ها تداوم داشته است، تا عدنان بن ادد. که تازه بین عدنان و بین اسماعیل عليه السلام حضرت موسی عليه السلام بوده است. خود حضرت موسی عليه السلام فاصله اش تا حضرت ابراهیم عليه السلام بیش از هزار سال است.

«و روی المجلسی فی البحار عن دعائم الإسلام قال» در روایتی هم که مجلسی در بحار نقل می کند از دعائم الاسلام ابو حنیفه شیعی. می دانید که ابو حنیفه نعمان داریم که در مصر فقیه دولت فاطمیین بوده است. این فقیه دولت فاطمیین به نام ابوحنیفه شیعی معروف است. کتابی در فقه دارد به نام دعائم الإسلام. خیلی کتاب ارزشمندی است. روایاتی که در این کتاب جمع کرده، همه عن جعفر بن

محمدالصادق علیه السلام است. همه این کتاب، روایاتی است که او از امام صادق علیه السلام روایت کرده است. منتها متأسفانه سند ندارد. چرا؟ چون او به قصد روایت نقل نکرده است بلکه به قصد تدوین فقه، نقل کرده است.

« مراحل تدوین فقه شیعی »

فقه شیعی و جعفری چند مرحله تدوین داشته است. ابتدا که تدوین شده است، تدوین، تدوین حدیثی بوده است. یعنی فقها که فقه تدوین می کرده اند، احادیث را با سند نقل می کرده اند. حدیث بوده است. بعد به تدریج، سند را حذف کرده اند و فقه فتوا شده است. منتها این فقه فتوا هم با متن روایات بوده است. یعنی به عنوان فتوا نقل می کرده اند نه به عنوان حدیث؛ مثل کتاب «النهأیه» شیخ طوسی. کتابی دارد مرحوم شیخ، «النهأیه فی مجرد الفقه و الفتاوی» که دیگر در آن استدلال نیست. ولی متن این کتاب معمولاً همان روایات است. یا کتاب صدوق و پدر صدوق. کتاب «مقنع» که برای مرحوم صدوق است. فرق است بین «مقنع» و «مقنعه». «مقنعه» برای مفید است و «مقنع» برای صدوق. کتاب «مقنع» یک کتاب فقهی است، منتها متن آن، تماماً روایت است. آن روزگار، هنوز، مسائل جدید پیش نیامده بوده است و هنوز تفریعات فقهی که متن این فروع فقهی در روایت نیامده باشد پیش نیامده بوده است. لذا فقهاء که کتاب می نوشتند همان متن روایات را به عنوان فقه، تدوین می کرده اند. همین روش را ابو حنیفه نعمان در این کتاب دعائم الإسلام در پیش گرفته است. لذا کتاب فقه نوشته است منتها همه اش از جعفر بن محمدالصادق علیه السلام است. بعضی از بزرگان ما به این کتاب اعتماد می کنند. یعنی هر چه ابو حنیفه نعمان شیعی در این کتاب نقل کرده به عنوان روایت تلقی می کنند. حتی بعضی ها به منزله روایت صحیح تلقی می کنند. که البته این جای اشکال دارد. به هر حال، ایشان این روایت را نقل می کند.

« روش ساختن کعبه »

أبو حنیفه نعمان شیعی نسبت به شکل یا روش ساختن خانه کعبه توسط ابراهیم علیه السلام و اسماعیل علیه السلام می فرماید: «و كان إبراهيم علیه السلام و اسماعیل علیه السلام

يُنَاوِلُهُ الْحِجَارَةَ». حالا شاید در آن مراحل بالا بردن دیوار بوده است، شاید ابتدا هر دو با هم می ساختند، اما شاید دیوار که بالا رفته است، باید یکی سنگ می داده، یکی هم سنگ را جایش می گذاشته است. شاید این چنین بوده است. به هر حال می فرماید که ابراهیم بنایی می کرد. به اصطلاح، حضرت اسماعیل عليه السلام سنگ دست او می داد. «اسْمَاعِيلُ يُنَاوِلُهُ الْحِجَارَةَ وَ يَرْفَعُ الْقَوَاعِدَ فَلَمَّا صَارَ إِلَى مَقَامِ الرُّكْنِ الْأَسْوَدِ»، وقتی به جای حجر الأسود رسید، «قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِاسْمَاعِيلِ عليه السلام أَعْطِنِي حَجْرًا لِهَذَا الْمَوْضِعِ». ابراهیم فرمود سنگی برای این نقطه از خانه کعبه به من بده. «فَلَمْ يَجِدْ»؛ دید سنگ ها تمام شده است، دیگر برای حجر الأسود سنگی نبود. «قَالَ أَذْهَبَ فَاطْلُبْهُ»، ابراهیم عليه السلام به اسماعیل عليه السلام دستور داد برو دنبال سنگی بگرد تا بتوانیم در اینجا جای بگذاریم. «فَذَهَبَ لِيَأْتِيَهُ بِهِ، فَأَتَاهُ جَبْرَائِيلُ عليه السلام بِالْحَجَرِ الْأَسْوَدِ»، جبرئیل آمد و این حجر الأسود را برای ابراهیم آورد «فَجَاءَ اسْمَاعِيلُ وَ قَدْ وَضَعَهُ مَوْضِعَهُ»، طبق این روایت، اسماعیل عليه السلام که آمد دید حضرت ابراهیم عليه السلام سنگ را در جای خودش گذاشته است، همین حجر الأسودی که جبرئیل آورد. «فَقَالَ مَنْ جَاءَ بِهَذَا؟» حضرت اسماعیل عليه السلام از پدر سؤال کرد که چه کسی این سنگ را برای شما آورد؟ اینجا غیر از من کسی که نبود؟ «مَنْ لَمْ يَتَّكِلْ عَلَى بِنَاءِ كَ»، حضرت ابراهیم عليه السلام فرمود: آن کسی که اعتمادش بر ساختن تو نیست. یعنی خدا که سازنده اصلی کعبه است. منظور خدا است. خدا سازنده کعبه است. همان خدایی که سازنده کعبه است، او این سنگ را آورد؛ «مَنْ لَمْ يَتَّكِلْ عَلَى بِنَاءِ كَ»، آنی که تکیه اش بر ساختن تو نیست. یعنی سازنده اصلی است که همان خداوند متعال است و بوسیله جبرئیل این سنگ را آورده است.

« داوری پیامبر صلی الله علیه و آله در ساخت کعبه

این روایت را مرحوم مجلسی هم روایت کرده است.^۱ این روایت، ادامه اش طبق نقل مرحوم مجلسی این است که «فَمَكَثَ النَّبِيُّ حِينًا فَأَنْهَدَمَ فَبَنَتْهُ الْعَمَالِقَةُ». خانه کعبه که به وسیله ابراهیم عليه السلام و اسماعیل عليه السلام ساخته شد بعدها دوباره تخریب

۱. بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۴۸

شد. این روایت خوب است که تاریخ مختصر کعبه را بیان می‌کند. «فَمَكَثَ الْبَيْتَ حِيناً فَأَنْهَدَمَ فَبَنَتْهُ الْعَمَالِقَهُ». عمالقه که یک سلسله از شاهان حاکم بر آن منطقه بوده‌اند، آن را بازسازی کردند. «ثُمَّ مَكَثَ حِيناً فَأَنْهَدَمَ فَبَنَتْهُ جُرْهُمُ»، عشیره جرهم و قبیله جرهم معروف است. «ثُمَّ أَنْهَدَمَ فَبَنَتْهُ قُرَيْشُ». این آخرین نوبت ساخت کعبه به وسیله قریش بوده است، «وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمَئِذٍ غَلَامٌ قَدْ نَشَأَ عَلَى الطَّهَارَةِ وَ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ فَكَانُوا يَدْعُونَهُ الْأَمِينَ»، آن روزگار رسول اکرم ﷺ نوجوانی بوده است، غلام یعنی پسرک، پسر را در زبان عربی غلام می‌گویند. پسری بوده یعنی جوانی بوده است. قریش وقتی خانه کعبه را ساختند، «فَلَمَّا أَنْتَهَوْا إِلَى مَوْضِعِ الْحَجَرِ أَرَادَ كُلُّ بَطْنٍ مِنْ قُرَيْشٍ أَنْ يَلِيَ رَفْعَهُ وَ وَضَعَهُ مَوْضِعَهُ». وقتی که رسیدند به جای حجرالأسود بین عشایر قریش و بین بطون قریش، اختلاف افتاد. هر قبیله ای گفت: من باید این کار را انجام دهم. «فَاخْتَلَفُوا فِي ذَلِكَ ثُمَّ اتَّفَقُوا عَلَى أَنْ يُحْكَمُوا فِي ذَلِكَ أَوَّلَ مَنْ يَطَّلِعُ عَلَيْهِمْ»؛ توافق کردند که هر کسی وارد شد به عنوان اولین نفر، او را به عنوان داور و حکم بپذیرند. «وَوَكَانَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ» اولین کسی که وارد شد رسول اکرم ﷺ بود. «فَقَالُوا هَذَا الْأَمِينُ قَدْ طَلَعَ»، این امین است که وارد شد، چون قبل از بعثت، رسول اکرم ﷺ را با این عنوان می‌خواندند. «وَأَخْبَرُوهُ بِالْخَبَرِ فَاَنْتَزَعَ إِزَارَهُ وَ دَعَا بِثَوْبٍ فَوَضَعَ الْحَجَرَ فِيهِ» فرمود یک پارچه ای بیاورید، ردائی بیاورید. سنگ را در آن پارچه گذاشت. «فَقَالَ يَاخُذُ مِنْ كُلِّ بَطْنٍ مِنْ قُرَيْشٍ رَجُلًا بِحَاشِيَةِ الثَّوْبِ»؛ از هر قبیله ای یک نفر بیاید حاشیه این پارچه را بگیرد. «فَأَرْفَعُوهُ مَعاً»؛ این سنگ را درون آن پارچه گذاشت گفت: حالا با همدیگر این سنگ را بردارید. آوردند سنگ را تا به نزدیک جایگاه که رسید. «فَأَعْجَبَهُمْ مَا حَكَمَ بِهِ وَ أَرْضَاهُمْ»، از چنین داوری ای خوششان آمد، که همه آنها را راضی کرده است. «وَفَعَلُوا حَتَّى إِذَا صَارَ إِلَى مَوْضِعِهِ»؛ وقتی که آوردند و حجر را به جایگاه خودش نزدیک کردند «وَ وَضَعَهُ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ»؛ حضرت با دست مبارکش این حجر را برداشت و بر سر جای خودش گذاشت.

« تخریب کعبه »

در روایت داریم که بعد از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حجاج، کعبه را تخریب کرد. می دانید که در زمان حجاج یا حکومت عبدالملک مروان، عبدالله بن زبیر در مکه قیام کرد. بعد از شهادت سید الشهداء عَلَيْهِ السَّلَام مردم مدینه قیامی داشتند. در مکه هم عبدالله بن زبیر قیام کرد. مکه را مرکز خلافت خودش قرار داد و حتی رفت تا کوفه و آنجا هم حکومتی برپا کرد و ادعای خلافت کرد و دستگاهی به هم زد. بعد حجاج به نمایندگی از عبدالملک مروان با عبدالله زبیر جنگید و حکومت بنی زبیر را سرنگون کرد. هم مصعب برادرش را در کوفه کشت و هم آمد سراغ مکه و چون عبدالله بن زبیر در خود مسجد الحرام تحصن کرد، مسجد الحرام را به منجنیق بست. مسجد الحرام و کعبه مکرمه را تخریب کرد. در روایت داریم بعد از این که کعبه تخریب شد، عبدالله بن زبیر از بین رفت.

« بازسازی کعبه »

مدت ها گذشت و کعبه تخریب شده باقی مانده بود. تا این که حجاج در فکر تجدید بنای کعبه افتاد. به هر حال او را سرزنش می کردند که تو تخریب کننده کعبه هستی. کعبه ای که قریش آن را نگهداری می کرد. کعبه ای که به هر حال رمز عزت قریش بوده است. دل آنان به حال اسلام نمی سوخت. ولی کعبه را رمز عربیت می دانستند. رمز قریش می دانستند. رمز قوم و طائفه آنها بوده است. لذا حجاج را مورد شماتت قرار می دادند. او به این فکر افتاد که کعبه را تجدید بنا کند. در روایت داریم وقتی حجاج خانه کعبه را تخریب کرد، سنگ و خاکش را مردم، تیمناً و تبرکاً بردند. مردم مسلمان بودند، بردند. دیدند خاک و سنگ کعبه ریخته روی زمین، اینها را برداشتند و پیش خودشان نگه داشتند. حجاج در فکر تجدید بنای کعبه افتاد. هر چه کرد که شروع کند به تجدید بنا، طبق آنچه در روایت آمده یک مار خیلی بزرگ، یک اژدهایی سر برمی آورد و کسانی که نزدیک کعبه می شدند را مانع می شد. رفت سر منبر و خطبه خواند. خلاصه گفت ما این چنین مشکلی پیدا کردیم، اگر کسی برای مشکل ما راه حلی دارد به ما بگوید

تا ما از آن راه حل استفاده کنیم. می‌گویند (طبق روایت) پیرمردی پیش آمد و به حجاج گفت اگر کسی خبری، دانشی از این مشکل داشته باشد، نزد کسی است که من دیدم وقتی خانه کعبه خراب شد، آمد مساحت خانه کعبه را اندازه گرفت. دنبال آن شخص فرستادند. معلوم شد حضرت امام زین العابدین (علیه السلام) بوده است. خلاصه از حضرت سجاد (علیه السلام) کمک خواست. حضرت فرمود تو آمدی خانه کعبه را خراب کردی. خیال کردی ملک شخصی خودت است. به هر حال حجاج را سرزنش کردند. فرمودند حال باید دستور بدهی هر کسی خاکی، سنگی از کعبه برده است برگرداند. مردم هر چه برده بودند، آوردند و جایی نزدیک خانه کعبه ریختند. بعد حضرت دستور داد بکنند تا به پایه خانه کعبه برسند. وقتی رسیدند به پایه‌ها حضرت آمدند پارچه‌ای را روی پایه گذاشتند و گریه کردند. بعد، از مردم برای ساختن مجدد خانه کعبه کمک خواستند. «رُؤِيَ فِي عِلْلِ الشَّرَائِعِ بَسْنِدٍ صَحِيحٍ»، مرحوم صدوق در عِلْلِ الشَّرَائِعِ به سند صحیح روایت می‌کند، «عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغَلِبٍ». معروف است که أبان بن تغلب از اجل ثقات است، از اصحاب امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) است. «قَالَ لَمَّا هَدَمَ الْحَجَّاجُ الْكَعْبَةَ فَرَّقَ النَّاسُ تُرَابَهَا؛» مردم، تراب خانه کعبه را بردند. «وَلَمَّا صَارُوا إِلَى بَنَائِهَا وَارَادُوا أَنْ يَبْنَوْهَا خَرَجَتْ عَلَيْهِمْ حَيَّةٌ فَمَنَعَتْ النَّاسَ مِنَ الْبِنَاءِ حَتَّى هَرَبُوا؛» مردم از دست این اژدها فرار کردند. «فَأَتَوْا الْحَجَّاجَ فَأَخْبَرُوهُ. فَخَافَ أَنْ يَكُونَ قَدْ مَنَعَ بِنَائِهَا». ترسید که نکند به هر حال این اراده الهی است که او را محروم کند از این که به دست او خانه کعبه ساخته شود و همیشه تاریخ، لعن و نفرینش به اسم او باشد که او بود که خراب کرد و خانه کعبه را نساخت تا از بین رفت. «فَصَعَدَ الْمَنْبِرَ ثُمَّ أَنْشَدَ النَّاسَ فَقَالَ أَنْشَدَ اللَّهُ عَبْدًا عِنْدَهُ مِمَّا ابْتَلَيْنَا بِهِ عِلْمٌ لَمَّا أَخْبَرْنَا بِهِ؛» هر کسی علمی، دانشی از این مشکل نزد او است، ما را خبر کند. «قَالَ فَقَامَ إِلَيْهِ شَيْخٌ فَقَالَ إِنْ يَكُنْ عِنْدَ أَحَدٍ عِلْمٌ فَعِنْدَ رَجُلٍ رَأَيْتَهُ جَاءَ إِلَى الْكَعْبَةِ فَأَخَذَ مِقْدَارَهَا ثُمَّ مَضَى؛» اگر علم و دانشی در این رابطه برای کسی هست، نزد آن مردی است که دیدم آمد و مقدار خانه کعبه را برداشت و رفت. «فَقَالَ الْحَجَّاجُ مَنْ هُوَ؟ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (علیه السلام) فَقَالَ مَعْدَنُ ذَلِكَ». گفت معدن مطلب، همان علی بن الحسین است. او باید دانش این مطلب را داشته باشد.

«فَبَعَثَ إِلَىٰ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) فَأَتَاهُ، فَأَخْبَرَهُ مَا كَانَ مِنْ مَنَعِ اللَّهِ إِيَّاهُ الْبِنَاءَ». گفت ما به همچنين مشكلي گرفتار شديم. «فقال على بن الحسين (عليه السلام) يا حجاج، عَمَدَتَ إِلَىٰ بِنَاءِ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ فَأَلْقَيْتَهُ فِي الطَّرِيقِ، وَ انْتَهَبْتَهُ كَأَنَّكَ تَرَىٰ أَنَّهُ تُرَاتُّ لَكَ»؛ آمدی ساختمانی را که ابراهیم و اسماعیل و بزرگان ساخته بودند، خانه كعبه را خراب کردی، ویران کردی و غارت کردی. نهب به معنای غارت است. خیال کردی که این ارث تو است؟ «أَصْعَدِ الْمُنْبَرِ وَ انْشُدِ النَّاسَ أَنْ لَا يَبْقَىٰ أَحَدٌ مِنْهُمْ أَحَدٌ مِنْهُ شَيْئًا إِلَّا رَدَّهُ». برو سر منبر بگو هر کسی از این خانه كعبه چیزی برده است، سنگی، خاکی، چیزی، برگرداند. «قَالَ: فَفَعَلَ، فَأَنْشَدَ النَّاسَ أَنْ لَا يَبْقَىٰ مِنْهُمْ أَحَدٌ عِنْدَهُ شَيْءٌ إِلَّا رَدَّهُ قَالَ: فَرَدُّوهُ». مردم وقتی شنیدند، آنچه از این خاک و سنگ را که برده بودند برگرداندند. «فَلَمَّا رَأَىٰ جَمْعَ التُّرَابِ، أَتَىٰ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا، فَوَضَعَ الْأَسَاسَ، وَ أَمَرَهُمْ أَنْ يَحْفَرُوا». یعنی جای اساس را معین کرد، فرمود اینجا را حفر کنید. «قَالَ: فَتَغَيَّبَتْ عَنْهُمْ الْحَيَّةُ»؛ آن اژدها رفت. ناپدید شد. «وَ حَفَرُوا حَتَّىٰ انْتَهَوْا إِلَىٰ مَوْضِعِ الْقَوَاعِدِ»؛ کردند تا رسیدند به آن پایه ها و آن پی اصلی خانه كعبه. «قَالَ لَهُمْ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) «نَنْحُوا»؛ کنار بروید. «فَتَنْحُوا، فَدَنَا مِنْهَا، فَغَطَّاهَا بِتُوبِهِ، ثُمَّ بَكَى». نزدیک شد حضرت، آن قاعده و اساس و پی را با پارچه ثوب خودشان پوشاندند و گریستند. «ثُمَّ غَطَّاهَا بِالتُّرَابِ بِيَدِ نَفْسِهِ». خود حضرت خاک ریخت روی پایه ها. سپس به کارگران گفت بیایید این را بسازید. «ثُمَّ دَعَا الْفَعْلَةَ، فَقَالَ ضَعُوا بِنَاءَ كُمْ فَوَضَعُوا الْبِنَاءَ»، مقداری که دیوار بالا آمد حضرت دستور داد خاک را بریزند درون خانه كعبه. لذا می فرماید خانه كعبه بالا رفت. همین الان اگر کسی وارد خانه كعبه شود می بیند خانه كعبه بالاتر از سطح زمین است. «فَلَمَّا ارْتَفَعَتْ حَيْطَانُهَا أَمَرَ بِالتُّرَابِ فُقِّلَبَ فَأَلْقَىٰ فِي جَوْفِهِ فَلِذَلِكَ صَارَ الْبَيْتُ مَرْتَفِعًا يُصْعَدُ إِلَيْهِ بِالدَّرَجِ»^۱.

« توسعه مسجد الحرام

ابوالحسن ماوردی که از علمای بزرگ اهل سنت است، چنین روایت می کند که

۱. علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۴۸ و ص ۴۴۹

اطراف کعبه که مسجد الحرام باشد، دیوار نداشت. مردم می آمدند حول خانه کعبه طواف می کردند، در مسجد طواف می کردند بدون این که دیواری داشته باشد. در زمان عمر، او آمد دستور داد دیواری برای مسجد الحرام ساختند. خانه های اطراف مسجد الحرام را خراب کردند. عده ای کنار مسجد الحرام خانه ساخته بودند. این خانه ها را خرید و خانه آنهایی که راضی نمی شدند را به زور گرفت. حکم حکومتی صادر کرد و خانه های آنان را مصادره کرد و پولشان را به آنها داد. خلاصه خانه ها را گرفت و مسجد را توسعه داد و دیوار کوتاهی را برای اولین بار برای مسجد ساخت. این دیوار کمتر از یک قامت بوده است، مثلاً ارتفاع و طول این دیوار حدود یک متر بوده است. بعد روی این دیوار شب ها چراغ می گذاشتند. «وكان عُمرَ أَوَّلَ مَنْ اتَّخَذَ جِدَاراً لِلْمَسْجِدِ». عمر اولین کسی بود که برای مسجد الحرام دیوار درست کرد. «فَلَمَّا اسْتَخْلَفَ عَثْمَانُ ابْتِئَاعَ مَنَازِلَ فَوَسَّعَ الْمَسْجِدَ». عثمان که سر کار آمد، او هم دوباره توسعه جدیدی در مسجد الحرام ایجاد کرد. آن دیواری که عمر ساخته بود برداشت دوباره توسعه داد. «وَأَخَذَ مَنَازِلَ أَقْوَامٍ وَوَضَعَ لَهَا أَثْمَانَهَا»، خلاصه به زور خانه های مردم را گرفت و قیمتی برای آنها گذاشت. «فَضَّجُوا مِنْهُ عِنْدَ الْبَيْتِ»، خلاصه اینها اعتراض کردند. جمع شدند نزد خانه کعبه و اعتراض کردند. «فَقَالَ إِنَّمَا جَرَأُكُمْ عَلَيَّ حِلْمِي عَنْكُمْ». حلم من، شما را گستاخ کرده است. «فَقَدَ فَعَلَ بِكُمْ هَذَا عُمَرُ فَأَقْرَرْتُمْ وَرَضِيْتُمْ»، عمر آمد این کار را کرد هیچی نگفتید، حالا من آمدم این کار را می کنم، این همه سر و صدا می کنید. «ثُمَّ أَمَرَ بِهِمْ إِلَى الْحَبْسِ». دستور داد همین معترضین را زندانی کنند. «حَتَّى كَلَّمَهُ فِيهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ خَالِدِ بْنِ أَسَدٍ فَخَلَّى سَبِيلَهُمْ وَبَنَى لِلْمَسْجِدِ الْأَرْوَقَةَ حِينَ وَسَّعَهُ». وساطت کردند تا آنها را آزاد کردند. آنها هم دیدند کاری از دستشان ساخته نیست. دیگر چیزی نگفتند. در روایت داریم «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَاسْمَاعِيلَ حَدَا الْمَسْجِدَ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ!». یعنی معلوم می شود آنها خانه ها را داخل مسجد ساخته بودند. داخل حریم مسجد خانه ها را ساخته بودند. عثمان آمد و دیوارها را برداشت و مسجد را دوباره توسعه داد. او اولین کسی است که وقتی دیوارهای مسجد الحرام را ساخت، رواق

درست کرد. رواق یعنی آن حریمی که برای مسجد ساخته می شود که سقف دار است. اطراف مسجد که خواست دیوار بزند، دیوارها را همراه با رواق ساخت. این رواق هایی که تا کنون هم هنوز همچنان این رسم، جاری و باقی است. «و بَنَى لِلْمَسْجِدِ الْأَرْوَاقَ حِينَ وَسَّعَهُ وَ كَانَ عُثْمَانُ أَوَّلَ مَنْ أَتَّخَذَ لِلْمَسْجِدِ الْأَرْوَاقَ». اولین کسی که برای مسجد رواق ساخت و رواق درست کرد حناب خلیفه سوم بود. «ثُمَّ إِنَّ الْوَلِيدَ بْنَ عَبْدِ الْمَلِكِ وَسَّعَ الْمَسْجِدَ وَ حَمَلَ إِلَيْهِ أَعْمَدَةَ الْحِجَارَةِ وَ الرَّخَامَ». در زمان عبدالملک، مسجد، مجدداً توسعه یافت. در این دوران برای اولین بار، عبدالملک از این سنگ های بزرگی که امروزه هم رایج شده است در دیوار مسجد الحرام به کار برد. بعد هم منصور، بعد هم مهدی پسر منصور عباسی.

می گوید «عَلَيْهِ اسْتَقَرَّ بِنَاؤُهُ إِلَى وَقْتِنَا هَذَا». ابوالحسن ماوردی که قرن پنجم زندگی می کرده است، می گوید این ساختمانی که الان برای مسجد الحرام است همان ساختمانی است که مهدی عباسی ساخته است.^۱

مرحوم شیخ (ره) به سندش روایت می کند «عَنْ الْحَسَنِ بْنِ نُعْمَانَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عَمَّا زَادُوا فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ». سؤال کردم این اضافه ها، این زیاده ها، این توسعه هایی که به مسجد الحرام داده اند چه حکمی دارد؟ حضرت فرمود: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ حَدَّا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ»^۲. این طرفش که کوه است آن طرفش هم که باز است و دشت است تا صفا و مروه همه اش مسجد الحرام بوده است. بنابراین خانه هایی که ساختند، خانه هایی بوده که در مسجد ساخته شده بوده است. لذا اشکالی از این ناحیه نیست.

این خلاصه بحث ما در رابطه با ساختمان مسجد الحرام و ساختمان کعبه است و به همین اندازه اکتفا می کنیم. چون بنا نداریم که بحث گسترده و مفصلی در این رابطه داشته باشیم. بنابر روایتی که خوانده شد آخرین کسی که خانه کعبه را ساخته است حضرت سجاد (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بوده است. چون داریم که «ثُمَّ كَسَرَهَا الْحَجَّاجُ عَلَى بْنِ زُبَيْرٍ فَبَنَاهَا وَ جَعَلَهَا سَبْعَةً وَ عِشْرِينَ ذِرَاعاً»^۳. در زمان حجاج که جریان

۱. کتاب الأحكام السلطانية، ص ۱۶۲

۲. تهذيب، ج ۵، ص ۴۵۳

۳. کافی، ج ۴، ص ۷۰۲

امام سجاد (علیه السلام) را گفتیم، این ۲۷ ذراعی که خانه کعبه دارد، در این زمان ساخته شده است. طبق آن روایت زیر نظر امام سجاد (علیه السلام) ساخته شده است. البته ظاهراً تخریب کامل نبوده است. غرض این بود که شمایی کلی از بنای مسجد الحرام و ساختمان کعبه به دست بیاید.

« فضیلت مسجد الحرام

بحث دیگر در رابطه با فضل مسجد الحرام است. فضیلت این مسجد، یعنی جایگاه این مسجد، اعتبار این مسجد. به طوری که حتی اگر کسی بنشیند در مسجد الحرام خودش فی نفسه ثواب دارد. همین خود نشستن ثواب دارد. نشستن در این مسجد، اعتکاف در این مسجد، فضیلتش بیش از مساجد دیگر است. بحث ما ابتدا در فضیلت خود مسجد است، بعد در فضیلت نماز در این مسجد. فضیلت نماز در این مسجد، بیش از مساجد دیگر است.

اما فضل مسجد الحرام. خدای متعال فرمود: «قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ»^۱ اولین جایگاهی که برای مسجد الحرام ذکر شده است چیست؟ این است که مسجد الحرام قبله گاه مسلمین است. کسی که داخل مسجد است قبله اش کعبه است. کسی که بیرون است، قبله اش مسجد الحرام است. و قال سبحانه: «وَمَا لَهُمْ آلًا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ إِنْ أَوْلِيَآؤُهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»^۲ این متقونی که اینجا ذکر شده است مثل «الَّذِينَ آمَنُوا» یا «المؤمنون» که در خیلی از آیات کریمه قرآن ذکر شده است، مراد از اینان، خصوص ائمه معصومین است. این ذکر عامی است که يُراد به الخاص.

۱. بقره، ۱۴۴

۲. انفال، ۳۴

« ائمه معصومین، اولیای مسجد هستند »

اولیای مسجد، ائمه معصومین هستند. جایگاه مسجد، امام است. به قرینه این که فرمود: «وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ»^۱. لذا اولیای مسجد در زمان حضرت ابراهیم و اسماعیل (علیهم السلام) همان ابراهیم و اسماعیل (علیهم السلام) بوده اند. چون امام بودند، ولی مسجد بودند. این ولایت مسجد، همچنان در اختیار انبیاء و اوصیای انبیاء و ائمه اطهار است. لذا مسجد، الان، ولی حقیقی اش وجود مقدس حضرت ولی عصر (علیه السلام) است. حرمت مسجد به امام مسجد است. یعنی به مکان امام بودن است. چون مسجد بیت الامام است، بیت الله است، حرمت دارد. حرمت مسجد از حرمت امام گرفته می شود. وجوب طهارت یا وجوب تطهیر، حرمت ورود جنب به مسجد، اینها فرع آن است که چون مسجد بیت الامام است این احکام را دارد. این مطلب را قبلاً گفتیم. گفتیم این که گفته می شود مشاهد مشرفه معصومین حکم مساجد دارد، از لحاظ حرمت تنجیس از لحاظ ازاله فوری نجاست، از لحاظ عدم جواز دخول جنب و حائض این احکام که احکام تطهیری مسجد است، اگر مسجد این احکام را دارد فرع احکام مترتبه بیوت الامام است. حکم تطهیر، حکم عدم جواز حضور جنب و حائض، در اصل، حکم مربوط به بیت الامام و بیت المعصوم است. چون مساجد بیوت الامام اند، به همین لحاظ وجوب طهارت دارند. در خصوص آیه شریفه «فِي بُيُوتِ الَّذِينَ أَنْزَلْنَا اللَّهُ أَنْ تُرْفَعُ وَيُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ»^۲. سؤال شد، «أَيُّ بُيُوتِ هَذِهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟» حضرت فرمود: «هِيَ بُيُوتُ الْأَنْبِيَاءِ». خلیفه اول سؤال کرد: «فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَهَذَا الْبَيْتُ مِنْهَا؟» مشیراً اِلَى بَيْتِ عَلِيٍّ (علیه السلام) و فاطمه (علیها السلام) می دانست. او بهتر از همه می دانست این بیت، چه بیتی است. گفت: «أَهَذَا الْبَيْتُ مِنْهَا؟» این بیت علی (علیه السلام) و فاطمه (علیها السلام) از همان بیوت انبیایی است که فرمود «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۳ بعد فرمود: «فِي بُيُوتِ الَّذِينَ أَنْزَلْنَا اللَّهُ أَنْ تُرْفَعُ وَيُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ»^۴ تا آخر آیه. آیا بیت

۱. حج، ۲۶

۲. نور، ۲۶

۳. همان، ۳۵

۴. همان، ۳۶ و ۳۷

علی (علیه السلام) و فاطمه (علیها السلام) از این بیوت است؟ حضرت در جواب فرمود: «نَعَمْ، مِنْ أَفْضَلِهَا»^۱. بیت علی (علیه السلام) و فاطمه (علیها السلام) از افضل این بیوت است، از برجسته ترین این بیوت است. بیت علی (علیه السلام) و فاطمه (علیها السلام) محل نزول نور الهی است. معدن نور خدا است. همین بیت است که «يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا» اشاره به همین بیت است. «إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا»^۲. این عین، این سرچشمه در همین خانه علی بن ابی طالب (علیه السلام) و خانه فاطمه مقدسه (علیها السلام) می جوشد. «يُفَجِّرُونَهَا»، این چشمه را آنجا می جوشانند. این چشمه را آنجا ایجاد می کنند. آن وقت این چشمه ای که در خانه علی (علیه السلام) و فاطمه (علیها السلام) ایجاد می شود، چشمه تطهیر است. تطهیر از اینجا شروع می شود. خداوند فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»^۳ این تطهیر الهی از این خانه به سایر خانه‌ها سرایت می کند. از این چشمه، یک جویی در خانه هر مؤمن روان است. مؤمنی که ولایت علی بن ابی طالب (علیه السلام) را می پذیرد. پیروی از علی بن ابی طالب (علیه السلام) را می پذیرد، با این پذیرش ولایت، با این حبّ محمد و آل محمد، با این محبت، ارتباط حقیقی به وجود می آورد. یک ارتباط اعتباری نیست. فرض نیست. وهم و گمان نیست. یک رابطه واقعی درست می کند. این رابطه منشأ اثرات است که آن طهارتی که خداوند متعال بر آن خانه نازل کرده بر مردان آن خانه و اهل آن خانه، این طهارت به آن کسی که با این خانه در یک ارتباط ولایتی قرار میگیرد، سرایت می کند.

« ارتباط حج در مسجد الحرام و امامت

نکته ای هم اینجا باید گفته شود، چون مسجد الحرام بیت الإمامه است، «وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ»^۴. لذا «أَمْرُوا أَنْ يَحِجُّوا». حج در مسجد الحرام به خاطر مسجد الحرام است نه این که مسجد الحرام به حج، فضیلت پیدا کند. لذا در روایت داریم که حضرت امام باقر (علیه السلام) به آن شخصی که در ایام حج، در مناسک

۱. الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۰۳

۲. انسان، ۵ و ۶

۳. احزاب، ۳۳

۴. حج، ۲۶

حج همراه حضرت بود فرمودند: «هَكَذَا كَانُوا يَطُوفُونَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ». در جاهلیت هم همین گونه حج به جا می آوردند. آن حجی که اسلام و رسول خدا ﷺ گفته است، این حج نیست. «إِنَّمَا أَمْرُوا أَنْ يَطُوفُوا بِهَا، ثُمَّ يَنْفِرُوا إِلَيْنَا فَيُعَلِّمُونَا وَلَا يَتَّبِعُونَهَا وَمَوَدَّتْهُمْ، وَيَعْرِضُوا عَلَيْنَا نُصَرِّتَهُمْ. ثُمَّ قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ: فَاجْعَلْ أَفْنِدَهُ مِنَ النَّاسِ تَهْوَى إِلَيْهِمْ»^۱. آن حجی که آنها به آن حج، مأمور بودند این بود که نزد ما بیایند. اولاً دین خود را از ما بیاموزند و بعد نصرت و یاری خود را بر ما عرضه کنند. در حقیقت، این ارتباط با مسجد الحرام و خانه کعبه، ارتباط با امام است. این ارتباط با امامت است. «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»^۲. در حقیقت، حج یکی از مصادیق نفر الی الإمام است. «فَلَوْ لَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ». لازم نیست از همه جا همه مردم حج بیایند و پیش امام بیایند و از امام احکام دینشان را یاد بگیرند، تفقه در دین پیدا کنند. فرهنگ دینی، فرهنگ ولایی، این فرهنگ باید به مردم دنیا منتقل شود. این فرهنگ چگونه منتقل می شود؟ این که از هر طائفه ای، از هر جمعیتی عده ای می آیند حج، می آیند نزد امام، می آیند در مراسم حج شرکت می کنند، یک ماه کمتر، بیشتر می مانند با همه مسلمینی که در کنار امام به سر می برند، می آیند فرهنگ امامت، فرهنگ توحید، فرهنگ اسلام را می آموزند و می روند، این فرهنگ را به اهل کشور و اهل منطقه خودشان منتقل می کنند. این فلسفه حج است. در حقیقت، در این آیه یکی از مصادیق برجسته «نفر» خود حج است.

«وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً» لذا این «نفر» را ما می گوئیم بارزترین مصداق آن «نفر الی الحج» است.

«وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»؛ حضرت در روایت همین را می فرماید که اصل حج برای این بوده که اینان نزد ما بیایند، احکام دین را یاد

۱. ابراهیم، ۳۷

۲. کافی، ج ۱، ص ۳۹۲

۳. توبه، ۱۲۲

بگیرند، فرهنگ دین، فرهنگ اسلام، فرهنگ توحید را از ما بیاموزند، بعد برگردند به خانواده‌های خودشان، به اهل محل خودشان، به اهل کشور خودشان و این فرهنگ را منتقل کنند. فرهنگ جهانی این گونه ساخته می‌شود. در حقیقت، یکی از مهمترین اهداف حج، فرهنگ سازی است. آن هم چه فرهنگی، فرهنگ توحید، فرهنگ تبعیت از امام که عین توحید است. محرمات احرام آمادگی برای پرستش موحدانه خدا است. این پرستش توحیدی جز با امامت امام حاصل نمی‌شود و لذا امام، در ایام حج امیرالحاج حقیقی است. او حقیقتاً امیرالحاج است. ما واقعاً محرومیم. این محرومیتی که بشریت امروز، به آن دچار شده است، محرومیت از لقاء الإمام که «تَمَامُ الْحَجِّ لِقَاءُ الْإِمَامِ»^۱، محرومیت از محضر امام، محرومیت از تعالیم امام، واقعاً چه محرومیت سختی است. هیچ محرومیتی از این محرومیت سخت تر نیست که ما با منبع اصلی حیاتمان نتوانستیم ارتباطی را که باید و شاید داشته باشیم. امام، منبع اصلی حیات است. حیات حقیقی، آن حیات طیبه، آن محیی و آن سرچشمه حیات، وجود مقدس امام عصر (عج) است.

مسجد الحرام چون بیت امن است، حرمت دارد، حرمت تعدی، حرمت تجاوز. قرقگاه خدا است. قرقگاه است یعنی محل حرمت الهی است. آنجا جایی است که خدای متعال، تجاوز و تعدی را بر نمی‌تابد. «وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ نُدِقُهُ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ»^۲. اینجا جای ظلم نیست. جای الحاد نیست. لذا بیت الله الحرام است. حرام است یعنی قرقگاه الهی است. اینجا مخصوص خدا است. یعنی کسی که در این منطقه می‌آید، باید تنها، سرسپرده خدا باشد. به امر غیر او، به دستور غیر او عمل نکند. لذا می‌شود منطقه امن الهی. آیه «وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا»^۳ یعنی در حوزه حراست الهی قرار می‌گیرد. اینجا منطقه قرق شده خداوند متعال است. قرق شده حکومت الهی است. یعنی کسی که وارد اینجا شود اگر با اخلاص و توحید وارد شود مورد عذاب قرار نمی‌گیرد، «يُغْفَرُ لَهُ»، اگر کسی به حج یا عمره

۱. کافی، ج ۲، ص ۵۴۹

۲. حج، ۲۵

۳. آل عمران، ۹۷

وارد شود مغفور است. «اللَّهُمَّ الْبَيْتُ بَيْتُكَ وَالْحَرَمُ حَرَمُكَ وَالْعَبْدُ عَبْدُكَ»^۱.

« متقین، اولیای مساجدند

آیه دیگر در سوره انفال است: «وَمَا لَهُمْ آلَا يُعَدِّبَهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ إِلَّا أَوْلِيَاءُهُ لِلْمُتَّقِينَ وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»^۲

نکته ای در این آیه است و آن «إِنَّ أَوْلِيَاءَهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ» است. این که مساجد الهی، اولیاء این مساجد، متقین باید باشند. مراد از متقین، نه تنها در این آیه، بلکه در بسیاری از آیاتی که مربوط به اختیارات حکومتی است و این اختیارات حکومتی به متقین نسبت داده می شود، منظور از این متقین، دستگاه امامتی است. در قرآن کریم در بسیاری از موارد، وقتی گفته می شود متقین، وقتی گفته می شود مومنین، یعنی دستگاه حاکمیت. در رأس دستگاه حاکمیت، «اتقی الناس» است و مجموعه اش مجموعه متقون اند. در رأس کسی است که عین الایمان است و مجموعه همراه او مجموعه ای هستند که به تبع او مومنین می شوند. اصلاً هر جا متقین گفتیم، در قرآن کریم هر جا متقین آمد، یعنی امامی وجود دارد و مأمومی. امامی که این امام، عین التقوی است و یک جمع تابعی از آن امام که چون تابع اند می شوند اهل التقوی. اهل التقوی بودن غیر امام، به اعتبار تبعیت از امام است. خود ایمان و خود بر و خود تقوا چیست؟ خود امام است. در قرآن کریم خود بر به امام تفسیر شده است. خود نیکوکاری. نیکوکاری چیست؟ امام است. لذا فرمود: «لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ»^۳. این از آیات بنیادین قرآن کریم است. شاهد مثال ما، «وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» است. این عبارت ها در قرآن کریم اشاره به امام و مجموعه پیرو او

۱. کافی، ج ۴، ص ۴۱۰

۲. انفال، ۳۴.

۳. بقره، ۱۷۷.

است. چرا از امام در قرآن کریم به صیغه جمع تعبیر می شود؟ این دارای نکته ای است. «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»^۱ یا فرمود: «وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا»^۲. نکته تعبیر از امام به صیغه جمع این است که هر جا امام است، مأموم هم هست. در طول تاریخ امامت، امام بدون مأموم نبوده است. هر جا امام است مأموم هم هست. لذا از امام در نگاه قرآن کریم به مجموعه مومنین تعبیر می شود. به مجموعه متقین تعبیر می شود. در این آیه قبل هم فرمود: «لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ...» تا آنجا که فرمود: «وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ» البته اینجا نکته دیگری است. آن نکته را قبلاً گفتیم که از امام به عین البرّ تعبیر می شود. یک اسم ذات، مثل رجل، مثل حجر داریم، که اینها اسمائی هستند که به یک ذاتی اطلاق می شوند. اما اسم معنی هم داریم مثل همین اکل، شرب، اینها بر معنا اطلاق می شوند. یعنی ذات خارجی نداریم بگوییم این اکل است. حجر که می گوییم، اشاره به ذاتی می کنیم و می گوییم این حجر است، می گوییم این بشر است. اما وقتی می گویم خوردن، پوشیدن، این دیگر اسم معنا است. سخن در این است که چگونه است که در قرآن کریم اسم معنی بر ذات اطلاق می شود؟ اسم معنی در ذات به کار برده می شود؟ می فرماید: «وَلَكِنَّ الْبِرَّ». این برّ اسم معنی است. برّ یعنی نیکوکاری. نیکوکاری اسم ذات نیست. اما این اسم معنی در «لَمَنْ آمَنَ» به کار برده شده است. برّ که نیکوکاری است کسی است که به خدا ایمان آورد، به روز قیامت، به کتاب و به ملائکه و به نبیین. نمی گوید برّ بلکه برّ است. برّ به معنی بارّ است اما در قرآن کریم برّ است. برّ صفت مشبّهه است که به معنای بارّ به کار می رود. یعنی نیکوکار. نفرمود نیکوکار است آن که ایمان آورد و این صفات را داشته باشد. فرمود: نیکوکاری این است. در جای دیگر هم همین معنی تکرار می شود. «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ» باز «لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا

۱. مائده، ۵۵

۲. نساء، ۱۱۵

الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ اتَّقَى» باز هم همین تعبیر اینجا تکرار می‌شود. می‌فرماید برّ چیست؟ نیکوکاری چیست؟ می‌فرماید نیکوکاری «مَنْ اتَّقَى» است.

« امیرالمومنین (علیه السلام) تأویل «مَنْ اتَّقَى»

به قرائن قرآنی و قرائن روایی، «مَنْ اتَّقَى» وجود مقدس امیرالمومنین (علیه السلام) است. به چه قرینه‌ای؟ اول قرینه قرآنی‌اش را بگوییم. مفید است. در اینجا فرمود «وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ اتَّقَى وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا». اولاً قرینه‌اش روایاتی است که فرمود: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلَى بَابِهَا فَمَنْ أَرَادَ الْحِكْمَةَ فَلْيَأْتِهَا مِنْ بَابِهَا»^۱. که اینجا فرمود: «وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا». حدیث مدینه‌العلم اگر تفسیر شود همین می‌شود. حالا کار به قرائن روایی نداریم. اما قرائن قرآنی داریم. در سوره والیل فرمود: «وَسَيَجَنَّبُهَا الْأَتْقَى الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى»^۲. این «الْأَتْقَى الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى» کیست؟ یک کسی وجود دارد در قرآن کریم که مرتباً قرآن کریم می‌گوید که این زکات می‌دهد، این نماز می‌خواند. کسی است که مرتباً قرآن کریم تکرار می‌کند این اهل زکات است. اهل نماز است. «الَّذِينَ يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^۳. اگر کسی مرتباً تکرار شود که چنین و چنان می‌کند. «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا» این‌الذین آمنوا چه کسانی هستند؟ «الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ». «الذین آمنوا» ای داریم که «یؤتون الزکوه». این «الذین آمنوا» همانی است که می‌فرماید: «وَسَيَجَنَّبُهَا الْأَتْقَى الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى». بعد می‌گوید «وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى». این زکاتی که می‌دهد، زکات در مقابل نعمتی نیست. این زکات، زکات در مقابل نیکوکاری دیگری نیست. این اهل زکات، اهل زکاتی است که بدون توقع و انتظار عوض، زکات می‌دهد. یعنی همان کسانی است که در سوره هل‌أتی فرمود: «إِنَّمَا نُنْعِمُكُمْ لُوْجِهِهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُوراً»^۴. اینجا فرمود: جزاء و

۱. بحار الأنوار، جلد: ۲۸، صفحه: ۱۹۹

۲. لیل، آیات ۱۷-۲۰.

۳. انفال، ۲۷۴

۴. انسان، ۹

شکور مردم را نمی خواهیم. در آنجا فرمود حتی جزاء و شکور به این معنا که عمل ما در مقابل کاری باشد که شما برای ما انجام می دهید نیست. «لَا تُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءَ وَلَا شُكُورًا» و «وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى». این «من اتقی» در اینجا با آن «وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ»^۱ در سوره هل أتى با آن «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ»^۲ هم یکی است. این «لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ» و «آتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ...»^۳ «علی حبه» در این آیه کدام است؟ همانی است که فرمود: «وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ». یکی است. یعنی معلوم می شود این آیات همدیگر را تفسیر می کنند. آنهایی که «وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ» همانانی هستند که در اینجا این گونه توصیف می شوند که «وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ». پس یک انسانی است و یا مجموعه‌ای از انسان‌ها ایند که خدا اینها را عین نیکوکاری می داند. عین برّ می داند. لذا وقتی می خواهد بگوید «أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»، صراط المستقیم را به اینها معرفی می کند. نه اینها را به صراط مستقیم معرفی کند. نمی گوید اینها کسانی هستند که بر صراط مستقیم‌اند، هر چند جای دیگر این را هم فرموده است اما اینجا می گوید: اهدنا صراط «مستقیمی» که «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» است. این نکته خیلی مهمی است. در قرآن کریم صراط مستقیم یا راه راست را، یا به تعبیر دیگر، ارزش‌ها را، اصلاً محض ارزشها را به شخص معرفی می کند و این نکته بسیار مهمی است. این آن چیزی است که ما از آن به «عصمت» تعبیر می کنیم. مفهوم عصمت در جایگاه دینی ما جایگاه ویژه‌ای دارد. در برداشت‌ها و فرهنگ‌های سکولار اصلاً چنین مفهومی وجود ندارد. اصلاً می گویند همچنین چیزی محال است. چون چنین مفهومی وجود ندارد. لذا کلاً نگاه آنها به انسان، نگاه وارونه‌ای است. این نگاه خیلی مشکل‌زاست. اساس انسان را بر شرارت می دانند. می گویند اصل، این است که انسان شرور باشد. ما انسان خوب اصلاً نداریم. انسانی که محض خوبی باشد ممکن نیست، پیدا شود. در قرآن کریم در منابع

۱. همان، ۸.

۲. مائده، ۵۵.

۳. بقره، ۱۷۷.

دینی ما کاملاً عکس قضیه مطرح است که نخیر ما انسانی داریم که این انسان، خوبی محض است. ما انسانی داریم که این انسان خیر و خوبی محض است. یعنی اگر بخواهید خوبی را بشناسید با او می‌شناسید. این خیلی مسأله مهمی است. لذا از اول در نماز به ما می‌گویند بگویند «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ». صراط مستقیمی که صراط آنها است. یعنی صراط مستقیم را با آنها می‌شناسیم. ما صراط مستقیم را در زمان رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از خود رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌شناسیم. در زمان امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام صراط مستقیم خود او است. خود اوست، یعنی هر چه بکند صراط مستقیم است. صدیقه کبری عَلَيْهَا السَّلَام را فرهنگ دینی ما می‌گوید: «يَرْضَى اللهُ لِرِضَاهَا وَيَغْضَبُ لِعُضْبِهَا». رضای خدا برای رضای اوست. خیلی مسأله مهمی است. بشری وجود دارد که وقتی بخواهد، خدا می‌خواهد، وقتی نخواهد، خدا نمی‌خواهد. این اسلامی که می‌تواند چنین بشری را پیروانند، این اسلامی است که انسان می‌سازد. آن وقت به ما می‌گویند از اینها تبعیت کنید. اینجا است که تبعیت از اینها، تبعیت از خیر می‌شود. تبعیت از پاکی می‌شود. تبعیت از عدل می‌شود. آن وقت عادل کیست؟ عادل کسی است که از آنها تبعیت می‌کند. این را ما می‌خواهیم بگوییم. متقی کیست؟ آنی است که از اینها تبعیت می‌کند. اینها عین التقوی هستند. متقی یعنی تابع این تقوا، پیرو این تقوا. بارّ کیست؟ اهل البرّ چه کسانی هستند؟ نیکوکاران چه کسانی هستند؟ آنانی‌اند که از اینها تبعیت می‌کنند. اینان برّ هستند. اینان تقوا هستند. بلکه اینان ذکر هستند. خود ذکر. «فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ»^۱. قرآن کریم رسول را به عین الذکر تفسیر و تحدید می‌کند.

« اتحاد امام و مأموم

تابعان رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اهل الذکرند. به اندازه تبعیت از رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با ذکر متحد می‌شوند. ما در مبحث علم الاجتماع اسلامی مفصل به این مطلب پرداخته ایم که در نتیجه تبعیت از امام، یک اتحادی بین امام و مأموم به وجود می‌آید. ما

۱. طلاق، آیات ۱۱-۱۰

در مباحث علم الاجتماع اسلامی این را گفته‌ایم که آنچه مردم را یکی می‌کند، چیست؟ وحدت اراده. خود وجود آدمی چرا یکی می‌شود؟ ما دست داریم، پا داریم، چشم داریم، احساسات داریم. به ما می‌گویند یک آدم. با این که ما دو دست داریم، دو گوش داریم، دو چشم داریم، دو پا داریم. بدن ما بخش‌های مختلفی دارد. دستگاه‌های گوناگونی دارد. دستگاه‌های مفصل. اما ما یکی هستیم. چرا؟ چون یکی اراده بر ما حاکم است. چون همه اینها از یک اراده، دستور می‌گیرند. یک دستور است که به دست، به چشم، به گوش، به پا، به همه صادر می‌شود. همه از آن یک دستور تبعیت می‌کنند. آنچه یک مجموعه را تکمیل می‌کند چیست؟ اراده واحده. آنچه پیکر آدمی را به عنوان یک پیکر واحد، منسجم در می‌آورد، آن اراده واحده است. چه وقت شخصیت آدم شخصیت مختلی می‌شود؟ وقتی که نتواند از این اراده واحد برخوردار باشد. قرآن کریم خیلی قشنگ تعبیر می‌کند. «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لَرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا؟». ربط این بحث را با مبحثمان توضیح خواهیم داد. جامعه چگونه یک جامعه واحد می‌شود. یک جامعه واحد چگونه به وجود می‌آید؟ آن هم به وحدت حقیقی نه اعتباری. فرمانروای جامعه وقتی گفت بکن، همه انجام دهند. وقتی که اراده مردم، تابع اراده او شود. اراده امام، اراده مردم شود. «أَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ وَ سَلْمٌ لِمَنْ سَالَمَكُمْ». «أَنَا تَابِعٌ لَكُمْ، مُوَالٍ لِأَوْلِيَانِكُمْ مُعَادٍ لِأَعْدَائِكُمْ»، «سَلْمٌ لِأَمْرِكُمْ مُتَّبِعٌ لِأَمْرِكُمْ». این عبارت در زیارات چقدر آمده است؟ در زیارت جامعه، در زیارت عاشوراء در زیارت وارث و زیارت‌های گوناگون، حقیقتی است. اگر ما شیعه واقعی امیرالمومنین (علیه السلام) باشیم وقتی آنچه او اراده می‌کند اراده ما کاملاً تابع اراده او می‌شود.

« دو گونه رفتار در مقابل فرامین رهبر جامعه اسلامی

چند حادثه در اسلام در خود جامعه اسلامی هست که نشان دهنده تفاوت بین دو مجموعه است. یک مجموعه به رسول الله (صلی الله علیه و آله) چه می‌گفتند: یا رسول الله تو دستور بده هر چه بگویی ما سلم محض هستیم، دستورت برای ما مطاع است. یک عده نه، در برابر دستور رسول خدا تمرد می‌کردند. در جنگ بدر داریم،

رسول اکرم صلی الله علیه و آله اصحاب را جمع کرد و فرمود ما داریم می رویم ممکن است به یک کاروان تجارتی برخورد کنیم، به غنیمت دست پیدا کنیم. ممکن است با یک لشکر برخورد کنیم، به جنگ برسیم، با صحنه جنگ روبرو شویم. ببینم رأی شما چیست؟ چکار می کنید؟ چه نظری دارید؟ بجنگیم یا خیر؟ اصلاً برویم یا خیر؟ ما تعدادمان کم است، اسلحه مان هم کم است. چیزی نداریم. آنها هم تعدادشان زیاد است، هم اسلحه دارند، هم آموزش دیده اند، هم قوی اند، گرسنه نیستند. ما هم پا برهنه ایم، گرسنه هم هستیم. عده ای امثال مقداد بلند شدند گفتند یا رسول الله ما گوش به فرمان تواییم. بگویید بزنید به دریا می زنیم به دریا. شما بگویید بزنید به کوه می زنیم به کوه. هر جا شما بگویید. هر چه تو فرمان دهی. اینها سخن یک دسته بود. دسته ای هم بلند شدند و گفتند یا رسول الله اینان جنگجو هستند. اینان سلاح دارند. اینان جمعیتشان زیاد است. مگر ما می توانیم با اینها برخورد کنیم. دوگونه برخورد با رسول اکرم صلی الله علیه و آله وجود داشت. مومن کیست؟ آن مومن حقیقی تابع، آن کسی است که اراده اش تابع اراده امام می شود. اینجا وحدت به وجود می آید. وقتی گفته می شود «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنثَىٰ بِإِمَامِهِمْ»^۱. ما روز قیامت جمعیت ها و گروه ها را با نام امامشان می شناسیم. کار نداریم شخص چه کاره است. پسر چه کسی است. در دنیا که بوده، پسر که بوده، کجایی بوده. ایرانی بوده، هندی بوده، ترک بوده، فارس بوده، کاری به اینها نداریم؛ کار به این داریم که امامش که بوده است. یعنی امام، معرّف شخصیت و هویت هر انسانی است در قیامت. چرا؟ چون اتحاد حقیقی به وجود می آید. اتحاد حقیقی هم بین امام صالح و مومنینش به وجود می آید و هم بین امام طالح و مومنینش. یعنی روز قیامت وقتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه هدی وارد بهشت می شوند، شیعیان آنها، آنهایی که اراده آنان با اراده ائمه، یکی بوده، قطعاً وارد بهشت می شوند. از طرفی در آیه داریم می فرماید که - خوب دقت کنید آیات سوره هود است: «إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَتْهُ فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

فَأُورِدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوَرْدُ الْمَوْرُودُ^۱. قوم فرعون فرمان فرعون را تبعیت کردند که فرمانش فرمان رشیدی نیست. فرمان درستی نبود. بعد نتیجه این اتباع امر، این فرمانبری از یک فرمانروا، این نتیجه اش چه می شود؟ او «يَقْدُمُ قَوْمَهُ» روز قیامت که می شود، فرعون پیشاپیش قومش به جهنم می رود. او که می رود قومش را به دنبال خودش می کشد. نمی توانند از او جدا شوند. چرا؟ چون به دستور او در دنیا عمل می کردند. شخصیت آنها با شخصیت فرعون یک نوع پیوندی خورده که جزء شخصیت فرعون شدند. از هم نمی شود جدا شوند. این اتحاد، اتحاد اعتباری نیست. ما وحدت اعتباری استاد بزگوارمان، حضرت آیت الله مصباح را قبول نداریم. نه، می گوئیم وحدت، وحدت حقیقی است. منتها می گوئیم، این وحدت وحدت اختیاری است نه جبری. یعنی انسان، با اختیار، خود را تابع امام می کند. این وحدت اجتماعی، وحدت اجتماعی فلاسفه جامعه شناس غرب نیست. ما مثل «امیل دورکیم» یا «کارل مارکس» نیستیم که بگوئیم یک روح اجتماعی وجود دارد که به طور قهری و جبری به وجود می آید. روح اجتماعی به وجود می آید اما نه قهری، باز هم انتخابی است. انتخابی است نه جبری. حرف ما با مثل آیت الله مصباح فرق دارد. می گویند اصلاً وحدت، وحدت اعتباری است ما یک روح جمعی نداریم و ما در خارج به جز تک تک آدم ها چیز دیگری نداریم، چیزی که بشود گفت یک چیز است و جمع است و یک هویت واحد جمعی باشد، نداریم. فرمایش ایشان هم دلایل زیادی دارد. البته بحث ما این نیست، ما داریم حاشیه این «إِنَّ أَوْلِيَاءَهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ» را توضیح می دهیم که چرا فرمود: «إِنَّ أَوْلِيَاءَهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ». ما می خواهیم بگوئیم این عبارت، یعنی، «ان اولیاءه الا الامام و جمع همراه او». اینان اولیای مسجد الحرام هستند. صاحبان حقیقی مسجد الحرام، این مجموعه، این بافت هستند. چرا؟ چون مسجد الحرام دارالتقوی است. چون مسجد الحرام بیت الله است. چون مسجد الحرام بیت الذکر است. چون مسجد الحرام، بیت التقوی است. چون مسجد الحرام، بیت الأمن است. «الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا

۱. هود، آیات ۹۸-۹۷

إِيمَانَهُمْ بَطَّلَمَ أَوْلَيْكَ لَهُمُ الْأَمْنُ»^۱. أمن برای کیست؟ امنیت برای کیست؟ «فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^۲. اصلاً امنیت در جامعه بشر در جهان هستی در پرتو ایمان و تقوا است. این امنیت است. لذا در قرآن کریم از مسجد الحرام به چه تعبیر شد؟ «جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ»^۳. در جای دیگر «وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا»^۴. این بیت الامن الهی است. چرایی الامن الهی است؟ چون مقرّ جوشش تقوی است. چون چنین است «إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ»^۵. اگر متقون صاحب این بیت نشدند فرمود: «وَمَا لَهُمْ إِلَّا يَعْذِبُهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»^۵. شر از اینجا برمی خیزد.

« حکومت آل سعود و ناامنی حرمین شریفین

وقتی آنهایی که اولیای واقعی مسجد الحرام نیستند بر مسجد الحرام استیلاء پیدا کنند، از همین جا ناامنی در جامعه بشری برمی خیزد. تحلیلی ما می خواهیم ارائه دهیم. می گوئیم اگر آل سعود و یزیدیان و مروانیان بر بیت الله الحرام و کعبه مسلط نمی شدند و این مقرّ امن الهی در اختیار صاحبش بود جهان پر از امن می شد. این یک نظریه است. یک سخن با پشتوانه ای است. سخن بزرگی است. این سخن را اسلام می زند. اگر شما بخواهید این بحث را باز کنید، کار بسیار خوبی کرده اید. کسی بیاید بگوید که امنیت اجتماعی روی کره زمین چگونه برقرار می شود؟ آن عامل اصلی امنیت جامعه بشر چیست؟ قرآن کریم می گوید عامل اصلی در جامعه بشری این است که مسجد الحرام در اختیار اولیائش باشد. اگر این شد، به تدریج، امنیت در سراسر جامعه بشری گسترده خواهد شد. اگر این نشد، نمی شود. این حرف مهمی است. این نظریه ای بسیار پایه ای و بنیادین است. اصرار داریم باید علوم انسانی اسلامی به وجود بیاید. یعنی اسلام، علمی دارد، در این علم که

۱. انعام، ۸۲

۲. بقره، ۳۸

۳. مائده، ۹۷

۴. بقره، ۱۲۵

۵. انفال، ۳۴

مخصوص اسلام است، مخصوص منابع دینی است، جامعه بشری تحلیل می شود، روان انسان تحلیل می شود، مسأله امنیت در جامعه بشری تحلیل می شود. عوامل صلح و آرامش در جامعه بشری تحلیل می شود. اسباب و ریشه های اصلی اش در این علم تحلیل می شود. لذا تا این برنگردد، تا این بیت الله الحرام و مسجد الحرام به اهلش برنگردد جامعه بشری روی امنیت به خود نخواهد دید. تا این تحقق پیدا نکند، بشر آرزوی امنیت را باید از سر خودش بیرون کند.

در هر صورت ما می خواهیم بگوییم آیه «إِنَّ أَوْلِيَاءَهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ». یک مبحث بنیادین است. حاشیه ای نیست که می فرماید «وَمَا لَهُمْ أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ». این عذاب، در جامعه بشری همچنان خواهد بود تا وقتی که این بیت الله الحرام به اولیای متقین خود برگردد. «وَمَا لَهُمْ أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ». جامعه بشری دچار عذاب، دچار بدبختی، دچار جنگ، دچار کمبود، دچار سختی خواهد بود. اولیای مسجد الحرام متقون اند. چون بیت، بیت التقوی است. چون بیت، بیت الله است.

« روایات فضیلت مسجد الحرام

وَلَدِ [افزند] شیخ طوسی روایت می کند «بِسَنَدِهِ عَنِ الرَّضَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ آبَائِهِ عَنِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ: قَالَ اَرْبَعَةٌ مِنْ قُصُورِ الْجَنَّةِ فِي الدُّنْيَا الْمَسْجِدُ الْحَرَامُ وَ مَسْجِدُ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ مَسْجِدِ بَيْتِ الْمَقْدِسِ وَ مَسْجِدِ الْكُوفَةِ». چهار مسجدند که این چهار مسجد از قصرهای بهشتی به شمار می آیند که در دنیا قرار دارند. معنای این، آن است که کسی که وارد این مساجد شود در بهشت برین الهی جای گرفته است. این مطلب، دلالت های التزامی دارد. یکی از دلالت های التزامی، این است که کسی که وارد این مساجد شود، مشمول مغفرت الهی خواهد شد؛ مگر این که معصیتی کند که این معصیت نظیر آنچه که بر آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ آمد، امر به اخراج از مسجد شود ولو این امر به اخراج، امر به اخراج معنوی باشد. خلاصه اگر کسی وارد در این مساجد شد مقتضای این عبارت، که از قصرهای بهشتی اند، معنایش این است که وارد

۶. کتاب الوسائل، ابواب احکام المساجد، باب ۵۷، حدیث ۱۴

بهشت می‌شود. بخشی از بهشت الهی روی زمین اینجا قرار دارد. در مسجد الحرام است. در مسجد النبی ﷺ است، در مسجد بیت المقدس است. صحیح عبارت، «بیت المقدس» است به فتح میم و نداشتن تشدید دال. این که رایج شده است که با ضمّ میم و تشدید دال می‌گویند غلط است. نام این منطقه مقدس است، بیت المقدس است و به اهل بیت المقدس «مقدسین» می‌گویند. «و مسجد الکوفه»؛ مسجد کوفه هم از این مساجد است. بنابراین، ورود در این مساجد، اگر این ورود، ورود با عزم بر معصیت نباشد، یعنی اگر کسی وارد این مساجد شود اگر هم معصیتی کرده است، قصد اصرار بر آن معصیت نداشته باشد، ورود در این مساجد کند بدون قصد اصرار بر معصیت و با توبه از معصیت‌های سابق، عزم بر طاعت الهی کند، [در این صورت] مورد مغفرت قرار می‌گیرد. چون گفتیم عاصی در بهشت خدای متعال جای ندارد. اگر کسی هم اصرار بر معصیت داشته باشد و وارد این مساجد شود، قاعدتاً مشمول این عبارت نخواهد شد. و همین طور است کسی که در خود این مساجد مرتکب معصیت گردد؛ او هم مشمول مغفرت الهی علی القاعده نخواهد بود. بنابراین کسی که وارد این مساجد شود، بدون عزم بر معصیت، بدون اصرار بر معصیت، مشمول مغفرت الهی می‌شود و گویا وارد بهشت خدا شده است.

روایت دیگر، روایتی است که مرحوم کلینی در کافی^۱ روایت می‌کند. «بَسَنَدٍ صَحِيحٍ عَنِ الصَّادِقِ (عليه السلام): قَالَ إِذَا دَخَلْتَ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ فَادْخُلْهُ حَافِيًا عَلَى السَّكِينَةِ وَالْوَقَارِ وَالْخُشُوعِ». اگر خواستی وارد مسجد الحرام بشوی، پا برهنه وارد این مسجد بشو، با سکینه و خشوع وارد این مسجد بشو. «وَوَقَالَ وَمَنْ دَخَلَهُ بِخُشُوعٍ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ»، هر کس با خشوع وارد مسجد الحرام بشود، مشمول مغفرت الهی خواهد شد. این مؤید آن مطلب است که در روایت سابق آمد. کسی که وارد این مساجد بشود مشمول مغفرت الهی است. «قُلْتُ مَا الْخُشُوعُ؟» این که فرمودید اگر کسی با خشوع وارد این مسجد شد، منظورتان از خشوع چیست؟ «قَالَ السَّكِينَةُ لَا تَدْخُلُهُ بِتَكْبُرٍ» مراد از خشوع این است که با هیأت تکبری وارد این مساجد

۱ - کافی، ج ۴، ص ۴۰۱

نشوید. مساجد، بیوت الله اند، یعنی در آنجا حکم و بزرگی، از آن خداست. همه در برابر عظمت خدای متعال باید خاضع باشند. «لَا تَدْخُلُهُ بِتَكْبُرٍ فَإِذَا أَنْتَهَيْتَ إِلَى بَابِ الْمَسْجِدِ فَقُمْ وَقُلِ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَمِنْ اللَّهِ وَمَا شَاءَ اللَّهُ وَالسَّلَامُ عَلَى أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَالسَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَالسَّلَامُ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ». این که با ورود به مسجد الحرام، وارد شده است که به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سلام کنند، «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»^۱، شاید به این لحاظ و اعتبار باشد که خلیفه خدا بر روی زمین وجود مقدس نبی اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. ما در سابق گفتیم که بیت الله روی زمین، بیت الامام است، بیت النبی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. گفتیم بیوت النبی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هم بیوت الله است. چون خدای متعال که برای ما مجسم نمی شود؛ ولی خلیفه دارد، جانشین دارد. گفتیم که از قرائن استفاده می شود که این آیه کریمه: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»^۲، مراد از این خلیفه، وجود مقدس پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. خلیفه بالأصل خدای متعال، یکی بیش نیست.

« تبعیت پیامبران و امامان: از پیامبر خاتم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ »

سایر انبیاء و ائمه طاهرين همه خلیفگان و نائبان آن خلیفه بالأصل هستند. قرائن برای این مطلب زیاد است. مختصراً عرض کنیم که انبیای قبل رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همه مؤمنین به رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اند. تابع اویند، به نص صریح آیه شریفه سوره آل عمران که فرمود: «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمِهِ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ»^۳. خدا از همه پیامبران میثاق گرفت. این میثاق، چند میثاق است. یک میثاق، میثاق از پیامبران قبل از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. که این اشاره به این میثاق است. ما از پیامبران پیش از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ میثاق گرفتیم. آن رسول خاتم کیست؟ آن رسولی است که

۱- همان

۲. بقره، ۳۰

۳. آل عمران، ۸۱

«مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ»^۱ است. «مُصَدِّقٌ لِّمَا جَمِيعِ النَّبِيِّينَ» است. این یک واژه، ویژه رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. این یک تعریف خاصی از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. هم در قرآن کریم از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به این صفت یاد شده و هم در کتب پیشین با این صفت از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یاد شده است. «رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا جَمِيعِ النَّبِيِّينَ». رسولی است که آنچه را که با نبیین است، تصدیق می‌کند. این نکته دارد. نکته‌ای است که چون رسول خاتم است، همه آنچه که رسل قبل آورده اند را تصدیق می‌کند. ولی نکته مهمتر شاید این است که اگر این رسول خاتم نبود، هیچ دلیلی بر صدق رسل قبل وجود نمی‌داشت. این که «مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَ النَّبِيِّينَ» گفته شده است، نکته اصلی‌اش این است. ما گاهی با مسیحیان صحبت کردیم. گاهی این مطلب را به آنان عرض کردیم که شما هیچ دلیلی بر این که اصلاً عیسایی بوده و این عیسی عَلَيْهِ السَّلَام پیامبر بوده، خدا بوده یا هر چه بوده، اصلاً شما دلیلی به این ندارید. اگر پیامبر ما نبود و قرآن ما نبود، دلیلی بر اثبات عیسی عَلَيْهِ السَّلَام نداشتید. قرآن ما و رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که با قرآن و با معجزه جاودانه‌اش، که این معجزه، معجزه حاضر بالفعل است، عیسی عَلَيْهِ السَّلَام را تصدیق کرده است.

با این دلیل صدق جاودانه است که ما می‌توانیم صدق سایر نبیین را اثبات کنیم. و آنچه دلیلی بر صدق سایر نبیین وجود دارد؟ ما که نه عصای موسی عَلَيْهِ السَّلَام نه شکافتن دریا توسط ایشان، نه احیای اموات عیسی عَلَيْهِ السَّلَام نه شفای جذامی‌ها و ابرص‌ها را توسط عیسی عَلَيْهِ السَّلَام دیدیم. مردم این عصر که چیزی از معجزات انبیای پیشین را ندیدند. آن معجزه‌ای که امروز، معجزه بر پاست و دلیل صدق قائم و زنده است چیست؟ قرآن کریم است. معجز قائم و حی و جاودانه رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. این است که آنچه مع النبیین است را تصدیق می‌کند. دلیل صدق و برهان تصدیق کننده آنچه پیامبران آورده اند، می‌باشد. لذا این عبارت «مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ» تعبیری از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. لذا این معنایی که ما عرض کردیم با این قرائن، معنایی است که هیچ شکی در اراده آن از آیه نیست. مفسرین، سخن‌هایی گفته‌اند که دلیل و برهانی بر آن، وجود ندارد. این عرض ما، دلیل و قرائن دارد. همه انبیاء،

اقرار به ایمان و یاری پیامبر خاتم کرده‌اند. همه به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مؤمن اند.

« علی عَلِيٌّ امیر همه مؤمنین به رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حتی انبیاء و ائمه

لقب امیر المؤمنین که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به علی عَلِيٌّ دادند شامل امارت بر همه انبیاء می‌شود. امیر بر همه مؤمنین به رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. از جمله مؤمنین به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، انبیاء هستند. این قرینه قرآنی است بر تقدّم ائمه اطهار بر انبیاء. این که برخی از اهل سنت می‌گویند شما غلو می‌کنید. خیر، غلو نیست. قرآن می‌گوید. روایات اهل سنت که می‌گویند حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام در آخر الزمان از آسمان فرود می‌آید و پشت سر امام زمان نماز می‌گزارد، این روایات، این را می‌گویند. تقدّم ائمه ما بر نبیین قبل از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را هم قرآن می‌گوید و هم روایات اهل سنت تأیید می‌کند. اینها را، هم بخاری، هم مسلم و هم غیر اینها از راویان اهل سنت روایت کرده‌اند. تقریباً می‌شود گفت متواتر است. در روایات اهل سنت متواتر است که بارها رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با مباهات می‌فرمود: «كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا نَزَلَ ابْنُ مَرْيَمَ فِيكُمْ وَ إِمَامُكُمْ مِنْكُمْ؟»^۱ چگونه است حال شما در آن روزگاری که عیسی عَلَيْهِ السَّلَام فرود آید و همراه شما نماز بگذارد در حالی که امام شما از شما است؟ این مباهات رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که عیسی عَلَيْهِ السَّلَام هم از امت من است و پشت سر خلیفه من نماز می‌گذارد. گاهی ما در زیارت حضرت معصومه عَلَيْهَا السَّلَام تأمل می‌کردیم که وقتی که سلام به امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام می‌رسد چنین سلام داده می‌شود: «و وَصِيٌّ وَ وصِيٌّ وَ وصِيٌّ وَ لِيٌّ وَ لِيٌّ وَ لِيٌّ» چرا نمی‌فرماید: «وَصِيٌّ نَبِيٌّ وَ وَ لِيٌّ»؟ نکته همین است که این سلسله وصایت، استمرار دارد. علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَام وصیّ النبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است و امام مجتبی عَلَيْهِ السَّلَام وصیّ الوصیّ است و همین طور این وصایت متسلسل است. خلافت هم چنین است. لذا خلفای بعد از رسول، خلیفه النبی هستند. خلیفه الرسول اند. البته خلیفه الرسول هم خلیفه الله است، منتها خلیفه الله بالواسطه. نبیین قبل از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هم خلیفه الله اند اما خلیفه الله بالواسطه. ما از خلافت نبیین قبل از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به «خلافت تمهیدی» تعبیر می‌کنیم. یعنی خلافتی بوده که زمین را و

جامعه بشری را برای خلافت کبری آماده می کرده است. خلافت ائمه معصومین هم، همان خلافت رسول خدا است. امتداد همان خلافت است. خلافت انبیای قبل از رسول اکرم صلی الله علیه و آله خلافت تمهیدی بوده است. خلافت آماده سازی است. اصلاً دوره بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله کاملاً متمایز از دوره ما قبل رسول اکرم صلی الله علیه و آله است.

« سنت انتظار »

مسأله انتظار، مسأله خاصی است. ما کتابی به زبان عربی داریم به نام «سنن التطور الإجتماعی فی القرآن الکریم». اگر فرصت کردید این کتاب را مطالعه کنید. چون بسیار مهم است. در آنجا ما بحثی از «سنت انتظار» داریم. می گوئیم یکی از سنن الهی، سنت انتظار است. قبل از این که خدای متعال آدم را بیافریند، جهان را در انتظار گذاشت. منتظر پیدایش پدیده‌ای جدید بودند. لذا می فرماید: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً». نمی فرماید «إِنِّي جَعَلْتُ» و می فرماید «إِنِّي جَاعِلٌ». یعنی شاید میلیون ها سال قبل از آفرینش آدم - همانطور که در روایت هم آمده است - خدا خبر داده بود که من چنین پدیده‌ای را به وجود خواهم آورد. جهان را در انتظار این پدیده جدید قرار داد. فصل اول انتظار جهان و نخستین مرحله انتظار جهان، این انتظار بوده است. در مرحله اول، فرشتگان و همه جهان انتظار کشیدند. بعد از پیدایش آدم و آفرینش او مرحله انتظار دوم فرا رسید؛ انتظار رسول خاتم. لذا همه نبیین در انتظار او بودند. همه جهان در انتظار او بود. در انتظار وجود مقدس نبی اکرم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وجود حضرت، مَفْصَل تاریخی است. همان طوری که پیدایش آدم و آفرینش او، در کل جهان آفرینش، یک مفصل اصلی است. وجود نبی اکرم صلی الله علیه و آله هم مفصل است. یک مفصل بسیار اساسی. این انتظار دوم بود. انتظار سوم، انتظار خلیفه فرجامی است. آن کسی که «يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا»^۱. این، آن انتظار پایانی است. این هم انتظار است. لذا انتظار، سه مرحله دارد. سیر تکاملی آفرینش جهان، سه مفصل و سه مرحله را طی می کند. خلیفه فرجامی، آن خلیفه‌ای که «يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا»، او متمم کار

۱. الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۱، ص ۶۹

رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است.

« وظایف رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ »

رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دو وظیفه داشته است. از آیات کریمه قرآنی و از روایات وارده از معصومین استفاده می‌شود، رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دو وظیفه داشته است. این که ما مکرراً از آیات و روایات سخن می‌گوییم برای این است که این مطالبی که ما می‌گوییم نباید از روی ذوق و سلیقه باشد. باید مستند به خدا و رسول باشد. باید مستند به معصوم باشد. حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دو مأموریت داشته است. مأموریت اول حضرت، ایجاد آن امت وسط است. یعنی یک مجموعه‌ای که عهده دار فرمان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باشد. سپس، این مجموعه، یک وظیفه دیگری دارند. وظیفه دوم چیست؟ این که باید به وسیله این مجموعه، سراسر جهان را عدل فرا بگیرد. این مجموعه هم، قوامش به امام است. به امام بعد از رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. این مأموریت دوم رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به وسیله وصی ایشان انجام خواهد شد.

به بحث اصلی برگردیم؛ چرا هنگام ورود به مسجد الحرام به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سلام می‌دهیم؟ چون این خانه، خانه خلافت الهی است. لذا می‌گوییم: «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ». بعد هم به سایر خلفای الهی سلام داده می‌شود. «وَالسَّلَامُ عَلَى أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَالسَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَالسَّلَامُ عَلَى إِبْرَاهِيمَ» بعد، «فَإِذَا دَخَلْتَ الْمَسْجِدَ فَارْفَعْ يَدَيْكَ وَاسْتَقْبِلِ الْبَيْتَ وَقُلِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ فِي مَقَامِي هَذَا فِي أَوَّلِ مَنْاسِكِي أَنْ تَقْبَلَ تَوْبَتِي وَأَنْ تَجَاوَزَ عَن خَطِيئَتِي وَتَضَعْ عَنِّي وَزْرِي الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بَلَّغَنِي بَيْتَهُ الْحَرَامَ».

« وجه تسمیه بیت الله به بیت الله الحرام »

در اینجا مطلبی را خوب است ذکر کنیم. چرا به این بیت، می‌گویند حرام؟ نکته اش چیست؟ «جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ»^۱. این بیت حرام، چرا به آن حرام گفته می‌شود؟ حرام یعنی خلاف، ممنوع و قدغن. معصیت قدغن است. آنجا، بیت، بیت امن است. به همین لحاظ چون تخلف از امر خدا در اینجا

۱. مانده، ۹۷.

ممنوع است. بیت حرام الهی است. یعنی حریم خدا است و منطقه خاص محضر الهی است. مثل حظیره القدس الهی. حظیره قدس، یعنی محضر پاکی. یعنی آنجا هر چه هست باید پاک باشد. جای دیگر هم، خلاف، حلال نیست، منتها اینجا بیت الله است یعنی هر نوع تجاوزی که در جای دیگر ممکن است انجام بگیرد از تخلفات بشری، اینجا از آنها هم جلوگیری می‌شود.

البته به لحاظ حرام شدن برخی کارهای حلال در آنجا نیست. چون این حرمت به لحاظ احرام است. خود احرام هم به همین معنی است. احرام بستن یعنی وارد یک حالت حرمت و حالت به اصطلاح مصونیت خاص الهی وارد شدن. حریم الهی است. «... وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ نُدِقُهُ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ»^۱. کسی که با الحاد و ظلم وارد این منطقه شود، عذاب ویژه الهی نصیب او خواهد شد. وراى این منطقه، عذاب هست، منتها عذابی که اینجا برای معصیت مقرر می‌شود، عذاب ویژه‌ای است. عذاب در مسجدالحرام، کیفر مضاعف دارد. نکته این که قاتل یا عاصی در مسجدالحرام مجازات نمی‌شود، این است که اینجا مثل بهشت می‌ماند، حریم خاص الهی است. پناهگاه است لذا تا مادامی که او در بهشت الهی نشسته است، مجازاتش نمی‌کنند.

برخی از کارها فی نفسه، مسبب نتیجه معینی است. مثلاً خود دعا که داریم «وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ»^۲ استجابت دارد و لو طرف، کافر باشد. این استجابت دعا، استجابت عام است یَشْمَلُ الْكَافِرَ وَ الْمُؤْمِنَ. حتی اگر یزید بن معاویه هم دعا کند و دعایش حقیقی باشد، خدا اجابت می‌کند. دعا سبب اجابت است. لذا می‌فرماید: «وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَٰهَهُ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا»^۳ اینگونه که کافران به خدا کفر می‌ورزند، وقتی از خدا بخواهند، خود خواستن از خدا، جواب دارد. در اینجا هم پناه بردن به خدا خودش جواب دارد. پناهنده جواب دارد. چون در منطقه امن الهی، اگر کسی پناهنده شد، نباید به او متعرض شوند. این هم یکی از مصادیق همان «سَبَقَتْ

۱. حج، ۲۵

۲. غافر، ۶۰

۳. اِسْرَاء، ۶۷

رحمته غَضَبَهُ» است.

بعد در دعا، این عبارت می آید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُكَ أَنَّ هَذَا بَيْتَكَ الْحَرَامَ الَّذِي جَعَلْتَهُ مَثَابَةً لِلنَّاسِ وَأَمْنًا مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ إِنِّي عَبْدُكَ وَالْبَلَدُ بَلَدُكَ وَالْبَيْتُ بَيْتُكَ جِئْتُ أَطْلُبُ رَحْمَتَكَ وَأُؤَمُّ طَاعَتَكَ مُطِيعًا لِأَمْرِكَ رَاضِيًا بِقَدْرِكَ أَسْأَلُكَ مَسْأَلَةَ الْمُضْطَرِّ (الْفَقِيرِ) إِلَيْكَ الْخَائِفِ لِعُقُوبَتِكَ اللَّهُمَّ افْتَحْ لِي أَبْوَابَ رَحْمَتِكَ وَأَسْتَعْمِلْنِي بِطَاعَتِكَ وَمَرْضَاتِكَ» بحث ما در اینجا در «وَالْبَيْتُ بَيْتُكَ» است. مراد از بیت، خصوص کعبه نیست، بلکه شامل همه مسجد الحرام می شود. همه مسجد الحرام در اینجا مراد از «وَالْبَيْتُ بَيْتُكَ» می شود. قرینه اش هم دعای دیگری است که در آن می خوانیم: «اللَّهُمَّ إِنِّي زَائِرُكَ وَفِي بَيْتِكَ» این دعا، دعای ورود به مسجدالحرام است.

شاهد بحث ما این بود که در این دعا آمده است که: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنِي مِنْ وَفْدِهِ وَزُورِهِ وَجَعَلَنِي مِمَّنْ يَعْمُرُ مَسَاجِدَهُ وَجَعَلَنِي مِمَّنْ يُنَاجِيهِ اللَّهُمَّ إِنِّي عَبْدُكَ وَزَائِرُكَ فِي بَيْتِكَ وَعَلَى كُلِّ مَاتِيٍّ حَقٌّ لِمَنْ أَتَاهُ وَزَارَهُ». شاهد بحث ما، «فِي بَيْتِكَ» است که ما عرض کردیم از این عبارت و عبارات دیگر، استفاده می شود که کل مسجد الحرام بیت الله است. در آیه کریمه «وَوَعَدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنَّ طَهْرًا لِبَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ» استفاده می کنیم که مقصود از این بیت، تنها کعبه نیست، کعبه هم جزئی است از بیت. بیتی که اضافه به خدای متعال شده است، کل مسجدالحرام است. البته در قرآن کریم از خود کعبه هم به بیت تعبیر شده است: «جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ». منافات ندارد که به کعبه هم بیت الله گفته شود. البته اینجا، «بَيْتِي» ندارد، تعبیر، «الْبَيْتُ الْحَرَامُ» است. این بیت حرام، که بیت الله است، هم بر خصوص کعبه صدق می کند، هم بر کل مسجدالحرام. این که این مسجد حرمت دارد و صفت حرام بر آن اطلاق می شود یعنی اینجا حریم الهی است. بنابر این هر کس در این حریم الهی وارد شد، باید هیچ اعتدایی، هیچ تجاوزی به او صورت نگیرد. حکم خدا به طور محض

۱. کافی، ج ۴، ص ۴۰۲

۲. بقره، ۱۲۵

۳. مائده، ۹۷

باید جاری شود. این بیت، بیت امن خداست. بیت حرام الهی است. «وَأِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّينَ وَعَهِدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَن طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ»^۱.

« مسجد الحرام مقرّ خلافت الهی »

خصوصیتی که این بیت دارد که از قرائن قرآنی و روایی استفاده می‌شود این است که مقرّ خلافت الهی بر روی زمین است. در حقیقت، عاصمه خلیفه خدا و خلافت الهی، مسجد الحرام است. لذا در تاریخ مسجد الحرام و کعبه که صحبت می‌کردیم عرض کردیم که اولین جایی که خدای متعال اجازه داد آدم و حوا (علیهم السلام) کنار هم قرار گیرند، خود خانه کعبه و مسجد الحرام بود. در آنجا گفتیم خدا دستور داد خیمه‌ای زدند. برای نخستین بار اولین خانواده الهی اینجا صورت گرفت و تشکیل شد. جامعه اسلامی از خانواده شروع می‌شود. شروع جامعه اسلامی با خاندان رسالت است. جایگاه خاندان رسول الله (صلی الله علیه و آله) در تأسیس جامعه اسلامی، جایگاه محوری و مرکزی است. البته شخص رسول الله (صلی الله علیه و آله)، مؤسس این خانواده و مربی و تشکیل‌دهنده این خانواده است ولی این خانواده باید تشکیل شود تا جامعه اسلامی، به تدریج، از این خانواده تکثیر شود. تشکیل جامعه اسلامی، تکثیر خانواده‌ها است. لذا این خانواده، تطهیر می‌شود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»^۲ تا دیگر خانواده‌های متصل به این خانواده نیز اهل طهارت شوند. آن خانه‌ای که خانه این خانواده است نیز باید خانه طهارت باشد.

« مساجد، مراکز طهارت و تطهیر »

مساجد، - همان گونه که قبلاً گفتیم - چون خانه این خانواده است، باید تطهیر شود. این تطهیر از مسجد الحرام آغاز شده است: «طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ»^۳. بعد دیگر مساجد هم همین حکم را پیدا کرده‌اند. همه مساجد

۱. بقره، ۱۲۵

۲. احزاب، ۳۳

۳. بقره، ۱۲۵

بیوت الله اند و معنی بیوت الله بودن، یعنی بیوت خلیفه الله اند؛ مرکز طهارت اند. جامعه اسلامی یعنی جامعه طاهر، جامعه پاک. کاری که انبیاء، نبی اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه هدی می کنند، «تَطْهِيرُ النَّاسِ» است. لذا مسجد قبا یا مسجد النبی صلی الله علیه و آله این گونه توصیف شده است: «لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ»^۱. شاهد مثال ما اینجاست: «فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا». در سوره نور هم آمده است که: «اللَّهُ نُورِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ... فِي بُيُوتِ أَدْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ».^۲ این «رِجَالٌ»، در این خانه ها «يُسَبِّحُونَ». گفتیم این خانه ها، طبق روایت که هم در منابع اهل سنت نقل شده است و هم در منابع شیعه، خانه های علی و فاطمه علیها السلام هستند. در تفسیر این آیه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله سؤال شد: «سُئِلَ عَنِ الْبُيُوتِ فَقِيلَ لَهُ أَيُّ بُيُوتٍ هَذِهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: بُيُوتُ الْأَنْبِيَاءِ، قَالَ: فَقَامَ إِلَيْهِ أَبُو بَكْرٍ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ: هَذَا الْبَيْتُ مِنْهَا؟ (يَقْضُدُ بَيْتَ عَلِيِّ عليه السلام وَ فَاطِمَةَ عليها السلام) قَالَ: نَعَمْ مِنْ أَفْضَلِهَا»^۳؛ ابوبکر از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: مقصود از این بیوت کدام است؟ پیامبر فرمود: خانه های پیامبران. ابوبکر برخاست و (در حالی که به خانه علی عليه السلام و فاطمه عليها السلام اشاره می کرد) گفت: آیا این خانه از همان خانه ها است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمود: بلی، از برجسته ترین آنها است. طهارت از این بیت، به سایر بیوت منتقل می شود.

آیه سوره کریمه «هَلْ أَتَى» هم ناظر به همین بیت است. سوره «هَلْ أَتَى»، سوره مهمی است. بعضی از سور قرآن، سوری است که در آنها، مفاهیم بنیادین مطرح شده است. به این معنا که سایر قرآن کریم، به شکلی در پرتو این سوره ها باید تفسیر شوند و سوره «هَلْ أَتَى» از این گونه سور است. از همان آیه اول سوره، داستان مهمی شروع می شود: «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَذْكُورًا». این، آغاز شکل گیری وجود انسانی است. «إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ

۱. توبه، ۱۰۸

۲. نور، آیات ۳۵ تا ۳۷

۳. مجمع البیان، ج ۷، ص ۲۲۷. به همین مضمون در: تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۳.

مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا * عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا» بعد می فرماید: «يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا»^۱ تا آخر آیات. این عینی که «يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ» نکتہ دارد. بہا بہ جای «مِنْهَا» نکتہ دارد. کلمہ «شَرِبَ» غالباً یا با «مِنْ» متعدی می شود یا مستقیم و بدون «مِنْ». گفته می شود: «شَرِبْتُ مِنَ الْحَوْضِ، شَرِبْتُ مِنَ الْكَأْسِ». اگر بہ ظرف تعدی شود، غالباً، کلمہ «مِنْ» می آید؛ مگر این کہ بہ خود مشروب تعدی شود. گفته می شود: «شَرِبْتُ الْمَاءَ» ولی اگر بہ ظرف تعدیہ شود «شَرِبْتُ مِنْ» گفته می شود. فرمود: «يَشْرَبُ مِنْهَا عِبَادُ اللَّهِ»، فرمود: «يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ». نکتہ اش ظاهراً این است کہ این عینی را کہ «يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا» بہ دیگران ہم می نوشاندند. مقصود این عباد الله قطعاً با قرائن مختلف، رسول اکرم ﷺ و اهل بیت اوست.:: همان عباداللهی هستند کہ در چند جای قرآن از آنان بہ عباد الله تعبیر شده است. من جمله در این آیه: «عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا». این چشمہ را آنها منفجر می کنند. «يَشْرَبُ بِهَا»: چون ہم می نوشند و ہم می نوشاندند. نکتہ «بَاء» این است کہ دیگران را ہم با این عین می نوشاندند. لذا «يَشْرَبُ بِهَا» فرمود.

« خانواده نبوی

نکتہ بسیار مهمی اینجا مطرح است. آن نکتہ این است کہ این تکثیر خانواده رسول الله ﷺ، یعنی حضرت ﷺ خانواده ای تشکیل می دهد کہ خود این خانواده تکثیر رسول اللهی است. یعنی خود رسول اکرم ﷺ تکثیر می شود. لذا «عَلِيٌّ مِّنِّي»^۲ یا «حَسَنٌ مِّنِّي»^۳ یا «حُسَيْنٌ مِّنِّي»^۴ یا «فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِّنِّي»^۵ فرمود. این تکثیر است. این وجود و این شخصیت، نظیر خود را تکثیر می کند. این از معجزات رسول ﷺ است. هیچ معجزه ای برتر از تربیت علی و فاطمه (علیہ السلام) برای رسول خدا ﷺ وجود ندارد. لذا در آخرین آیه سوره رعد کہ آیه مهمی است خداوند فرمود: «وَوَ»

۱. انسان، آیات ۷-۵

۲. المعجم الكبير، ج ۱، ص ۳۱۸؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۵۱۴

۳. همان، صفحه: ۱۵۶

۴. میزان الحکمه، جلد: ۱، صفحه: ۳۳۳

۵. وسائل الشیعه، ابواب المزار، باب ۲، صفحه: ۳۹

يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» این اشاره به دو دلیل و برهان محمدی است. حضرت ﷺ دو نوع دلیل بر صدق پیامبری خود دارد. یک دلیل، دلیل «إِنِّي» است، یک دلیل، دلیل «لَمْي» است. دلیل «لَمْ» یعنی از علّت به معلول رسیدن. دلیل «إِن» یعنی از معلول به علّت رسیدن. در آیه می‌فرماید: «كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا»، این دلیل لَمْ است. اولین دلیل و شاهد من خداست. خداوند متعال از طریق قرآن کریم، به صدق من گواهی داده است. از طریق قرآن کریم که بینه من است، خدا بر صدق من گواهی داده است. این دلیل، دلیل لَمْی است. دلیل إِنِّي هم دارد: «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ». هم در روایات و هم تجربه عملی نشان می‌دهد که مراد از «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» وجود مقدّس امیرالمومنین (علیه السلام) است. حدیث مدینه العلم هم شاهد بر این مطلب است: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ، وَعَلَيَّ بَابُهَا، فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِ الْبَابَ!». باب مدینه العلم است، علم کتاب نزد اوست. می‌فرماید شاهد و دلیل دوم من، دلیل إِنِّي من است. یعنی آن چیزی که من تربیت کردم، من پروردم، که علی (علیه السلام) است، فاطمه (علیها السلام) است، حسن (علیه السلام) است، حسین (علیه السلام) است. واقعا برهان است. به این برهان کمتر توجه شده است. برای صدق رسالت، باید به دنیا بگوییم آیا شخصیتی مثل حسین بن علی (علیه السلام) دارید؟ کاری که سیدالشهداء کرده است کار بسیار بزرگی است. نشان صدق است، نشان حقانیت است. این نشان حقانیت، تولید شده رسول اکرم ﷺ است. همچنین رفتارهای امام حسن (علیه السلام) هم همین طور است. کاری که امام حسن (علیه السلام) کرد از کار امام حسین (علیه السلام) کمتر نیست. اگر خوب تحلیل و فهم شود آن رفتار بزرگوارانه امام حسن (علیه السلام) جز از معصوم بر نمی‌آید. این که می‌آمدند فحش می‌دادند، فحاشی می‌کردند و حضرت (علیه السلام) کریمانه برخورد می‌فرمود، کسی که خود در مقام خلافت باشد، در مقام ریاست باشد، آن هم فرزند رسول خدا ﷺ، فرزند امیرالمومنین (علیه السلام) فرزند فاطمه (علیها السلام) باشد، هر کس بیاید فحاشی کند آن هم فحاشی نسبت به وجود مقدّس امیرالمومنین (علیه السلام) بعد حضرت در جوابش بگوید «أَيُّهَا الشَّيْخُ أَظْنُكَ غَرِيبًا وَ لَعَلَّكَ شَبَّهْتَ فَلَوْ اسْتَعْتَبْتَنَا أَعْتَبْنَاكَ وَ لَوْ سَأَلْتَنَا أَعْطَيْنَاكَ وَ

لَوْ اسْتَرَشَدْتَنَا أَرْشَدْنَاكَ وَ لَوْ اسْتَحْمَلْتَنَا أَحْمَلْنَاكَ وَ إِنْ كُنْتَ جَائِعًا أَشْبَعْنَاكَ وَ إِنْ كُنْتَ عُرْيَانًا كَسَوْنَاكَ وَ إِنْ كُنْتَ مُحْتَاجًا أَغْنَيْنَاكَ وَ إِنْ كُنْتَ طَرِيدًا أَوْيْنَاكَ وَ إِنْ كَانَ لَكَ حَاجَةٌ فَضَيْنَاهَا لَكَ فَلَوْ حَرَّكَتَ رَحْلَكَ إِلَيْنَا وَ كُنْتَ ضَيْفَنَا إِلَى وَقْتِ ارْتِحَالِكَ كَانَ أَعْوَدَ عَلَيْكَ لِأَنَّ لَنَا مَوْضِعًا رَحْبًا وَ جَاهًا عَرِيضًا وَ مَالًا كَثِيرًا»^۱ و عملاً هم همین وعده‌ها، اتفاق بیفتد. اینها در سخن آسان است ولی در عمل این اخلاق را اگر کسی از خود نشان بدهد، این نشانه صدق است. لذا بعضی از همین رفتارها، موجب اسلام آوردن مسیحیان و یهودیان شده، یا موجب شیعه شدن غیر شیعیان شده است. چون برهان صدق است. هیچ برهانی از این برهان، ابین و اوضح نیست. این برهانی بر صدق رسالت است. این خانواده را رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تولید کرده و به وجود آورده است. این خانواده، شیعیانی را تربیت می‌کنند. اتباع و پیروانی که به وسیله این خانواده، تربیت می‌شوند، فقط تعلیم داده نمی‌شوند، این تربیت فقط از مقوله تعلیم نیست، این نیست که تنها، کسی چیزی از کسی بیاموزد، بلکه این ولایتی که ما می‌گوییم، این پیروی از علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام که می‌گوییم، تولید است؛ تنها تعلیم نیست؛ یعنی شخصیتی به وجود می‌آید که این شخصیت شباهت به علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام دارد. ملاک تشیع هم همین است. ملاک تشیع، این تشابه و شبیه بودن به آن وجود پاک و نازنین علوی است. یکی از مسائلی که باید در آن تحقیق شود، محققان ما، اهل قلم، اهل ادب، تحقیق کنند، این است که اصحاب امیرالمومنین عَلَيْهِ السَّلَام چه شخصیتی داشتند. یعنی صعصعه بن صوحان، هاشم مرقال، میثم تمار، مالک اشتر، حجر بن عدی، حبیب بن مظاهر، مسلم بن عوسجه، این جمع کثیر اصحاب امیرالمومنین عَلَيْهِ السَّلَام که دست‌ساخت ایشان هستند، چه

۱. بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۳۴۴ باب ۱۶،

ترجمه: ای پیرمرد! به گمانم غریبی! گویا دچار اشتباهی شده‌ای! اکنون اگر از ماریت و حلالیت بطلبی تو را عفو خواهیم نمود؛ اگر چیزی خواهی عطایت می‌کنیم؛ اگر طالب رشد و هدایت باشی ارشادت می‌کنیم؛ اگر مرکبی خواهی آن را به تو می‌بخشیم؛ اگر گرسنه هستی غذایت می‌دهیم؛ اگر برهنه باشی تو را می‌پوشانیم؛ اگر حاجتمندی حاجتت را را می‌سازیم؛ اگر از وطن رانده شده باشی پناحت می‌دهیم؛ اگر نیازی داشته باشی نیازت را برآورده می‌سازیم؛ اکنون بهتر است وسایلت را به خانه‌ی ما بیاوری و تا پایان سفرت با ما زندگی کنی، زیرا منزل ما وسیع است و اسباب رفاه و آسایش در آن فراهم می‌باشد...

شخصیت‌هایی بودند. اینها مورد تحقیق قرار نگرفته است. چون دنیا دست دیگران بوده است. قدرت، دست دشمنان امیرالمومنین علیه السلام بوده است. تحلیل نشده است که اینان چه شخصیت‌هایی بوده‌اند. میثم تمار را انسان، نگاه می‌کند، عظمتی در او می‌یابد. بگذریم از ابوذر و مقداد و سلمان و عمار. واقعا اینها، در تاریخ از لحاظ وارستگی، کمال، عبادت خدا، شب‌زنده‌داری، زهد، قناعت، شجاعت و راستی، پاکی، درستی، خدمت به مردم و ایثار، شخصیت‌های عجیبی هستند. مگر آسان است آدمی درست‌کنند که همه این کمالات را در بالاترین سطح ممکن، داشته باشد. چقدر از این آدم‌ها را علی بن ابی طالب علیه السلام ساخته است. غیر از آنچه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ساخت و پرورش داد. این کار هر کس نیست. این ادله، این دست‌پروردگان آنها، اوضح براهین بر صدق آنها و برامامت آنهاست. این همان چیزی است که گفته می‌شود «عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عَبْدُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا». لذا این چشمه در خانه علی بن ابی طالب علیه السلام می‌جوشد و فرعی و نهری از این چشمه به خانه اهل ولایت، اهل محبت علی بن ابی طالب علیه السلام می‌رود. لذا آنها هم، «يَشْرَبُونَ». مسأله حب امیرالمومنین علیه السلام و حب اهل بیت اگر صادق باشد، مثل کهربا است؛ یعنی انسان ساز، است. این طور نیست که کسی را انسان دوست داشته باشد، فقط علاقمند باشد و تمام. نه، این نیست. اگر حب، حب صادق باشد: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ» در ادامه، «فَاتَّبِعُونِي» می‌آید؛ آن وقت است که: «يُحِبِّبْكُمْ اللَّهُ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ».

به هر حال، این خانه، خانه مرکزی است؛ خانه طهارت است و خانه تطهیر و خانه شکل‌گیری نخستین هسته خاندان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است. اگر چه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودن خود شرفی است، منتها رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دختران زیادی داشته است. چرا این مقام را برای دختران دیگر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم کسی حتی خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم قائل نیست؟ مگر جمله «سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ» جمله کمی است. این جمله را خود بخاری نقل می‌کند.^۲ این عبارت عبارت متواتر از رسول

۱. بحار الأنوار، ج ۹، ص ۲۹۸، باب ۲

۲. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۰۹

اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است در برخی روایات داریم «سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ»^۱ و در برخی روایات داریم: «فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ»^۲. اهل الجنة هم باشد باز می شود «سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ». چون آنان که اهل جنت هستند «خَيْرُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ» هستند. این بانو، سیده آنهاست. سیده نساء اهل جنت است. این متواتر است. همچنین: «إِذَا قَامَتْ فِي مَحْرَابِهَا ظَهَرَ نُورُهَا لِلْمَلَائِكَةِ»، خدای متعال به عبادت حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَام مباهات می کرد: «فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَا مَلَائِكَتِي انظُرُوا إِلَيَّ إِلَى أُمَّتِي فَاطِمَةَ»^۳، خطاب به فرشتگان می کند: بنگرید امه من چگونه در محراب عبادت ایستاده است. عبادت های حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَام آن عبادت تا به صبح، دیدنی است. امام مجتبی عَلَيْهِ السَّلَام می فرماید، دیدم مادرم برای همه کس دعا کرد. عرض کردم مادر برای همه دعا کردی برای ما دعا نکردی. فرمود: «يَا بُنَيَّ الْجَارُ ثُمَّ الدَّارُ»^۴. این ساخته های نبوی، سازندگان جامعه اند. این که ما این خاندان را مقدس می شماریم و می گوئیم ما تابعیم، در واقع، تابع رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هستیم. باید در عمل تابع بود. تابع در عمل بودن به این است که ما از بازماندگان رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که نشان رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اند تبعیت کنیم. وقتی رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از بین ما می رود، هر کس ممکن است ادعا کند من تابع او هستم. باید یک خلیفه ماندگاری در جامعه باشد که تبعیت از او تبعیت از رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باشد.

اجمالاً این خاندان که ساخته شده اند و تربیت شده اند و خانواده های دیگر را مثل خودشان البته با اختلاف در مراتب، تربیت می کنند. لذا تولید مثل است. پس گفتیم وقتی رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در قرآن کریم و در روایات توصیف می شود، این تعبیر می آید که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای جامعه اسلامی «اب» است. «لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ * وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ * وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدٌ»^۵. در روایات داریم این «وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدٌ» امیر المومنین عَلَيْهِ السَّلَام و ائمه اطهار هستند. قسم به این والد و این که این والد چه ولدی تولید کرده است. گفتیم این معجزه خداست. اولین والد خود رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

۱. بحار الأنوار، ج ۹، ص ۲۹۸، باب ۲

۲. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۰۹

۳. إرشاد القلوب إلى الصواب، ج ۲، ص ۲۹۵

۴. بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۸۲

۵. بلد، آیات ۱-۳

است. و همه پیروان حقیقی رسول خدا ﷺ فرزندان او هستند. چرا؟ این ابوت، چه ابوتی است؟ این ابوت، مجازی نیست. حقیقی است. یعنی حقیقتاً رسول اکرم ﷺ اب است: «أَنَا وَعَلِيٌّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ»^۱، هر دو مولداند، «اب» اند این ابوت حقیقی است نه مجازی و اعتباری. حقیقی است به این معنا که نفس مسلمه، نفسی که این گونه باشد: «قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^۲، با ولایت پیامبر ﷺ تولید و ایجاد می‌شود. این تعریف نفس مسلمه است. اولین مسلمین است به همین عنایت که مولد این نفس مسلمه است. مولد است. مرکز این تولید، مسجد است. اولین مسجدی که مرکز تولید نفس مسلمه است، مسجد الحرام است، بعد مسجد النبی ﷺ، بعد باقی مساجد اربعه، بعد مساجد دیگر. مساجد ما باید مرکز تولید نفس مسلمه باشد، نفس خاضعه لله، نفس عابده، نفس مطیعه لله، نفسی که امر و نهی الهی او را می‌نشانند، بلند می‌کند، می‌خواباند، بیدار می‌کند، می‌خوراند، گرسنه می‌دارد، می‌پوشاند یا برهنه می‌کند. این نفس، نفس مسلمه می‌شود.

ابوت پیامبر، ابوت رسالتی است: «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا»^۳. ابوت جسمانی ندارد اما این ابوت روحانی و رسالتی است. نفرمود «اب» نیست و تمام؛ بلکه «لَيْسَ أَبًا جِسْمَانِيًّا»^۴ لکن، اب رسالتی است. در همین آیه «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ»^۴، هم در روایات اهل سنت و هم شیعه، از حضرت رسول اکرم ﷺ وارد شده است که در تفسیر این آیه فرمود: «وَهُوَ أَبٌ لَكُمْ». «ام» بودن ازواج هم به همین عنایت است. اخوت مسلمین هم به همین جهت است. چرا مسلمین با هم برادرند. در روایتی از امام صادق آمده است: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ بَنُو أَبِي وَأُمِّ»^۵. مومنین اخوه هستند. این اخوه ای است که فرزندان یک پدر و مادرند. پدرشان یکی است. مادرشان هم یکی است. این مادری باطنی،

۱. بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۲۵۹، باب ۱۵

۲. انعام، ۱۶۲

۳. احزاب، ۴۰

۴. همان، ۶

۵. بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۲۶۴، باب ۱۶

مادری حضرت خدیجه علیها السلام و حضرت فاطمه صدیقه کبری علیها السلام است. این مادری، مادری حقیقی است. سایر همسران نبی صلی الله علیه و آله هم این گونه اند. به استثنای دو نفر از ازواج نبی صلی الله علیه و آله که در آیات قرآن کریم مذمت شده‌اند. تقصیر ما شیعه هم نیست: «إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ»^۱ آیات سوره تحریم درباره این دو، نازل شده است. به استثنای این دو زن که قطعاً این آیات مدح ازواج، شامل آنها نمی‌شود. سایر ازواج نبی صلی الله علیه و آله طاهرات و مطهرات و دارای مقامات عالیه بوده‌اند. خبری از آنها در تاریخ نگذاشتند نقل شود، و اگر نه، ام سلمه، ماریه قبطیه، و سایر ازواج نبی صلی الله علیه و آله، زنان پاک و خوبی بوده‌اند. اما آنان، زنانی که به عنوان امّ جامعه اسلامی توانسته باشند اثر از خودشان به جا بگذارند، «وَأَلَدٌ» داشته باشند، نه تنها ولد جسمانی، بلکه ولد روحانی نداشتند. فقط وجود مقدس حضرت خدیجه کبری علیها السلام است که حضرت فاطمه صدیقه علیها السلام را امومت کرده است. این سلسله، تولید شده رسول اکرم صلی الله علیه و آله است. لذا فرمود: «بَضَعَهُ مِنِّي»^۲. این «بَضَعَهُ مِنِّي» خیلی معنا دارد. برای این که معلوم شود این مِنِّي، مِنِّي جسمانی نیست، فرمود: «حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ»^۳. معلوم می‌شود این مِنِّي، مِنِّي جسمانی نیست. اشاره به این آیه کریمه است که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوْحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ»^۴ ذَرِيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ». این بعضیت طرفینی است. این بعضیت طرفینی به چه معنی است؟ یعنی یک سنخ است، یک جوهر است. ما می‌گوییم سر و ته یک کرباس‌اند. یک بافتند. معنی «بَضَعَهُ مِنِّي» و «حُسَيْنٌ مِنِّي» این است که جامعه اسلامی باید این گونه باشد که همه جامعه اسلامی من البدو إلى الختم، باید به اصطلاح، سر و ته یک کرباس پاک باشند. یک بافت پاک. این بافت پاک هم از مسجد شروع می‌شود. مسجد، مرکزیت تولید این بافت پاک جامعه اسلامی است. مرکز اصلی این مسجد می‌شود بیت الله

۱. تحریم، ۴

۲. وسائل الشیعه، ابواب المزار، باب ۲، صفحه: ۳۹

۳. میزان الحکمه، جلد: ۱، صفحه: ۳۳۳

۴. آل عمران، ۳۴-۳۳

الحرام «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ»^۱. این خود نشان دهنده جایگاه این بیت است که «وُضِعَ لِلنَّاسِ» که جامعه بشری تولید کند. این جامعه بشری، جامعه طاهر است، جامعه عادل است، جامعه مسلم است. جامعه ای است که همه در آن «قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^۲ می گویند و در عمل هم چنین اند.

« اوصاف کعبه و مسجد الحرام در قرآن کریم

در کتاب خدا، در قرآن کریم، چهار وصف برای کعبه مشرفه و مسجد الحرام بیان شده است.

وصف اول: مَثَابَةٌ لِّلنَّاسِ

وصف اول این است که «وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنَا»^۳ مَثَابَه یعنی مرجع، مرجع مردم. این که بیت الله الحرام مرجع است، این علامتی، رمزی و دالی است بر یک معنا. آن معنا، این است که خدای متعال، در همه امور برای مردم، مرجع است. خداوند در آنچه باید انجام دهند و آنچه نباید انجام بدهند و در آنچه در آن اختلاف می کنند، مرجع است «وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ»^۴. مرجع اختلاف، تعیین کننده حق در این اختلاف و دارنده قول فصل در این اختلاف، خدای متعال است. این خود به معنای حاکمیت خدای متعال است. در هر جامعه ای، قول فصل از آن حاکمیت آنجاست. هر کس قول فصل در اختیار او باشد، یعنی مرجعیت عامه مردم در اختیار اوست. قول فصل همین است. معنی قول فصل یعنی تعیین کننده حرف آخر. حرف آخر را در جامعه چه کسی باید بزند؟ حرف آخر را در جامعه باید خدا بزند نه مرجع دیگر. البته خدای متعالی که این حرف آخر را می زند، رسول دارد، خلیفه دارد، مأمورانی دارد که آن مأموران، حرف او را برای مردم می زند، رسول خدا و بعد ائمه اطهار بعد نمایندگان و وکلای

۱. همان، ۹۶.

۲. انعام، ۱۶۲.

۳. بقره، ۱۲۵.

۴. شوری، ۱۰.

ائمه اطهار این کار را به عهده می‌گیرند. این نکته اول که کعبه، مثابه مردم است و این مثابه مردم بودن، معنی این است که قول فصل را باید خدا بزند. تفسیر این آیه در روایاتی است که مسأله حج را چنین تفسیر کرده اند که «مِن تَمَامِ الْحَجِّ لِقَاءِ الْإِمَامِ»^۱ و یا «أَمَرَ النَّاسُ أَنْ يَأْتُوا هَذِهِ الْأَحْجَارَ فَيَطُوفُوا ثُمَّ يَأْتُوا فَيُخْبِرُونَا بِوَلَايَتِهِمْ وَيُعْرِضُوا عَلَيْنَا نَصْرَهُمْ»^۲. این که فرمودند حج به جا آورید، معنی حج این نبود که تنها بیایند دور خانه‌ای بچرخند و بروند؛ مبیت کنند و رمی کنند؛ این کارها به تنهایی آن حجتی نبوده است که خدای متعال می‌خواسته است. همه این کارهایی که در حج به آن دستور داده شده است در حقیقت حج مع الإمام و حج إلى الإمام است. در حقیقت، علت این که باید امام در موسم حج با مردم باشد، این است که حج، حج نخواهد شد مگر این که حج، حج مع الإمام باشد. یا حج «مع من ينصبه الإمام». به همین خاطر است که همیشه رسم بوده خلفا یا ائمه اطهار وقتی که قدرت دست آنها بوده، امیرالحاج می‌گذاشتند، مگر حاج، امیر می‌خواهد؟ این که امیرالحاج تعیین می‌کردند به این دلیل بوده است که این حج، باید حج مع الإمام باشد. باید همراه امام، حج کنند. این طائفین، این عاکفین، این اهل بیتوته در منا، این مفیضین از عرفات به منا، همه با که افاضه می‌کنند؟ با چه کسی طواف می‌کنند؟ با چه کسی حج انجام می‌دهند؟ با «امام» حج انجام می‌دهند. مثابه یعنی مرجع. شاید ثواب هم از همین ریشه گرفته شده باشد. ثواب الشیء یعنی آن مرجع و آن حاصل و نتیجه شیء. آن خیری که يرجع إليه الشیء. این کلمه از ثوب است. ثوب به دو معنا است. یکی به معنای رجوع و یکی به معنای پوشش. این مثابه از ثوب به معنای رجوع است. ثاب یعنی رجوع. ثوب به معنای لباس، مشتق نیست، جامد است. اشتقاق از ثوب به معنای لباس نداریم. ثوب به معنای لباس، اشتقاق ندارد. در حالی که ثوب به معنای رجوع، لفظی است که اشتقاقات زیادی دارد. ثوب، لفظ مشترک است. یک معنا به معنای پوشش و لباس و یک معنا، به معنی رجوع. این وصف برای مسجدالحرام

۱. علل الشرایع، ج ۱، ۴۵۹؛

۲. همان

و کعبه، به این معنا است که دین آمده است برای مدیریت مردم، برای اداره امور مردم، برای این که مردم را یکی کند و این یکی کردن هم، حول مدیریت و فرمان خداوند متعال باشد.

واژه دیگری که در وصف بیت الله الحرام آمده است، وصف «امن» است. می‌فرماید: «وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا»^۱. این بیت، بیت امن است. این بیت امن، از دو جهت بیت امن است. یکی از این جهت است که کسی که وارد مسجد الحرام بشود یا وارد حرم بشود، اینجا حکم مصونیت برای او در فقه ما و در شریعت اسلام بار می‌شود. اگر حتی مجرمی باشد، فرار کند و به آنجا برود کسی حق تعقیب او را ندارد مگر این که بیاید بیرون از منطقه حرم. لکن خود همین تشریح، حالت دلالت و علامیت دارد. یعنی که این بیت و اطراف این بیت، منطقه امن و محل امن شده است و اگر کسی به این منطقه پا گذاشت در امن الهی وارد می‌شود. علامت آن است که در جامعه بشر، دین خدا و فرمان خداست که امنیت می‌بخشد.

رابطه امنیت با اعتقاد به خدا و الوهیت الهی

اینجا یک مطلب بسیار مهمی مطرح است و آن، مسأله رابطه امنیت با اعتقاد به خدا و الوهیت الهی است. اولاً در آیات کریمه قرآن، کراراً این مضمون آمده است که «أَمْ أَمِنْتُمْ مَّن فِي السَّمَاءِ أَنْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا»^۲ و یا «أَأَمِنْتُمْ مَّن فِي السَّمَاءِ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ الْأَرْضَ فَإِذَا هِيَ تَمُورُ»^۳. امثال این مضامینی که در این نوع آیات هست در قرآن کریم تکرار شده است. این آیات، مطلب مهمی، مطرح می‌کند. مطلب، این است که مردمی که روی کره زمین زندگی می‌کنند، چرا احساس امنیت می‌کنند؟ ما گفته ایم دلیل فطرت، یکی از ادله وجود خدا است. معنی فطرت این است که مردم علی الفطره مقرر به خدا هستند. علامت و دلیل این که عامه مردم بالفطره، مقرر به وجود خدا هستند چیست؟ یکی همین مطلبی است که اینجا عرض می‌شود. احساس امنیت عمومی روی کره زمین. یعنی چه؟

۱. بقره، ۱۲۵

۲. ملک، ۱۷

۳. همان، ۱۶

ما الان در این مسجد نشسته‌ایم، احساس امنیت می‌کنیم. یعنی می‌گوییم این سقف، این آسمان، بر ما فرو نخواهد ریخت. این زمین که روی آن نشسته‌ایم فرو نخواهد رفت. روی زمین راه می‌روییم، می‌گوییم آتشی از آسمان فرو نخواهد ریخت که ما را بسوزاند. نظم این جهان به هم نمی‌خورد. سوار هواپیما می‌شویم، سوار ماشین می‌شویم، سوار کشتی می‌شویم، این رفتاری که بشر می‌کند، نشانه چیست؟ نشانه احساس امنیت بشر روی کره زمین است. یعنی احساس می‌کند، نظمی و حساب و کتابی در این جهان وجود دارد. اگر بشر، احساس امنیت نمی‌کرد، اصلاً نمی‌توانست زندگی کند. نمی‌توانست روی زمین راه برود. نمی‌توانست به این آرامی از بهره‌های الهی در روی این کره خاکی استفاده کند. این نشان دهنده این است که همه مردم چه بخواهند و چه نخواهند اقرار به وجود یک مدیریت عاقل و حکیم و دارای حساب و کتاب برای جهان و کره زمین می‌کنند. اگر در کشوری وارد شوید که در آن حکومت وجود نداشته باشد، هرج و مرج باشد، احساس امنیت نمی‌کنید. چه وقت شما احساس امنیت می‌کنید؟ وقتی وارد کشوری شوید که در آن حاکمیتی قدرتمند وجود داشته باشد که قانون را اجرا کند و جلوی ناامنی را بگیرد. اگر چنین کشوری، با چنین حاکمیت قدرتمندی وجود داشته باشد، شما وقتی وارد می‌شوید، احساس امنیت می‌کنید. به راحتی سفر می‌کنید، به راحتی کسب و کارتان را راه می‌اندازید، به راحتی سرمایه‌گذاری می‌کنید. وقتی جایی باشد که حاکمیت مقتدری وجود نداشته باشد، پולتان را همیشه در جیب نگه می‌دارید، هر جا بروید با ترس و لرز می‌روید، خیلی از کارهایی که در شرایط امن انجام می‌دهید، دیگر انجام نمی‌دهید. آنچه از آیات قرآن کریم استفاده می‌شود این است که بشر روی کره زمین احساس امنیت می‌کند. این احساس امنیت از اعتراف و ایمان فطری به وجود یک حاکم رحیم علیم برخاسته است. حاکمی که مهربان است. اگر مهربان نبود هر آینه می‌توانست هر گاه دلش خواست مثلاً فرض کنید، العیاذ بالله، عذاب نازل کند، نظم این جهان را به هم بریزد. ولی چنین نمی‌کند. لذا خدا خطاب به کافران، کافرانی که اعتقاد به چنین خدایی ندارند می‌گوید: شما به چه دلیل احساس امنیت می‌کنید؟ چرا احساس امنیت

می‌کنید؟ «أأمنتُم». خدایی وجود دارد که می‌توانست شما را به عذاب گرفتار کند. می‌توانست نظم زندگی شما را به هم بریزد اما احساس نظم و امنیت می‌کنید. اهل ایمان اگر احساس امنیت می‌کنند به جا است؛ به حاکمیت این جهان ایمان دارند؛ به نظم این جهان ایمان دارند. آنان که ایمان به ناظم ندارند، چرا احساس امنیت می‌کنند؟ خیلی نکته مهمی است. اصولاً حاکمیت خداوند متعال بر جهان یعنی برقراری امنیت در سراسر جهان. این امنیت، همان گونه که در سراسر جهان با حاکمیت الهی برقرار شده است، در جامعه بشری هم با حاکمیت خدا برقرار می‌شود و نه بدون حاکمیت خدا. لذا است که این تاریخ پر خطر و پر شرر و پرجنایت بشر هر جا این تلاطم‌ها را نشان می‌دهد آنجایی است که حاکمیت الهی از جامعه بشری چیده شده است. اگر حاکمیت الهی بر جامعه بشری برقرار شود، امنیت بر جامعه بشری برقرار می‌شود. در روایات، همین بخش از مطلب را می‌توانید تحقیق کنید. یکی از سر فصل‌های بحث درباره دولت مهدوی و در رابطه با حکومت ولی عصر (علیه السلام) این سرفصل است: امنیت در دوران حاکمیت حضرت ولی عصر (علیه السلام) و برقراری حکومت مهدوی. در این دوران داریم که «فتات» یعنی دختر جوان کم سن و سال، بار گران قیمتی را به تنهایی روی سرش می‌گذارد، از کوفه حرکت می‌کند تا شام می‌رود و احساس نا امنی نمی‌کند. الان اگر نا امنی وجود دارد به این دلیل است که حاکمان جهان، حاکمیتی را که حق آنان نیست سلب کرده‌اند، غصب کرده‌اند. در نتیجه این حاکمیت غاصبانه، خواه ناخواه، نا امنی را نتیجه می‌دهد. کسانی که به دنبال صلح‌اند، به دنبال صلح جهانی هستند، بدانند، از دیدگاه ما جز در سایه حاکمیت دین خدا، این صلح جهانی معنا ندارد. اگر حاکمیت دین خدا برقرار شود، این صلح و این امنیت جهانی، قابل تأمین است و گرنه، قابل تأمین نیست. هیچ‌گاه نباید این اندیشه را داشت که می‌توان در جهان، امنیتی بدون حاکمیت الهی داشت.

این است که «جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْناً». این رمز و نماد حاکمیت الهی، برقرار کننده امنیت در جهان است. لذا این منطقه، منطقه امن اعلام شد تا اعلام بشود که امنیت در سایه حاکمیت خدا و محوریت و مثابه بودن خدا برقرار

می‌شود. «جَعَلْنَا الْبَيْتَ» هم «مَثَابَةً لِّلنَّاسِ» و هم «أَمْنًا». اگر مثابه بودن بیت را که یعنی مثابه بودن صاحب البیت است، بپذیریم، آنگاه امنیت، حاصل خواهد شد. این مثابه بودن و مرجع بودن خدا هم به وسیله رسول اعمال می‌شود. بعد به وسیله خلفاء الرسول. خلفاء الرسول چه کسانی هستند؟ رسول خدا ﷺ فرمود: «اللَّهُمَّ ارْحَمْ خُلَفَائِي قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ خُلَفَاؤُكَ قَالَ الَّذِينَ يَأْتُونَ مِنْ بَعْدِي يَرُؤُونَ حَدِيثِي وَ سُنَّتِي»^۱.

منصوبان رسول اکرم ﷺ دو دسته اند:

حضرت امام (ره) در اینجا سخن جالبی دارد. می‌فرمایند: رسول اکرم ﷺ در نصب جانشین، دو گونه نصب دارد: یکی نصب علی نحو قضیه شخصیه، یک نصب علی نحو قضیه حقیقیه. یک قضیه شخصیه داریم و یک قضیه حقیقیه. قضیه شخصیه این است که بگویند این آقا امام جماعت است. این نصب شخص است. گاهی نصب، علی نحو قضیه حقیقیه است. گفته می‌شود کسی که عادل است، قرائتش خوب است و مردم‌دار است این، امام جماعت مسجد است. این هم نصب است، اما علی نحو قضیه حقیقیه است. در نصب دومی، منصوب کلی است، معین نیست. هر کسی که عادل است و دارای آن اوصاف است، منصوب به نصب دومی است. رسول اکرم ﷺ خلفای بعد از خودش را دو جور نصب کرده است. چه کسانی خلفای بعد از من هستند؟ علمای عادل، اینان خلفای بعد از من هستند. یک نوع دیگری از نصب هم دارند. فرموده‌اند: این عالم عادل، علی بن ابی طالب علیه السلام است. بعد حسن و حسین علیهما السلام هستند و تا امام زمان علیه السلام. این علی نحو قضیه شخصیه است. هرگاه دسترسی به آن منصوب خاص نبود، دسترسی به هر دلیل نبود، یا غایب بود، غیبت زمانی یا مکانی داشت، منصوب عام مطرح است. غیبت تنها مخصوص به عصر غیبت نیست. در زمان ائمه اطهار هم یک غیبت مکانی، مطرح بوده است. مثلاً امام صادق علیه السلام در مدینه بوده است. کسی در خراسان است و مشکلی دارد. اینجا غیبت مکانی است. لذا غیبت، مسأله خیلی پیچیده‌ای نیست. کسی خیال

۱. من لا یحضر الفقیه، ج ۴، ص ۴۲۰

نکند که غیبت امام، فقط مخصوص غیبت زمانی است. همیشه غیبت مکانی بوده است. همان حکمی که غیبت مکانی دارد، غیبت زمانی هم دارد. اگر کسانی در زمان امام صادق علیه السلام مثلاً در خراسان یا جزیره‌ای حکومتی نداشتند، می‌خواستند حکومتی بر پا کنند، به امام علیه السلام هم دسترسی نداشتند باید چه کار می‌کردند؟ باید یک کسی از میان آنها که اعلم از همه به احکام دین بود و عادل هم بود، او را به عنوان حاکم انتخاب می‌کردند و به او قدرت می‌دادند. چرا؟ چون او منصوب است از طرف امام صادق علیه السلام. چون در آن مقبوله عمر بن حنظله، به این مضمون فرمود: «قَالَ يَنْظُرَانِ إِلَى مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَنَظَرَ فِي حَالِنَا وَحَرَامِنَا وَعَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيَرْضُوا بِهِ حَكْمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا»^۱. حضرت اعلام فرمود که من این شخص با این اوصاف را جعل حاکم کردم. جعل حاکم برای آن جایی که دسترسی به خود امام صادق علیه السلام نبوده است. هر جا دسترسی به امام نباشد این نصب عام امام، سر جای خودش است. باید به سراغ فقیه عادل‌ی رفت که منصوب به نصب عام است، منصوب علی نحو قضیه حقیقه است.

وصف دوم: وَأَمْنًا

گفتیم که وصف دوم کعبه و بیت الله الحرام این است که امن است. این امن و امنیت هم ریشه در کل جهان بینی اسلامی و کل نظام دین خدا دارد.

وصف سوم: سَوَاء

عنوان سوم از عناوین که برای مسجد الحرام و بیت الله الحرام بیان شده است: «وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ»^۲. برای همه مردم، این خانه خانه سواء است. یعنی برای همه است. استثناء ندارد. این نشان دهنده این مطلب است که اگر این خانه، خانه حاکمیت است، خانه مرجع است، این حاکمیت و مرجعیت برای همگان است. وقتی این حاکمیت، برای همگان است، یعنی همگان در برابر این حاکمیت، یکسان هستند. این حاکمیت، نگاه یکسانی

۱. کافی، ج ۱، باب اختلاف الحدیث، ص ۶۲

۲. حج، ۲۵.

به همگان دارد چرا که نسبتش به همگان، نسبت بالسویه است: «جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً». آن بیته که «جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْناً» این بیت را «جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً». برای همه مردم به طور یکسان این جعل انجام گرفته است. این رابطه، رابطه حاکمیت و رابطه این مرکزیت حاکمیت با کل مردم، رابطه یکسانی است که از این، معانی زیادی استفاده می‌شود. یکی از مفادهای این مطلب، این است که حاکمیت باید نگاه یکسانی به همه داشته باشد.

وصف چهارم: اَوَّلَ بَيْتٍ

عنوان چهارمی که در آیات کریمه برای مسجد الحرام و بیت الله عنوان شده است: «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بَكَهَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ»^۱. آن را «أَوَّلَ بَيْتٍ» قرار داده است. خود «أَوَّلَ بَيْتٍ» چه می‌فهماند؟ ما می‌گوییم این معانی، معانی اضافیه اند. یعنی اگر گفتیم اول، یعنی دومی دارد، سومی، چهارمی دارد، آخری هم در کار است. به هر حال اولی که هست، این اول یعنی اول در مقابل دیگر. بنابراین مساجد زیادی وجود دارد که همه این مساجد، همین حکم را دارند. منتها، این اولین است. بنابراین «كُلُّ الْمَسَاجِدِ بُيُوتٌ وَضِعَتْ لِلنَّاسِ وَ لَكِن هَذَا الْبَيْتُ هُوَ أَوَّلُ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ». وقتی گفته می‌شود کعبه یا بیت الله الحرام یا مسجد الحرام، این «أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ» یعنی به هر حال سایر بیوتی هم وجود دارد که آنها هم همین حکم را دارند. منتها این اول است و بقیه، بعد از این هستند.

« کعبه، بیت کافران نیست

در خصوص این که بیت برای کافران نیست و حق ورود ندارند، باید گفت که خروج موضوعی است. کافران از مردم، استثنا نشده اند. بلکه موضوعاً خارج اند چرا که بیت و صاحب البیت را قبول ندارند. مرجع بودن بیت را نمی‌پذیرند. اگر بپذیرند که این بیت، مثابه للناس است، بپذیرند که این بیت، بیت امن است، حاکمیت را بپذیرند، آن وقت می‌شود: «فَلْيَدْخُلُوا هَذَا الْبَيْتِ». تخصصاً کافران خارج اند چرا که این بیت، بیت امن است برای کسی که این بیت را قبول کند و مرجعیت این بیت

۱. آل عمران، ۹۶

را بپذیرد. اگر کسی حاکمیت حاکم را قبول نکند، این معنا ندارد، حاکم برای او تأمین امنیت کند. کسی که حاکمیت کشور و قانون را می‌پذیرد، حاکم هم امنیت او را تأمین می‌کند. اما اگر قبول نکرد، حاکمیت چگونه برای او تأمین امنیت کند. رسول خدا ﷺ برای همه فرستاده شده است: «أُرْسِلَ لِلنَّاسِ كَافَّةً». همه را به پذیرش مرجعیت خدا در حاکمیت، دعوت کرده است.

« آیا کفار مکلف به فروع هستند یا خیر؟ »

بحثی فرعی بر بحث قبل بار می‌شود که آیا کفار مکلف به فروع هستند یا خیر؟ مثل مرحوم آیت الله العظمی خویی (ره) منکر مکلف بودن کفار هستند. آقای خویی قائل نیست که کفار مکلف به فروع هستند. اما ما در محل خودش، مفصل مناقشه کرده‌ایم. اثبات کردیم که کفار، مکلف به فروع هستند. البته برخی از فقهای اهل سنت هم، معتقدند که کفار مکلف به فروع نیستند. لکن مشهور امامیه این است که کفار مکلف به فروع اند. یعنی چه؟ یعنی کفار مکلف هستند که زکات بدهند، حج بروند، نماز بخوانند. گفته می‌شود که اینان اصلاً دین را قبول ندارند، چگونه بگوییم بیا بیا نماز بخوانید؟ معنی این مطلب این است که دین را بپذیرید و نماز هم بخوانید. مکلف هستند به این که شریعت را بپذیرند و به آن عمل کنند. این که فرمود «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ»^۱ یا آن فرمایش بسیار زیبای حضرت امیر (علیه السلام) که از فرازهای نهج البلاغه است: «سُبْحَانَكَ خَالِقاً وَمَعْبُوداً بِحُسْنِ بَلَائِكَ عِنْدَ خَلْقِكَ خَلَقْتَ دَاراً وَجَعَلْتَ فِيهَا مَادِبَةً مَشْرَباً وَمَطْعَمًا وَأَزْوَاجًا وَخَدَمًا وَقُصُورًا وَأَنْهَارًا وَزُرُوعًا وَثِمَارًا ثُمَّ أَرْسَلْتَ دَاعِيًا يَدْعُو إِلَيْهَا فَلَا الدَّاعِيَ أَجَابُوا وَلَا فِيهَا رَغَبَتْ رَغْبَتُ رَغْبُوا وَلَا إِلَى مَا شَوَّقَتْ إِلَيْهِ اشْتَقَوْا أَقْبَلُوا عَلَيَّ جِيفَةً قَدْ افْتَضَحُوا بِأَكْلِهَا»^۲ می‌فرماید: منزهی ای خالق معبود ما. خانه ای ساختی که همین خانه دنیا است، با این خصوصیات که سفره ای آزاد برای همه کس پهن نمودی. چه سفره ای خدا برای بشر، پهن کرده است! انواع مطاعم و خوراکی های گوناگون، همه نوع شیرینی، ترشی و شیرینی، با الوان مختلف و رنگارنگ را آفریده است. ازواج

۱. سبأ، ۲۸.

۲. نهج البلاغه، خ ۱۰۹.

و خدمتگزارانی خلق کردی. همه مردم نسبت به یکدیگر خدمتگزارند. بعد رسولی فرستادی که بشر را به سفره و خانه آبادتر و ماندگار تری دعوت می کرد. اما این بشر به این فراخوان پشت کرد.

« فضیلت نماز در مسجد الحرام

روایات وارده درباره فضیلت نماز در مسجد الحرام بر سه دسته اند: دسته اول، روایاتی است که بر اصل فضیلت صلات در مسجد الحرام دلالت دارد. روایات دسته دوم، روایاتی هستند که بر میزان این فضیلت که نماز در مسجد الحرام، برابر است با صد هزار نماز در غیر مسجد الحرام است. ظاهر این است که مراد از غیر مسجد الحرام، مساجد عادی است نه مسجد النبی ﷺ یعنی منظور از سایر مساجد، مسجد النبی ﷺ نیست. و گرنه، خود نماز در مسجد النبی ﷺ هم، معادل با هزار یا ده هزار نماز است. قرینه، دال است بر این که مقصود، مساجد عادی است. مسجد النبی ﷺ یا تخصصاً خارج است یا با قرینه خارجی، تخصیصاً خارج است. وقتی گفته می شود صد هزار، مراد صد هزار نماز در مساجد عادی است و الا اگر بگوییم شامل مسجد النبی ﷺ هم می شود باید صد هزار را در ده هزار ضرب کنیم. دسته سوم، روایاتی است که دلالت بر این دارد که نماز در مسجد الحرام از صد هزار نماز در سایر مساجد هم ثوابش بیشتر است.

« معنای افضلیت نماز در مسجد الحرام

قبل از ورود به این روایات، مناسب است که مقداری در معنی این افضلیت تأمل کنیم. اصل این که نماز در مسجد الحرام، فضیلتش بیشتر از سایر مساجد باشد، نکته اش معلوم است. به هر حال مسجد الحرام از چند لحاظ امتیاز دارد: اولاً از این لحاظ که، مسجدی است که «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي لِبَكَّةَ مُبَارَكاً وَ هُدًى لِّلْعَالَمِينَ»^۱، است. همه نبیین در این مسجد، نماز خوانده اند. خود نماز خواندن در این مکان، به آن، شرف می دهد. مخصوصاً اگر این نماز، نماز اعظم از بندگان خدا باشد. بنابر آنچه در روایات آمده است، فرشتگان، قبل از حضرت آدم عليه السلام در

۱. آل عمران، ۹۶

این مسجد، حج بجا آورده‌اند: «أَمَّا إِنَّهُ قَدْ حَجَّجْنَا هَذَا الْبَيْتَ قَبْلَ أَنْ تَحُجَّهُ بِالْفَيْ عَامٍ». بعد از آن هم از آغاز پیدایش بشر، در اینجا عبادت شده، در اینجا طواف شده است. این خود یک نکته‌ای است که موجب افضلیت نماز در اینجا می‌شود. این که مسجد الحرام، محل طواف طائفین است و محل اعمار معتمرین و حج حاجین است، این هم شرفی بر این مسجد افزوده است. نکته سوم این که مسجد الحرام، مسجدی است که خدای متعال، آن را مسجد امن قرار داده است و گفتیم یکی از جهات امنیت این مسجد، این است که «مَنْ دَخَلَهُ بِخُشُوعٍ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ»^۱. به هر حال اینها، جهاتی است که موجب افضلیت نماز در مسجد الحرام می‌شود. افضلیت نماز در مسجد الحرام نکات و جهات متعددی دارد.

تأملی که باید کرد، این است که چرا نماز در اینجا، نسبت به نماز در جاهای دیگر، صد هزار برابر است؟ حتی نماز در مسجد الحرام هزاران بار فضیلتش از نماز در مسجد النبی ﷺ هم بیشتر است. نکته این فضیلت در این حد و در این مقدار چیست؟ و معنای این فضیلت چیست؟ معلوم است که مقصود از این فضیلت، فضیلت به معنای اجزاء نیست. یعنی به این معنا نیست که نماز در مسجد الحرام، مجزی از این مقدار نماز در غیر مسجد الحرام است؛ که اگر کسی نمازش قضا شده باشد، بخواهد نماز قضا بخواند، یک نماز قضا در مسجد الحرام بخواند تا معادل همه نمازهای قضایی باشد که انجام نداده است. منظور این نیست. این افضلیت، افضلیت در اجزاء نیست. مقصود این نیست که نماز در مسجد الحرام مجزی از نماز در سایر مساجد یا سایر مناطق است. مقصود باید افضلیت در آثار باشد. یعنی اثری که نماز در این مسجد دارد از اثر نماز در سایر مساجد، بیشتر است. صد هزار برابر بیشتر است.

« آثار اعمال عبادی

این آثار هم دو گونه‌اند. دو گونه آثار بر همه اعمال عبادی ما بار می‌شود: آثار دنیوی و آثار اخروی. آثار دنیوی و اخروی هم باز دو نوع اثر دارند. اثر به معنای

۱. فروع کافی، ج ۴، ص ۱۹۱-۱۹۳

۲. کافی، ج ۴، ص ۴۰۱

ترتیب یک نتیجه حسی است، آثار حسی بار شده به یک عمل. یک سری آثار داریم که غیر حسی هستند. نماز که در همین دنیا می‌خوانیم، «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ»^۱، این «تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ». این ناهی بودن نماز از فحشاء و منکر، دو جنبه دارد. یک جنبه، بازدارندگی از بسیاری اعمال زشت است. انسان اگر نماز بخواند، از خیلی از اعمال زشت، ردع می‌شود، بازداشته می‌شود. ولی خود این باز داشته شدن از اعمال زشت، اثر حسی نماز خواندن است. اثری است که در خارج محسوس می‌شود. وقتی انسان در جامعه بررسی کند، آثار آن را حس خواهد کرد. اگر جامعه‌شناسانی بررسی می‌کردند که این مجرمین و بزهکاران در چه مناطقی بیشتراند بسیار مطلوب بود. تهران را بررسی کنند، ببینند این بزهکاران از چه مناطقی بر می‌خیزند. در آن مناطق، چه تعداد مسجد وجود دارد. قطعاً چنین است که در مناطقی که مساجد بیشتر داریم، بزهکاری پایین‌تر است. نمی‌خواهیم بگوییم بزهکاری نیست، اما پایین‌تر است. این نشان‌دهنده نقش مسجد در ایجاد امنیت اجتماعی است. این اثر محسوس است، حسی است. همچنین اگر بررسی کنند که نمازگزاران مساجد، چه تعدادشان بزهکارند چه تعداد بزهکاران، اهل مسجدند؟ ما از این بزهکاران چه تعداد داریم که به مسجد، رفت و آمد دارند؟ اگر بررسی شود می‌بینیم که شاید یا اصلاً رفت و آمدی نداشته باشند و کسی که رفت و آمد داشته باشد در میان اینان، نیست یا نادر است. یعنی جمعی که بزهکار تولید می‌کند، عمدتاً جمع غیر مسجدی است؛ یعنی غیر نمازگزار. این قرینه‌ای روشن بر حقانیت این آیه کریمه است. یعنی دو دو تا چهارتا است که این آیه کریمه «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» چقدر حقانیت دارد. چنین ملاحظه‌ای جا دارد. امروز در کشورهای سکولار، گاهی به کلیساها و به نمازخانه‌ها و به این جور مکان‌ها، به عنوان مراکزی که کمک به امنیت اجتماعی می‌کنند، نگاه می‌شود. آنان به دین خدا و پیغمبر کار ندارند. اما به این لحاظ، گاهی تشویق به تکثیر مساجد می‌کنند. از این لحاظ که می‌بینند راهی برای کنترل امنیت اجتماعی و بالا بردن معدل امنیت اجتماعی، بهتر از مساجد و عبادت‌گاه‌ها نیست.

این اثر محسوس نماز است. معلوم می‌شود نماز در مسجدالحرام هم به لحاظ این که مسجدالحرام محل امن است، افضلیت دارد. یکی از نکات این افضلیت میزان امنیتی است که خود نماز در مسجدالحرام ایجاد می‌کند. اگر اجازه می‌دادند که مسجدالحرام نقش خود را ایفا کند، این امنیت هم، امنیتی جهانی بود.

« شاکیان روز قیامت

آن روایتی که مضمون آن هم در منابع اهل سنت و هم در منابع شیعه آمده است، خیلی روایت مهمی است. مرحوم صدوق در باب الثلاثه کتاب الخصال، از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌فرماید که «يَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثَلَاثَةٌ يَشْكُونَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»^۱. گویا از این روایت و روایت های دیگر، استفاده می‌شود که شاکیان اصلی روز قیامت اینان هستند. محکمه عدل قیامت، تنها برای بررسی این سه شکایت برقرار می‌شود. بعد باقی شکایات‌ها و حساب و کتاب‌ها، کار خدا نیست، کار دیگران است. آن شکایتی که خود وجود مقدس ذات باری تعالی به آن می‌رسد شخصاً (تعبیر شخصاً از باب ضیق تعبیر است) این سه شکایت است. یعنی این سه شکایت، از جانب شاکیان در محضر خداوند متعال مطرح می‌شود. «ثَلَاثَةٌ يَشْكُونَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الْمُضْحَفِ وَالْمَسْجِدِ وَالْعِثْرَةِ». در جایی که تعبیر «عالم» آمده مراد همین عترت است. کتاب شکایت می‌کند که «يَا رَبِّ حَرِّقُونِي وَمَرِّقُونِي» پروردگارا مرا تحریف کردند، مراد از تحریف، تحریف در معنا است نه لفظ. معانی من را عوض کردند. آیات را از لحاظ معنی بد تفسیر کردند. «حَرِّقُونِي وَمَرِّقُونِي»، مرا پاره پاره کردند. منظور از پاره پاره کردن، یعنی به بعضی عمل کردند و به بعضی عمل نکردند. «وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنُكْفِرُ بِبَعْضٍ»^۲. «وَيَقُولُ الْمَسْجِدُ يَا رَبِّ عَطَّلُونِي وَصَيَّعُونِي» مسجد که مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله است که مراد، همه مساجد است که البته مصداق اتم آن، مسجد الحرام و مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله است. می‌گوید مرا معطل کردند. مساجد تعطیل شد، یعنی چه؟ مگر نماز در مسجدالحرام خوانده نمی‌شود؟ نه، این نماز، آن نمازی نیست که خدا خواست، مگر حج در مسجدالحرام

۱. الخصال، جلد: ۱، صفحه: ۱۷۵

۲. نساء، ۱۵۰

انجام نمی‌گیرد؟ نه، این، آن حجی نیست که خدا خواست.

راوی از امام باقر (علیه السلام) نقل می‌کند، در موسم حج ایستاده بودم، دور کعبه، در مسجدالحرام، جمعیت و در حال طواف بودند. بعد حضرت فرمود: «هَكَذَا كَانُوا يَطُوفُونَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ». این طوافی که امروز می‌شود، همان طوافی است که در جاهلیت انجام می‌گرفت، این طواف آن طوافی نیست که خدا می‌خواهد. طوافی که «إِنَّمَا أَمَرُوا أَنْ يَطُوفُوا بِهَا ثُمَّ يَنْفِرُوا إِلَيْنَا فَيُعَلِّمُونَا وَلَا يَتَّهَمُونَ وَمَوَدَّتْهُمْ وَ يَعْرِضُوا عَلَيْنَا نَصْرَتَهُمْ»^۱ نیست. اینها آمدند، مأمور شدند به حج بیایند، طواف کنند تا ارتباط با امام پیدا کنند، تا این سیستم الهی و نظام اجتماعی اطاعت خدا برقرار شود. اگر مطیع امام بودند و اگر آمدنشان به حج به معنای بیعت مجدد با امام بود، آن وقت این حج، حج می‌شد، آن وقت این نماز، نماز می‌شد.

نماز اگر پشت سر امام زمان (علیه السلام) باشد، فرق می‌کند با این نمازهایی که ما می‌خوانیم. مردم را از نماز پشت سر علی بن ابی طالب (علیه السلام)، امام مجتبی (علیه السلام) و سیدالشهداء (علیه السلام)، محروم کردند. اگر این مردم، اگر این جمعیت، صدسال، نه پنجاه سال، نه بیست سال، پشت سر علی بن ابی طالب (علیه السلام) در مسجدالحرام و مسجد النبی (صلی الله علیه و آله) نماز برگزار می‌کردند و در سایر مساجد مسلمین، امثال مالک اشتر و ابوذر غفاری و سلمان فارسی، ائمه این مساجد بودند، چه می‌شد؟ نشد. لذا فرمود: مسجد شکایت می‌کند که «عَطْلُونِي» مرا تعطیل کردند. مساجد معطل شد. «وَالْعِزَّةُ»، عترت هم شکایت می‌کند که «يَا رَبِّ قَتَلُونَا وَ طَرَدُونَا وَ شَرَدُونَا». بعد در روایت است که می‌فرماید، رسول الله (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید من این شکایت را در نزد خدا عرضه می‌دارم. «فَأَجِثُوا لِلرُّكْبَتَيْنِ لِلْخُصُومَةِ». البته در مباحث قلبی عرض کردیم که ظاهر این است این شکایت اولی توسط امیرالمؤمنین (علیه السلام) انجام می‌گیرد. چون در روایت صحیح بخاری هست که علی بن ابی طالب (علیه السلام) می‌فرماید: «أَنَا أَوَّلُ مَنْ يَجْثُو بَيْنَ يَدَيِ الرَّحْمَنِ عَزَّوَجَلَّ فِي الْخُصُومَةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۲. اولین کس که زانو می‌زند برای عرض شکایت، علی بن ابی طالب (علیه السلام) است. علی بن ابی طالب (علیه السلام) زبان گویا است.

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۹۲

۲. البدایه و النهایه، ج ۳، ص ۳۳۳

در فرهنگ قرآنی ما، علی بن ابی طالب (علیه السلام) زبان گویای اهل ایمان است؛ حتی در روز قیامت. «فَأَذِّنْ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ»^۱، این مؤذن یوم القیامه، علی بن ابی طالب (علیه السلام) است. در روایات این معنا را داریم. خلاصه، شاکی اول، امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. بعد حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) به حضرت علی (علیه السلام) می فرماید که این شکایت را من عهده دار خواهم شد. «فَأَجُوثُ»، خود رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) برای شکایت زانو می زند. وقتی عرض شکایت می کند، خدای متعال به رسول الله (صلی الله علیه و آله) می فرماید تو هم برو کنار، نه، این شکایت را خود من بر عهده خواهم گرفت. آن وقت، اینجا خدا شاکی می شود. خدا قاضی هم خواهد بود. این، آن خصومت کبرایی است که در قرآن کریم کراراً به آن اشاره شده است. حد اقل در دو جا، به این مرافعه الهی، این مرافعه بزرگ، اشاره شده است. یکی در سوره زمر، «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ * ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ»^۲. اینجا اشاره به این مرافعه رسول الله (صلی الله علیه و آله) در روز قیامت شده است. دیگری در سوره فرقان است: «وَوَيْلٌ لِلْيَوْمِ يَعْبُثُ الظَّالِمِ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلاً * يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فَلَاناً خَلِيلاً»^۳. این ظالم در قرآن کریم همان گونه که عرض کردیم، شخصیت خاصی است. یک ظالمی وجود دارد که اظلم الناس است. چقدر در قرآن کریم عبارت داریم: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِباً أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ»^۴ یا «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ وَ سَعَى فِي خَرَابِهَا»^۵ که در تفسیر این آیه، همین روایت هم می آید. خلاصه یک «مَنْ أَظْلَمُ» داریم که آیه اشاره به این دارد. «وَوَيْلٌ لِلْيَوْمِ يَعْبُثُ الظَّالِمِ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلاً * يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فَلَاناً خَلِيلاً * لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولاً وَ قَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُوراً»^۶. این نص و متن شکایت رسول الله (صلی الله علیه و آله) در روز قیامت است. «إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُوراً» که گفتیم

۱. اعراف، ۴۴

۲. زمر، آیات ۳۰ و ۳۱

۳. فرقان، آیات ۲۷ و ۲۸

۴. انعام، ۲۱

۵. بقره، ۱۱۴

۶. فرقان، آیات ۲۷ الی ۳۰

کتاب، شکایت می‌کند، مسجد، شکایت می‌کند، عترت شکایت می‌کند. خلاصه، این، اشاره‌ای به وضعی است که مسجد دچار آن شده است و آن، معطل شدن مسجد است. اگر در این مسجد، نماز رسول الهی خوانده می‌شد، نماز با امامت علی بن ابی طالب (علیه السلام) خوانده می‌شد، آن وقت معلوم می‌شد که «صَلَاةٌ فِي مَسْجِدِ الْحَرَامِ تَعْدِلُ أَلْفَ صَلَاةٍ فِي مَسْجِدِي»^۱ یعنی چه؟ حتی از لحاظ تأثیرات حسی، بحث ما در آثار حسی نماز است. نماز در مسجد الحرام، امنیت اجتماعی جهانی ایجاد می‌کند. این که تأکید شده است این مسجد را ما «و إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنَا»^۲، تنها به این معنا نیست که هر کسی وارد مسجد شود در امان قرار دارد، این هست، اما بیش از این است. اگر اجازه داده می‌شد که این مسجد، نقش خودش را ایفا کند، مسجد در دست اهلس می‌افتاد و می‌گذاشتند که اهلس در این مسجد به آن شکلی که خدا دستور فرموده است نماز بگذارند، این مسجد مقرر امنیت جهانی می‌شد. ما دیگر نیاز به سازمان ملل و شورای امنیت نداشتیم. آن مقرر امنیت بخش جهان و آن سازمان حقیقی از اینجا شکل می‌گرفت. واقعا سازمان ملل می‌شد. یعنی مقرری میشد که جامعه بشری را در یک نظام و یک سیستم امنیت بخش منسجم می‌کرد.

اثر نامحسوسی هم این نمازها دارد و آن رشد روحی است که به انسان دست می‌دهد. انسان مثل یک بذری است که در زمین کاشته می‌شود. یا نهالی که کاشته می‌شود. چه آبی به او داده می‌شود؟ چه فضایی، چه خاکی؟ خلاصه با چه چیزی این بذر یا این نهال، تغذیه پیدا می‌کند؟

من اگر خرم اگر گل، چمن آرایی هست
که از آن دست که می‌پروردم می‌رویم

چه دستی می‌پرورد؟ همان‌گونه که پرورش می‌یابد، می‌روید. اگر این رویش، رویشی الهی باشد، اگر در مسجد الحرام اجازه می‌دادند، نماز الهی برقرار شود،

۱. کامل الزیارات، باب رابع، ص ۲۱

۲. بقره، ۱۲۵

رویش در جامعه بشری، رویشی الهی می‌شد. بشر، تربیت صحیح پیدا می‌کرد. مرحوم ملا احمد نراقی، یکی مثنوی دارد به نام مثنوی طاقدیس. مثنوی بسیار خوبی است، در حالی که به آن توجه نمی‌شود. هم از نظر ادبی قوی است هم از نظر مضمونی. در یکی از ابیات که البته آن را حفظ نیستیم، مضمونش را عرض می‌کنم، خودش را مخاطب قرار می‌دهد و می‌گوید: تو چهل سال نماز خواندی اگر این نمازت نماز بود، امروز به کجاها رسیده بودی. ما اگر نمازمان، نماز بود، با ما چه می‌کرد. البته از مقداری از آن محرومان کردند. اما همان مقدار که در طاقتمان هست هم، درست به آن توجه نمی‌کنیم. این است که نماز هم اثر حسی دارد و هم اثر غیر حسی. اثر غیر حسی آن از اثر حسی اش برتر است. اثر غیر حسی آن، این است که شخصیت آدمی را مستقیم و با استقامت و راست قامت می‌پرورد. این راست قامتی، مضمون مهمی است که در قرآن کریم بر آن تکیه شده است. «فَأَسْتَقِمُّ كَمَا أَمَرْتُ وَ مَنْ تَابَ مَعَكَ»^۱ این، نشان دهنده این است که این استقامت هم از رسول الله ﷺ به دیگران منتقل می‌شود. «فَأَسْتَقِمُّ» امر به استقامت به رسول الله ﷺ می‌شود و بعد «وَ مَنْ تَابَ مَعَكَ»؛ یعنی این استقامت، این راست قامتی، راست اندامی در جامعه بشری همین طوری به وجود نمی‌آید. مربی می‌خواهد. از این مربی، راست قامتی به دیگران سرایت می‌کند. نخستین راست قامت تولید شده رسول اکرم ﷺ، امیرالمؤمنین (علیه السلام) و ائمه اطهار و اهل بیت رسول خدا بودند و باید این راست قامتی از این مجموعه به دیگران سرایت می‌کرد. خلاصه، این از آثار نماز در مسجدالحرام است. این که این همه تأکید شده است: «صَلَاةٌ فِي مَسْجِدِ الْحَرَامِ تَعْدِلُ» این مقدار، این «تَعْدِلُ» ها بیخود نیست. این که این برابر صد هزار یا بیشتر است، بیجا نیست. یعنی آن میزان از آثار حسی و نامحسوسی که نماز در مسجدالحرام ایجاد می‌کند، برابر با این همه نمازهاست.

« دسته بندی روایات فضیلت مسجد الحرام

فضل صلات در مسجد الحرام در بعضی روایات، «مئه الف» آمده است. یعنی معادل

صدهزار نماز در سایر مساجد. از بعضی از روایات استفاده می‌شود معادل هزار هزار
 صلات در سایر مساجد است. بعضی از روایات عبارت «أفضل من مئة الف» دارد.
 تقریباً اینها روایاتی در فضل مسجد الحرام است که صدهزار، هزار هزار و أفضل از
 صدهزار باشد. از مجموع این روایات استفاده می‌کنیم که اقل ثواب نماز در مسجد
 الحرام معادل «مئة الف» در مساجد عادی است. این، به اصطلاح حد اقل است.
 کف ثوابی است که به نمازگزار در مسجد الحرام می‌دهند. قاعدتاً احوال مصلین،
 متفاوت است. حال یک مصلی واحد هم متفاوت است. قاعدتاً این ثواب افزون، که
 گاه گفته شده هزار هزار یا گفته شده افضل و حدی معین نشده است، به لحاظ
 حالی است که برای مصلی در اثناء صلات عارض می‌شود. اگر حال، حال بهتری
 بود، قاعدتاً و یا لا اقل احتمال می‌دهیم چنین باشد.

این سه دسته از روایات را مختصراً می‌خوانیم. مرحوم صدوق در ثواب الأعمال
 روایت کرده است از رسول اکرم ﷺ: «صَلَاةٌ فِي مَسْجِدِي تَعْدِلُ عِنْدَ اللَّهِ عَشْرَةَ
 آلَافٍ صَلَاةٍ فِي غَيْرِهِ مِنَ الْمَسَاجِدِ إِلَّا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ فَإِنَّ الصَّلَاةَ فِيهِ تَعْدِلُ مِائَةَ
 أَلْفِ صَلَاةٍ»^۱. صلات در مسجد من معادل ده هزار نماز در مساجد عادی است
 لکن صلات در مسجد الحرام معادل صدهزار نماز در سایر مساجد است. در روایات
 متعددی، این مضمون آمده است. در وسائل الشیعه، ابواب احکام المساجد باب ۵۲
 می‌توانید این روایات را پیدا کنید.

دسته دیگری از روایات دلالت بر این دارد که صلات در مسجد الحرام، هزار هزار
 یعنی معادل هزار هزار، یعنی یک میلیون نماز در سایر مساجد است. نظیر روایتی
 که مرحوم صدوق روایت می‌کند، «مُرْسَلًا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الصَّلَاةُ فِي
 مَسْجِدِي كَأَلْفِ صَلَاةٍ فِي غَيْرِهِ إِلَّا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ فَإِنَّ الصَّلَاةَ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
 تَعْدِلُ أَلْفَ صَلَاةٍ فِي مَسْجِدِي»^۲. فرمود نماز در مسجد من معادل هزار نماز در
 سایر مساجد است و نماز در مسجد الحرام معادل هزار نماز در مسجد من است؛
 یعنی در مجموع، ثواب نماز در مسجد الحرام، معادل هزار هزار می‌شود. مرحوم

۱. ص ۳۰

۲. من لا يحضره الفقيه ج ۱، باب فضل المساجد و حرمتها و ثواب من صلى فيها ص: ۲۲۸

صدوق، روایت دیگری در ثواب الأعمال دارد: «بِسَنَدِهِ عَنِ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عَنْ آبَائِهِ: قَالَ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ الْبَاقِرِ عليه السلام: صَلَاةٌ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَفْضَلُ مِنْ مِائَةِ أَلْفِ صَلَاةٍ فِي غَيْرِهِ مِنَ الْمَسَاجِدِ»^۱. فرمود از صد هزار نماز در سایر مساجد افضل است. اینجا حدی مشخص نکرده است. این روایت را اگر به سایر روایات ضمیمه کنیم، معنی این می شود که وقتی فرمود هزار هزار، این، یکی از درجات ثواب و یکی از مراتب ثواب است. مراتب ثواب نماز در مسجد الحرام از صد هزار به بالا است. یکی از مراتب آن هم هزار هزار است.

« اختلاف ثواب اعمال به حسب اختلاف در مراتب افراد

به هر حال، از این روایات یا سایر روایات از این نوع، مثلاً نماز در محلی فلان قدر ثواب دارد، اختلاف افراد در مراتب برداشت می شود. گاه نسبت به قرائت قرآن هم نظیر این روایات آمده است که مثلاً فلان سوره آن قدر ثواب دارد یا فلان عمل این قدر ثواب دارد. مخصوصاً نسبت به زیارت سیدالشهداء علیه السلام دارد که «تُعَادِلُ حِجَّةً وَ عُمْرَةً»^۲. چگونه می شود فهمید که «تُعَادِلُ حِجَّةً وَ عُمْرَةً»؟ یکی از جوهری که می توان این روایات را به آن حمل کرد، این است که «لِلْحِجَّةِ مَرَاتِبٌ». یعنی بهشت خدای متعادل ذومراتب است. البته این مراتب شاید بی نهایت هم باشد. مراتب، بی نهایت است. اگر چه در آیه آمده است: «وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ»^۳، اما این «وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ»، حد نیست، بیان حد نیست، بلکه بیان اقل الحد است که برای ما قابل فهم شود. اگر بخواهند وسعت را بیان کنند، چگونه این وسعت را بیان می کنند؟ این شیوه بیان است که همه آسمان و زمین، وسعت جنت است. یا این که گفته می شود سماوات حد ندارد. اگر گفت: «وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ»، سماوات حد ندارد. بنابراین اگر فرمود: «وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ»، پس بهشت نامحدود است. برای این که ما برای سماوات حدی نمی شناسیم. علم روز هم، برای سماوات حدی

۱. همان، ص ۲۹

۲. همان، ص ۸۶

۳. آل عمران، ۱۳۳

نتوانسته است تعریف کند. اگر گفته شده: «وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ»، یعنی نامحدود است. بهشت، نامحدود است اما بشر محدود است. وقتی در بهشت قرار می‌گیرد، بهشت درست است که نامحدود است اما بهره‌برداری و اجازه بهره‌برداری از این بهشت، مثل همین دنیا محدود است. دنیا هم به شکلی نامحدود است اما بشر که قدرت استفاده از این نامحدود را ندارد. ما نمی‌توانیم از این آسمان‌ها استفاده کنیم.

« مراحل آفرینش

البته من این نکته را هم عرض کنم. نکته مهمی است. ما از آیات کریمه قرآن استفاده می‌کنیم که همه این آسمان‌ها و این کرات آسمانی و زمینی و ... آفریده شده است برای این که آن بهشت برین از این سماوات و ارض ساخته شود. خدای متعال دو مرحله آفرینش نسبت به جهان دارد؛ دوبر این جهان را می‌سازد. نوبت اول آفرینش جهان، همان نوبتی است که ما در آن به سر می‌بریم. آفرینش این دنیا است، یا همین زندگی نخستین یا عالم نخستین است و این آفرینش، آفرینش نخستین است. در این آفرینش نخستین، محل زندگی آدمی، کره زمین است. این کره زمین به این کوچکی، چرا در این حیات اولی دار انسان شد؟ چون بنا نیست بشر در این دنیا بماند. بشر و سلسله انسان‌ها، مرتباً، یکی نسل جای خود را به نسل دیگر می‌دهد.

زندگی انسان روی کره زمین، زندگی علی‌البدل است. یکی عده می‌آیند و یک عده می‌روند، برای این رفت و آمد «إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ»^۱ آمده است. خیلی هم گنجایش دارد. این زندگی، چنین زندگی‌ای است. اما در عالم آخرت، در زندگی دوم، آمدن هست اما رفتن دیگر نیست، پایان ندارد. چون چنین است، لذا آن هم ارض است. ارضی داریم که ارض اخروی است. «وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَهُ وَأَوْثَقَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ»^۲. بهشتیان چنین می‌گویند: خدایا شکر که ما را وارثان زمین یعنی این بهشتی که در آن هستیم، قرار داده‌ای. آن

۱. عنکبوت، ۵۶

۲. زمر، ۷۴

بهشت هم، زمینی است اما زمینی متفاوت از این زمین خاکی. از مجموع استفاده می‌کنیم وقتی آیه می‌فرماید که «يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السَّجِلِّ لِّلْكَتُبِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدًّا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ»^۱. در رابطه با آفرینش جهان، خیلی این آیه، آیه بنیادینی است. می‌فرماید این جهان اول را بساطش را بر می‌چینیم، جمع می‌کنیم. این کره زمین و این کرات آسمانی را، همه را در هم می‌پیچیم مثل یک خمیری که این خمیر را برای پهن کردن دوباره آماده می‌کنند. این جهان را دوباره به اصطلاح ما خمیر می‌کنند. این کرات آسمانی را، این وضعیت فعلی که در جهان وجود دارد دوباره برمی‌گردند خمیر می‌شوند، بعد از این خمیر، جهان دوم از نو آفریده می‌شود. لذا این کرات آسمانی مقدمه آن جهان بعدی است که قرار است آفریده شود. می‌فرماید: «يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السَّجِلِّ لِّلْكَتُبِ». در روز آفرینش جدید این آسمان‌ها را مثل یک طومار می‌پیچیم. «كَطَيِّ السَّجِلِّ لِّلْكَتُبِ». سَجَل، همین طومار است که البته اصلی آن فارسی است. «كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ». از نو آفرینش نوین ایجاد می‌کنیم. در آن آفرینش نو «وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ» به وجود می‌آید؛ یعنی زمینی که زمین بهشت است، آفریده می‌شود. همه این آسمان و زمین، آن زمین بهشتی را تشکیل خواهد داد.

آن زمین، زمینی است که به عرض همه این آسمانها و زمین است. (ظاهراً دیگر در آن عالم، نه زمین هفت گانه‌ای داریم نه آسمان هفت گانه‌ای. شبانه روز به این معنی هم نیست). این بهشت، بی پایان و نامحدود است اما بهره برداری از این بهشت مرهون اجازه خداوند متعال است. او مالک است. آن عالم بی پایان، آن بهشت، به گونه‌ای مدیریت می‌شود که هر ج و مرج بر آن حاکم نشود. نظم و ترتیب آن عالم چگونه است؟ نظم و ترتیب آن عالم، مبتنی بر عمل ما در این عالم است. عمل انسان در این عالم، نظم و یا زمینه نظم آن عالم را آماده می‌کند. هر کس عملش بهتر است، بهتر استفاده می‌کند و محدوده اختیاراتش بیشتر است. محدوده ملکش در آن جهان بیشتر است. همه شاهند، همه پادشاهند، همه سلطانند. اهل بهشت همه سلاطین هستند منتها محدوده سلطنت، متفاوت

است. معلوم شد که آن عالم، آن جهان آخرت، نامحدود است لکن به هر حال آنچه به بشر می‌دهند باز هم محدود است. یعنی طبق نظامی است. این نظم و نظام بر مبنای عمل شکل می‌گیرد. نامحدود است یعنی خود آن جهان نامحدود است. منتها از آن جهان، طبق حساب به بشر می‌دهند. هر کس در آن عالم درجه‌ای دارد. در آیات کریمه هم اشاره شده است به این که در آن عالم، درجات وجود دارد. این درجات با اعمال مشخص می‌شود. اگر آمدند درجه زیارت سیدالشهداء (علیه السلام) را هزار حج و عمره قرار دادند، این مستبعد نیست. آنجا نامحدود است. آنقدر گسترش می‌دهند به سلطنت زائر سیدالشهداء (علیه السلام) که به اندازه هزار حج و هزار عمره دایره سلطنتش گسترش پیدا می‌کند. هیچ مستبعد نیست. یعنی این که گفته می‌شود هزار حج، هزار عمره، هزار هزار و یا هر چه بفرمایند، چیزی نیست که انسان بگوید با عقل سازگار نیست یا امری است که مستبعد است. به هر حال، آن جهان، جهان نامحدودی است و می‌خواهند این فضل نامحدود خداوند را تقسیم کنند.

« بهشت را به بهانه دهند نه به بها »

من گاهی عرض کرده‌ام که این که گفته می‌شود یا گفته شده یا به بعضی از بزرگان نسبت داده شده است که بهشت را به بها می‌دهند نه به بهانه. البته مقصود آن بزرگ، قطعاً مقصود درستی است ولی واقع مطلب، چنین نیست. بهشت را به بهانه می‌دهند نه به بها. بهشت را به بهانه می‌دهند؛ یعنی خدای متعال دنبال یک بهانه‌ای است که بهشت را به مردم بدهد. خدای متعال دنبال بهانه‌ای است که برای بهشت بردن توجیه منطقی داشته باشد. کار خدای متعال روی حساب است. اگر بخواهد به کسی چیزی بدهد باید شخصی که می‌خواهد این بهره الهی را دریافت کند، باید بهانه پرداخت این فضل را ایجاد کند. بها نیست، بهانه است. مگر ما می‌توانیم بهای بهشت را بدهیم؟ اعمال ما چه ارزشی دارد که بهای بهشت باشد. حضرت سجاد (علیه السلام) دعایی در صحیفه سجادیه دارد به این مضمون که اگر همه عمرم را عبادت کنم، همه عمرم را روزه بدارم بعد «يَا إِلَهِي لَوْ بَكَيْتُ إِلَيْكَ

حَتَّى تَسْقُطَ أَشْفَارُ عَيْنِي الْأَرْضِ» آنقدر گریه کنم برای تو که چه شود... آن وقت نتوانسته‌ام شکر یکی از نِعَم تو را ادا کنم. یعنی این اعمالی که ما انجام می‌دهیم، چه قیمتی دارد که بهای بهشت بشود؛ یعنی استحقاق بهشت رفتن را برای ما ایجاد کند. ما اصلاً استحقاق نداریم. حقی بر گردن خدا نداریم. اگر عملی انجام بدهیم، هر چه عمل انجام بدهیم وظیفه عبودیت را نتوانسته ایم انجام بدهیم. یعنی ما بدهکاریم. هر چه هم بکنیم این بدهی را نتوانسته ایم ادا کنیم. در نصوص هم که بحث از قیمت بهشت آمده یعنی همان بهانه. یعنی بهانه ورود به بهشت. یعنی چه که قیمت بهشت گفتن یک «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» باشد؟ این بهانه ورود است. بهاء، استحقاق می‌آورد. اگر شما پول یک خانه را به صاحب آن بپردازید، حق پیدا کرده اید. اگر صاحب خانه، خانه را به شما ندهد به شما ظلم کرده است. شما بها را داده اید. چرا ما به‌ایزای بها به شما پرداخت نشود؟ بها وقتی است که حق ایجاد کند. بها این است. لذا اگر گفته شود که «تَمَنُّ الْجَنَّةِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، مراد از این ثمن، ثمن تنزیلی است. یعنی ثمن اعتباری و ادعایی است. ثمنی است که بالحکومه، ثمن شده است. اعتباراً ثمن گفته شده است. حقیقتاً که ثمن نیست. همان بهانه‌ای است که از آن، به بها تعبیر کرده‌اند. بهانه است. یعنی یک سببی باید باشد که به شما چیزی بدهند. بها یعنی «مَا يُسْتَحَقُّ بِهِ الْعِوَضُ». «تَمَنُّ الشَّيْءِ» یعنی «مَا يُسْتَحَقُّ بِهِ الْعِوَضُ». ما اگر ثمن را ثمن عرفی بگیریم معنایش این است. وعده‌ها همه اش تفضّل است. به عبارت دیگر، تمام ثواب الهی همه اش فضل است. همه اش تفضّل است. ثواب به استحقاق نیست. بلکه بالتفضّل است. ثواب الهی، ثواب تفضلی است نه ثواب استحقاقی. ما هر چه عمل انجام بدهیم استحقاق ثواب بر خدا نخواهیم داشت. اما خدای متعال تفضلاً برای ما ثواب مقرر کرده است. فرموده است این کار را بکنید این ثواب را به شما می‌دهیم. همه این ثواب‌ها تفضلی است. و چون تفضّل است پس چه مانعی دارد که هزار اجر بدهد یا هزار هزار بدهد. همه اش تفضّل است. امر خدا هم بهانه‌ای است تا ما عمل کنیم و ثواب

به ما داده شود. البته «وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُ»^۱ اولیاء، مطلب جدایی است. عبادت آنان اگر امر هم نبود، انجام می‌شد. عبادت آنان عبادت محبتین است. عبادت محبتین، متوقف بر امر نیست. آنجا که گفته می‌شود به خاطر امری که تو کردی عبادت انجام دادم، مراد از این امر همان ایجاد داعی است. یعنی همین عبادتی که ما می‌کنیم. اگر تو نبودی، این توفیق عبادت برای ما حاصل نمی‌شد. البته در باب عقاب، می‌گوییم عقاب غیر مستحق، ظلم است. اما ثواب در مقابل عمل، این ثواب ندادن ظلم نیست. ما عمل بکنیم، ثوابی به ما ندهد. این ظلم نیست. عقاب بی‌خود، ظلم است. اما اگر ثواب ندهد، اگر بنده‌ای است، برده است، بگذریم از خدا و عبدش. اگر پسر شما، آقا زاده شما، برای شما خدمتی کرد، کاری انجام داد، آب خواستید، رفت برای شما آب آورد، نان خواستید رفت نان گرفت، اینجا بگویید پولش را بده، این قدر کار کردم، نه، چنین استحقاقی ندارد که بگویید برایت کار کردم پولش را بده. به هر حال شما بر فرزندان حق دارید، هر چه او برای شما بکند، هر خدمتی بکند، این خدمت، خدمت وظیفه‌ای است. او در مقامی که هست وظیفه خدمت دارد، اگر خدمتی را انجام بدهد استحقاق ثواب ندارد. شما از باب بزرگواریتان، از باب محبت و لطفتان اگر او کاری کرد و برای او اجری مقرر کردید خیلی بجاست. این تفضل است. اگر وعده دادید البته باید به وعده‌تان عمل کنید و باید به وعده‌تان وفا کنید. خداوند هم وعده داده است. استحقاق، استحقاق با جعل الهی بر خود است. خود خدا دو وعده داده است که با این دو وعده، دو الزام را بر خود مقرر کرده است. یک الزام، الزام وعیدی است که فرمود: «قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ * لِأَمَلَانٍ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ»^۲. این یک الزامی است که خدا بر خود الزام کرده است که شیطان همه اتباع خود را به جهنم برد. این وعید است. این وعید را خدا خود بر خود الزام کرده است. لذا در آن آخر دعای کمیل دارد که اگر نبود این حکم تو که «فَبَالِيَقِينَ أَقْطَعُ لَوْ لَا مَا حَكَمْتَ بِهِ مِنْ تَعْذِيبِ جاحِدِيكَ، وَقَضَيْتَ بِهِ مِنْ إِخْلَادِ مُعَانِدِيكَ، لَجَعَلْتَ النَّارَ

۱. بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۱۴، باب ۱۰

۲. صاد، ۸۴ و ۸۵

كُلَّهَا بَرْدًا وَ سَلَامًا، وَ مَا كَانَ لِأَحَدٍ فِيهَا مَقْرًا وَ لَأَمْقَامًا» و اگر نبود این تعهدی که خود برای خود یا بر خود بیان فرمودی، همه جهنم را برد و سلام قرار می دادی. این یک تعهد الهی است. تعهد سنگینی است. این تعهد، کمرشکن است. یک تعهد دیگر هم این است که به نیکوکاران، بهشت نامحدود خود را بدهد. این هم، تعهد دیگری است. لذا بهشتیان وقتی وارد بهشت می شوند می گویند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَهُ وَ أَوْرَثْنَا الْأَرْضَ نَتَّبِعُ مَنْ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ». این وعده بهشتیان و صالحین است. این وعده الهی به بهشت است. با این وعده، بهشت فرستادن نیکوکاران، بر خدا الزامی شد. خود بر خود این فرض را مقرر کرد. نتیجه این وعده، این است که «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَ ادْخُلِي جَنَّتِي»^۱. اگر این وعده نبود و اگر آن وعید نبود و این دو الزام نبود، چیزی بر خدا قابل الزام نیست. این مطلب مهمی است. مگر آنچه خدا بر خود الزام کند. چون خدا، خود را ملزم به این کرده است لذا هم بهشت بهشتیان، هم جهنم جهنمیان حتمی است.

غرض این بود که این که گفته می شود نماز در مسجد الحرام هزار هزار است، درجات بهشت با همین اعمال تعیین پیدا می کند. وسعت ملک مؤمن در دار آخرت را این عمل ها معین می کند. وسعت آن را، عمل، مشخص می کند. اصل دخول در بهشت با همان ایمان است و ادای فرایض و آنچه موجب بهشت رفتن است. اما حد استفاده از بهشت یا وسعت ملک را اعمال مستحب و نیک مشخص می کند. لذا هیچ بعدی ندارد که بفرمایید این سوره را بخوانید این قدر ثواب گیرتان می آید؛ این محال نیست، مستبعد نیست. بله ممکن است کسی که آشنای با نظام عالم آخرت نباشد، بخواهد با چشم دنیوی به مسائل نگاه کند. با چشم دنیوی، هزار هزار مستبعد است. مگر این دنیا چقدر وسعت دارد که به هر کس بخواهند هزار هزار تا بدهند. اگر با چشم دنیوی به این مسائل نگاه کنیم مستبعد می شود. می گویند در این دنیا قانون کمیابی حاکم است. یعنی محدودیت در این دنیا وجود دارد. ولی در آن عالم محدودیت وجود ندارد. چه اشکالی دارد هزار هزار بدهند؟

مسجد النبی ﷺ

درباره مسجد النبی ﷺ دو بحث داریم. بحث اول مختصری درباره تاریخچه ساخت مسجد النبی است. آنگاه تصویری جامع از ساختار این مسجد را مختصراً ارائه خواهیم کرد. بحث دوم، فضل صلوات در این مسجد است. این روایت را خواهیم آورد که امام سجاد (علیه السلام) هم تاریخ مسجد الحرام و هم تاریخ مسجد النبی ﷺ را در آن، بیان کرده است. آنچه مربوط به مسجد الحرام است قبلاً بحث شد و آن بخش از روایت که مربوط به آنجا بود را عرض کردیم. این روایت را مرحوم کلینی به سند صحیح از امام سجاد (علیه السلام) نقل می‌کند. ما در این گونه مباحث کمتر سند صحیح داریم ولی این روایت با سند صحیح روایت شده است. حدیث هجرت رسول اکرم ﷺ است که رسول اکرم ﷺ چگونه هجرت کرد؛ در چه زمانی هجرت فرمود؛ مراحل هجرتش چه بود، آمده تا اینجا که می‌فرماید - و ما اینجا نوشتیم: «هَذِهِ الرَّوَايَةُ أَصْحَحُ مَا رُوِيَ فِي قِصَّةِ هِجْرَتِهِ ﷺ». - تا به اینجا می‌رسد: «ثُمَّ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمَّا قَدِمَ عَلَيَّ ﷺ تَحَوَّلَ مِنْ قُبَا إِلَى بَنِي سَالِمِ بْنِ عَوْفٍ وَعَلَيَّ ﷺ مَعَهُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ مَعَ طُلُوعِ الشَّمْسِ فَخَطَّ لَهُمْ مَسْجِداً وَنَصَبَ قِبْلَتَهُ». اینجا داستان

این است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله وقتی که از مکه به مدینه آمدند در این محل که محل مسجد قبا است، یا محل قبیله بنی عوف است، مستقر شدند. وارد مدینه نشدند. این خیلی مطلب مهمی است. منتظر امیرالمؤمنین علیه السلام ماندند و وارد مدینه نشدند. در برخی از روایات دارد که تقریباً ۱۲ روز منتظر ماندند تا امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدند. در این مدتی که در قبا ماندند، یعنی در محله بنی عوف، هیچ کاری انجام ندادند. حتی بنی عوف گفتند حالا که اینجا هستید، مسجد بسازید، کاری نکنید. فرمودند: نه. این خیلی مطلب مهمی است. اینها نشان می‌دهد که جریان از چه قرار است و رابطه امامت و رسالت نبی اکرم صلی الله علیه و آله چیست. وقتی که امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدند، آنگاه از فردای همان روز، که روز جمعه بود همراه با طلوع شمس و آغاز روز با همراهی امیرالمؤمنین علیه السلام کار را شروع کردند. کار چه بود؟ بنای مسجد. آغاز ساختن مسجد قبا به وسیله رسول اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام انجام گرفت. حضرت علیه السلام، کار ساخت مسجد قبا را تا آمدن امیرالمؤمنین علیه السلام به تعویق انداختند. ایشان پایه‌های مسجد را بنا کرده و بقیه را خود مردم ادامه دادند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله در همان مسجد، اولین نماز جمعه را بر پا کرده است. نماز جمعه در مکه برپا نشده است. نماز جمعه در مدینه برپا شد. البته نماز جمعه خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله مقصود ماست و گرنه، نماز جمعه قبل از آمدن رسول اکرم صلی الله علیه و آله به مدینه، برپا می‌شده است. مصعب بن عمیر که فرستاده حضرت در مدینه است، نماز جمعه اقامه می‌کرد و گاهی که مصعب نبود، سعد بن زراره به جای وی نماز جمعه را اقامه می‌نمود. لکن اولین نماز جمعه رسول الله صلی الله علیه و آله در این تاریخ یعنی در قبا و در اول ورود امیرالمؤمنین علیه السلام به خدمت حضرت، اقامه شده است. ظاهراً علت این که نماز جمعه را تا قبل از این، اقامه نمی‌کردند این بود که نماز جمعه، نماز حاکمیتی است، حاکم وقتی حکومتی برپا کرده و حکمرانی می‌کند، نماز جمعه را که از شئون حکومت است، برگزار می‌کند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مکه، قدرت برپایی حکومت نداشتند. در آنجا فقط تبلیغ می‌کردند ولی حکمرانی نمی‌کردند. حکمرانی در مدینه انجام می‌گرفت. وقتی مردم آماده اطاعت از حضرت شدند، گفتند ما کمک می‌کنیم، یاری می‌کنیم، با حضرت، بیعت کرده و زمینه اجرای حکومت و اجرای

حاکمیت در مدینه فراهم شد. پس مدینه، دار الحکومه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود و لذا در آنجا نماز جمعه اقامه کرد. چرا دار الحکومه حضرت صلی الله علیه و آله با آمدن حضرت امیر علیه السلام شروع شد؟ چون حاکمیت حضرت صلی الله علیه و آله با حضور امامت تکمیل می شود. خوب باید دقت کرد. حاکمیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله حاکمیت در زمان رسول نیست. این نکته ای است که باید خیلی باز شود. رسول اکرم صلی الله علیه و آله در ده سالی که خودشان زنده بود، حاکم نیستند. حاکمیت رسول صلی الله علیه و آله تا روز قیامت است. امروز کسی که حاکم حقیقی برماست و بر ما حکومت می کند، رسول الله صلی الله علیه و آله است. ایشان هستند که در درجه اول، مقصود به حکومت اند. این حکومت الرسول با چه تکمیل می شود؟ با امامت. این حکومت تا روز قیامت با امامت تکمیل می شود. در روز غدیر فرمود: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ»!

« دین در مفهوم قرآنی یعنی نظام حکومتی

دین در مفهوم قرآنی یعنی نظام حکومتی. معنی دین، این است. دین یعنی نظام حکومت. لذا در سوره یوسف، خدای متعال از زبان حضرت یوسف علیه السلام می فرماید که «مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ»^۱. وقتی که حضرت یوسف علیه السلام آمد و خواست برادرش بنیامین را پیش خودش نگه دارد، این داستان را چید، برنامه ای چید و صاع ملک را در وسایل برادر پنهان کرد. «ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وَعَاءِ آخِيهِ»^۲. این صاع الملك را از بار بنیامین در آوردند. لذا گفت پس معلوم می شود این صاع ما پیش این آقا بوده است. اینجا است که خداوند می فرماید: «كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ»^۳. ما اینجا به یوسف ای جمله را یاد دادیم. یعنی این روش را یاد دادیم. جمله یعنی راه رسیدن به مقصود نه حيله به معنای فریب. این راه و روش را ما به یوسف علیه السلام یاد دادیم: «كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ». بعد می فرماید: «مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ». اگر می خواست طبق قانون ملک عمل کند، طبق قانون حکومتی ملک عمل کند، نمی توانست بنیامین را نگه دارد، چون قانون ملک،

۱. مانده، ۳

۲. یوسف، ۷۶

۳. همان

۴. همان

این نبود که اگر کسی سرقت کرد او را به بردگی بگیرند، اما قانون کنعانیان این بود. لذا عمه یوسف هم برای این که یوسف را پیش خود نگه دارد آن کمر بند را در یوسف نگه داشت، مخفی کرد تا این که به این بهانه، یوسف را برای خودش بگیرد. این قانون کنعانیان بود که اگر کسی چیزی را به سرقت برد باید برده آن صاحب مال بشود. البته به این معنا است که چهار سال باید خدمت صاحب مال را می‌کرد. اینجا قرآن می‌فرماید:

«كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ». در این ملک یعنی در نظام حکومتی ملک، نمی‌توانست بنیامین را برای خودش بگیرد و نگه دارد. لذا آمد به کنعانیان گفت: «قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ»^۱. از خود کنعانیان سؤال کرد، از برادرانش سؤال کرد. وقتی آنان گفتند: «مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ»^۲. گفت اگر پیش شما پیدا شد جزایش چیست؟ کیفرش چیست؟ «قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وَجِدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ». هر کسی که در رحلش پیدا شود این صاع، او خودش، جزای کار خودش می‌شود. یعنی او را می‌توان به بردگی گرفت. لذا با این روش بنیامین را پیش خودش نگه داشت. خدا این گونه تعبیر می‌کند: «مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ». دین در قرآن کریم به معنای نظام حکومت است. اصلاً دین به این معنا است. بعضی‌ها می‌گویند که آیا دین می‌تواند در سیاست وارد شود؟ یا دین آیا سیاست هم دارد؟ اصلاً دین یعنی این. دین در واژگان قرآنی به معنی نظام حکومتی است. نظامی که بر اساس این نظام، انسان زندگی خودش را نظام می‌دهد. معنی دیگری ندارد. فرض این بود که دین که نظام حکومتی است با امامت تکمیل می‌شود. حضرت امیر علیه السلام که به مدینه آمد حاکمیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله تکمیل شد.

ادامه حدیث این گونه است: «ثُمَّ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَمَّا قَدِمَ عَلَيَّ علیه السلام تَحَوَّلَ مِنْ قُبَا إِلَى بَنِي سَالِمِ بْنِ عَوْفٍ وَ عَلَيَّ علیه السلام مَعَهُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ مَعَ طُلُوعِ الشَّمْسِ فَخَطَّ لَهُمْ مَسْجِدًا وَ نَصَبَ قِبْلَتَهُ فَصَلَّى بِهِمْ فِيهِ الْجُمُعَةَ رَكَعَتَيْنِ وَ خَطَبَ خُطْبَتَيْنِ ثُمَّ رَاحَ مِنْ

۱. یوسف، ۷۴

۲. همان، ۷۳

يَوْمِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ.»

« حرکت به سوی مدینه

در همان روزی که حضرت امیر (علیه السلام) رسید همه کارها را حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) شروع کردند. اولاً پایه گذاری مسجد قبا، بعد اقامه نماز جمعه و در نهایت حرکت به سوی مدینه. «ثُمَّ رَاحَ مِنْ يَوْمِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ عَلَى نَاقَتِهِ الَّتِي كَانَ قَدِمَ عَلَيْهَا وَعَلَى مَعَهُ لَا يُفَارِقُهُ يَمْشِي بِمَشْيِهِ». رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) همان روز جمعه که قبا را پایه ریزی و نماز جمعه اقامه کردند، به سوی مدینه رفتند؛ «عَلَى نَاقَتِهِ الَّتِي كَانَ قَدِمَ عَلَيْهَا وَعَلَى (علیه السلام) مَعَهُ لَا يُفَارِقُهُ يَمْشِي بِمَشْيِهِ وَ لَيْسَ يَمُرُّ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) بِبَطْنٍ مِنْ بَطُونِ الْأَنْصَارِ إِلَّا قَامُوا إِلَيْهِ يَسْأَلُونَهُ أَنْ يَنْزِلَ عَلَيْهِمْ». در قدیم به ویژه در جزیره العرب چنین بوده است که شهرها و مناطق مسکونی در قالب حای تقسیم بندی می شد؛ هر محله را یک حای می گفتند و در هر حای، قبیله ای زندگی می کرد. لذا در کتب فقهی هم از مسجد المحله به مسجد القبیله تعبیر می شود. نکته این که از مسجد المحله به مسجد القبیله تعبیر می شود، این است که محله ها بر اساس قبیله ها شکل می گرفته است. اینجا هم روایت چنین است که حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) از هر قبیله ای گذر می کرد، ساکنین آن اشتیاق داشتند حضرت (صلی الله علیه و آله) بین آنها نزول کرده و در میان آنان قرار بگیرد. «وَلَيْسَ يَمُرُّ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) بِبَطْنٍ مِنْ بَطُونِ الْأَنْصَارِ؛ منظور از بطن، یک قبیله است. طبق تعبیر عرب ها قبیله بزرگ را «بطن» می گویند و شاخه آن قبیله را «فخذ» می گویند. «بطن» یعنی شکم و «فخذ» یعنی ران. لذا منظور از بطن یعنی مرکز آن قبیله. «إِلَّا قَامُوا إِلَيْهِ يَسْأَلُونَهُ أَنْ يَنْزِلَ عَلَيْهِمْ فَيَقُولُ لَهُمْ خَلُّوا سَبِيلَ النَّاقَةِ فَإِنَّهَا مَأْمُورَةٌ»؛ می خواستند که حضرت (صلی الله علیه و آله) فرود بیاید که حضرت می فرمود: راه این ناقه را باز بگذارید تا هر جا می نشیند، بنشیند. این ناقه، مأمور است. «فَأَنْطَلَقَتْ بِهِ وَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) وَاضِعٌ لَهَا زَمَامَهَا»؛ حضرت زمام ناقه را به حال خود رها کرده بود، «حَتَّى أَنْتَهَتْ إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي تَرَى»؛ امام سجاد (علیه السلام) می فرماید: ناقه آمد تا رسید به جایی که به آن اشاره کردند. «وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى بَابِ مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) الَّذِي يُصَلِّي عِنْدَهُ»

بِالْجَنَائِزِ». درى که آنجا بر جنازه‌ها نماز می‌خواندند. «فَوَقَفْتُ عِنْدَهُ»؛ شتر جلو آمد و در این محل ایستاد. «وَوَبَّرَكْتُ وَوَضَعْتُ جِرَانَهَا عَلَى الْأَرْضِ»؛ بَرَكْتُ یعنی نشست. «وَوَضَعْتُ جِرَانَهَا عَلَى الْأَرْضِ»؛ جلوی گلوی شتر را «جران» می‌گویند. وقتی شتر می‌خواهد بخوابد جلوی گلویش را هم روی زمین می‌گذارد. «فَنَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَقْبَلَ أَبُو أَيُّوبَ مُبَادِرًا حَتَّى احْتَمَلَ رَحْلَهُ»؛ ابو ایوب زود آمد. جایی که شتر نشست، روبروی خانه ابو ایوب بود. ابو ایوب از خانه بیرون آمد و رحل و اساس حضرت ﷺ را برداشت و با خودش به داخل برد. «فَأَذْخَلَهُ مَنْزِلَهُ وَنَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَعَلَى ﷺ مَعَهُ حَتَّى بَنَى لَهُ مَسْجِدَهُ وَبَنَيْتَ لَهُ مَسَاكِنَهُ وَمَنْزِلٌ عَلَى ﷺ فَتَحَوَّلَا إِلَى مَنَازِلِهِمَا»؛ آنجا بودند تا وقتی که مسجد و خانه‌ها ساخته شد تا این که بعد، به خانه‌ها منتقل شدند.

« ساخت مسجد در مدینه »

ابن هشام هم در سیره، همین روایت را با مختصر تغییری روایت می‌کند. شبیه همین روایتی است که مرحوم کلینی در روضه کافی، از امام سجاد ﷺ روایت کرد. ما ادامه روایت مرحوم کلینی را از ابن هشام نقل می‌کنیم.^۱ البته قبل از بیان ادامه حدیث، قضایایی را نقل می‌کنیم که در همان اوایل ورود حضرت به مدینه، ابن هشام روایت کرده است. این گونه نقل کرده است که حضرت رسول ﷺ هنگام نزول در مدینه و ورود بر منزل ابویوب انصاری دیدند روبروی خانه او، زمینی وجود دارد که به آن «مَرَبِدٌ» می‌گویند. زمینی که برای خشک کردن خرما اختصاص داشته است «مَرَبِدٌ» نام دارد. این «مَرَبِدٌ»، متعلق به دو یتیم مدینه به نام سهیل و سهیل ابنی عمرو بوده است. حضرت سوال کردند زمین برای کیست؟ ولی این دو یتیم، معاذ بن عفراء که سرپرستی آنان را به عهده داشت، آمد و عرض کرد این زمین برای دو یتیم تحت سرپرستی من است، من آن دو را راضی می‌کنم و زمین را در اختیار شما قرار می‌دهم. «سَأَلَ عَنِ الْمَرَبِدِ لِمَنْ هُوَ؟» حضرت سوال کردند این «مَرَبِدٌ» برای کیست؟ «فَقَالَ لَهُ مَعَاذُ بَنِ عَفْرَاءَ: هُوَ يَا رَسُولَ

۱. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۰۱

اللَّهِ لَسَهْلٌ وَسَهِيلٌ ابْنِي عَمْرٍو وَهُمَا يَتِيمَانِ لِي»؛ «من ولیّ این دو یتیم هستم، «وَسَارُضِيهِمَا مِنْهُ، فَاتَّخَذَهُ مَسْجِدًا». من اینان را راضی می‌کنم، شما اینجا را مسجد قرار دهید. «قَالَ: فَأَمَرَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ - أَنْ يَبْنِيَ مَسْجِدًا»؛ حضرت دستور داد که این زمین را مسجد کنند. همین مسجد رسول الله ﷺ هم در حال حاضر همین جا است.

« پیش قدمی رسول الله ﷺ در ساخت مسجد

«وَنَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى أَبِي أَيُّوبَ حَتَّى بَنَى مَسْجِدَهُ وَمَسَاكِنَهُ، فَعَمِلَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ»؛ رسول اکرم ﷺ خودشان در ساخت مسجد دست به کار شدند. رسول اکرم ﷺ خودشان پیش قدم شدند تا اصحاب و مردم تشویق شوند که بیایند کار کنند. این تعلیمی از رسول اکرم ﷺ است که ما اگر بخواهیم مردم را به کار خیر تشویق کنیم، بهترین شیوه‌اش این است که خود ما پیش قدم شویم. چندین سال پیش نقل شد که مرحوم وزیری که هم سن و سال ما هم بود، مسجد بزرگی در یزد ساخت. می‌گفتند که ایشان خودش بلند شد شروع به نقل و انتقال و بار کشیدن کرد. گچ و آجرها را خودش جابجا می‌کرد. این کار ایشان باعث شد که مردم به آسانی همت کنند و مسجد را بسازند. این مرحوم با این که پولی نداشت، امکاناتی نداشت مسجدی را به همت مردم ساخت. اگر روحانی در کار خیر پیش قدم شد، آن وقت مردم تشویق خواهند شد. لذا رسول اکرم ﷺ خودشان در کشیدن بار مربوط به مسجد، پیش قدم شدند، «فَعَمِلَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ»؛ «لِيُرْغَبَ الْمُسْلِمِينَ فِي الْعَمَلِ فِيهِ»، تا مسلمین را برای کار در مسجد ترغیب کنند. «فَعَمِلَ فِيهِ الْمُهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارُ وَدَأَبُوا فِيهِ»، همه شروع کردند به ساختن مسجد و با جدیت وارد عمل شدند. «فَقَالَ قَائِلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ» اینجا مسلمانان، در حال ساختن مسجد رجز و شعر می‌خواندند. شعرهای رجز گونه می‌خواندند. «رجز» به شعرهای کوتاهی است که برای انجام یک کاری فی البداهه می‌گفته‌اند. یکی از مسلمانان در حال انجام کار برخاست و این بیت شعر را خواند که:

لَيْنُ قَعَدْنَا وَالنَّبِيُّ يَعْمَلُ...

لِذَاكَ مِمَّا الْعَمَلُ الْمُضَلَّلُ

اگر ما بنشینیم و رسول خدا کار کند، این عمل، گمراهی است. این نشان دهنده تأثیری است که اقدام رسول الله ﷺ در روحیه مسلمین داشته است. بعد، باقی مسلمین هم برخاستند، تا این رجز را تکمیل کنند.

«وَارْتَجَزَ الْمُسْلِمُونَ وَ هُمْ يَبْتُونُهُ يَقُولُونَ: لَا عَيْشَ إِلَّا عَيْشَ الْآخِرَةِ... اللَّهُمَّ ارْحَمْ الْأَنْصَارَ وَالْمُهَاجِرَةَ» ابن هشام می گوید رسول اکرم ﷺ چنین می فرمود: «لَا عَيْشَ إِلَّا عَيْشَ الْآخِرَةِ، اللَّهُمَّ ارْحَمْ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارَ».

« اخبار غیبی رسول اکرم ﷺ در خصوص شهادت عمار

مورخین، داستان دیگری نقل کرده اند که در نوع خود از عجایب داستان های ابتدای هجرت رسول اکرم ﷺ به مدینه و از معجزات ایشان است. در همین جریان ساختن مسجد و آوردن آجر و سایر وسایل ساختمانی، عمار بیش از همه در ساختن مسجد زحمت می کشید. به این معنا که دیگران می آمدند بارشان را بر دوش عمار می گذاشتند. عمار خدمت رسول اکرم ﷺ رسید. حضرت دید بار بسیاری بر دوش عمار گذاشته اند. عمار خطاب به رسول اکرم ﷺ عرض کرد: «يَا رَسُولَ اللَّهِ قَتَلُونِي؟» آن قدر بار بر من حمل کردند که من را کشتند. اینجا بود که رسول اکرم ﷺ عمار را نوازش کردند، گرد و خاک را از سر و روی او پاک کرده و فرمودند: نه، اینان تو را نمی کشند، «إِنَّمَا تَقْتُلُكَ الْفِئَةُ الْبَاغِيَةُ». اینجا اولین جایی بود که رسول اکرم ﷺ با حدود چهار سال فاصله، از چگونگی کشته شدن عمار خبر دادند. آن کس که تو را می کشد «فِئَةُ بَاغِيَةٍ» است. ابن هشام چنین نقل می کند: «فَدَخَلَ عَمَارُ بْنُ يَاسِرٍ، وَقَدْ أَثْقَلُوهُ بِاللِّبَنِ». «لِبَنِ»، جمع لبنه است. لبنه همان پاره آجر است. خیلی آجر بر این بنده خدا بار کرده بودند. خیلی بارش سنگین شده بود. «فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَتَلُونِي؟ يَحْمِلُونَ عَلَيَّ مَا لَا يَحْمِلُونَ»، باری که خودشان بر نمی دارند بر دوش من می اندازند. «قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ: فَرَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَنْفُضُ وَفَرْتَهُ بِيَدِهِ وَكَانَ رَجُلًا جَعْدًا». موی جمع شده را

«وفره» می‌گویند. از آنجا که عمّار سیاه پوست بود، موی سرش نیز مجعد بود. ام سلمه از موی سر او به «وفره» تعبیر می‌کند. می‌گوید دیدم رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با دستشان، خاک را از روی سر عمّار پاک می‌کردند و چنین می‌فرمود: «وَهُوَ يَقُولُ: وَيَحَ ابْنُ سُمَيَّةَ لَيْسُوا بِالَّذِينَ يَقْتُلُونَكَ»؛ اینها نیستند آنانی که تو را می‌کشند، «إِنَّمَا تَقْتُلِكَ الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةَ». البته این عنایت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در چند جا نسبت به عمّار ظهور و بروز پیدا کرده است.

« لزوم توجه به زندگی نامه اصحاب رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ »

خوب است ما اهل علم در سخنرانی‌هایمان به شرح حال این اصحاب برجسته رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ توجه کنیم. این اصحاب استثنایی هستند و تا حدودی مغفول واقع شده‌اند. مثل سلمان، عمّار، مقداد و ابوذر. حیات و زندگی آنان بسیار فوق العاده است. تک تک مقاطع زندگی اینان درس آموز است. جایگاه آنان نزد خداوند متعال و نزد رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بالا است. جریانات عجیبی از زندگی اینان نقل شده است. مثلاً در زندگی سلمان نکات بسیار برجسته‌ای وجود دارد که باید تحلیل شود. ما باید در نماز جمعه، در سخنرانی‌ها این مطالب را به خوبی بیان کنیم. این مطالب کمتر گفته می‌شود. آن قدر کم گفته ایم که برخی فکر می‌کنند اصحاب رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ابوبکر و عمر و عثمان است. گویی دیگر رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صحابه‌ای ندارد. این طور نیست. آن مردان بزرگی که نام بردیم، اصحاب اصلی رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هستند. چه عنایت زیادی رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به اینها داشتند. نکات بسیار درس‌آموزی در حیات آنان وجود دارد. مثلاً مقداد داستان‌های زیادی دارد. انسان دوست دارد کسی این داستان‌ها را جمع کند. ظاهراً تا الآن نشده و من ندیدم و یا کمتر انجام شده است. خیلی خوب است چند نفر جمع شوند، تمام قضایای سلمان را در یک کتاب جمع‌آوری کنند و با زبانی که برای جوانان قابل استفاده باشد، بنویسند. نکات این داستان‌ها را بیرون بکشند، توضیح دهند و تبیین کنند. زندگی عمّار، زندگی مقداد، زندگی ابوذر مظلوم که حتی در سریال امام علی عَلَيْهِ السَّلَام هم واقعا مظلوم بود! ابوذر، یک حکیم، عالم و زاهد به تمام معنا است. شخص مُلْهَمی است.

این شخصیت‌ها از انسان‌های برجسته و از علما بوده‌اند. اینان آدم‌های عادی نبودند. اغلب اینان کسانی بودند که خودشان رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را پیدا کردند. آنها قبل از شنیدن فرمان و دستور رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نماز خواندن را شروع کرده بودند. اینان شخصیت‌های بالایی بوده‌اند. این مطالب را باید برای مردم تبیین کرد.

« داستان حمایت مقداد از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ »

داستان مقداد در جریان جنگ بدر بسیار قابل توجه است. در اوایل بعثت، تعداد مسلمانان بسیار کم بود و جنگاور هم نبودند که آمادگی جنگ داشته باشند، اصلاً سلاح نداشتند، یک مشت آدم پابره‌نه به تمام معنا بودند. خبر رسید کاروان تجارتی قریش از شام به مکه می‌رود. معمولاً کاروان‌ها از نزدیکی مدینه عبور می‌کردند، چون مدینه در مسیر بین شام و مکه است. رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: حرکت کنیم برویم؛ یا به کاروان تجارتی برخورد می‌کنیم و یا آنها مطلع می‌شوند و با لشکر جنگی به سوی ما می‌آیند. گرچه شما دوست دارید به کاروان تجارتی برخورد کنید، «وَتَوَدُّونَ أَنْ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَهِ تَكُونُ لَكُمْ»، اما ممکن است این‌گونه نشود. رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای این‌که روحیه مسلمین را آماده کند که اگر با یک لشکر جنگی روبرو شدند، آمادگی داشته باشند، اصحاب را جمع کردند و فرمودند: اگر با لشکر جنگی روبرو شدیم، نظر شما چیست؟ این در سیره ابن‌هشام هست، در تاریخ طبری نیز هست، در خیلی از کتب نقل شده است. بعضی از اصحاب رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفتند مگر ما می‌توانیم با قریش بجنگیم. اینان مردان جنگی هستند، پول دارند، امکانات دارند، سلاح دارند، صدها مرد جنگی در اختیار دارند، مگر ما تاب مقابله با اینان را داریم؟ کاری کنید که به جنگ منتهی نشود. اگر قرار است جنگ بشود اصلاً نرویم. افرادی هم مثل مقداد بلند شدند. وقتی حرف‌های مقداد را اینجا می‌خواند، می‌بیند همان حرف‌های اصحاب سید الشهداء عَلَيْهِمُ السَّلَام در شب عاشورا است. منطق، یک منطق است. مقداد بلند شد و گفت: آقا ما مطیع شما هستیم. همه وجودمان را در اختیار شما گذاشتیم. اگر بگویید به دریاها بزنی

به دریا می‌زنیم، اگر بگویید به کوه بزنید به کوه می‌زنیم. برای ما این مطرح نیست که آنان چند نفرند و چگونه هستند، اصلاً برای ما مهم نیست. این روحیه در سخنرانی مقدار بسیار آموزنده است. به طور کلی سخنان اصحاب در رویدادهای مختلف آموزنده است.

در جریان ساخت مسجد امیرالمومنین (علیه السلام) هم این رجز را می‌خوانده‌اند:

«لَا يَسْتَوِي مَنْ يُعْمَرُ الْمَسَاجِدَ... يَدَأُ فِيهِ قَائِمًا وَقَاعِدًا... وَ مَنْ يُرَى عَنِ الْغُبَارِ حَائِدًا»^۱

تعدادی از مسلمانان، با این که می‌دیدند خود رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) دست به کار شده است و در گرد و خاک مشغول کار است، کناری نشسته بودند و فقط تماشا می‌کردند. لذا حضرت امیر (علیه السلام) در این رجزشان اشاره به آن کسانی داشتند که نشسته بودند و کار نمی‌کردند. می‌فرمودند: مساوی و برابر نیستند کسی که به اطاعت از خدا و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عمارت مساجد انجام می‌دهد، مسجد سازی می‌کند و نشسته و ایستاده برای ساخت مسجد تلاش می‌کند، با کسی که کنار نشسته و حتی خود را از غبار مسجد دور نگه می‌دارد که نکند غبار این ساختمان روی سر و بدنش بنشیند.

این رجز که از حضرت امیر (علیه السلام) سر زد، آرام آرام، زبان به زبان چرخید تا به اصحابی که کار می‌کردند رسید. به عمار که رسید، او هم تکرار کرد «قَالَ ابْنُ هِشَامٍ: فَلَمَّا أَكْثَرَ؛ وَ قَتِي عَمَّارٌ بِرِخَاسْتٍ وَ خَوَاسْتِ ابْنِ رَجَزٍ رَا تَكَرَّرَ كُنْدُ؛ «ظَنَّ رَجُلٌ مِّنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) أَنَّهُ إِنَّمَا يَعْزِضُ بِهِ»؛ یکی از اصحاب رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) که کناری نشسته بود و تماشا می‌کرد و جزء کسانی نبود که کار می‌کردند، گفت: عمار که این شعر را مرتب تکرار می‌کند، می‌خواهد به من نیش و کنایه بزند. این شخص که بود؟ «فِيمَا حَدَّثَنَا زِيَادُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْبَكَّائِي، عَنْ ابْنِ إِسْحَاقَ، وَقَدْ سَمَى ابْنَ إِسْحَاقَ الرَّجَلَ». ابن هشام نامی از آن مرد نمی‌آورد اما در هامش سیره این گونه آمده است: «قَالَ ابودَرٍّ وَ قَدْ سَمَى ابْنَ إِسْحَاقَ الرَّجَلَ فَقَالَ إِنَّ هَذَا الرَّجَلَ هُوَ عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ». آقای عثمان کناری نشسته بود و کاری هم نمی‌کرد؛ بعد وقتی عمار این رجز را می‌خواند:

۱. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۰۱

«لَا يَسْتَوِي مَنْ يُعْمَرُ الْمَسَاجِدَ... يَدَأُ فِيهِ قَائِمًا وَقَاعِدًا... وَمَنْ يُرَى عَنِ الْغُبَارِ حَائِدًا»، به ایشان برمی خورد. بلند می شود. «قَالَ ابْنُ إِسْحَاقَ فَقَالَ الصَّحَابِيُّ»، یعنی همان آقای عثمان، «فَقَالَ قَدْ سَمِعْتُ مَا تَقُولُ مِنْذُ الْيَوْمِ يَا بَنَ سُمَّيَّةَ»؛ ای بچه سمیه شنیدم آن چیزی که می خوانی چه بود؛ «وَاللَّهِ إِنِّي لَأُرَانِي سَاعِرِضٌ هَذِهِ الْعَصَا لِأَنْفِكَ»؛ نزدیک است بلند شوم با این عصا بزخم دماغت را بشکنم؛ «قَالَ: وَفِي يَدِهِ عَصًا. قَالَ: فَغَضِبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ قَالَ: مَا لَهُمْ وَلِعَمَّارٍ، يَدْعُوهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ، وَيَدْعُوهُمْ إِلَى النَّارِ، إِنَّ عَمَّارًا جِلْدَهُ مَا بَيْنَ عَيْنَيْ وَأَنْفِي»؛ عمار مثل پوست بین دو چشم و بینی من است؛ مرکز صورت من است. با اینکه ابن هشام، متعصب و ستی است، اما با این همه، بالاخره اجمالا مطالبی در شأن دوستان امیرالمومنین عليه السلام دارد.

« جریان مسقف کردن مسجد النبی

ساختن مسجد، داستان‌هایی دارد که ما به طور اجمال آنها را در ادامه نقل می کنیم و به روایات آن نمی پردازیم چراکه نمی خواهیم مطلب به درازا بکشد. حضرت ساختن مسجد را شروع کردند. دیوار مسجد را در ابتدا به یک قامت انسان ساختند؛ مقداری بیشتر از یک متر، خلاصه دیوار مسجد در ابتدا این مقدار بود. بعدها با بارش باران یا تابش آفتاب اصحاب ناراحت می شدند؛ از حضرت اجازه گرفتند که سایه بانی برای مسجد بسازند، حضرت دستور دادند تنه‌های درخت خرما را به عنوان ستون در مسجد به کار گیرند و روی این ستون‌ها را با برگ درخت خرما که به آن «سعف» می گویند، بپوشانند. در نهایت این گونه سایبانی درست کردند. بعد به حضرت اصرار کردند که اجازه بدهید ما به جای این سایه بان، سقف بزیم. حضرت فرمودند: «لَا عَرِيْشٌ كَعَرِيْشِ مُوسَى عليه السلام». دوست دارم که همینطور باشد. بعد یک عبارتی دارند که مضمونش این است که زندگی دنیا زودتر از این حرف‌ها تمام می شود که ما بخواهیم برایش بسازیم. تا وقتی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله زنده بودند، سقفی برای مسجد ساخته نشد. سقفی که داشت

همان سقف برگ درخت خرما بود. عریش همان محل عبادت حضرت موسی (علیه السلام) بوده است. بی سقف بوده و با برگ درخت، سایه بانی داشته است. «فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوْ سَقَفْتَ سَقْفًا»؛ سقفی برای مسجد بزنیم؛ حضرت فرمود: «لَا عَرِيشَ كَعَرِيشِ مُوسَى (علیه السلام) الْأَمْرُ أَعْجَلُ مِنْ ذَلِكَ». این جمله اخیر یعنی مرگ زودتر از اینها فرامی رسد که برسیم سقفی برای مسجد بزنیم.

اینجا روایتی را نقل کنیم که سند آن صحیح است و از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است. ما این روایت را هم تیمناً و هم برای اطلاع از جزئیات ساخت مسجد از مرحوم کلینی^۱ نقل می کنیم.

در توضیح کلمات این حدیث؛ باید گفت که «سمیط» اصطلاحی است. می فرماید اول با «سمیط» ساخت بعد با «سعیده». «سمیط» که می گویند یعنی تک آجر تک آجر. آجرها را کنار هم که می گذارند این را «سمیط» می گویند. «سعیده» یعنی یک آجر با نصف آجر دیگر کنار هم. «ذکر و آنثی»، نر و ماده، اگر گفته شد یعنی چینش قفل و بندی آجرها. می فرمایند حضرت ابتدا با «سمیط»، دیوار مسجد را ساخت. «ثُمَّ إِنَّ الْمُسْلِمِينَ كَثُرُوا»؛ ابتدا دیوار، دیوار نازکی بوده است؛ وقتی مسلمین زیاد شدند «فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوْ أَمَرْتَ بِالْمَسْجِدِ فَرِيدَ فِيهِ»؛ مسجد کوچک است برای ما، توسعه بدهیم. «فَقَالَ نَعَمْ فَأَمَرَ بِهِ فَرِيدَ فِيهِ وَبَنَاهُ بِالسَّعِيدَةِ»؛ این بار با یک آجر و نصف دیوار را ساختند «ثُمَّ إِنَّ الْمُسْلِمِينَ كَثُرُوا فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوْ أَمَرْتَ بِالْمَسْجِدِ فَرِيدَ فِيهِ فَقَالَ نَعَمْ فَأَمَرَ بِهِ فَرِيدَ فِيهِ»؛ پس دوباره مسجد در خود زمان رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) توسعه پیدا کرد «وَبَنَى جِدَارَهُ بِالْأَنْثَى وَالذَّكَرِ»؛ چون توسعه پیدا کرد و مسجد بزرگتر شد نیاز بود این دیوار، ضخیم تر و محکم تر باشد؛ لذا با نر و ماده، دیوار را ساختند. «ثُمَّ أَشْتَدَّ عَلَيْهِمُ الْحَرُّ»؛ آفتاب می زد به مسجد بدون سقف و مسلمانان را آزار می داد «فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوْ أَمَرْتَ بِالْمَسْجِدِ فَظُلِّلَ»؛ اجازه بدهید ما سایه بانی برای مسجد بزنیم. «فَقَالَ نَعَمْ فَأَمَرَ بِهِ فَأَقِيمَتْ فِيهِ سَوَارٍ مِنْ جُدُوعِ النَّخْلِ ثُمَّ طَرِحَتْ عَلَيْهِ الْعَوَارِضُ وَالْخَصْفُ وَالْإِذْخِرُ فَعَاشُوا فِيهِ»؛ دستور دادند که با تنه های درخت پایه هایی بسازند، بعد این

۱. کافی، ج ۳، ص ۲۹۵

پایه‌ها را با برگ درخت و مشابه آن پوشاندند و سایه بانی درست کردند. «فَعَاشُوا فِيهِ حَتَّى أَصَابَتْهُمْ الْأَمْطَارُ»؛ نوبت باران رسید؛ باران چکه می کرد؛ سقف سایه بانی برای جلوگیری از باران کافی نبود. «فَجَعَلَ الْمَسْجِدُ يَكْفُ عَلَيْهِمْ»؛ یکف یعنی قطرات باران بر آن می چکید. «فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوْ أَمَرْتَ بِالْمَسْجِدِ فَطِينٍ»؛ اجازه می دهید سقف مسجد را با گل و گچ بسازیم «فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَا عَرِيشَ كَعَرِيشِ مُوسَى ﷺ فَلَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ حَتَّى قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ». بعد کلینی روایت می کند از «عَبْدِ الْأَعْلَى مَوْلَى آلِ سَامٍ، قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ كَمْ كَانَ مَسْجِدُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ»؛ مساحت مسجد چقدر بود؟ لابد مراد آن، آخرین مساحت مسجد است. «قَالَ كَانَ ثَلَاثَةَ آلَافٍ وَ سِتِّ مِائَةٍ ذِرَاعٍ تَكْسِيرًا» سه هزار و ششصد ذرع بود.



برداشت‌هایی از ساخت مسجد النبی توسط رسول اکرم

ما از مجموعه جریان ساختن مسجدالرسول صلی الله علیه و آله و این اتفاق‌هایی که در ساخت مسجد رخ داده است، مطالبی را استفاده می‌کنیم که این مطالب، مطالب مهمی است. مطالبی که از حوادث مربوط به ساخت مسجد استفاده می‌شود لااقل پنج مطلب است.

« رعایت‌سادگی در ساخت مسجد

مطلب اول این است که شایسته است در ساختن مساجد، تا آنجا که میسر است از زرق و برق‌های دنیوی اجتناب کنند. مسجد تا آنجا که ممکن است باید محل ذکر خدا باشد. دل انسان را از دنیا و تعلقات دنیوی به ذکر خدای متعال بکشاند. مسجد باید ساده باشد، دیوار و ساختمان آن ساده باشد، نباید زرق و برق و زخارف و نقش و نگارهای دنیوی در آن باشد. البته امام صادق علیه السلام می‌فرماید: در این وضعی که امروزه هست و مخالفین شما با آن مساجد کذایی به شما فخر فروشی می‌کنند، امروز و در این شرایط، بحثی نیست که شما مساجدتان را نظیر مساجد آنها بسازید. یعنی اگر قائم آل محمد علیه السلام ما آمد، وضع مساجد را تا آنجا که میسر

است بر همان سنت رسول ﷺ در خواهد آورد. مادامی که دانستیم آنچه مطلوب شارع است، آنچه نظر شارع است این است که مساجد از زخارف دنیایی خالی باشند، باید این گونه عمل کنیم. آقا زاده مرحوم آقای تربتی، مرحوم آقای راشد، کتابی را در رابطه با پدر دارند. پدر ایشان اهل معرفت و تقوا بوده است. ایشان می گوید من گاهی با ایشان می رفتم مثلاً حضرت رضا (علیه السلام) را زیارت می کردیم، اطراف حرم، تشکیلاتی که بود را می دیدیم، به ایشان می گفتم نگاه کنید آنجا چقدر زرق و برق است، اینجا هم همینطور است، یا نقش آنجا چقدر قشنگ است. ایشان می گوید اصلاً پدر ما در عالم دیگری بود، مرحوم پدر می فرمود: من تا حالا متوجه نشدم که اینجا چه نقشی دارد و آنجا مثلاً چه آینه کاری ای دارد. اصلاً من متوجه این مسائلی که تو می گویی نشدم. مهم، توجه به آن عالم معنی است. این واقعیتی است. آنها که با صاحب مسجد ارتباط برقرار می کنند و آنهايي که با روح مسجد ارتباط برقرار می کنند، عالم دیگری برای آنها باز می شود.

« رعایت نظافت مسجد »

کسانی که وارد مسجد می شوند هم، باید با بهترین شکل ممکن وارد شوند. گاهی وقتی وارد مسجد می شویم می بینیم که بوی بد در مسجد به مشام می رسد. برخی با پا و جوراب کثیف وارد مسجد می شوند. گاهی وقتی مسجد از جمعیت پر می شود، عرق بدن و بوی نامطبوع وضع نابسامانی را درست می کند. این اوضاع مانع توجه می شود. رسول اکرم ﷺ که مقید بودند به آن وضع ساده مسجد که حتی وقتی گفته شد سقف بزینم فرمود: «لا، عَرِيشٌ كَعَرِيشِ مُوسَى (علیه السلام)» و تا آخرین روزها که در قید حیات بودند برای مسجدشان سقف نساختند و به برگ درخت‌هایی که بر روی تنه‌های درخت به عنوان سایه بان ساخته بودند اکتفا کردند اما در سنت شان وارد شده است که همیشه محاسن و موی سر را شانه می کردند، عطر می زدند، با نظافت و پاکیزگی و مسواک زده در مسجد حاضر می شدند. ایشان مقید به نظافت بودند. ائمه اطهار بسیار مقید بودند. این پاکیزگی

در لطافت روح، اثر دارد. سادگی غیر از آلودگی به کثافت و چرکی است. سادگی مطلبی است و آلودگی چیز دیگری است. ما در ائمه اطهار نداریم که مثلاً در بین مردم لباس‌های آن چنانی بپوشند. منظور از «خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ» این نیست که لباس‌های گران قیمت بپوشید؛ اما با هیئت خوب وارد مسجد بشوید. با لباس خوبی وارد مسجد شوید. این منافات با آن ندارد که ما می‌خواهیم مسجد بسازیم، به گونه‌ای نسازیم که ذهن ما به طرف دنیا متوجه شود؛ بلکه ذهن ما را به همان محتوای مسجد، به همان امری که «وُضِعَ الْمَسْجِدُ لِأَجْلِهِ»، متوجه سازد. «وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَّيْتُمْ صَوَامِعُ وَبِيعُ وَصَلَوَاتُ وَ مَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا»^۱. مساجد برای ذکر الله است. یا در جای دیگر: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ وَ سَعَى فِي خَرَابِهَا»^۲. یا در جای دیگر: «فِي بُيُوتٍ أُذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ»^۳. بنابراین مساجد برای ذکر وضع شده است. برای یاد خدا وضع شده است. لذا لهو و لعب در مسجد سازگار با «ما وُضِعَ لَهُ الْمَسْجِدُ» نیست. حتی منع صبیان هم از همین جهت است. یعنی این که کودکان، مشغول بازی در مساجد شوند و مساجد محل بازی بچه‌ها بشود که این هم با وضع مسجد، مناسبت ندارد. نه این که بچه‌ها و کودکان را نیاورید؛ نه، در روایات زیاد داریم که صبیان صحابه به مسجد می‌آمدند. البته امام حسن و امام حسین علیهما السلام که جای خود دارند. این دو بزرگوار در حال نماز پیامبر صلی الله علیه و آله هم وارد مسجد می‌شدند و رسول اکرم صلی الله علیه و آله عنایت خاصی به آنها داشت. اما غیر از حسنین علیهما السلام که شأن و جایگاه خاصی داشتند و مطهر از رجس بودند حتی اولاد صحابه می‌آمدند، تعلیم ولد به نماز و آوردن او برای تعلیم نماز به مسجد و تأدیب به آداب اسلامی از مستحبات مؤکده است. آنچه منهی عنه است این است که مسجد، محل بازی صبیان شود که این با شأن و با آن «ما وُضِعَ لَهُ الْمَسْجِدُ» سازگار نیست. مردم می‌خواهند در مسجد یاد خدا کنند، به خدا توجه کنند،

۱. اعراف، ۳۱

۲. حج، ۴۰

۳. بقره، ۱۱۴

۴. نور، ۳۶

دعایی بخوانند، نمازی بخوانند، ذکر ی بگویند؛ این امور با بازی سازگار نیست. همچنین تجارت، بیع و شراء، در مساجد منهی عنه است. مسجد، جای خرید و فروش نیست. جنسی بیاورند در مسجد فروش و یا معامله کنند. حتی بحث‌های دنیوی هم درست نیست. گاهی در مسجد در خصوص اجناس و قیمت‌ها گفتگو می‌شود که با شأن و جایگاه مسجد منافات دارد. مسجد محل ذکر خدا است، محل ذکر دنیا نیست. سیاست هم اگر سیاست الهی باشد، از ذکر خدا است. یعنی اگر کسی به مردم سیاست خوب نشان بدهد، سخنی بگوید که در مسیر امامت الهی باشد، در مسیر شئون امامت الهی باشد، بله جایش در مسجد است.

«يَنْبَغِي أَنْ يُرَاعَى فِي بِنَاءِ الْمَسَاجِدِ بَرَأَتُهَا عَنْ كُلِّ الْوَانِ الزَّخَارِفِ الدُّنْيَوِيَّةِ وَالظَّوَاهِرِ الْمُثِيرَةِ لِمَشَاعِرِ التَّلَعُّقِ بِالْدُّنْيَا». شایسته است که مساجد از آنچه ذهن انسان را به سمت دنیا و او را تشویق به دنیا و دنیا گرایی می‌کند خالی و تهی باشد.

« سادگی نباید موجب وهن شود »

سادگی در بنای مساجد مطلوب است مگر این که موجب وهن شود. مثلاً عبادتگاه‌های دیگر مکاتب و مذاهب اگر با شکوه بود نمی‌توان به مسجد ساده اکتفا کرد. حتی ساخت مناره و مناره‌های بلند، مکروه است اماگاهی ما باید مناره بلند بسازیم چرا که اگر نسازیم با جهات دیگری تزاخم پیدا می‌کند. از جمله جهات دیگر این است که گاهی موجب وهن اهل مذهب می‌شود و یا در محیط‌هایی موجب می‌شود مردم رغبت به دخول در مساجد نکنند. گاهی مانند شرایط فعلی باید مساجد را زیبا ساخت. جامعه ما جامعه‌ای است که چشم‌های مردم آشنای با زرق و برق‌ها شده است. اگر ما مسجد را ساده بسازیم و بگوییم چون خدا گفته است، رسول خدا ﷺ گفته است مسجد بی سقف باشد، ما هم چنین کنیم، غلط است. تضعیف کننده حضور نمازگزاران است. شنیدم کسی گفته که مسجد را باید بدون سقف درست کنیم، گفتم مسجد را اگر بی سقف بزیم کسی مسجد نمی‌رود. در شرایط فعلی درست نیست. مسجد را اگر بی سقف بزیم، در باران و در شرایط آب و هوایی الان، مناسب نیست. شرایطی که رسول اکرم ﷺ

فرمود در فضای خاصی است. اگر فضای کلی جامعه ما فضای امام زمانی بشود، حضرت ولی عصر علیه السلام در جامعه حاضر باشد، مسجد، حکم دیگری دارد. حضور ولی عصر علیه السلام وجود امام معصوم علیه السلام، حضور رسول الله صلی الله علیه و آله جامعه را منقلب می کند. نگاه مردم، روح مردم و دل مردم چیز دیگری می شود. ما نشنیده ایم، ندیده ایم که با حضور معصوم چه اتفاقی می افتد. نمی توانیم این جامعه را با جامعه معصومین قیاس کنیم. گاهی چنین است. وقتی جامعه معصومین باشد، امام زمان علیه السلام باشد دل ها همه به سوی خدا باشد، مسجد ساده و بی زرق و برق بسیار به جا خواهد بود و مردم به آن رغبت می کنند. اما در شرایط کنونی اگر مسجدی را خیلی ساده بسازند به طوری که هیچ جاذبه ای برای مردم عادی نداشته باشد، شاید منشأ اعراض مردم از مسجد شود. لذا این نکته را هم باید گفت که شرایط زمانه مهم است. گاهی ممکن است در برخی از شهرهایی که فضای عمومی مردم، فضای تربیت الهی و فضای تربیت معنوی است، در این گونه مکان ها، مسجد ساده ساختن، جاذبه خوبی داشته باشد؛ مردم، حضور پیدا کنند و مانع از حضور مردم نشود. ما دیده ایم در بعضی از روستاها و بعضی از شهرهایی که هنوز فضای آن شهر، فضای معنوی روحانی حاضر در آن شهر بوده است، آن روحانی حاضر در آن شهر آنچنان مردم را تربیت کرده است و فضای عمومی شهر را فضای الهی و فضای روحانی نگه داشته است که مسجد ساده آن شهر، مسجدی است که برای مردم پر جاذبه است. همین مردم، آن مسجد را پر می کنند، به آن مسجد تعلق دارند و برای آنها مهم نیست که این مسجد، در و دیوارش از چه ساخته شده است. مهم این است که مسجدی است که در آن یاد خدا می شود. لذا این معنا به تفاوت شرایط، متفاوت است. البته اصل این است که در مسجد تا آنجا که ممکن است سعی شود سادگی رعایت شود.

این نکته را اینجا بگوییم که در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله نه محراب و نه مناره وجود داشت. البته در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام مناره ای بوده است، هر چند مناره بلندی نبوده است. داریم که حضرت امیر علیه السلام دستور دادند مناره را به اندازه دیوار مسجد کنند. بلندتر از دیوار مسجد نشود. مناره ای که قبلاً بوده است، این گونه بوده

است که در روستاها، شیخ روستا یا بزرگ یک روستا یا بزرگ یک قبیله کنار خانه‌اش، جای بلندی می‌ساخته، مناره ای می‌ساخته، آتش روشن می‌کرده تا میهمانان و افراد غریبه از دور که وارد آن دیار می‌شوند، بدانند که شیخ قبیله جا و مکانش اینجا است و او از آنها پذیرایی می‌کرد. لذا «مُضیف»، الآن هم در میان عرب‌ها رسم است. شیوخ قبائل و شیوخ عشایر مکانی دارند به نام «مُضیف». مُضیف یا مَضیف که ظاهراً صحیح، مَضیف است، یعنی محل ضیف، محل میهمان، میهمان‌سرا، مهمان‌خانه. رسم بوده است که اگر غریبی وارد شهری می‌شده است وارد محله یا قبیله ای می‌شده است. بزرگ آن عشیره از او پذیرایی می‌کرده است. برای این که آن غریب که از دور وارد شهر می‌شود، راه را در شب پیدا کند، مناره می‌گذاشتند. مناره، یعنی محل نار. یعنی جایی که آتش روشن می‌کردند تا این که غریب راه و جا را پیدا کند. بعد وقتی این مأذنه‌های بلند را ساختند این مأذنه‌های بلند شبیه آن مناره‌ها بود. لذا به آن مأذنه‌ها، مناره گفتند. وگرنه، ما چیزی به نام مناره در مسجد نداریم. همان مأذنه است.

« الغای تفاوت‌ها و تبعیض‌های طبقاتی و صنفی

مطلب بعدی که از حوادث مربوط به ساختن مسجد استفاده می‌شود، الغای تفاوت‌ها و تبعیض‌های طبقاتی و صنفی است. ما رفتار رسول اکرم صلی الله علیه و آله را با عمار یاسر از یک سو و با آن کسی از صحابه که به عمار یاسر تعرض کرد عرض کردیم. تفصیل این جریان در گذشته بیان شد. این جریان، این نکته را در بر دارد که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای مثل عمار برده زاده آزاد شده رسول اکرم صلی الله علیه و آله چقدر ارج و اعتبار قائل می‌شود و در مقابل آن صحابی‌ای که خودش را از اشراف قریش می‌دانسته است و به همین دلیل کنار نشسته بود و کار کردن را وظیفه عمار و امثال عمار می‌دانست، برخورد کردند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله با رفتار خود این نحوه برخورد طبقاتی و تبعیض آمیز را به طور کلی نفی کردند. خودشان پیش قدم به ساخت و ساز و کار کردن شدند. امیرالمؤمنین علیه السلام و امثال ایشان هم، از اشراف قریش بودند ولی هیچ وقت اشرافیت، مانع این نشد که مثل عمار وارد کار بشوند.

بین خودشان و بین عمار فرقی قائل نمی‌شدند. برخلاف آن صحابی که کنار نشست و معتقد بود که این کارها، متعلق به عمار و امثال آنها است؛ و برخلاف آنهایی که بارشان را برعهده عمار می‌گذاشتند. اعتقاد داشتند چون عمار، برده است باید بیشتر کار کند. حضرت با این نحو رفتار کاملاً مخالفت کردند و این نحوه رفتار را نادرست شمردند و برعکس، از عمار تجلیل کردند. این نوع رفتار برای الغای این نگاه و این نوع رفتارهای تبعیض آمیز بود.

« پیش قدمی رهبران دینی در کار خیر

از نحوه رفتار رسول اکرم صلی الله علیه و آله استفاده می‌کنیم که مناسب است رهبران و سران دینی و قومی، وقتی مردم را به کار خیر دعوت می‌کنند، خودشان در این کارها پیش قدم باشند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله وقتی مردم و یاران خود را برای ساختن مسجد فراخواندند، خود پیش قدم شدند. این معنا هم موجب شد همه احساس کنند که تفاوتی وجود ندارد و هم منشأ تشویق آنها و هم تربیت آنها بود. این رفتار، منشأ تربیت آنها بود که همه باید کار کنند و همه در کار کردن، یکسان هستند. در این مسائل، یکی بالا و یکی پایین وجود ندارد، همه یکسان هستند. ما که در بین مردم حضور پیدا می‌کنیم، مردم ما را مقدم می‌دارند. مردم ما را در یک جمعی که قرار می‌گیریم، روحانی محل را، روحانی جمع را به هر شکلی که هست، احترام می‌گذارند. احترام یعنی او را رییس خودشان می‌دانند و این نگاه درست است. نگاه خوبی است که اهل دین را مقدم بدانند. یعنی ما را نه به عنوان شخص بلکه به عنوان نماینده دین خدا می‌دانند. ما را نماینده تقوا می‌دانند. این جایگاه را من گاهی دیده‌ام، در مجالس عقد و عروسی که ما را دعوت می‌کنند، یا در مجالس دیگر، خانم‌ها تا می‌بینند یک روحانی آمد، خودشان را جمع و جور می‌کنند. این حالت، حالت خوبی است. این خیلی معنی دارد. حتی در کوچه و بازار گاهی، وقتی خانمی می‌بیند یک روحانی می‌آید، خودش را جمع تر می‌کند. این نشان دهنده این است که روحانی را وسیله ذکر خدا می‌دانند. روحانی را که می‌بینند به یاد خدا می‌افتند. حقیقت مطلب این است که به یاد امر و نهی الهی می‌افتند.

« مردمی بودن و با مردم نبودن

باید متوجه باشیم که حضور روحانی در یک جمع، وسیله ذکر خدا است و لذا نکته ای که باید رعایت کنیم این است که گاهی ما در جمع مردم می‌رویم، خیال می‌کنیم اگر مردم وارد حرف‌های دنیوی شدند، ما هم وارد حرف‌های دنیوی بشویم، مردمی‌تر می‌شویم. نه، این اشتباه است. با مردم بودن درست است؛ در جمع مردم حاضر شدن، مردمی بودن است اما مثل مردمی که گاهی رفتارهایی می‌کنند که دنیوی است و متعالی نیست، نباید رفتار کرد. باید در جمعی که روحانی حضور دارد، مردم کمتر از مسائل دنیوی صحبت کنند. احساس کنند این جمع، جمع این صحبت‌ها نیست. با بزرگانی که ما بودیم این گونه بود. با مرحوم پدر وقتی در جمعی می‌رفتیم، وقتی می‌فهمیدند یک روحانی در جلسه حضور دارد، این حضور منشأ این می‌شد که مردم رفتار و گفتارشان مربوط به دین، خدا، پیغمبر، یاد خدا و این مسائل باشد.

حضور یک روحانی، باید مجلس را تبدیل به مجلس یاد خدا کند. این حقیقت کار و حقیقت نقشی است که باید ایفا کنیم. این که ما بگوییم مردمی هستیم، حالا که در جمع آنان وارد می‌شویم به سراغ همان هدف‌های مردم برویم درست نیست. مخصوصاً شوخی‌هایی نکنیم که مردم می‌کنند. برخی جک‌هایی که مردم می‌گویند را بگوییم. اینها شایسته ما نیست. روحانی باید جک بگوید؟ البته اگر لطیفه ای باشد که مردم را متوجه معنای بلندی بکند آن هم منافات با شأن و جایگاه ما ندارد. اما اگر بخواهد بذله‌گویی‌های عرف را انجام بدهد و جک‌های متعارف را بگوید اینها در شأن ما نیست. خلاصه، روحانی، باید مذکر خدا باشد. شأن او شأن این است که مردم را به یاد خدا می‌اندازد لذا باید پیش قدم در این عرصه باشد. پیش قدم در یاد خدا پیش قدم در اعمال خیرالهی باشد. در جریان مسجدسازی رسول اکرم صلی الله علیه و آله داریم که اسید بن حُضَیر آمد خدمت رسول اکرم و عرض کرد: «أَعْطِنِي أَحْمَلُهُ عَنْكَ» عرض کرد به رسول اکرم صلی الله علیه و آله که اجازه بدهید من به جای شما بار را بردارم. من به جای شما این آجر و... را بردارم. حضرت

فرمود: نه، تو برو کار خودت را بکن. «قَالَ لَا اذْهَبْ فَاَحْمِلْ غَيْرَهُ»؛ تو برو آجرهای دیگر را بردار. من خودم کار خودم را انجام می‌دهم، تو هم کار خودت را انجام بده. یعنی حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اصرار داشتند در این کار خیر، خودشان هم شریک باشند و شرکت کنند.

« جریان «سدّ الأبواب»

نکته ای که مانده است که جای تذکر و جای تعرض دارد مسأله «سدّ الأبواب» است. قبل از مسأله «سدّ الأبواب»، به این نکته اشاره کنیم که وقتی نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مسجد را ساختند، اصحاب آمدند و خانه‌های خودشان را دور مسجدالنبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ساختند و از هر خانه ای دری به درون مسجد باز کردند. روایت چنین می‌گوید که «لَمَّا قَدِمَ الْمَدِينَةَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَقْطَعَ الدُّورَ لِلنَّاسِ». وقتی حضرت آمدند به مدینه به مهاجرینی که با ایشان آمدند زمینی داد تا برای خود خانه بسازند. بعد روایت می‌گوید: «وَبُنِيَتْ حَوْلَ الْمَسْجِدِ مَسْجِدَ رَسُولِ اللَّهِ دُورٌ مِنْهَا مَسَاكِنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ دَارُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ»؛ دور مسجد خانه‌ها ساخته شد. تعدادی از اینها مربوط به بیوت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود و یکی هم مربوط به بیت علی بن ابی طالب رَضِيَ اللهُ عَنْهُ در ادامه روایت، دیگر بیوت حول مسجدالنبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نام برده می‌شود. این که می‌گوید «حول» نه آنهایی است که حتماً به مسجد باز می‌شوند. تعدادی از خانه‌ها به مسجد باز می‌شدند، تعدادی هم دور مسجد بودند. دار حارثه بن نعمان بعداً خانه امام صادق رَضِيَ اللهُ عَنْهُ شد. کتاب «تاریخ المدینه» نمیری بصری این مطالب را در جلد اول در صفحات ۲۴ (س) تا ۲۴ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بیان کرده است. مطالب مفصل دیگری هم در رابطه با ساختمان مسجد رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و خانه‌هایی که در اطراف این ساختمان ساخته شده بود در این کتاب، آمده است. در جلد دوم کتاب «موسوعه التاریخ الاسلامی» چاپ مجمع الفکر که به وسیله جناب آقای یوسفی تألیف شده می‌توانید معلومات مفصل تری در رابطه با مسجد رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ساختمان‌های اطراف این مسجد و حدود ساختمان آن، بیابید. جلد اول و دوم این موسوعه با عنوان «تاریخ رسول

اعظم» به فارسی ترجمه شده است.

در احادیث آمده است که پیامبر ﷺ «سَدَّ الْأَبْوَابَ فِي الْمَسْجِدِ إِلَّا بَابَ عَلِيٍّ»^۱ است. ما قبلاً گفتیم که اصولاً مساجد بیوت الطهاره الهی هستند. یعنی خانه‌های پاک هستند. خداوند متعال خود را این گونه توصیف کرده است: «الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ»^۲. خدای متعال پادشاه پاک است. شاه حقیقی او است. کلمه شاه برای دیگران شایسته نیست. اما برای خدا شایسته است. چون این لقب، لقب خدا است. این که دیگران برای خود به کار ببرند، درست نیست. خود این واژه، واژه بدی نیست، واژه شاه، فی نفسه واژه بدی نیست. این که انسان‌هایی که همه مملوک اند بگویند ما ملک هستیم، این استعمال، کار را بد می‌کند. خدا «مَلِكِ النَّاسِ»^۳ است: «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ مَلِكِ النَّاسِ». خدا پادشاه مردم است. این واژه برای خدا شایستگی دارد، مثل متکبر. متکبر شایسته خدای متعال است. او است که بزرگ است. او است که شایستگی بزرگی دارد. اگر دیگران تکبر کنند یعنی خودشان را جای خدا بنشانند زشت است ولی برای خدا متعالی شایسته است. در بعضی از روایات داریم که ردای خداوند متعال، کبریاء است. پوشش خداوند، پوشش کبریایی است. کبریاء برای خدای متعال نه تنها مذموم نیست بلکه عین کمال الهی است. ملک است اما ملک قدوس است. «يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ»^۴. یا در آیه دیگر: «هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ»^۵. خداوند ملک پاک است. این پادشاهی، این سلطنت، این فرمانروایی، فرمانروایی پاکی است. مسجد، پایگاه این فرمانروایی پاک است. لذا دار الطهاره است. لذا نمایندگان این ملک پاک، فرمانروایان گماشته او، حکام منصوب از طرف او باید پاک باشند. لذا اولین چیزی که خداوند متعال به ابراهیم (علیه السلام) دستور داد چه بود؟ «طَهَّرْ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ»^۶.

۱. همان، ص ۶۰.

۲. حشر، ۲۳.

۳. ناس، ۲.

۴. جمعه، ۱.

۵. حشر، ۲۳.

۶. حج، ۲۶.

در زمان حضرت ابراهیم علیه السلام بیتی نبوده است که تطهیر شود. پس انجام این دستور یعنی چه؟ «وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ» بیتی نبوده است، آنها بیت را ساختند. خبری از بیت نبوده است که حضرت تطهیر از بت‌ها بکند. این تطهیر یعنی خودت حضور پیدا کن و با آن نماز و با آن ذکر، طهارت را در این خانه برپا بدار. اینجا «طَهَّرُ» یعنی «هَيَّءُ». آماده کن. این آماده سازی، آماده سازی پاک است. این خانه خانه تو است. «وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ» این خانه، خانه ابراهیم علیه السلام است. ابراهیم علیه السلام کیست؟ محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله کیستند؟ «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»^۱. پس مسجد الرسول صلی الله علیه و آله خانه اینها است. بلکه خانه رسول صلی الله علیه و آله به طهارت آنها است نه عکس این. نه این است که چون خانه، خانه پاک است رسول صلی الله علیه و آله باید پاک باشد تا به این خانه وارد بشود؛ نه، این نیست. پاکی این خانه به حضور خود رسول صلی الله علیه و آله است. پاکی این خانه به خاطر حضور علی بن ابی طالب علیه السلام است. لذا اجناب علی بن ابی طالب علیه السلام در این خانه، اجناب ناپاکی نیست. این را گفتیم که مشاهد مشرفه اهل بیت اگر حکم مساجد را دارد در حقیقت این مساجد است که حکم مشاهد را دارند. در اصل، طهارت مربوط به امام است. هر جا امام حضور دارد آن محل محل طهارت است. باید طهارت در آن محل رعایت شود. لذا در محضر امام وارد شدن حتی اگر امام برود در یک روستایی، کسی بخواهد در محضر امام حاضر بشود، نمی‌تواند جنباً حاضر بشود. محضر او محضر طهارت است. در روایت داریم که شخصی آمد محضر امام صادق علیه السلام حضرت فرمودند: پاشو برو طهارت کن بعد بیا. معلوم شد جنب بوده و آمده است. منظور این است که این طهارت، شأن حاکمان و گماشتگان الهی است. چون حاکم اصل، حاکم قدّوس است و آنانی که می‌خواهند در زمین حکومت کنند باید مطهر من الرّجس باشند، محل حضورشان محل طهارت است. لذا «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»^۲. برای دلالت بر امامت اهل بیت کافی است. برای اهل معرفت قرآنی،

۱. بقره، ۱۲۷

۲. احزاب، ۳۳

۳. احزاب، ۳۳

هیچ دلیلی ادلّ از آیه تطهیر بر امامت ائمه نداریم. تطهیر برای آمادگی برای امامت است. امام است که باید تطهیر الهی شامل او بشود. تا از او این تطهیر به جامعه برسد. جامعه مسلم یعنی جامعه پاک. بنابراین نکته سد ابواب الاباب علی این است که خانه علی علیه السلام حکم مسجد را دارد بلکه مسجد اصلی همان خانه علی علیه السلام است و خانه رسول الله صلی الله علیه و آله است. لذا سَدَّ الْأَبْوَابَ فِي الْمَسْجِدِ إِلَّا بَابَ عَلِيٍّ.

« مسجد؛ مرکز سیاست الهی

مسجد، همان طور که بارها ذکر شد، مقرّ امامت الهی است. مسجد پایگاه رهبری الهی است. مساجد با سیاست عجین‌اند. این سیاستی که سیاست الهی است. مسجد، پایگاه ارتباط مردم با رهبری است. امامی که جلو می‌ایستد و نماز را اقامه می‌کند این امام به شکلی، مردم را با آن امام اصلی مرتبط می‌کند. لذا نمازهای جمعه بعد نمازهای روزانه، همه یک واحد و یک مجموعه به هم پیوسته را تشکیل می‌دهند. ارتباط رهبری با جامعه این چنین است. مسجدی که مسجد مرکزی است، مسجد اقامه نماز جمعه است، مسجد اعتکاف هم هست. بعد از آن، مسجد محل است که مردم هر روز باید در آنجا جمع شوند. این یک ارتباط اجتماعی نزدیکی را بین رهبری و بین کل جامعه اسلامی ایجاد می‌کند و آن طهارتی که باید از آن رهبر به کل جامعه سرایت کند از این طریق به افراد سرایت می‌کند. آن وقت در این جامعه، هر انسانی به تدریج، تربیت می‌شود. این را هم گفتیم الآن هم با مشکلاتی که در جامعه داریم، با همه این تهاجم فرهنگی، با همه این که وسایل آلوده کردن مردم را فراهم می‌کنند از خارج و از همه جا، مع ذلک، پاک‌ترین مردم، کسانی هستند که در مساجد حضور پیدا می‌کنند. الآن آنانی که در جامعه ما، معنویت را نگهداشتند، پایه‌های معنویت را حفظ کردند، مسجدی‌ها هستند. خیمه معنویت، خیمه پاکی، خیمه عدل، به وسیله اهل مسجد امروز برپاست. حتی بچه مدرسه‌ای‌ها که پاک می‌شوند معمولاً در این مساجد پاک می‌شوند. هنوز مدارس ما، مدارس تربیتی سطح بالا نیست. بچه‌هایی که به مسجد می‌آیند، با ادب بار می‌آیند. این خاصیت مسجد است و این نقشی است که مسجد باید

ایفا کند. مسجد است که جامعه پاک می‌سازد و جامعه پاک است که باید جامعه
تحت رهبری پاک باشد. سیاست و حکومت باید پاک باشد. این، آن حکومت و
اسلام محمدی و علوی است.

فاجعه منا

ما متحیریم که به مناسبت عید سعید قربان و عید الله اکبر، عید غدیر، تبریک عرض کنیم یا تسلیت به مناسبت فاجعه‌ای بزرگ، فاجعه‌ی از دست رفتن عده‌ای کثیر، شاید تعداد قریب به هفت، هشت هزار نفر از حجّاج بیت الله، حجّاجی که بعد از وَقُوفِین آماده‌ی اعمال و مناسک منا شده بودند. غالب این حجّاج، شب عید را به مناسک مشعر می‌گذرانند. خود بیتوته‌ی در مشعر، عبادت است، خود حضور در مشعر، خود وقوف در مشعر عبادت است. اینها شب را تا به صبح در محضر خدا بودند، صبح هم در منا در یک وضع فجیع به شهادت رسیدند. اکثر این شهدای منا از تشنگی از دنیا رفتند؛ کسی نبوده است که آبی به آنها برساند؛ چون مرگ اینها مرگ تدریجی بوده، یک مرگ دفعی نبوده، بمب نبوده، تیر نبوده که اینها دفعتاً از دنیا بروند، طی چهار، پنج ساعت از دنیا رفتند؛ به اصطلاح عربها، موت "صَبْر" بر اینها تحمیل شده است. خدای متعال رحمتش را بر اینها نازل کند و انتقام خون اینها را، انتقام رنج اینها را، انتقام اینها را و انتقام همه‌ی خون‌هایی که به دست آل سعود در این چند ده سال، ریخته شد بگیرد.

« آل سعود، محور شرارت

آل سعود، در زمان حاضر، شری بر جهان اسلام هستند که "لا شرّ فوقه" و همه‌ی گرفتاری‌های جهان اسلام به شکلی، زیر سر این آل سعود است. ما گرفتاری‌هایمان در عراق، در سوریه، در افغانستان، در پاکستان، در یمن، همه به شکلی و حتی گرفتاری‌های فلسطینی‌ها در فلسطین، زیر سر این آل سعود است. اصل اشغال فلسطین با همکاری آل سعود بوده است؛ اگر همکاری آل سعود با انگلیسی‌ها نبود، اصلاً از روز اول این فاجعه در فلسطین اتفاق نمی‌افتاد. "اللهم مَزَقْهُمْ تَمْزِيقاً، خَالِفَ بَيْنَ كَلِمَتِهِمْ وَ لَا تَجْعَلْ عَلَي الْأَرْضِ مِنْهُمْ أَحَدًا وَ بَدِّدْهُمْ بَدًّا". خدای متعال، شرّ این آل سعود را از سر جهان اسلام کم کند.

مساجد کبری؛ مساجد اربعه

در مباحث گذشته، بیان شد که چهار مسجد در جهان اسلام و در منابع اسلامی، از مساجد کبری به شمار می‌آید؛ مسجد الحرام و مسجد الرسول ﷺ و مسجد کوفه و مسجد الاقصی.

دو بحث درباره‌ی این مساجد وجود دارد. بحث اول، تاریخچه‌ی اجمالی بنای این مساجد، و بحث دوم، فضیلت این مساجد و فضیلت نماز در این مساجد. علت بحث درباره‌ی بنای این مساجد این است که خود بنای این مساجد، یک عمل عبادی است؛ بنای این مساجد تنها بنای یک ساختمان نیست؛ پایه‌گذاری یک جریان در تاریخ بشر است. تنها چنین نیست که یک ساختمان را بسازند. ما قبلاً مطلب مهمتی را بیان کردیم که مساجد، پایگاه‌های رهبری جامعه‌ی بشر است. مساجد کبری که می‌گوییم، یعنی پایگاه‌های آن رهبری مرکزی و مساجد دیگر - مساجد فرعی - همه به شکلی پایگاه‌های همان رهبری است؛ منتها در مراتب نازلتر. بیان شد که مساجد، در فقه اسلامی، یک نظامی دارد. ما مسجد مرکزی داریم، که مسجد مرکزی اول، بیت الله الحرام و مسجد الحرام است. بعد، مسجد مرکزی دوم،

مسجد الرسول ﷺ است. مسجد مرکزی سوّم، مسجد کوفه است. مسجد مرکزی چهارم، مسجد الأقصى است. مرکزیت این مساجد اربعه به دلیل مرکزیت برای رهبری جهان اسلام است.

« توحید ابراهیمی

این جریان توحیدی که امروز ما اگر از اتباع ولایت باشیم، ان شاء الله، بخشی از این جریان هستیم، آغازش از دوره‌ی حضرت ابراهیم علیه السلام شروع شد. البته قبل از آن بوده است، منتها تجدیدش و این دوره‌ی جدیدش از زمان حضرت ابراهیم علیه السلام شروع شد. لذا تجدید بنای کعبه و مسجد الحرام از دوران حضرت ابراهیم علیه السلام یعنی دوران جدید جریان توحید و جریان جامعه‌ی عدل موّحد است؛ لذا فرمود: «وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهَّرْ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ»^۱ این «وَ طَهَّرْ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ» یعنی برای جامعه‌ی راکع، جامعه‌ی ساجد، جمع ساجدان، جمع قائمان، جمع طاهران، خانه را تطهیر کن.

« اقسام صلات

در مباحث صلات، بیان کرده‌ایم که اصولاً صلات دو نوع است: یک صلات فرادا داریم، یک صلات جمعی: «قُلْ إِنَّمَا أَعْظُمُكُمْ بِوَاحِدِهِ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنِي وَفُرَادِي»^۲. چرا "مثنی" گفت؟ چون صلات جماعت تنعقد به دو نفر: امام و مأوم؛ با امام و مأوم، جمع مصلّین، جمع می‌شود؛ یعنی با امام که راهبر است و با یک مأومی که تابع اوست؛ لذا در روایت اهل سنت داریم که «الْأَثْمَةُ فِي قُرَيْشٍ مَا بَقِيَ عَلَى الْأَرْضِ إِثْنَانٌ»، این را هم بخاری نقل کرده، هم مسلم، «الْأَثْمَةُ فِي قُرَيْشٍ مَا بَقِيَ عَلَى الْأَرْضِ إِثْنَانٌ»، امامت در قریش است که این امامت در قریش، اشاره به آل محمد است. این «مَا بَقِيَ عَلَى الْأَرْضِ إِثْنَانٌ»، یعنی مَا بَقِيَ یک جمعی که بتوان از آن جمع، امام و مأوم درست بشود؛ اگر یک امام و مأوم روی کره‌ی زمین

۱- حج، ۲۶

۲- سیأ، ۴۶

بخواهد تشکیل بشود، امامت از آن آل محمد است و این امامت جمعی است؛ نماز، نماد این امامت و مأمومیت است. جامعه‌ی بشر با چه چیز تربیت می‌شود؟ با این امامت و این ائتمام. باید یک امام باشد و کسی به آن امام اقتدا کند تا جامعه‌ی موحدِ مکبّرِ مستبَحِ مهلّلِ عابدِ پرستشگرِ خاضعِ لله به وجود آید. این جامعه‌ی موحد، در نماد مسجد، جلوه‌گر می‌شود. مسجد، جایگاه این امامت است. خیلی مسئله‌ی امامت مسئله‌ی پراهمیتی است؛ مسئله‌ی امامت یعنی مسئله‌ای که راز سعادت بشر و راز تحقق همه‌ی اهداف خلقت بشر در آن نهفته است. این امامت پایگاه دارد؛ پایگاه مرکزی آن، مساجد اربعه است. از مسجد الحرام شروع می‌شود که پایگاه امامت ابراهیمی بوده، «وَعَهْدُنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ»^۱؛ او به دستور خدا، این پایه را گذاشت؛ و به تعبیر بهتر - همان گونه که سابقاً عرض شد - تجدید کرد؛ نه این که تأسیس کرده باشد: «وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ»^۲. و این نکته‌ای است که چرا این دستور به ابراهیم علیه السلام و بعد به اسماعیل علیه السلام داده شد؟ و چرا خدای متعال دستور تجدید بنای بیت را تا وقتی که اسماعیل علیه السلام به درجه‌ی بلوغ نرسید، به ابراهیم علیه السلام صادر نکرد؟ دستور رسید که تو با اسماعیل علیه السلام این ساختمان کعبه را بالا ببرید. خدای متعال، می‌توانست قبل از این، به ابراهیم علیه السلام دستور بدهد همچنان کاری را انجام دهد؛ چون ابراهیم علیه السلام در پیرمردی دارای فرزند شد: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ»^۳؛ "عَلَى الْكِبَرِ" فرزنددار شد. خدا هم اسماعیل علیه السلام را "عَلَى الْكِبَرِ" به او داده است، هم اسحاق را. خوب، چرا "عَلَى الْكِبَرِ" دستور رسید که خانه‌ی کعبه را بساز؟ خدا صبر کرد تا هشتاد سالگی مثلاً یا بیشتر، تازه به ابراهیم علیه السلام بگوید که برو! چرا صبر کرده تا اسماعیل علیه السلام به دنیا بیاید، اسماعیل به حدّ رشد و بلوغ برسد، بعد به ابراهیم بگوید، تو و اسماعیل هر دو این کار را انجام دهید؟! حتی در آن سفر اولی که خدا به ابراهیم دستور داد که برو این همسر و فرزندت را در مکه رها کن و بیا هم باز در آن سفر اول این دستور نیامد: «رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ

۱- بقره، ۱۲۵

۲- همان، ۱۲۷

۳- ابراهیم، ۳۹

غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ»^۱، در آن سفر اول، این دستور نیامده است؛ خداوند صبر کرد که اسماعیل (علیه السلام) رشد بکند؛ خوب، این نشان دهنده‌ی این است که این اسماعیل، در آمدن دستور موثر بوده است. توجه باید داشت که بیت، بوده که، اینجا گفته «عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ»، این را گفتیم که قواعد بیت، بوده، ولی بیت هدم شده، تخریب شده بوده، اما پایه‌ها بوده است؛ لذا فرمود: «وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ»؛ آن پایه‌های زیرزمینی‌اش بوده، لذا روی آن پایه‌ها خانه را ساختند. اصل بیت بوده، قرینه‌اش همین آیه است که «وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلَ». حالا آخر این آیه را هم را اگر توجه بفمائید: «وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ، رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِن دُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ، رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ»^۲، ببینید یعنی از همان زمان، این مسئله‌ی اسماعیل (علیه السلام) ، «وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ» بوده، یعنی از همان روزگار پیش‌بینی پیدایش رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در کار بوده است. نکته‌ی این که این اسماعیل باید شریک در بناء البیت می‌شد، یعنی در تجدید البیت، ولادت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) از اوست.

در هر صورت این را خواستیم عرض کنیم که مسجد الحرام مرکز آغاز این دوره‌ی جدید، بناء این جامعه‌ی توحیدی یا این «الْقَائِمِينَ لِلَّهِ مَثْنَى»، این قیام لله، «إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَحْدِهِ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَى» است. اگر نماز در یک جامعه، گذاشته بشود، نماز به شرائطها، صلاه بشرائطها، که یک امام داشته باشد، یک مأموم، جامعه موحد شکل می‌گیرد. یک امامی که امام به حق باشد؛ امام به حق، امامی است که یا خود، امام اصل باشد که امام معصوم (علیه السلام) است، یا مأذون از سوی آن امام و منصوب از سوی آن امام. باید مأذون از سوی آن امام، به امامت باشد که بتواند این جمع را وصل به آن امام اصلی کند؛ اگر چنین شد، با همین نماز جماعت، جامعه ساخته می‌شود؛ لذا «إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَحْدِهِ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَى وَفُرْدَى»، هم مثنی،

۱- همان، ۳۷

۲- بقره، ۱۲۹-۱۲۷

هم، فرادا؛ نگفته "أَوْ فُرْدَى"، دَقَّتْ كُنَيْد، گفته «مَثْنَى وَفُرْدَى»، هم دسته جمعی، هم تکی.

« اهمیت نماز جماعت

ابه این نکته در اینجا خوب است اشاره کنیم که [مثنی و فرادی اشاره به جماعت است. اقامه نماز واجب، به جماعت، مستحب است؛ برای مصداق مثنی، غیر از نماز جمعه و غیر از عید فطر و قربان، نماز جماعت دیگری به نظر نمیرسد. نماز میت، نماز نذر، طواف، اینها فرادی خواندی می شود. اما یک بحثی را ما داریم که در فقه نظام عمران شهری مطرح کردیم. آن بحث این است که بعضی از مستحبات، مستحب هستند، اما ترک مطلقشان حرام است. ترک مطلق، یعنی آدم اصلاً تصمیم بگیرد هیچ مستحبتی را انجام ندهد. یکی از مستحباتی که ترک مطلق آنها جائز نیست، نماز جماعت است. همین نماز جماعت مستحبتی که به انسانها نگفتند که هر روز باید بروید نماز جماعت؛ اما اگر کسی تصمیمش بر این باشد که بگوید اصلاً من نماز جماعت نمی روم، این جایز نیست. ما روایات زیادی داریم، چه در منابع شیعه، چه در منابع اهل سنت که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: شنیده‌ام که کسانی در خانه‌ها نماز می خوانند، اگر ترک نکنند این کار را، دستور خواهیم داد شخصی را که خانه‌ها را و آنها را در خانه‌ها به آتش بکشد. این لحن تهدیدآمیز نشان دهنده‌ی چیست؟ شدت فضیلت تنها نیست، این نشان دهنده‌ی این است که ترک مستمر، ممنوع است؛ بله، ترک جزئی، آدم یک روز نیاید، دو روز نیاید، امروز حال ندارد، فردا حال ندارد یا مانعی پیش بیاید، به هر حال این منعی ندارد، اما این که تصمیم بگیرد هیچ وقت نماز جماعت نیاید، این جایز نیست. این دستور به آتش زدن، در چند روایت آمده است؛ این نوع بیان، نشان دهنده‌ی چیست؟ نشان دهنده‌ی منع است، منع تحریمی، نه منع تنزیهی تنها. اگر منع تنزیهی می خواستند بگویند، بیان فضیلت زیاد، یا بیان مثلاً آثار سیئه‌ی فراوان، با این لحن نمی فرمودند. این لسان، لسان منع است. یعنی به عبارت دیگر، اگر ما جامعه‌ای داشتیم، جامعه‌ای که واقعاً شرایط امامت و ولایت در آن جامعه کاملاً

فراهم می‌شد، اگر خبر رسید به امام که کسی یا جمعی اصلاً حاضر نمی‌شوند، آنها را احضار می‌کنند، می‌گویند خوب شما برای چه در نماز جماعت حاضر نمی‌شوید؟ خوب یک روز حاضر نشدید، دو روز، سه روز، اما این که کلاً حاضر نباشید، این نشان‌دهنده‌ی چیست؟ نشان‌دهنده‌ی قطع رابطه‌ی شما با چیست؟ نشان‌دهنده‌ی قطع رابطه‌ی با نظام ولایتی و نظام امامتی است؛ لذا است که مسئله‌ی نماز جماعت از آن نمازهایی نیست که از مستحبات عادی باشد که حالا مستحبتی است که آدم همیشه هم ترکش کند اشکال نداشته باشد.

بیانی از امام سجّاد علیه السلام است که می‌فرمایند: "لَوْ وَجَدْتُ شَابًّا مِنْ شُبَّانِ الشَّيْعَةِ لَا يَتَفَقَّهُ لَضَرَبْتُهُ ضَرْبَةً بِالسَّيْفِ". 'خوب، به هر حال تفقه واجب است، این بیان، ارزش را می‌رساند اما تنها ارزش نیست، این لسان، لسانِ ایجاب است؛ یعنی تفقه، واجب است، تفقه مستحب نیست، تفقه در دین، واجب است، یعنی آدم باید فقه دینش را بیاموزد؛ حالا ممکن است کسی بگوید که این واجب واجب مقدّمی است، اما واجب است، از واجبات است.

« آتش زدن خانه‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام »

البته کسی نمیتواند بگوید که خوب، این که خلیفه اول، در خانه‌ی امیرالمؤمنین و حضرت زهرا علیها السلام را آتش زد، بر همین مبنا است، چرا که واضح است که خانه این گفته، از پای‌بست ویران است؛ خوب، امام در خانه بوده، آنها هستند که تخلف از حضور در محضر امام کردند، نه امام اصل. و حضرت امیر علیه السلام برای بیان همین مطلب در خانه، نشسته است. امام در خانه است، آنها به خانه‌ی امام هجوم آوردند، آن مأمومی که باید اقتدا کند به این امام، آمد به خانه‌ی امام هجوم آورد، آنها بودند که از امامت تخلف کردند، نه آنهایی که در خانه نشستند؛ خودشان هم می‌دانستند، این معنا را خودشان هم می‌دانستند. کراراً این مطلب هم در منابع اهل سنت آمده، هم در منابع شیعه. خود بخاری، در صحیح، مطلب مفصّلی را از عمر نقل می‌کند که در این مطلب، عمر تصریح می‌کند، می‌گوید که کسانی

شنیدم می‌گویند بیعت با ابی‌بکر "فلته" بود: "كَانَتْ بَيْعَهُ أَبِي بَكْرٍ فَلْتَهُ" ۱. اصلاً این زمزمه بین مردم در آن عصر رواج داشته است؛ بعد می‌گویند بله، اما "وَقَى اللَّهُ شَرَّهَا"؛ بیعت با ابی‌بکر فلته بود، فلته بودنش یعنی بی‌جا بودنش، یعنی لغزش بودنش. پس بنابراین آن امامی که امامتش فلته نبود امیرالمومنین (علیه السلام) بود؛ بعد حضرت امیر (علیه السلام) در خطبه‌های نهج البلاغه اشاره می‌کند به همین بیان عمر، که می‌فرماید: لَمْ تَكُنْ بَيْعَتُكُمْ إِلَّا يَأَى فَلْتَهُ ۲، بیعت شما با من فلته نبود، لغزش نبود، بعد حضرت (علیه السلام) به تشریح بیعت مردم با خودش می‌پردازند و بیان بسیار بلندی در این جریان دارند.

۱- الاحتجاج علی اهل اللجاج، ج ۱، ص ۲۵۶

۲- همان

۳- نهج البلاغه، کلمات قصار، ۱۳۶

مسجد الرسول ﷺ

با ساخت مسجد الرسول ﷺ یا همان مسجد مدینه الرسول ﷺ، دوره‌ی جدیدی از جریان توحیدی در جامعه‌ی بشر به وسیله‌ی رسول اکرم ﷺ آغاز شد؛ البته این جریان، جریانی است که منتهی به غایت اصلی از آفرینش انسان خواهد شد که دوران خاتم است. به این دلیل، دوران خاتم است که این دوران از بعثت رسول اکرم ﷺ آغاز شده و به قیام دولت جهانی امام علیؑ که خلیفه الرسول ﷺ است، متصل خواهد شد؛ و لذا است که مسجد الرسول ﷺ این مرکزیت را دارد که پایگاه این امامت کبری، این دوره‌ی جدید و آغاز این دوره‌ی جدید است.

مسجد کوفه

مسجد کوفه، بعد از دوره‌ی رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آغاز یک دوره‌ی جدیدی است؛ چون دوره‌ی رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دوره‌ی حاکمیت خود رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دوره‌ی امامت بالأصل است؛ بقیه ائمه، همه خلفاء الرسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هستند، بقیه، جانشینان این امام بالأصل هستند. مسجد کوفه، مسجد مرکزی است، یعنی مرکزیت این امامت، این امامت خلافة الرسولی.

« خلافت اصلی و خلافت نیابتی

با استفاده‌ی از آیات و روایات، میتوان گفت که خدای متعال در کره‌ی زمین یک جانشین بالأصل دارد، و آن یک جانشین بالأصل رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است و مابقی انبیاء قبل از رسول و اولیاء بعد از رسول، همه خلفای رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اند؛ خلافتشان خلافت بالأصل نیست، خلافت بالتیابه است. لذا ما از خلافت قبل از رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به خلافت تمهیدی تعبیر می‌کنیم یا خلافت اعدادی، که بشر را برای آن خلافت کبرای رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آماده می‌ساخت. خدای متعال در سوره‌ی آل عمران میفرماید: «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ

رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ^۱ .

انبیاء، خلفای الهی اند، منتها خلافت آنها، خلافت نیابتی است. آن خلیفه‌ای که خلیفه بالاصل روی زمین است، یک خلیفه بیش نیست و آن وجود مقدس نبی خاتم صلی الله علیه و آله است. از قرائن استفاده میکنیم که مقصود از آیه کریمه: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»^۲، در اصل، وجود مقدس نبی خاتم صلی الله علیه و آله است. انبیای دیگر خلفا و جانشینان این خلیفه بالاصل هستند. منتها رسول اکرم صلی الله علیه و آله دو دسته جانشین دارد: خلافت جانشینان پیش از رسول اکرم صلی الله علیه و آله، خلافت تمهیدی است؛ یعنی خلافتشان، آماده‌سازی برای این خلافت کبرای نبی خاتم صلی الله علیه و آله است. آن خلافتی که خلافت علی الارض است خلافت نبی خاتم صلی الله علیه و آله است؛ خلافتی که خداوند متعال، فرشتگان را میلیون‌ها سال قبل، به آن، بشارت داده بود، خلافت نبی خاتم صلی الله علیه و آله است. خلافت، یعنی کاری که خدا میکند، خلیفه بکند. جانشین هر کس، یعنی کسی که کاری را که باید صاحب کار انجام دهد جانشینش انجام دهد. خلافتی که اینجا مقصود است، خلافت آن عبد صالح عادل است که عدل را آنچنان که خدا میخواهد، روی زمین پیاده میکند و جامعه عدل میسازد. این خلیفه عادل است که این چنین میکند و ماموریتش این است که «يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا»^۳ در درجه اول، رسول اکرم صلی الله علیه و آله است. منتها رسول اکرم صلی الله علیه و آله کار را شروع کرد و به وسیله خلفای او که آخر ایشان، ولی عصر علیه السلام است، این کار تکمیل می‌شود و این ماموریت بزرگ پایان مییابد. لذا خلافت انبیای پیشین، خلافت تمهیدی است و خلافت ائمه بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله خلافت امتدادی است. خلافت امتدادی، یعنی همان خلافت رسول الله صلی الله علیه و آله است؛ ادامه عملی شدن همان خلافت است. لذا انبیاء پیشین، همه، همه، مهمّ و زمینه‌ساز ظهور رسول خاتم صلی الله علیه و آله هستند.

۱- آل عمران، ۸۱

۲- بقره، ۳۰

۳- الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۱، ص ۶۹

مسجد الأقصى

مسجد الأقصى، مرکز دیگر امامت خلافة الرسولی است. این امامت، آن امامت پایانی است؛ مرحله‌ی امامت جهانی از مسجد الأقصى شروع می‌شود، البته این بدین معنا نیست که ظهور امام زمان علیه السلام از این مسجد باشد. من در یکی از بیاناتم در جلسه‌ای، این را عرض کردم، کسی بعد از مجلس گفت که شما پس می‌گویید که ظهور حضرت امام زمان علیه السلام، در مسجد الأقصى است؟ گفتم نه، شما اشتباه برداشت کردی. ظهور حضرت علیه السلام همان از مسجد الحرام و از مکه است؛ بیت الله است؛ همان چیزی که در روایات آمده است؛ لکن در کجا حضرت علیه السلام اعلام دولت جهانی خودش را مطرح می‌کند و یا اعلام می‌شود؟ دولت جهانی، از مسجد الأقصى اعلام می‌شود؛ لذا در مسجد الأقصى است که "عیسی ینزل". این مطلب را، هم ما، در روایاتمان داریم، هم اهل سنت در روایاتشان دارند که وقتی حضرت امام زمان علیه السلام به مسجد الأقصى می‌رسد، آن وقت حضرت عیسی علیه السلام از آسمان نازل می‌شود و به حضرت ولی عصر علیه السلام اقتدا می‌کند. حضرت ولی عصر علیه السلام احتراماً قاعدتاً به حضرت عیسی علیه السلام می‌فرماید که "تقدّم"، حضرت عیسی می‌فرماید که

"انَمَا وُضِعَتْ لِأَجْلِكَ"، اینجا رهبری از آن توست و این جایگاه جایگاه توست. لذا امام زمان علیه السلام "يَتَقَدَّمُ وَيَقُومُ وَيَأْتِي بِهٖ عِيسَى". این مطلب آن قدر مطلب مهمی است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله کراراً مباحثات می کرده است که "إِذَا نَظَرَ عِيسَى وَصَلَّى مَعَكُمْ وَإِمَامُكُمْ مِنْكُمْ" یعنی "خلف امامکم؛ ببینید این امامت شما چه امامتی است که عیسی علیه السلام "يُنزِلُ وَيُصَلِّي خَلْفَ إِمَامِ شِمَا". البته در گذشته بیان شد که این صلوات عیسی علیه السلام خَلْفَ إِمَامِ زَمَانٍ صلی الله علیه و آله و نصرت عیسی علیه السلام امام زمان صلی الله علیه و آله را، وفای به همین میثاقی است که در این آیه آمده است: «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحُكْمِهِ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ». این رسول مصدق - مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَ النَّبِيِّينَ - رسول اکرم صلی الله علیه و آله است: «لَتُؤْمِنَنَّ بِهِ»، بعد، «وَلَتَنْصُرَنَّهُ»؛ این نصر حضرت عیسی علیه السلام نسبت به پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله است. حضرت عیسی علیه السلام آخِرُ النَّبِيِّينَ قبل از رسول اکرم صلی الله علیه و آله است. البته به طریق اَصْحَ، آخر المرسلین باید بگوییم، آخر المرسلین است نه آخر النَّبِيِّينَ، آخر المرسلین قبل از رسول خاتم صلی الله علیه و آله؛ یعنی بقیه‌ی نبیین قبل از رسول خاتم صلی الله علیه و آله، همه خلفاء عیسی علیه السلام، آخر المرسلین قبل از رسول بودند. حضرت عیسی علیه السلام که خیل نبیین و خیل مرسلین را ایشان نمایندگی می کنند به حضرت ولی عصر علیه السلام اقتدا خواهد کرد.

لذا مسجد الأقصى، پایگاه اعلان تحقق این خلافت کبری و این وعده‌ی بزرگ جهان هستی است. مقر ایشان در مسجد الکوفه و مسجد سهله است؛ یعنی خانه حضرت، مسجد سهله است، اما مقر امامتشان، مسجد کوفه است. مسجد الأقصى جایگاه اعلام این خلافت کبری است، و لذا فرمود: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى».

۱- بحار الأنوار، جلد ۱۴، صفحه ۳۴۹

۲- بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۸۸

۳- آل عمران: ۸۱

۴- اسراء، ۱

« مراحل اسراء و معراج رسول اکرم ﷺ »

اسراء و معراج رسول اکرم ﷺ دو مرحله داشته است: یک مرحله سیر زمینی و یک مرحله سیر آسمانی؛ سیر زمینی اش از مسجد الحرام بوده به مسجد الأقصى، سیر آسمانی اش از مسجد الأقصى بوده به آسمان ها و بعد، برگشتن به مکه. در سیر زمینی "اُرَى"، یعنی به رسول اکرم ﷺ، همه ی حوادث مابین بعثت الی قیام دولت آخرین، نشان داده شد. این "اسراء"، فقط گشت شبانه ای در آسمان ها نبوده است؛ اسراء رسول اکرم ﷺ، اسراء ارائه ای بوده است. چون رسول اکرم ﷺ صاحب کار عالم است، باید به او گزارش بدهند که چه می شود، چه اتفاقی خواهد افتاد. این گزارش را به رسول اکرم ﷺ دادند. گزارش اتفاقات بعد از او تا ظهور امام زمان ﷺ و قیام آن دولت آخرین به او داده شد. بعد، او را به آسمان بردند. تازه گزارشی از آنچه در عالم آخرت رخ خواهد داد، به او داده شد. لذا شما روایت معراج را بخوانید. حضرت می فرمایند در معراج جهنمی ها را دیدم، فلان طائفه چه می شدند، فلان طائفه چه کار میکردند، عاقبت فلان طائفه چه می شود. جهنمی ها و بهشتی ها را دیدند. این نشان دهنده ی این است که این قطعه ی سفر، سیر آسمانی بوده است. در هر دو سیر، گزارش دادند به رسول اکرم ﷺ؛ منتها نه فقط گزارش اخباری، نه، گزارش ارائه ای، چون نشان دادند چه اتفاقی رخ خواهد داد.

« "مسجد الأقصى"، اولین قبله؛ "کعبه"، اولین بیت »

با این که مسجد الأقصى اولین قبله است و حضرت عیسیٰ ﷺ، حضرت موسیٰ ﷺ و حضرت ابراهیم ﷺ به قدس نماز می خواندند، اما این مسجد، اولین بیت مردم نیست. کعبه و خانه خدا، اولین بیتی است که «وَضِعَ لِلنَّاسِ». کعبه، قبل از مسجد الأقصى ساخته شده است و محل به جا آوردن حج پیامبران گذشته بوده است.

شروع به نماز رسول اکرم ﷺ، از مسجد الأقصى است تا نشان دهنده این باشد که این راه، ادامه راه انبیاء قبل است.

البته معلوم نیست که انبیای قبل از حضرت داود علیه السلام به چه جهتی نماز می خواندند. ظاهراً به جهت کعبه، قدس یا به جهت خاصی نبوده است: «أَيْنَمَا تَوَلَّوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ». ما در نصوص، نداریم که انبیای قبل از حضرت داود علیه السلام استقبال به سمت خاصی می کردند. در آیه مربوط به حضرت موسی و هارون علیهما السلام داریم که ما به حضرت موسی و هارون علیهما السلام دستور دادیم که «وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً». این «وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً» دو جور تفسیر شده. یک تفسیرش این است که «واجعلوا» خود بیت موسی و هارون را قبله برای نماز بنی اسرائیل. این یک تفسیر. یک تفسیر دیگر که ما این تفسیر دوم را ترجیح می دهیم که مراد از «وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً» یعنی درب ورودی خانه هایتان، روبروی هم باشد. این را ما در بحث عمران شهری بحث می کنیم. تأثیر این سبک خانه سازی این است که مردم، وقتی که روبروی هم هستند، با یکدیگر انسجام پیدا میکنند. این سبک، برای این که انسجام محله ای به وجود بیاید و رابطه جوار ایجادشود، مؤثر است. رابطه جوار، رابطه بسیار مهمی است. این رابطه جوار، آغاز شکل گیری بافت اجتماعی است.

۱- بقره: ۱۱۵

۲- یونس: ۸۷

ساخت مسجد النبی ﷺ

در مطالب گذشته، در سیر مساجد کبری، به مسجد دوم، یعنی مسجد النبی ﷺ رسیدیم. اشاره‌ای به سیر تاریخی بنای مسجد کردیم. تیمنا و تبرکا، فرمایش حضرت رسول ﷺ در خصوص عمار را مجدداً ذکر میکنیم.

« روایت اول در باب ساخت مسجد النبی ﷺ »

رسول اکرم ﷺ زمینی را که به آن "مربد" میگفتند و مخصوص خشک کردن خرما بود را در اختیار گرفت. این زمین متعلق به دو یتیم بود که تحت سرپرستی یکی از انصار بودند. با اجازه سرپرست آنها، آن زمین را خریداری کردند و به مسجد اختصاص دادند. رسول اکرم ﷺ ابتدا خودشان به ساختن مسجد شروع کردند. با دست مبارک خودشان، آجر یا به اصطلاح آن وقت "لینه" می‌آوردند؛ سنگ می‌آوردند، خاک می‌آوردند. در جریان ساخت مسجد، امیرالمومنین (علیه السلام) هم این رجز را میخوانده‌اند:

«لَا يَسْتَوِي مَنْ يُعْمَرُ الْمَسَاجِدَ... يَدَأُ فِيهِ قَائِمًا وَقَاعِدًا... وَمَنْ يُرَى عَنِ الْغُبَارِ حَائِدًا»

تعدادی از مسلمانان کناری نشسته بودند و فقط تماشا می کردند با این که می دیدند خود رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دست به کار شده است و در گرد و خاک مشغول کار است. لذا حضرت امیر رَضِيَ اللهُ عَنْهُ در این رجزشان اشاره به آن کسانی داشتند که نشسته بودند و کار نمی کردند. میفرمودند: مساوی و برابر نیستند کسی که به اطاعت از خدا و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عمارت مساجد انجام میدهد، مسجد سازی می کند و نشسته و ایستاده برای ساخت مسجد تلاش می کند، با کسی که کنار نشسته و حتی خود را از غبار مسجد دور نگه میدارد که نکند غبار این ساختمان روی سر و بدنش بنشیند.

این رجز که از حضرت امیر رَضِيَ اللهُ عَنْهُ سر زد، آرام آرام، زبان به زبان چرخید تا به اصحابی که کار می کردند رسید. به عمار که رسید، او هم تکرار کرد «قَالَ ابْنُ هِشَامٍ: فَلَمَّا أَكْثَرَ»؛ وقتی عمار پا شد و خواست این رجز را تکرار کند؛ «ظَنَّ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - أَنَّهُ إِنَّمَا يَعْرِضُ بِهِ»؛ یکی از اصحاب رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که نشسته بود در کناری و تماشا می کرد و جزء کسانی نبود که کار می کردند، گفت: عمار که این شعر را مرتب تکرار می کند، می خواهد به من نیش و کنایه بزند. این شخص که بود؟ «فِيمَا حَدَّثَنَا زِيَادُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْبَكَّائِي، عَنْ ابْنِ إِسْحَاقَ، وَقَدْ سَمَى ابْنَ إِسْحَاقَ الرَّجُلَ». ابن هشام نامی از آن مرد نمی آورد اما درهامش سیره این گونه آمده است: «قَالَ ابُوذَرٍّ وَقَدْ سَمَى ابْنَ إِسْحَاقَ الرَّجُلَ فَقَالَ إِنَّ هَذَا الرَّجُلَ هُوَ عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ». آقای عثمان کناری نشسته بود و کاری هم نمی کرد؛ بعد وقتی عمار این رجز را می خواند:

«لَا يَسْتَوِي مَنْ يُعْمَرُ الْمَسَاجِدَ... يَدَأُ فِيهِ قَائِمًا وَقَاعِدًا... وَ مَنْ يُرَى عَنِ الْغُبَارِ حَائِدًا»، به ایشان برخورد. بلند شد. «قَالَ ابْنُ إِسْحَاقَ فَقَالَ الصَّحَابِيُّ»، یعنی همان آقای عثمان، «فَقَالَ قَدْ سَمِعْتُ مَا تَقُولُ مِنْذُ الْيَوْمِ يَا بَنَ سَمِيَّةَ»؛ ای بچه سمیه شنیدم آن چیزی که می خوانی چه بود؛ «وَاللَّهِ إِنِّي لَأَرَانِي سَاعِرِضُ هَذِهِ الْعَصَا لِأَنِّفِكَ»؛ نزدیک است بلند شوم با این عصا بزخم دماغت را بشکنم؛ «قَالَ: وَفِي يَدِهِ عَصَا. قَالَ: فَغَضِبَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - ثُمَّ قَالَ: مَا لَهُمْ وَلِعَمَّارٍ، يَدْعُوهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ،

وَيَدْعُونَهُ إِلَى النَّارِ، إِنَّ عَمَّارًا جِلْدَهُ مَا بَيْنَ عَيْنَيْ وَأَنْفِي «؛ پیامبر ﷺ فرمود: عمّار مثل پوست بین دو چشم و بینی من است؛ مرکز صورت من است. ابن هشام، متعصب است، سنی است، اما با این همه، بالاخره اجمالا مطالبی در شأن دوستان امیرالمومنین (علیه السلام) دارد.

« روایت دوم در باب ساخت مسجد النبی ﷺ »

اینجا روایتی را نقل کنیم که سند آن صحیحه و بلکه صحیح ترین روایت در این باب است و در کتاب شریف کافی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است. ما این روایت را هم تیمناً و هم برای اطلاع از جزئیات ساخت مسجد، از مرحوم کلینی نقل می کنیم.

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَنَى مَسْجِدَهُ بِالسَّمِيطِ»؛ در توضیح کلمات این حدیث؛ باید گفت که "سمیط" اصطلاحی است. میفرماید اول با "سمیط" ساخت بعد با "سعیده". "سمیط" که می گویند یعنی تک آجر، تک آجر. آجرها را که کنار هم می گذارند این را "سمیط" می گویند. "سعیده" یعنی یک آجر با نصف آجر دیگر کنار هم. "ذکر و أنثی"، نر و ماده، اگر گفته شد یعنی چینش قفل و بندی آجرها. می فرماید حضرت ابتدا با "سمیط"، دیوار مسجد را ساخت. «ثُمَّ إِنَّ الْمُسْلِمِينَ كَثُرُوا»؛ ابتدا دیوار، دیوار نازکی بوده است؛ وقتی مسلمین زیاد شدند گفتند: «فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوْ أَمَرْتَ بِالْمَسْجِدِ فَزِيدَ فِيهِ»؛ مسجد کوچک است برای ما، توسعه بدهیم. «فَقَالَ نَعَمْ فَأَمَرَ بِهِ فَزِيدَ فِيهِ وَبَنَاهُ بِالسَّعِيدَةِ»؛ این بار با یک آجر و نصف دیوار را ساختند «ثُمَّ إِنَّ الْمُسْلِمِينَ كَثُرُوا فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوْ أَمَرْتَ بِالْمَسْجِدِ فَزِيدَ فِيهِ فَقَالَ نَعَمْ فَأَمَرَ بِهِ فَزِيدَ فِيهِ»؛ پس دوباره مسجد در خود زمان رسول اکرم ﷺ توسعه پیدا کرد «وَبَنَى جِدَارَهُ بِالْأُنْثَى وَالذَّكَرِ»؛ چون توسعه پیدا کرد و مسجد بزرگتر شد نیاز بود این دیوار، ضخیم تر و محکم تر باشد؛ لذا با نر و ماده، دیوار را ساختند. «ثُمَّ أَشْتَدَّ عَلَيْهِمُ الْحَرُّ»؛ آفتاب می زد به مسجد بدون سقف و مسلمانان را آزار می داد «فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوْ أَمَرْتَ بِالْمَسْجِدِ فَظُلِّلَ»؛ اجازه بدهید ما سایه

۱- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۰۱

۲- کافی، ج ۳، ص ۲۹۵

بانی برای مسجد بز نیم. « فَقَالَ نَعَمْ فَأَمَرَ بِهِ فَأَقِيمَتْ فِيهِ سَوَارٍ مِنْ جُدُوعِ النَّخْلِ ثُمَّ طَرِحَتْ عَلَيْهِ الْعَوَارِضُ وَالْخَصَفُ وَالْإِذْخِرُ فَعَاشُوا فِيهِ »؛ دستور دادند که با تنه‌های درخت، پایه‌هایی بسازند، بعد این پایه‌ها را با برگ درخت و مشابه آن پوشاندند و سایه‌بانی درست کردند « فَعَاشُوا فِيهِ حَتَّى أَصَابَتْهُمْ الْأُمْطَارُ »؛ نوبت باران رسید؛ باران چکه می‌کرد؛ سقف سایه‌بانی، برای جلوگیری از باران کافی نبود. « فَجَعَلَ الْمَسْجِدُ يَكِفُ عَلَيْهِمْ »؛ "یکف"، یعنی قطرات باران بر آن می‌چکید. « فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوْ أَمَرْتَ بِالْمَسْجِدِ فُطِينٍ »؛ اجازه می‌دهید سقف مسجد را با گل و گچ بسازیم « فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَا عَرِيشَ كَعَرِيشِ مُوسَى ﷺ فَلَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ حَتَّى قَبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ». عریش، همان کلبه است مانند آنچه در شمال کشور از شاخ و برگ می‌سازند. فرمودند مانند عریش موسی ﷺ باشد؛ مانند محل عبادت موسی ﷺ در اینجا به نکته‌ای خوب است که اشاره شود. در زمان پیامبر اعظم ﷺ، محل عبادت یهودیها مانند محل عبادت حضرت موسی ﷺ نبوده است. آنان از سنت حضرت موسی ﷺ تبعیت نمی‌کرده‌اند. « فَلَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ حَتَّى قَبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ »؛ تا وقتی که حضرت ﷺ از دنیا رفتند، اجازه ندادند سقف مسجد را با گل بسازند. « وَكَانَ جِدَارُهُ قَبْلَ أَنْ يُظَلَّلَ قَامَةً فَكَانَ إِذَا كَانَ الْفَيْءُ ذِرَاعًا وَهُوَ قَدْرُ مَرِيضٍ عَنزٍ صَلَّى الظُّهْرَ »؛ وقتی سایه دیوار مسجد حدوداً به قدر یک متر - مَرِيضٍ عَنزٍ - می‌شد، حضرت ﷺ نماز ظهر را می‌خواندند. « وَإِذَا كَانَ ضِعْفُ ذَلِكَ صَلَّى الْعَصْرَ وَقَالَ السَّمِيطُ لِبَنَةِ لِبْنَةٍ وَالسَّعِيدَةُ لِبَنَةٍ وَنِصْفٌ وَالدَّكْرُ وَالْأَنْثَى لِبِنْتَانِ مُخَالَفَتَانِ ».

« تبعیت انبیای گذشته از پیامبر خاتم ﷺ »

همه‌ی نبیین قبل از رسول ﷺ، تابع و مؤمن به رسول ﷺ بودند. مؤمن به او یعنی مطیع او، از کجا می‌فهمیم که مؤمن یعنی مطیع؟ « أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ »، این "وَالْمُؤْمِنُونَ" شامل نبیین قبل از رسول هم می‌شود، « أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نَفَرَقَ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْ رُّسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا »، ایمان این است:

«سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا».

این را باید بدانیم و از مسلمات شریعت ماست که انبیای الهی همه مُسَلِّم بوده‌اند. مُسَلِّم به معنای پیرو رسول اکرم ﷺ این که در قرآن کریم آمده است: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^۱، در خصوص مسیحیان اصلی است نه این مسیحیان فعلی. مسیحیان و یهودیان بالاصل کسانی بودند که به رسول خاتم ایمان داشتند. همه انبیاء، مبشر به رسول خاتم ﷺ بودند. «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ»^۲ خداوند متعال از همه انبیاء پیشین، میثاق ایمان به رسول خاتم ﷺ گرفته است. همه مومن به رسول خاتم بوده‌اند. در آنچه از انجیل و تورات اصلی باقی مانده است، معلوم می‌شود که پیامبران پیشین، ارادت بالایی به پیامبر خاتم داشته‌اند. در این انجیل بُرنا با که کمتر از دیگر اناجیل تحریف شده است، آمده است که حضرت عیسیٰ (علیه السلام) میفرماید: من آرزو دارم نبی خاتم ﷺ را خدمت کنم. آرزو دارم نعل او را برای او جفت کنم. آرزو دارم که به امر و دستور او عمل کنم. عقائد بسیار عجیبی از حضرت عیسیٰ (علیه السلام) نسبت به وجود مقدس پیامبر ﷺ آورده است. سایر انبیاء هم همین طور بوده‌اند. انبیاء، اتباع رسول اکرم ﷺ هستند.

« اثبات حقانیت انبیای گذشته با تصدیق پیامبر خاتم ﷺ است »

شاهد قرآنی داریم که رسول خاتم ﷺ از سایر انبیاء برتر است: «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ»^۳؛ انبیاء با خداوند متعال میثاق بستند که به "رسول مصدق لما معهم" ایمان بیاورند. این مصدق بودن، تصدیق به زبان و این که بگوید راست گفتند نیست؛ بلکه این تصدیق به معنای برهان بر صدق است. بنده وقتی در

۱- بقره، ۶۲

۲- آل عمران، ۸۱

۳- آل عمران، ۸۱

خارج بودم گاهی صحبت‌هایی با مسیحیان داشتم. با آنان می‌گفتم که نه یهود، نه مسیح و نه هیچ یک از اتباع پیامبران، برهانی بر صدق ادعای رسولشان ندارند. ما که نه موسی علیه السلام را دیدیم و نه معجزات موسی علیه السلام را. نه ما و نه هیچ یک از بشر. همچنین عیسی علیه السلام و معجزات عیسی علیه السلام لولا رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و قرآن او، برهان صدقی برای انبیاء پیشین نبود. قرآن، امروز همچنان معجزه است؛ این کتاب، برهان است: « يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا ». این برهان می‌گوید موسی علیه السلام معجزه‌هاش چنین بود. این برهان می‌گوید عیسی علیه السلام معجزه‌هاش چنان بود. این، حقانیت موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام را اثبات می‌کند. لذا آن موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام که ما قبول داریم، موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام است که با قرآنمان اثبات شده است. اگر کسی قرآن را قبول نکند، نه موسی علیه السلام قابل اثبات است و نه عیسی علیه السلام قابل اثبات است. این که موسی علیه السلام وجود دارد و عیسی علیه السلام وجود دارد و برهانی داشتند و دلیلی داشتند این را قرآن ما اثبات می‌کند. این معنی "مصدق لما مع النبیین" است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ما برهان صدق رسولان پیشین است.

« نجاست اهل کتاب

در خصوص فتوای برخی بر نجاست اهل کتاب باید گفت که آنان، به روایاتی در باب عدم مواکله با کفار و حتی اهل کتاب و نهی از طعام آنها استناد کرده‌اند. البته اختلاف است که آیا نجاست اهل کتاب، نجاست ذاتی است یا نجاست عرضی؟ بعضی از فقها قائل به نجاست ذاتی شده‌اند، بعضی از فقها می‌فرمایند نه، این نجاست نجاست عرضی است، چون مقید به احکام دین نیستند، دستشان را آلوده می‌کنند به گوشت خوک و نجاسات دیگر، و با سگ مواکله می‌کنند و معاشرت دارند، دست تر به سگ و یا خوک میزنند و خلاصه با این چیزهای نجس ملامسه دارند، لذا معمولاً نجاستشان بالعرض ثابت می‌شود.

« روایتی دیگر در باب ساخت مسجد النبی ﷺ »

روایت صحیح دیگری در خصوص ساخت مسجد النبی ﷺ این گونه است: «رَوَى الْكَلْبِيُّ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى مَوْلَى آلِ سَامٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ كَمْ كَانَ مَسْجِدُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ كَانَ ثَلَاثَةَ آلَافٍ وَ سِتِّمِائِهِ ذِرَاعٍ تَكْسِيرًا؛ از امام صادق ﷺ پرسید مساحت مسجد رسول الله ﷺ چقدر بوده است؟ فرمودند: ۳۶۰۰ ذراع. اگر بخواهیم تقسیم کنیم حدود ۴۰ ذراع عرض و ۹۰ ذراع طول می شود.

« مساله "سدّ الابواب" »

مساله دیگری که در تکمیل بحث ساخت مسجد باید گفت مساله "سدّ الابواب" است. وقتی نبی اکرم ﷺ مسجد را ساختند، اصحاب آمدند و خانه‌های خودشان را دور مسجد النبی ﷺ ساختند و از هر خانه ای دری به درون مسجد باز کردند. بعد دستور رسید از جانب خدای متعال که درهای خانه‌های اطراف مسجد از سمت مسجد باید بسته شود. سدّ ابواب کردند الا باب علی ﷺ روایت این جریان را از مسند احمد می‌آوریم که این مدرک، مربوط به خود علمای اهل سنت است. احمد بن حنبل در مسند خود روایت میکند: «عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ قَالَ كَانَ لِنَفَرٍ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَبْوَابٌ شَارِعَهُ فِي الْمَسْجِدِ؛ خانه تعدادی از اصحاب رسول اکرم ﷺ به سمت مسجد در داشت. شارع یعنی راه. درهای خانه‌ها به مسجد راه داشت. « قَالَ فَقَالَ يَوْمًا سُدُّوا هَذِهِ الْأَبْوَابَ إِلَّا بَابَ عَلِيٍّ »؛ دستور داد درها را ببندید مگر در علی ﷺ « قَالَ فَتَكَلَّمْتُ فِي ذَلِكَ النَّاسِ »؛ مردم پا شدند اظهار نظر کردن و انتقاد کردن. « قَالَ فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَحَمِدَ اللَّهَ تَعَالَى وَأَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي أَمَرْتُ بِسَدِّ هَذِهِ الْأَبْوَابِ إِلَّا بَابَ عَلِيٍّ، وَقَالَ فِيهِ قَائِلُكُمْ وَإِنِّي وَاللَّهِ مَا سَدَدْتُ شَيْئًا وَلَا فَتَحْتُهُ وَلَكِنِّي أَمَرْتُ بِشَيْءٍ فَاتَّبَعْتُهُ ». این کار از سوی خود نبوده است. حضرت ﷺ فرمودند: من به دل بخواهم عمل نکردم. البته همه اعمال و افعال رسول اکرم ﷺ چنین بوده است. ما در مباحث اصول، در باب فعل معصوم ﷺ بحثی داریم. گفته‌ایم که فعل معصوم ﷺ از روی هوا نیست. هر فعلی که از

۱- کافی، ج ۳، ص ۲۹۶

۲- ج ۴، ص ۴۵۱

معصوم سر میزند، به دستور خدای متعال است. هیچ فعل معصوم (علیه السلام) از روی هوا نیست. لذا حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) در اینجا فرمودند: «وَإِنِّي وَاللَّهِ مَا سَدَدْتُ شَيْئًا وَلَا فَتَحْتُهُ». انسان واقعا متأثر می‌شود که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) برای قانع کردن دیگران مجبور می‌شود که قسم به ذات خدای متعال یاد کند. «وَإِنِّي وَاللَّهِ مَا سَدَدْتُ شَيْئًا وَلَا فَتَحْتُهُ وَلَكِنِّي أُمِرْتُ بِشَيْءٍ فَاتَّبَعْتُهُ».

روایت دیگری داریم از منابع دیگر که مرحوم امینی (رحمته الله) در جلد سوم کتاب الغدير مفصل در رابطه با این جریان بحث کرده و از منابع دیگر اهل سنت هم این مطلب را بیان کرده است. از جمله روایات مربوط به این مطلب این روایت ابن عباس است: «قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) لِعَلِيِّ (عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَام) إِنَّ مُوسَى سَأَلَ رَبَّهُ أَنْ يُطَهَّرَ لَهُ مَسْجِدَهُ لِهَارُونَ وَذُرِّيَّتِهِ»؛ حضرت موسی (علیه السلام) از خداوند خواست که مسجدش را برای هارون و ذریه هارون تطهیر کند؛ چون امامت در ذریه هارون ادامه داشته است. «وَإِنِّي سَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يُطَهَّرَ لَكَ وَ لِدُرِّيَّتِكَ مِنْ بَعْدِكَ ثُمَّ أُرْسَلَ إِلَيَّ أَبِي بَكْرٌ أَنْ سُدَّ بَابَكَ فَاسْتَرْجَعْتُ»؛ یعنی «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» گفت؛ ناراحت شد. «فَقَالَ سَمِعًا وَ طَاعَةً فَسَدَّ بَابَهُ ثُمَّ أُرْسَلَ إِلَيَّ عُمَرُ كَذَلِكَ... ثُمَّ صَعِدَ الْمُنْبَرُ فَقَالَ مَا أَنَا سَدَدْتُ أَبْوَابَكُمْ وَ لَا فَتَحْتُ بَابَ عَلِيٍّ وَ لَكِنَّ اللَّهَ سَدَّ أَبْوَابَكُمْ وَ فَتَحَ بَابَ عَلِيٍّ»^۱.

این جریان سد ابواب با این روایتی هم که ما آوردیم، جریان بسیار مهمی است. یعنی مسأله این نیست که چند در به مسجد باز میشده است، گفتند ببندید و در علی (علیه السلام) باز بماند. این اولاً نشان دهنده آن است که "بَيْتُ عَلِيٍّ مِنَ الْمَسْجِدِ". این را ما قبلاً گفته‌ایم که اصلاً مساجد، بیوت الامام اند. عرض کردیم و از روی ادله تاکید داریم که مساجد، حکم بیوت الامام دارند نه بالعکس. ما در فقه داریم که مثلاً مشاهد مشرفه، حکم مسجد دارد. دخول جنب جایز نیست؛ تنجیس آنجا جایز نیست؛ ازاله فوری نجاست آنجا واجب است؛ اما ما میگوییم مساجد حکم مشاهد را دارند. اصل طهارت، مخصوص بیوت الانبیاء است. محلی که "يَحِلُّ بِهِ الْمَعْصُومُ"، طهارت دارد؛ مکان حضور معصوم، طاهر است. طهارت محل، از اوست؛ و چون مسجد، محل اقامه معصوم است طاهر می‌شود. همان طور که گفتیم، بیت

۱ - تفصیل حدیث در الغدير، ج ۳، ص ۲۰۵

هر پیامبری، مسجد است. مساجد مرکزی، از مسجد الحرام گرفته که بیت حضرت ابراهیم علیه السلام است: «وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ»، تا مسجد الرسول صلی الله علیه و آله که بیت الرسول صلی الله علیه و آله است، تا مسجد الکوفه که بیت علی علیه السلام و الاثمه من بعده است، تا مسجد الأقصى که بیت ابتدایی حضرت ولی عصر علیه السلام است، همه بیوت الامامه هستند. مسجد السهله، بیت استقرار امام زمان علیه السلام است. لذا بیت امام، مسجد است: «فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ»^۱. داریم که همین آقای ابوبکر سوال کرد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله که «أَيُّ بُيُوتٍ هَذِهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟» حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «فَقَالَ بُيُوتُ الْأَنْبِيَاءِ»؛ بعد سوال کرد: «يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا الْبَيْتُ مِنْهَا وَآشَارَ إِلَى بَيْتِ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ علیهما السلام؟»، فرمود: «نَعَمْ مِنْ أَفْضَلِهَا»^۲. همچنین آیه مسجد قبا یا مسجد الرسول صلی الله علیه و آله را داریم: «لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ»؛ بعد قرآن کریم در ادامه دارد که: «فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا»؛ یعنی مسجد، محل رجال طاهر است. کسانی هم که به مسجد می‌آیند، کسانی هستند که به وسیله پیوستن به امام، «يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا». این تطهر از حضور در مسجد حاصل نمی‌شود، و الا ممکن است سگی هم وارد در مسجد شود. تطهر از صرف دخول در مسجد حاصل نمی‌شود. چون مسجد بیت الامام است، دخول در آن، پیوستن به امامت است و موجب تطهر می‌شود. وقتی کسی به مسجد می‌آید، در جماعت شرکت میکند و به امام جماعت اقتدا میکند، این امام در حقیقت امامی است که یقئدی به آن امام اصل؛ این گونه، پیوستن حاصل می‌شود.

شبکه‌ای وجود دارد در نظام اسلامی که امام اصل آن، قائد اعلی است؛ بعد به وسیله ائمه مساجد، ائمه جمعه اقتدای به آن امام اصل حاصل می‌شود. این پیوستن که حاصل می‌شود، آن وقت، تطهر پیش می‌آید. این تطهر منجر به علم می‌شود. علم کتاب و علم حقایق الهی بدون تطهر به دست نمی‌آید: «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ * فِي

۱- حج، ۲۶

۲- همان، ۳۶ و ۳۷

۳. الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۰۳

۴. توبه، ۱۰۸

کتاب مَکْنُونٍ * لَا يَمْسُهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ». اما با همین آیه میتوانیم اثبات بکنیم که علم کتاب، نزد ائمه اطهار است. نزد کسانی است که خداوند در حق آنها فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»^۱ پس اینجا که فرمود: «لَا يَمْسُهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» خود قرآن کریم مُطَهَّرُونَ را تفسیر و تبیین میکند. این "مس" در «لَا يَمْسُهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»، "مس" جلدی و فیزیکی نیست؛ بلکه این "مس"، "مس" معنوی و روحی است. یعنی کسانی میتوانند به این قرآن، برسند و ادراک معانی قرآن کنند که مُطَهَّرُونَ اند. لذا فرمود: «فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ»؛ این مکنون بودن کتاب، مکنون بودن از "مس" شیطانی است. یعنی علم کتاب، محفوظ است. ارواح ناپاک و دل‌های آلوده به گناه نمیتوانند به کنه و معانی این کتاب دست پیدا کنند. لذا فرمود: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»^۲؛ این راسخون در علم همان مُطَهَّرُونَ اند: «لَا يَمْسُهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ». فرق است بین "مس" و "لمس". "لمس" به دست زدن بی اختیار هم صدق میکند؛ اگر کسی بی اختیار دستش به چیزی بخورد میگویند "لمس" حاصل شد، نمیگویند "مس" کرد. "مس"، با اختیار و آگاهی است. "لمس" اعم از "مس" است. لذا چون "مس" اختیاری است و آگاهی نیاز دارد، در این آیه، کلمه "مس" به کار برده شده است؛ چون علم، علم آگاهانه و اختیاری است.

۱- واقعه، آیات ۱۷۷ الی ۱۷۹

۲- احزاب، ۳۳

۳- آل عمران، ۷

آموزه‌های نبوی در ساخت مسجد الرسول ﷺ

ما از این مطالبی که در تاریخ بناء مسجد الرسول ﷺ بیان کردیم، درس‌هایی را می‌توانیم بیاموزیم. آموزه‌هایی در این سیره وجود دارد که ما آن را در پنج آموزه خلاصه کردیم:

« رعایت سادگی در ساخت مسجد

اولین آموزه‌ای که از سیره رسول اکرم ﷺ در ساختن مسجدش استفاده می‌شود این است که هر چه ساخت مسجد ساده‌تر باشد، دورتر از زخارف دنیوی باشد، از نظر شرع مطلوب‌تر است. گذشت که رسول اکرم ﷺ از گچکاری سقف مسجدش هم امتناع ورزید و به همان برگ درخت‌ها و چوب و شاخه‌های درخت اکتفا کرد و فرمود: «عَرِيشُ كَعْرِيشِ مُوسَى (عليه السلام)»؛ «این اصرار رسول اکرم ﷺ، این تعلیم را در بر دارد که باید در ساخت مساجد تلاش کرد، هیأت مساجد، هیأتی دور از زخارف دنیوی باشد.»

سادگی نباید موجب وهن شود

البته ما در روایات داریم که اگر دیگران آن گونه مسجد میسازند که ساده نیست شما هم میتوانید مساجدتان را با شکوه بسازید. اما بعد که قائم علیه السلام ما آمد، او این مساجد را تخریب میکند و یا مساجد دیگری طبق سیره رسول صلی الله علیه و آله خواهد ساخت. لذا این که عرض شد مطلوبیت مسجد این است که سادهتر باشد، معنی آن، این نیست که بخواهیم ساختن مساجد با شکوه را نفی کنیم؛ مخصوصا جایی که مذاهب دیگر، مساجد خیلی با عظمت میسازند. ممکن است اگر ما بخواهیم در شرایطی مساجد متواضعی را بسازیم گاهی موجب وهن مذهب می شود. اما باید دانست که اصل در ساخت مسجد، رعایت سادگی است. طوری باشد که وقتی کسی وارد مسجد می شود از هر نوع تعلقات دنیوی منصرف بشود.

خاطرهای از مرحوم ملا عباس تربتی

زندگینامه ملا عباس تربتی توسط فرزند ایشان تدوین شده است؛ در آنجا دارد که من با پدرم به مسجد گوهرشاد و یا حرم امام رضا علیه السلام میرفتیم، حضرت رضا علیه السلام را زیارت می کردیم، اطراف حرم، مساجدی که آنجا هست، تشکیلاتی که بود را

می دیدیم به ایشان می گفتم نگاه کنید آنجا چقدر زرق و برق است، اینجا هم همینطور است، یا نقش آنجا چقدر قشنگ است، ایشان میگوید اصلاً پدر ما در عالم دیگری بود، مرحوم پدر میفرمود: من تا حالا متوجه نشدم که اینجا چه نقشی دارد و آنجا مثلاً چه آینه کاریای دارد. اصلاً من متوجه این مسائلی که تو میگویی نشدم. آنها که با صاحب مسجد ارتباط برقرار میکنند و آنهايي که با روح مسجد ارتباط برقرار میکنند، عالم دیگری برای آنها باز می شود. کسانی که اهل خدا و ذکر هستند، چیزهای دیگری آنها را جذب و جلب میکند. لذا مطلوب در مساجد این است که فضای مسجد انسان را جز یاد خدا به یاد چیز دیگری نیاندازد. لذا ذکر دنیا در مسجد، مکروه است؛ معاملات در مسجد، مکروه است. هر چیزی که موجب انصراف ذهن و دل آدمی از خدا بشود، در مساجد، کراهت دارد. کراهت دارد کلام به غیر خدا در مساجد باشد. بنابر این اولین درسی که ما از ساخت مسجد رسول الله ﷺ میتوانیم بیاموزیم، این است که در ساخت مسجد، آنچه مطلوب شرع است، سادگی و خلوّ از هر گونه زخرفه و زرق و برق دنیایی است.

« نفی تفاوت ها و تبعیض های طبقاتی و صنفی

آموزه دومی که از ساخت مسجد رسول الله ﷺ می آموزیم، تاکید اسلام بر نفی تفاوتها و تبعیضهای طبقاتی است. در جریان عمارت یاسر گفتیم که بعضی از صحابه کنار نشسته بودند و در ساخت مسجد رسول الله ﷺ کمک نمی کردند. امیرالمومنین (علیه السلام) در جریان ساخت مسجد، این رجز را میخوانده اند:

«لَا يَسْتَوِي مَنْ يُعْمَرُ الْمَسَاجِدَ... يَدَأُ فِيهِ قَائِمًا وَقَاعِدًا... وَمَنْ يُرَى عَنِ الْعُبَارِ حَائِدًا»^۱

حضرت امیر (علیه السلام) در این رجزشان اشاره به آن کسانی داشتند که نشسته بودند و کار نمی کردند. این رجز که از حضرت امیر (علیه السلام) سر زد، آرام آرام، زبان به زبان چرخید تا به اصحابی که کار می کردند رسید. به عمّار که رسید، او هم تکرار کرد. یکی از اصحاب رسول اکرم ﷺ که نشسته بود در کناری و تماشا می کرد و

۱- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۰۱

جزء کسانی نبود که کار می کردند، گفت: عمار که این شعر را مرتب تکرار میکند، می خواهد به من نیش و کنایه بزند. رو کرد به عمار و با پر خاشگری گفت: ای بچه سمیه شنیدم آن چیزی که می خوانی چه بود؛ نزدیک است بلند شوم با این عصا بزخم دماغت را بشکنم؛ پیامبر این سخن را که شنیدند ناراحت شدند و شروع به مدح عمار کردند و فرمودند: « مَا لَهُمْ وَلِعَمَّارٍ، يَدْعُوهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ، وَيَدْعُوهُ إِلَى النَّارِ، إِنَّ عَمَّارًا جَلَدَهُ مَا بَيْنَ عَيْنَيَّ وَأَنْفِي ». بعد عمار که بار را که بر او سنگین کرده بودند، گفت: « يَا رَسُولَ اللَّهِ قَتَلُونِي؟ يَحْمِلُونَ عَلَيَّ مَا لَا يَحْمِلُونَ ». بعد رسول اکرم ﷺ به او فرمودند: « لَيْسُوا بِالَّذِينَ يَقْتُلُونَكَ إِنَّمَا تَقْتُلُكَ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ ». ظاهراً برای اولین بار در این واقعه این خبر را دادند که: « إِنَّمَا تَقْتُلُكَ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ ».

ما از این داستان، عبرت مهمی میگیریم. اولاً رسول اکرم ﷺ وقتی مردم و یاران خود را برای ساختن مسجد فراخواندند، خود پیشقدم شدند. خودشان آجر و سنگ بر میداشتند. اصرار بر این بوده است که در کار کردن و در تحمل مسئولیتهای دینی طوری نباید باشد که ما بار سنگین و رنجها را بر دوش ضعفاء بیاندازیم؛ آن وقت اغنیاء و صاحبان مراتب اجتماعی بالا، از قبول هر گونه مسئولیتی شانه خالی کنند. همه در برابر مسئولیتهای اجتماعی برابرند. این مساله مشارکت در فعالیتهای اجتماعی، مورد تاکید اسلام است؛ نباید در جامعه، احساس تبعیض طبقاتی بشود. لذا در مساجد و در همه عبادتگاههای شرعی ما، بر این نکته تاکید شده است که بین پولدار و فقیر نباید تمییز قائل شد. اگر صف جماعت است برای همه است، اگر حج است همه باید یکسان احرام ببندند؛ همه با هم طواف کنند، همه در یک مشعر و در یک صحرای عرفات حضور پیدا کنند. همه در یک حال به رمی جمرات بپردازند. شرع ما، هیچ نحوه امتیازی برای صاحبان اعتبار اجتماعی و صاحبان قوت و قدرت قائل نیست. در برابر خدا همه یکسان هستند. در مسئولیتهای اجتماعی همه یکسان هستند. در ساخت مسجد، همه برابرند و همه باید در ساخت مسجد شرکت کنند.

پیش قدمی رهبران دینی در کار خیر

آموزه سومی که میتوان آموخت این است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله، سابق به خیر بود. رهبران، معلمان و رهبران دینی باید در عمل به آداب دینی بیاموزند که یکی از این آداب دینی، سبقت به خیر است. سبقت به خیر در آیات کریمه قرآن و روایات ما مورد تاکید قرار گرفته است: «فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ»، و «وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ». سبقت به خیر، خود، مُرَبِّي و مُزَكِّي است. دو مطلب داریم یکی عمل به خیر که خوب و پسندیده است. اما انجام عمل خیر با شوق و رغبت، مطلوبیت دیگری دارد. شوق به عمل خیر، منشأ سبق به عمل خیر می شود. سبق به عمل خیر منشأ رشد حالت شوق در انسان می شود.

خاطرهای از مرحوم علامه امینی

مرحوم آقا سید عزیز طباطبایی از ملازمین مرحوم علامه امینی بود و در کارهای مرحوم علامه امینی همیشه همراه ایشان بود. آن وقتیایی که ما نجف بودیم و در مدرسه سید، حجره داشتیم، با مرحوم آقا سید عبدالعزیز خیلی معاشرت داشتیم. ایشان این مطلب را از مرحوم علامه امینی نقل کردند که ایشان هر وقت به سفر زیارتی میرفتند تا از ماشین پیاده میشدند با وجود رنج و خستگی سفر اما ابتدا به حرم مشرف میشدند. حتی با کیف یا چمدان به سمت حرم میرفتند و تحویل امانتداری حرم میدادند. میخواستند این شوق به معصوم علیه السلام بماند و یا بیشتر شود.

صبر در نماز جماعت

مساله نماز اول وقت هم همین است. البته در نماز اول وقت، افراط می شود؛ یعنی درست است که نماز جماعت مطلوب است اما امام جماعت وقتی میخواهد نماز بخواند همان گونه که در خود نماز باید مراعات مأمومین را بکند، در حضور برای نماز هم باید تاحدودی رعایت حال مأمومین را بکند. این مطلوب نیست به مجرد گفتن اذان، نماز را شروع کند. ده دقیقه های صبر کنند تا نماز گزاران جمع شوند.

۱- بقره، ۱۴۸ و مائده، ۴۸

۲- فاطر، ۳۲

این مطلوب است. این صبر، منافات با سبق به نماز ندارد.

انسان در امور شرعیهاش باید فقیه باشد. فقیه این است که همه جوانب را لحاظ کند. افراد بسیاری هستند وقتی میخواهند به یک حکم شرعی عمل کنند، غافل از دیگر احکام شرعی میشوند. باید به همه احکام توجه شود. درست است که اول وقت نماز خواندن مطلوب است اما یک وقت انسان خودش است و تک و تنها است و میخواهد نماز بخواند، در این صورت، تکلیف به گونهای است؛ اما یک وقت با جمع نماز میخواند، که تکلیف، چیز دیگری است. در جمع عمل کردن در شرع ما توصیه شده است. از آموزه‌های دینی استفاده می‌شود که کسی که میخواهد با جمع، عملی انجام بدهد باید رعایت حال جمع را بکند. در مقام تراحم، رعایت حضور جمع، اولی است. با این که در روایات داریم که اصحاب، دنبال این بودند که وقت زوال چه موقع می‌شود، دقیقاً وقت زوال که میشد نافله میخواندند و دعای عند الزوال که خیلی توصیه شده را میخواندند، اما این برای کسی است که تنها است و عمل فردی انجام میدهد. اما کسی که امام جماعت است مناسب است صبر کند. ما برای نماز گاهی به مسجدی میرفتیم، غالباً مردم به نماز نمیرسیدند، خیلی زود هم که میآمدند به نماز دوم میرسیدند. امام جماعت خیال میکرد رعایت حال مأمومین را میکند! هم تند نماز میخواند، هم تا اذان را میگفتند شروع به اذان و اقامه و نماز میکرد. این رعایت همه جهات نیست. در امور جمعی، نماز جماعت، سفر، همسایگی و... گاهی یک عمل مستحب، مثل قرآن خواندن با صوت از اولویت میافتد. یکی از چیزهایی که شدیداً مورد تاکید شارع است رعایت حال دیگران است. غالباً رعایت حال دیگران، بر خیلی از اعمال مستحبی، رجحان دارد.

به هر حال، سبقت در خیر با رعایت حدودش بسیار تقویت کننده است. کسانی که سبقت در خیر دارند، احساسی در آنها به وجود می‌آید که آنان را به سمت عمل خیر میکشاند. حالت نشاط در عمل به خیر که مساله مهمی است، پیدا میکنند.

تَهْيُوْ بَرَايِ نَمَازِ

تَهْيُوْ بَرَايِ اَعْمَالِ صَالِحِ مَخْصُوصاً اَعْمَالِ صَالِحِ مَهْمَمِ، مَانَنْدِ نَمَازِ، مَهْمَمِ اسْتِ. يَكِي از

چیزهایی که در مساله نماز مخصوصاً نماز فریضه، توصیه شده است، تَهَيُّوْ است. این که انسان جانماز داشته باشد، جانمازش تمیز باشد، عطر بزند، قبل از وقت نماز، روی جانمازش بنشیند، اینها آدابی است که در تقویت روحی و در ایجاد شوق به عبادت و در ایجاد حالت ذکر خیلی اثر دارد. خود این تَهَيُّوْ فی نفسه استحباب دارد و مورد تاکید شارع است. امثال این عملهای مستحبی، به جهت تَهَيُّوْ برای واجبات، بسیار مورد تاکید قرار گرفته است. تَهَيُّوْ، حال انسان را آماده میکند برای این که از آن عمل واجب، خوب بهره‌برداری کند. حال انسان را آماده میکند تا فیوضات الهیه را بپذیرد.

خدا مرحوم نراقی را رحمت کند. ایشان در مثنوی طاق‌دیس خود اشعار جالبی دارد. مثنوی طاق‌دیس را اگر فرصت کردید، مطالعه کنید. برای مردم هم باید این مثنوی را خواند. افسوس که مردم با مثنوی طاق‌دیس آشنا نیستند. یکی از مشکلات جامعه ما همین است که ادبیاتی که از سوی علما گفته شده را سعی دارند در انزوا قرار دهند. مرحوم شیخ بهاء، ادبیات فوق العاده‌ای دارد. مثنوی مرحوم نراقی حتی از نظر ادبی، بسیار والا است. مرحوم کمپانی و دیگر بزرگان ما هم همین گونه‌اند منتها به اینها کمتر اعتنا می‌شود. بخشی از مثنوی طاق‌دیس مرحوم نراقی حدیث نفس خود ایشان است. در بخشی از آن می‌فرماید: «چهل سال نماز خواندی عوض نشدی؛ اگر نمازت نماز بود، در این چهل سال باید بهتر میشدی». اگر انسان با تَهَيُّوْ و با شرایط یک عمل، وارد آن عمل بشود، نفسش آماده می‌شود تا نتایج عمل را به دست آورد.

ما در شرح آیه «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَ لَذِكْرِ اللَّهِ أَكْبَرُ»^۱ گفته‌ایم که اثر صلات، مراتبی دارد. این صلاتی که ما می‌خوانیم، خوب که بخوانیم، معمولاً به اندازه «تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» کار میکند. یعنی از فحشاء و منکر باز میدارد. ولی این حدّ ادنای برکات نماز است. یعنی آن کف آثار و برکات نماز است. اگر نمازی در این حد اثر نداشته باشد، اصلاً صحت سلب دارد؛ نماز نیست. نماز خیلی بیش از این، میتواند انسان را بالا ببرد. این «و لَذِكْرِ اللَّهِ أَكْبَرُ» اشاره

۱- عنکبوت، ۴۵

به حدّ اعلی دارد. لذا گفته‌ایم این آیه از لحاظ دلالت بر آثار نماز عجیب است. کف و سقف را بیان میکند. کف، «تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» و سقف، «وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ» است که دیگر این نهایت هم ندارد و دارای مراتب زیادی است. این که انسان بتواند حالت ذکر پیدا بکند؛ حالت، حالت ذکر باشد. ذکر، وصف او باشد. به تعبیر قرآن کریم ذکر کثیر پیدا کند. مطلق الذکر خیلی مهم نیست چرا که هیچ موجودی حتی اشرف خلق الله هم از مطلق الذکر خالی نیست. خدای متعال در وصف منافقین میفرماید: «وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا»^۱. یعنی منافق، حتی جباران، حتی طاغوتها اینها هم، لحظات ذکر دارند. مساله ذکر از مقوله رحمت عامه است. رحمت عامه یا رحمت رحمانیه خدا، واسع است حتی شیطان را هم شامل می‌شود. شیطان هم بعضی اوقات ذکر خدا میکند. یعنی این طور نیست که ذکر قلیل یا مطلق الذکر مخصوص اهل ایمان باشد.

ممکن است کسی سوال کند کمیت ذکر، قلیل است که کیفیت آن؟ باید گفت اگر منظور از کیفیت، کیفیت توبه باشد، این مخصوص اهل ایمان است. یعنی ذکری که منجر به توبه بشود، مخصوص اهل ولایت است. این بحث را در جای خودش مفصل ارائه کرده‌ایم. توبه مشروط به ولایت است. به عبارت دیگر، توبه، از رحمت‌های رحیمیه الهی است. توبه غیر از اصل ذکر است. رحمت رحیمی، آن رحمتی است که انسان را به خدا میرساند. رحمت رحیمی، رحمت راجعه است. رحمت رحمانی، رحمت صادره است. رحمت الهی سیری دارد. یک رحمت صدوری داریم که از خدا فیض صادر می‌شود. این فیض صادر، استثناء هم ندارد. هر موجودی قابل برای تعلق این رحمت رحمانی، این فیض عام شامل او خواهد شد. اعمّ از صالح، طالح، کافر، مومن، صغیر، کبیر، حی و میت و... اما خدای متعال دو دعوت و دو فراخوان دارد و به تعبیر ما دو "إِلٰی" دارد: یک دعوت به سوی او دعوت دنیایی است. بعد از این که رحمت صادره شامل همه شد، خدا، رسول می‌فرستد: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا * وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ...»^۲ یکی از صفات

۱- نساء، ۱۴۲

۲- احزاب، آیات ۴۵ و ۴۶

رسول، داعی الی الله است. امام هم، داعی الی الله است. یعنی آن فراخوان دنیایی خدا را رسول و امام انجام می‌دهند: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اسْتَجِیْبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاکُمْ لِمَا یُحْیِیْکُمْ»^۱. این یک فراخوان است. استجابت این فراخوان، مشروط به پیروی از امام است: «اسْتَجِیْبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاکُمْ لِمَا یُحْیِیْکُمْ»؛ مشروط به ولایت است. لذا فرمود: «اَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیْمَ * صِرَاطَ الَّذِینَ أَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ»^۲. این «اَهْدِنَا»، طلب همین بازگشت به سوی خدا است. بازگشت به سوی خدا با رحمت رحیمیه می‌شود. این مطالب، اساسی است؛ خطابی نیست، مطالب برهانی و قرآنی است. لذا فرمود: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا اللَّهَ ذِکْرًا کَثِیْرًا * وَ سَبِّحُوهُ بُکْرَةً وَ اَصِیْلًا * هُوَ الَّذِی یُصَلِّیْ عَلَیْکُمْ وَ مَلَائِکَتُهُ لِیُخْرِجَکُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ اِلَی التُّورِ وَ کَانَ بِالْمُؤْمِنِیْنَ رَحِیْمًا * تَحِیَّتُهُمْ یَوْمَ یَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَ اَعَدَّ لَهُمْ اَجْرًا کَرِیْمًا * یا أَیُّهَا النَّبِیُّ اِنَّا اَرْسَلْنَاکَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِیْرًا * وَ دَاعِیًا اِلَی اللّٰهِ...»^۳. این آیات به همدیگر ارتباط دارند. اصل صلواتی که به همه مومنین نازل می‌شود: «هُوَ الَّذِی یُصَلِّیْ عَلَیْکُمْ» در حقیقت، بر نبی مکرم صلی الله علیه و آله است که در آیات بعدی همین سوره احزاب این گونه آمده است: «اِنَّ اللّٰهَ وَ مَلَائِکَتَهُ یُصَلُّوْنَ عَلَی النَّبِیِّ». اصل صلوات مخصوص نبی صلی الله علیه و آله و آل است و از آنها به دیگران سرایت میکند. این صلواتی که به نبی صلی الله علیه و آله و آل می‌فرستیم، به ما بر می‌گردد. خداوند هر فیضی که به نبی صلی الله علیه و آله و آل، عنایت کند، بخشی و یا همه آن، شامل اتباع، پیروان و مستجیبین دعوت آنها می‌شود. این فراخوان رحمت رحیمیه است. یعنی کسی که این فراخوان را استجابت کند، مشمول رحمت رحیمیه می‌شود. این رحمت رحیمیه، دست انسان را می‌گیرد و تا انسان را به مقصد نرساند رهاش نمی‌کند. لذا رحمتی داریم با عنوان «رحمت ریزان»، که چه انسان بخواهد و چه نخواهد، میریزد، چه طلب کند و چه طلب نکند. رحمت دیگری هم داریم که «رحمت آویزان» است. رحمتی که انسان را آویخته به خدای متعال می‌کند. تعلق ایجاد می‌کند. این تعلق که ایجاد شد تا به

۱- انفال، ۲۴

۲- حمد، آیات ۶ الی ۷

۳- احزاب، آیات ۴۱ الی ۴۵

۴- همان، ۵۶

مقصد نرساند انسان را رها نمیکند. این رحمت رحیمیه است. لذا فرمود: «هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا». این رحمت رحیمیه، رحمتی است که مهمترین خواسته انبیاء بوده است. این را در بعضی از مباحث تفسیری خود، گفته‌ایم که رحمت رحمانی، رحمتی است که ینصب بر مردم، میریزد. اما رحمت رحیمی، چنین نیست. رحمت رحیمیه را خدا باید ادخال در آن کند. لذا انبیاء الهی این گونه دعا میکردند: «وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ»؛ این رحمت، رحمت رحیمیه است؛ رحمت اخراج من الظلمات الى النور است؛ رحمت صلواتی است: «يُصَلِّي عَلَيْكُمْ». این «يُصَلِّي عَلَيْكُمْ»، همان رحمت رساننده است. لذا وقتی صلوات بر رسول اکرم ﷺ و اهل بیت او میفرستیم، در روایت داریم که خدای متعال، رسول ﷺ و اهل بیت او را مکرر بالاتر میبرد، حتی در عالم آخرت. این رحمت رحیمی، انسان را به سمت خدا میبرد. خدا هم که پایان ندارد. لذا خداوند، در مراتب لذت قرب، در مراتب لذت وصل، مکرر بندگانش را از مرتبه‌ای به مرتبه دیگر بالا میبرد. این که با عبارت عجیبی فرمود: «عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ * تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ». این «يَنْظُرُونَ»، این نظر، نظر وصل است نه نظر فصل. نظرهایی که گاهی طبق رأی برخی مذاهب، مدعی هستند که با چشم مادی رخ میدهد، نظر فصل است. یعنی ناظر از منظور جداست فقط منظور، در آینه دید ناظر منعکس می‌شود. در نظر وصل، این نیست. در نظر وصل، ناظر، متصل به منظور می‌شود. از منظور بهره میگیرد. متمتع از منظور می‌شود. این نظر وصل، نظری است که در آخرت و بلکه در خود دنیا نصیب مومنان می‌شود. لذا در ادعیه حضرت سجاد علیه السلام و همچنین در ادعیه سایر ائمه، داریم که: «إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْأَنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَ أَنْزِرْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بَضِيَاءَ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرِقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجَبَ النُّورِ فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعَظْمَةِ وَ تَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ». لذا ما از این رحمت، به رحمت آویزان یا آویزانی یا آویختگی تعبیر کردیم.

بحث ما در تهیو برای اعمال عبادی بود. این تهیو، انسان را برای این رحمت

رحیمی و برای استجاب آن فراخوان الهی آماده میکند. هر چه این استجابت، فراخوان الهی قویتر باشد، از روی شوق باشد، از روی علاقه و تَهَيُّو بیشتری باشد، اثر این رحمت ایصالی و این رحمت جذب کننده بیشتر می شود.

رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در ساخت مسجدش درس سبقت به خیر داده است. در روایت ساخت مسجد داشتیم که حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بار سنگینی بر میداشتند بر روی دست مبارکشان می آمدند. میگفتند اجازه بدید ما برداریم، میفرمودند نه. "أَعْطِنِي أَحْمَلُهُ عَنْكَ"، حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «لَا أَذْهَبُ فَاحْمِلْ غَيْرَهُ»؛^۱ تو برو بار دیگری بردار. رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ علاوه بر این که درس مشارکت رهبران و پیشگامان با مردم را به ما میدهد، درس سبقت به خیر هم، به ما میدهد.

« جریان «سَدِّ الْأَبْوَابِ» و جایگاه امامت

آموزه چهارمی که ما از ساخت مسجد رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آموختیم، این مساله سَدِّ ابواب الالباب علی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود. از این مساله سَدِّ ابواب الالباب علی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تاکید مطلبی که قبلا گفتیم استفاده می شود. چرا باب علی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بسته نشد، چون "بیت علی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، من المسجد"؛ بلکه بالاتر، افضل اجزاء مسجد است. بیت علی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ افضل بخش ها و اجزاء این مسجد است. مسجدیت مسجد به بیت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و بیت علی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بودن است. لذا احکام مسجد، فرع بر احکام بیت المعصوم است. گاهی در ذهن، این است که مشاهد مشرفه یا بیت معصوم حکم مسجد دارد. این تعبیر، مجازی است. باید چنین گفت که مساجد حکم بیت معصوم را دارند. آن بیتهای که بیت الطهاره است، بیتهای که سراسر طهارت است: «فِيهِ رَجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا»^۲ یا «فِي بُيُوتِ الَّذِينَ اللَّهُ أَنْ تَرْفَعَ وَيُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ»^۳ چون در این بیوت، این رجال هستند، بیوت ذکر میشوند. میفرماید: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»، بعد «فِي بُيُوتِ الَّذِينَ اللَّهُ أَنْ تَرْفَعَ وَيُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ»، بعد «يُسَبِّحُ»، این «يُسَبِّحُ»، وصف است اما مُشعر به

۱- اعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۶۱

۲- توبه، ۳۸

۳- حج، ۳۶ و ۳۷

تعلیل است. وصفِ تنها نیست. یعنی چرا این نور در این بیوت است چون «یُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ».

« رجال ذاکر و رجال غافل »

در قرآن کریم، دو نوع رجال توصیف شده است. یک نوع رجال، اینجا توصیف شده است، رجال دیگری هم در سوره جمعه، آنجا که میفرماید: «فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِن فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ * وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ»^۱ در جامعه رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این دو نوع رجال وجود داشته‌اند. دسته‌ای: «لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ» و دسته‌ای: «وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ». این «وَ تَرَكُوكَ»، مهم است؛ یعنی ترکوا الذکر. این نیست که ترکوا شخص الرسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛ اصلاً شخصی برای رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مطرح نیست. در سوره طلاق خداوند میفرماید: «... فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا * رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ». ذکر همان رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. ذکر، مقدم بر رسول است یعنی چون ذکر است، رسول ما شد. این ذکر، محض ذکر است. وجود رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عین الذکر است. لذا گفتیم خنده‌اش ذکر است، گریه‌اش ذکر است، قعود و قیامش ذکر است، حب و بغضش ذکر است و... اهل الذکر که اهل بیت هستند هم همین طوراند. بعد، دارد که تویی که عین الذکری، تو را ترک کردند. در مقابل این دسته که اعراض از ذکر خدا دارند رجالی هستند که «لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ»؛ در جای خودش گفته‌ایم این تجارت و بیع، نمونه است، یعنی "لا یلهیهم شیئی عن ذکر الله".

در ادامه باید گفت، آن ذکری که ذکر اهل الذکر است ذکر کثیر است نه ذکر قلیل. ذکر کثیر که از مصادیق رحمت خاصه و ایصالی است، مخصوص مومنین است. این ذکر کثیر است که ایصال دارد. لذا فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا * وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا»، بعد «هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ

۱- آیات ۱۰ و ۱۱

۲- آیات ۱۰ و ۱۱

لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا» تا برساند به «تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامًا»، انسان را به مقام سلام میرساند. اگر کسی درباره این چند آیه، ده جلد هم بنویسد باز هم کم نوشته است. یک دائره المعارف عجیبی در این چند آیه نهفته است. هر کسی که به این رجال بییوندد، همراه این رجال می شود. لذا همه احکامی که بر آنها بار می شود بر اینان هم بار می شود.

« حضور معصوم، عامل تطهیر مساجد

مساجد، بیوت الطهاره الهی هستند و به این نکته بیت الطهاره هستند که خانه مطهران هستند یعنی خانه انبیاء هستند، خانه ائمه اطهار هستند. چون مسجد، خانه امام است، چون مسجد خانه نبی است لذا بیت الطهاره است. این که مسجد باید مطهر باشد، پاک باشد این فرع آن است که مسجد بیئت للمطهرین است لذا فرمود «فِي بُيُوتِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا اللَّهَ مَعْبُودًا لِيُخْرِجَهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا»^۱. اصلاً این بیوت را خدای متعال، این گونه معروف می کند. این بیوت که مساجد است اما این مساجد که مساجد هستند و این همه اعتبار دارند چون بیوت اهل الطهاره است، چون «يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ رِجَالٌ»^۲ یعنی این بیوت است لذا بیت الطهاره است. یا در وصف مسجد قبا یا در روایتی هم هست که این مسجد الرسول ﷺ است که «لَمَسَجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا»^۳ یعنی باز هم مسجد را این گونه توصیف می کند، مسجد را می گوید این «فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا» است. مسجد چون بیت این رجال است، بیت اهل الطهاره است لذا مسجد می شود بیت الطهاره. نه این که خود مسجد همین طوری فی نفسه حکم طهارت پیدا کند چون مسجد است. بلکه مسجد است اما مسجد یعنی چه؟ مسجد یعنی بیت اهل طهارت. نسبت به خود کعبه و خود مسجد الحرام فرمود: «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ»^۴ این را چگونه وصف کرد خدای متعال. فرمود: «وَأِذْ

۱- نور/۳۶ و ۳۷

۲- توبه/۱۰۸

۳- آل عمران: ۹۶

بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئاً وَطَهَّرْ بَيْتِي لِلطَّاغُفِيْنَ وَ الْقَائِمِيْنَ
 وَ الرَّكَّعِ السُّجُودِ^۱ «بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ». خداوند، این بیت را بیت ابراهیم
 قرار داده است. چون این بیت، بیت امام است لذا بیت الطهاره است. آن وقت
 معنی «طَهَّرْ بَيْتِي» این جا فهمیده می شود. گفتیم که دو بار دستور به «طهر
 بیتی» می دهد. یک بار این دستور به شخص ابراهیم است. همان طوری که در
 این آیه آمده «وَ إِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئاً وَ طَهَّرْ بَيْتِي
 لِلطَّاغُفِيْنَ وَ الْقَائِمِيْنَ وَ الرَّكَّعِ السُّجُودِ» گفتیم بیت ما را تطهیر کن. در آیه دیگر
 در سوره بقره دارد که «وَ عَهَدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِي لِلطَّاغُفِيْنَ وَ
 الْعَاكِفِيْنَ وَ الرَّكَّعِ السُّجُودِ»^۲. یک نکته ای هم این جا گفتیم که اینجا عاکفین دارد،
 آنجا عاکفین ندارد. این اشاره است به این که وقتی بنا شد امامت تداوم پیدا کند
 که پای اسماعیل به میان آمد و امامت به یک امامت اجتماعی تبدیل شد. این
 جا مسأله عاکفین هم پیش آمد. به هر حال این جا هم «أَنْ طَهِّرَا بَيْتِي» دارد.
 در ادامه این آیه ای که در آن «أَنْ طَهِّرَا بَيْتِي» آمده چیست؟ این که می فرماید
 «وَ إِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ إِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ
 الْعَلِيمُ»^۳. این رفع قواعد یعنی تطهیر البیت. چون در بیت خدا در زمان اسماعیل
 و ابراهیم (علیهم السلام) بت نبوده است تا بگوییم تطهیر البیت یعنی شکستن بت ها یا از
 بین بردن بت ها. هنوز شرکی در آن خانه صورت نگرفته بوده است. بت پرستی آن
 وقت هنوز نبوده است. کسی جز خود اسماعیل و خانواده اسماعیل، خود ابراهیم
 و خانواده ابراهیم نبوده است. پس این «أَنْ طَهِّرَا بَيْتِي» یا «أَنْ طَهِّرَا بَيْتِي» تطهیر
 از چیست؟ این تطهیر تطهیر با خود بناء البیت و سکون در این بیت است. خود
 سکون در این بیت تطهیر البیت است. خود اتخاذ البیت مقراً و مقاماً لإمامت الهی
 این خودش تطهیر البیت است، این تخلیه البیت من الشرك است. با این سکونت،
 بیت، بیت عبادت لله و عبادت مخلصانه شد؛ بیت اطاعت خدا شد. چون بیت، بیت
 اطاعت خداست این تطهیر البیت یعنی تطهیر من الشرك. شرک تنها این نیست

۱- حج/۲۶

۲- بقره/۱۲۵

۳- بقره/۱۲۷

که کسی بیاید بت پرستی کند. بت پرستی شرک ساده است. اصل شرک، در اطاعت غیر خداست. شرکی که در قرآن کریم آمده عمدتاً این شرک است؛ شرک در اطاعت غیر خدای متعال است. شرک اصلی که در قرآن کریم مورد توجه است این شرک است. حتی آن شرک بت پرستی هم چون اطاعت غیر خداست، چون خروج بر اطاعت خداست شرک است. و الا اگر خدا می گفت برای این بت سجده کنید، این می شود عین اطاعت خدا، می شد عین توحید همان طوری که وقتی به ملائکه گفت «اسْجُدُوا لِآدَمَ» این اطاعت فرمان «اسجدوا» عین اخلاص لله، عین العباده لله شد. اگر بت پرستی شرک است نه برای این است که سجده برای بت است، چون خروج از اطاعت است، چون برخلاف اطاعت خدا عمل کردن است. خدا گفته برای بت ها سجده نکنید اما سجده می کنند. اگر خدا می فرمود بر بت سجده کنید فرقی با سجده بر آدم نداشت؛ هر دو به هر حال غیر الله هستند. هم آدم غیر خداست، هم بت غیر الله است. اما اگر خدا دستور داد گفت چنین کنید، اگر ما این دستور را اطاعت کردیم عین التوحید می شود. ملاک این است که ما اطاعت امر خدا کنیم، این است معنی توحید. توحید یعنی اطاعت امر غیر خدا را نکنیم. اطاعت از غیر خدا کردن، عین الشکر است و اصل شرک این است.

« اطاعت نکردن از رسول خدا، عین شرک است »

اگر از رسول هم، اطاعت نکردیم شرک می شود؛ چون این دستور خداست. رسول، خلیفه الله است. یعنی خدا فرمود «امرہ امری، نهیہ نهیہ، اطاعتہ اطاعتی» فرمود «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»^۱. اگر خدا بگوید از امام هم اطاعت کنید، این اطاعت غیر خدا نیست. ما از امام اطاعت می کنیم چون خدا فرمود. فرمود: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۲. چون فرمود اطاعت کنید. این جاست که اگر از امام اطاعت نکردیم شرک می شود.

این کلیه کبرای عجیب قرآنی اعلام همین مطلب است که امر معصوم، امر من است، اطاعت او اطاعت من است. چون چنین است لذا اطاعت غیر رسول، شرک

۱- نساء/ ۸۰

۲- همان/ ۵۰

است. گاهی قرآن کریم از معصیه الرسول به کفر تعبیر کرده است «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيداً * يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصَوُا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّى بِهِمُ الْأَرْضُ وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثاً». «کفروا و عصوا الرسول» یعنی معصیه الرسول را کفر تلقی کرده‌اند. چون کفر چیزی غیر از خروج از طاعت خدا نیست. معنی کفر، حقیقه الکفر و حقیقه الشکر هم همین طور است. شرک و کفر متطابقین هستند. یعنی هر جا شرک هست کفر هست، هر جا کفر هست شرک هست. چون حقیقه الکفر خروج از اطاعت خداست، حقیقه الشکر هم اطاعت غیر خداست. بنابراین، این که فرمود «أن طهرا بيتي» بعد می‌آید می‌گوید که «وَأِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ * رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا..»^۲ این همان تطهیر است، همان عبادت خالصانه خداست که این عبادت خالصانه خدا از ساخت مسجد شروع می‌شود، ساخت منزل باید ساخت عن طهاره باشد، یعنی لله باشد، مخلصانه باشد. وقتی چنین شد این تطهیر البیت است. تطهیر البیت یعنی عبادت الله در خود بیت، آن عبادت مخلصانه و جلوگیری از شرک در خانه خدا. خانه خدا تبدیل نشود به ابزاری برای اطاعت غیر خدا چنان که امروز خیلی از مساجد این گونه است مخصوصاً مسجد الحرام و مسجد النبی ﷺ الان این مساجد، مقارن شرک بالله شده است. "طهر بیتی" یعنی این‌ها را خارج کن. فلذا است که این تطهیر حقیقی، ان شاء الله به وسیله ولی عصر عجل الله فرجه انجام خواهد گرفت.

لذا در آن آیه کریمه، سائل سؤال کرد از حضرت صادق علیه السلام، - این روایت در اصول کافی است - که سائل سؤال کرد که معنای این آیه کریمه چیست که «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ»^۳ این واو، واو حالیه است. معنی آیه است که اکثر آن‌ها ایمان ندارند، ایمان نمی‌آورند مگر این که در عین حال ایمان‌شان، مشرک به خدا هستند. که سائل سؤال کرد چطور می‌شود هم مؤمن باشد هم مشرک به خدا. حضرت فرمود «شکر الطاعه» این شرک، شرک اطاعت است.

۱- همان/ ۴۱ و ۴۲

۲- بقره/ ۱۲۷ و ۱۲۸

۳- یوسف/ ۱۰۶

وقتی ایمان به خدا می‌آورد، مؤمن است که خدا خالق اوست، آفریننده اوست، رازق اوست اما یطیع غیر الله. در این دعای حضرت سید الشهداء (علیه السلام) در دعای عرفه این جمله هست که «يَأْكُلُونَ رِزْقَهُ وَيَعْبُدُونَ غَيْرَهُ» این وضع شرک است، شرک این است. رزق خدا را می‌خورد، در مملکت خدا زندگی می‌کند، زیر سایه نعمت‌های الهی زندگی می‌کند، از نعمت‌های خدا بهره می‌برند، می‌بینند که تمام این هستی با امر خداست، با دستور خدا می‌گردد با این همه دستور غیر خدا را اطاعت می‌کنند. اساس شرک این است.

حضرت امیر (علیه السلام) در نهج البلاغه قطعه بسیار پر معنی و برجسته‌ای دارد، میفرماید: "سُبْحَانَكَ خَالِقاً وَمَعْبُوداً بِحُسْنِ بَلَائِكَ عِنْدَ خَلْقِكَ خَلَقْتَ دَاراً وَجَعَلْتَ فِيهَا مَادِبَةً مَشْرَباً وَمَطْعَمًا وَأَزْوَاجاً وَخَدَمًا وَقُصُورًا وَأَنْهَاراً وَزُرُوعًا وَثِمَاراً ثُمَّ أَرْسَلْتَ دَاعِيًا يَدْعُو إِلَيْهَا فَلَا الدَّاعِيَ أَجَابُوا وَلَا فِيهَا رَغَبْتَ رَغِبُوا وَلَا إِلَيَّ مَا شَوَّقْتَ إِلَيْهِ اشْتَقَوْا أَقْبَلُوا عَلَيَّ حَيْفَهُ قَدْ افْتَضَحُوا بِأَكْلِهَا وَاصْطَلَحُوا عَلَيَّ حُبَّهَا".^۱ میفرماید خانه‌ای ساختی، (چقدر توصیف جالبی از همین دار دنیا دارند)، سفره‌ای در این خانه برای ما پهن کردی، در این سفره همه چیز فراهم کردی، نوشیدنیهای عجیب و طعامهای عجیب، مردمان و همسرانی قرار دادی. بعد هم رسولی فرستادی که به چیز بهتری دعوت کند. اما خلاف رضای تو عمل کردند.

این هم درس چهارم و براساس همین مطلب بود که رسول خدا «سد الابواب الا باب علي». چون بیت علی عین المسجد است بلکه بیت علی و بیت رسول الله افضل اجزاء المسجد است؛ چون این محل، قلب مسجد است. مسجدیت مسجد به این بیت علی و بیت رسول الله بودن است.

اسلام اعرابی و اسلام ابراهیمی

مسجد، جایگاه امت مسلمه به اسلام ابراهیمی است: « وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُسْلِمَةٌ لَكَ »، که اشاره به ائمه اطهار علیهم السلام است. این امه مسلمه، آن اسلام ابراهیمی است که فرمود: « فَلَمَّا أَسْلَمَا وَ تَلَّهُ لِلْجَبِينِ * وَ نَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ »^۱ این اسلام، اسلام امامتی است یعنی آن‌هایی که به این مقام و این گونه اسلام می‌رسند شایسته مقام امامت می‌شوند. این اسلام، اسلامی است که بعد از ابتلاء می‌آید « وَ إِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبَّهُ بِكَلِمَاتٍ فَاتَمَمَهُنَّ »^۲.

در مطالب گذشته، عرض شد که اسلام دو گونه است؛ یک اسلام اعرابی که « قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قَل لِمَ تُؤْمِنُوا وَ لَكِن قُولُوا أَسْلَمْنَا »^۳ این اسلام، اسلام اعرابی است. یک اسلام، اسلام ابراهیمی است « وَ مَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَ لَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ * إِذِ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمِ قَالَ

۱- بقره/۱۲۸

۲- صافات/۱۰۳ و ۱۰۴

۳- بقره/۱۲۴

۴- حجرات/۱۴

أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ»^۱ این «قَالَ أَسْلَمْتُ» کی تحقق پیدا کرده است؟ اگر چه همیشه حضرت ابراهیم علیه السلام مسلم بوده اما ظهور این آسلمت در این مرحله است. چون "قَالَ" که می‌گوید یعنی «فَعَلَ فَعَلًا ظَهَرَ فِيهِ إِسْلَامُهُ». در چه مرحله‌ای است این «قَالَ» ابراهیمی؟ در سوره صافات فرمود: «فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ * فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ * فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ * وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ * قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا»^۲. این «فَلَمَّا أَسْلَمَا» کی تحقق پیدا کرد؟ در این مرحله؛ چون در ادامه، می‌فرماید: «إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ»^۳ این بلاء مبین، این جا تحقق یافت. آن وقت در آیه امامت ابراهیم می‌فرماید: «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ»^۴. اتم این ابتلاء را. معلوم می‌شود این «قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»^۵ بعد از قضیه اسماعیل، تحقق پیدا کرده است. چون می‌فرماید «فَأَتَمَّهُنَّ». بعد در جریان حضرت اسماعیل می‌فرماید: «إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ». این آن ابتلاء برتر بود که ما ابراهیم را با این ابتلاء آزمودیم. معلوم می‌شود آن امامتی که فرمود «قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» بعد از این ابتلاء بوده است. آن وقت، نکته «وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا» همین جاست؛ چون در این ابتلاء ذریه او شریک بود که اسماعیل باشد. چون ابراهیم دید که ذریه او در این ابتلاء شریک است لذا یقین یافت خداوند، به این که این امامت، امامتی باشد که شامل ذریه او هم می‌شود، راضی است. چون ذریه او شریک در اسلام شد؛ شریک در این ابتلاء شد. لذا وقتی فرمود «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» بعد گفت: «قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي» این سؤال بود، سؤال به معنی طلب نه سؤال به معنی استفهام. این استفهام نبود بلکه طلب امامت برای ذریه بود. و این طلب، طلب مأذون بود. ما گفته‌ایم که طلب انبیاء، دعای انبیاء، دعای مأذون است. یعنی انبیاء، این طور نیست که بر مبنای هوای نفس‌شان از خدا یک چیزی بخواهند.

۱- بقره/۱۳۰ و ۱۳۱

۲- صافات/۱۰۱ تا ۱۰۵

۳- همان/۱۰۶

۴- بقره/۱۲۴

۵- همان

بگویند خدایا یک چنین چیزی به ما بده. آن‌ها بدانند خدا نمی‌خواهد بعد بگویند بده به ما! چیزی را از خدا می‌خواهند که اذن به خواستن آن را دارند که خدا به آن‌ها اذن داده که بخواهید. خیلی از موارد چنین است که خدا چیزی را که می‌خواهد به کسی بدهد باید او بخواهد تا به او بدهد. این «وَاِذْ اٰتٰنَا اِبْرٰهٖمَ رَبُّهُ بِكَلِمٰتٍ فَاَتَمَّهُنَّ قَالَ اِنِّیْ جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمٰمًا قَالٌ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي...»^۱ این درخواست بود، دعا بود و دعای مأذون است یعنی ابراهیم می‌دانست که مأذون است در این طلب از سوی خدا. از کجا فهمید که مأذون است؟ از همین «فلما اٰسلما» از این که خدای متعال ابتلاء را در حق اسماعیل جاری کرد و اسماعیل در این ابتلاء موفق از آب درآمد. اینجا مأذون بودن خود در طلب این امامت را فهمید؛ چون می‌دانست این اٰسلما، اٰسلمایی است که او را به مقام امامت رساند. یعنی خدا به او فهماند چون تو از این ابتلاء سربلند بیرون آمدی پس به مقام امامت شایستگی داری. او گفت پس اسماعیل چه؟ «و من ذرّیتی» فرمود آری اما «لَا یَنَالُ عَهْدِی الظّٰلِمِیْنَ» که این هم داستانی دارد و در جای خود باید توضیح داده شود.

« رحمت عامه و رحمت خاصه

ما این را در مباحث رحمت گفته‌ایم. رحمت، این رحمت عامه و خاصه‌ای که قاعدتاً آقایان شنیده‌اند، این به این سادگی نیست که بگوییم یک رحمت عامه‌ای داریم و یک رحمت خاصه؛ همین. خیلی تفصیل دارد. یکی از تفصیل و فوارق، فروق بین این رحمت خاصه و این رحمت عامه این است که رحمت عامه رحمت ریزشی است، یعنی بدون طلب، بدون درخواست، رحمت عامه را خدا بر هر مستعد دریافت این رحمت نازل می‌کند. همان فیض عام است. مسأله انزال مطر و ریزش باران، این نعماتی که شامل همگان است، این‌ها همه از رحمت‌های عامه الهی است که شامل کافر و مؤمن و حتی شامل ابلیس هم می‌شود. آن رحمت عامه است. یک رحمتی داریم، رحمت خاصه است. این رحمت عامه را خدای متعال "یبتدء بها": «يَا مُبْتَدِئًا بِالنَّعْمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا»^۲. این رحمت عامه

۱- بقره/۱۲۴

۲- مفاتیح الجنان، دعای یا من اظهر الجمیل

است. رحمت دیگری داریم که آن رحمت، رحمت موصله به خدای متعال و به رضوان الهی. رحمتی است که انسان را به مقامات عالیه بالا می‌برد؛ می‌رساند به خدا. این رحمتی است که این رحمت با استحقاق اولاً و با طلب حاصل می‌شود یعنی باید بخواهیم. شخص باید بخواهد تا این رحمت نصیبش بشود. لذا از این رحمت خدای متعال این گونه تعبیر شده است: «سَيَدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ!». این رحمت، رحمتی است که لابد آن یدخل الله عباده فیها. این دیگر باید خدا دست طرف را بگیرد در این رحمت واردش کند. این طور نیست که این رحمت، رحمتی باشد که همین طور بر همگان ریزش کند. لذا انبیای بزرگ یکی از درخواست‌هایشان همین بوده که «وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ» که در داستان حضرت موسی علیه السلام دارد: «قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِأَخِي...» بعد از این که «وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا وَ أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ...» مضمونش این است که حضرت هارون علیه السلام به حضرت موسی علیه السلام عرض کرد «وَوَكَادُوا يُقْتُلُونَنِي» اینها می‌خواستند من را بکشند، فرصت شماتت من را به دشمنان نده «فَلَا تُشْمِتْ بِي الْأَعْدَاءَ». این جا بود که حضرت موسی علیه السلام گفت: «قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِأَخِي وَ ادْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ»^۲. این ادخال در رحمت را حضرت موسی علیه السلام به عنوان برترین دعا، در این لحظه که لحظه اضطراب موسی علیه السلام است، درخواست میکند. موسی علیه السلام وقتی دید زحمت زیادی برای این قوم کشیده است، خود و قومش شکنجه‌های زیادی تحمل کرده‌اند، این همه سال‌های سال، تحمل کردند، صبر کردند، این همه رنج‌ها کشیدند، به پیروزی امیدوار شد، دلش خوش شد.

« آرزوی پیامبران و ابتلای الهی

اینجا باید مطلب مهمی بیان شود، گرچه تا حدودی خارج از سیاق بحث ماست؛ منتها چون مسائل مهمی در آن است، دفع بعضی از شبهات در آن است، مناسب است بیان شود. این سنت الهی است که وقتی پیامبران بزرگ، وقتی رهبران بزرگ الهی به آن لحظه پیروزی می‌رسند و به لحاظ بعد بشری، دلشان شادمان از

۱- توبه/۹۹

۲- اعراف/۱۵۱

پیروزی می‌شود و طعم شیرین پیروزی در مذاق‌شان خوب چشیده می‌شود، این جای یک ابتلاء بزرگ پیش می‌آید. ما در تفسیر آیه ۵۲ سوره حج، این را گفته‌ایم. معنای این آیه از مشکلات آیات قرآنی است و بسیاری در فهم این آیه اشتباه می‌کنند. قرآن کریم می‌فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانَ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ». یعنی چه «أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ»؟ چرا شیطان، در هر رسول و نبی القاء در امنیه او می‌کند؟ بعضی می‌گویند یعنی شیطان در ذهن آنها، در دل آنها، یک چیزی القاء می‌کند. این نیست، این امنیه، این امنیه عینی است، نه امنیه ذهنی و قلبی. مراد از امنیه، آن تحقق آرزوی خارجی‌شان هست. وقتی آرزوی‌شان را می‌بینند که این آرزو دارد محقق می‌شود، شیطان در این آرزو القاء می‌کند؛ یعنی در آن اوج پیروزی وقتی رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به اوج پیروزی رسید به او گفتند منتظر یک ابتلاء بزرگی باش که بعد از رحلتش این ابتلاء عظیم اتفاق افتاد. این همان القاء در امنیه الرسول است که یک توطئه‌ای اتفاق می‌افتد؛ آن آرزوی رسول که این آرزو در حال تحقق است یعنی همه چیز این آرزو حاصل شده، آن امنیه الرسول در حال عینیت یافتن است، در حال شکل‌گیری است، این جاست که شیطان می‌آید و آن امنیه را هدف قرار می‌دهد. ملقاء افساد در آن اصلاحی است که انبیاء انجام می‌دهند. انبیاء می‌آیند یک جامعه صالحی را راه می‌اندازند، پاک می‌کنند، جامعه را طاهر و مطهر می‌کنند اما وقتی که وقت بهره‌برداری است: «أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ». «أَلْقَى الشَّيْطَانُ» القاء شیطان یعنی افساد شیطان. یعنی دقیقاً برخلاف آن چه انبیاء یعنی ضد آن چه کان یریده الانبیاء. القاء شیطان یعنی افساد ما اصلحه الانبیاء. لذا آیه دارد «وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا». این هم اشاره به همین نهی از تبعیت شیطان است در آن چه یلقیه علی الناس بعد اصلاح الناس، بعد اصلاح جوامع به وسیله انبیاء. از این القاء بدتر که بعد از پنجاه سال از رحلت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این حادثه عظیم کربلا اتفاق افتاد. البته بعد «فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ». بعد البته به تدریج این القای

شیطانی نابود خواهد شد.

بنابراین مطلب چهارم این بود که مساجد بیوت الطهاره هستند و چون بیوت الطهاره هستند، بیوت این رجال هستند، بیوت المطهرین است. در قرآن کریم مطهرین تعریف دارد؛ یعنی یک واژه گنگ و مبهم و بی حد و حدود نیست، تعریف دارد. اگر در قرآن کریم، «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»^۱ آمده، مصداقش را هم معین کرده است. لذا «رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَّطَهَّرُوا»^۲ به تفسیر خود قرآن کریم، بر همین اهل بیت تطبیق می‌شود. لذا وقتی می‌فرماید: «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»^۳ در خود قرآن کریم تفسیر شده است که این مطهرون چه کسانی هستند. «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ * لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»^۴ که این جا مسّ مسّ جسدی نیست، مسّ روحی است، مسّ معنوی است. «لایمسه» یعنی لایصله. آنهایی که به عمق این قرآن می‌رسند چه کسانی هستند؟ مطهران هستند که به این قرآن می‌رسند. این قرآن دست آنها است. «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» جمله خبریه است. اگر ائمه اطهار برای اثبات وجوب طهارت عند المسّ الجسدی، به این جمله استشهاد نکرده بودند، اگر ما بودیم و خود این آیه، شاید می‌گفتیم دلالت بر حرمت مسّ جسدی بدون طهارت، با اشکال مواجه بشود. چون تفسیر ائمه: وجود دارد، می‌گوییم بله شامل مسّ جسدی هم می‌شود. ولی اصل مراد، مسّ معنوی است، مسّ قلبی است. لایمسه الا آن مطهرونی که خدای متعال قلب‌شان را برای این قرآن، آماده کرده است. خلاصه، در همه جای قرآن وقتی مطهران می‌آید، منظور، ائمه: هستند. البته اینها رأس المطهرین هستند. ولایت آنها موجب طهارت دیگران هم می‌شود؛ چون حقیقت ولایت، به معنای اتصال است. مثل آب جاری است که به هر چه متصل شد، آن را طاهر می‌کند، ولایت هم این طوری است. ولایت یعنی اتصال. اصلاً "ولی" (به سکون لام) وَلِي شَيْءٍ شَيْئاً يَعْنِي اتَّصَلَ بِهِ. این معنای ولایت است، اتصال دارد.

۱- همان/۳۳

۲- توبه/۱۰۸

۳- واقعه/۷۹

۴- همان/۷۵ تا ۷۹

اتصال هم این است که از آن‌ها جدا نیست: «الْمُتَقَدِّمُ لَهُمْ مَارِقٌ وَ الْمُتَأَخِّرُ عَنْهُمْ زَاهِقٌ وَ اللَّازِمُ لَهُمْ لِأَحِقُّ»^۱. این معنای ولایت است. این اتصال، این طهارت را از آن مطهران الهی، به آن کسی که متصل بهم منتقل می‌کند. اتصال به اینها خیلی آثار دارد که یکی از آثارش این طهارتی است که به من متصل بهم منتقل می‌شود. یکی از آثار دیگرش این است که یکنون^۲ معهم. مسأله معیت هم در قرآن کریم، مسأله مهمی است. دعای آنهایی که اسلام آوردند، آن قسیسین و رهبان معیت با اهل بیت: است. در قرآن کریم می‌فرماید: «ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قَسِيْسِينَ وَ رُهْبَانًا وَ أَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ * وَ إِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ»^۳. این شاهدان، همان مطهران هستند، همان امامان: هستند. این معیت، همان معیت با ابرار است: «رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ كَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَ تَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ»^۴. این معیت خیلی معیت مهمی است. آیه ۶۹ سوره نساء، اوج مطلب است: «وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسَنَ أَوْلِيَكَ رَفِيقًا». این معیت، اساس کار است. از آثار این ولایت، این معیت است. یعنی وقتی انسان ولایه الرسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را پذیرفت، ولایت ائمه اطهار عَلَيْهِمُ السَّلَام را پذیرفت، معیت حاصل می‌شود. اگر این ولایت واقعاً حاصل بشود، تا معیت فی الجمله ادامه دارد. البته معیت درجات دارد، معیت به جایی می‌رسد که شما شریک در اعمال رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می‌شوید. این چیز عجیبی است که در جای خود نیاز به توضیح دارد.

« مسجد، قلب شهر اسلامی است »

آموزه پنجم یا آن درس پنجمی که ما از جریان ساخت مسجد الرسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ استفاده می‌کنیم و مربوط به بحث فقه نظام عمران شهری است این است که مسجد باید در قلب شهر باشد. باید طوری باشد که در دسترس مردم باشد مخصوصاً مسجد

۱- بحار ج ۹۰ / ص ۲۰

۲- مائده / ۸۲ و ۸۳

۳- آل عمران / ۱۹۳

جُمعه .

ما یک مسجد محل داریم، یک مسجد شهر. مسجد شهر، مسجد جامع یا مسجدی که تقام فیہ الجمعہ، باید طوری باشد که همه مردم بتوانند برای نماز جمعہ در آن مسجد، حضور پیدا کنند. مسجد محل، باید طوری باشد که همه اهل محل، بتوانند در آن مسجد، حضور پیدا کنند؛ لذا وقتی می‌خواهند محله بسازند باید طوری محله را بسازند که مسجد آن محل، در قلب محل باشد، به طوری که دسترسی همه مردم به این مسجد دسترسی تقریباً یکسانی باشد. وقتی می‌خواهند مسجد نماز جمعہ‌ای بسازند، دسترسی عموم مردم باید مورد ملاحظه باشد.

مسجدسازی؛ نه مصلی سازی

موجب تعجب است که برای اقامه نماز جمعه‌ها مصلی می‌سازند که غیر مسجد است. این در نتیجه این است که ما خیلی از فقه اهل بیت دور هستیم. این مصلاهی جمعه چه صیغه‌ای است و از کجا آمده. باید مسجد بسازیم؛ مسجدی که تقام فیه الجمعة، مصلی یعنی چه؟ این مصلی از کجا آمده است؟ نه در سیره رسول صلی الله علیه و آله داریم، نه در سیره ائمه اطهار علیهم السلام. مصلاهی که داریم مصلاهی فی البیت است که از آن هم به مسجد تعبیر شده است. یعنی هر مسلمانی، خوب است و مستحب است در خانه خودش یک اتاق را، یک محل را برای نمازش اختصاص بدهد که نمازش آن جا باشد.

محل نماز جمعه، باید مسجد باشد. مسجد باید ساخت و با مسجد سازی آشتی باید کرد. ما خیلی با مسجد سازی آشتی نکردیم. با مسجد سازی باید آشتی کنیم.

بیت الحسین علیه السلام، مسجد، است. اصلاً مسجد، خانه ائمه اطهار علیهم السلام است. ما چرا مسجد نسازیم؟ در همان مسجد، اقامه عزای سید الشهداء کنیم. البته برای

خانم‌ها، کنار مسجد، جایی باید درست کنیم؛ یک محلی یا حسینیه‌ای یا جایی به اسم دیگر، برای خانم‌ها خوب است درست شود. جا دارد که محلی برای حضور خانم‌ها مهیا شود که اگر معذور بودند بتوانند در مراسم سید الشهداء (علیه السلام) شرکت کنند. مسأله حسینیه یک حرف دیگری است؛ حسینیه، تبدیل به یک شعار شده است. پرچم سید الشهداء (علیه السلام) هر جا بلند بشود خودش پرچم هدایت است چه به نام حسینیه چه به نام مسجد. ولی اصل بحث‌مان در مصلاهی جمعه است. مصلاهی جمعه را باید ما مسجد کنیم. این چیزی است که در شرع آمده است که هر شهری باید یک مسجد مرکزی داشته باشد. این مسجد مرکزی باید در جایی باشد که دسترسی همه مردم شهر به این مسجد مرکزی تقریباً دسترسی برابری باشد. و لذا رسول الله (صلی الله علیه و آله) وقتی مسجد را ساختند، بسیاری از اصحاب اطراف مسجد، خانه‌هایشان را اطراف مسجد ساختند و مسجد، مرکزی برای بیوت اصحاب شد. روایاتی در این رابطه داریم. نمیری بصری بسنده عن یحیی بن جعدہ نقل میکنند: «لَمَّا قَدِمَ الْمَدِينَةَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَقْطَعَ الدُّورَ لِلنَّاسِ». وقتی حضرت به مدینه آمدند، وقتی مسجد را ساختند، خانه هم برای مردم فراهم کردند؛ یعنی همین صحابه، زمین در اختیار مردم، قرار دادند که خانه بسازند. بعد داریم که «و بُنِيَتْ حَوْلَ الْمَسْجِدِ مَسَاجِدُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ دُورٌ مِنْهَا مَسَاكِينِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ دَارُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ...». حدیث طولانی است. در این حدیث، خانه‌های اطراف مسجد و صاحبان آن را برمی‌شمارد.

« جایگاه و فضیلت مسجد الرسول ﷺ »

منظور از فضل این مسجد، یعنی فضل عمل در این مسجد، فضل نماز در این مسجد. در باره فضل مسجد چهار نوع روایت یا چهار دسته روایت داریم: دسته اول از روایات، روایاتی هستند که فضیلت نماز را در مسجد الرسول ﷺ معادل هزار نماز در غیر مسجد الرسول ﷺ بیان میکنند. البته به استثنای مسجد الحرام؛ چون فضیلتش از نماز در مسجد الرسول ﷺ هم بیشتر است. آن جوری که قبلاً بحث را ارائه کردیم.

دسته دوم روایاتی است که فضیلت نماز در مسجد الرسول ﷺ را افضل از هزار نماز در سایر مساجد می‌داند. دسته اول فضیلت را هزار یا معادل هزار نماز می‌دانست. دسته دوم فضیلت نماز در مسجد الرسول ﷺ را افضل از هزار نماز در سایر مساجد عادی می‌داند.

دسته سوم، روایاتی است که فضیلت نماز را در مسجد الرسول ﷺ معادل ده هزار نماز در سایر مساجد می‌داند.

دسته چهارم، روایاتی است که نماز در مسجد الرسول ﷺ را معادل صد هزار نماز در سایر مساجد می‌داند.

« وجه جمع بین روایات »

وجه جمع بین این چند مجموعه چیست؟ یک وجه جمع کلی نسبت به این نوع از روایات حتی در سایر اعمال میتوان بیان کرد. این وجه جمع، اختصاص به فضیلت مسجد الرسول ﷺ ندارد؛ در خیلی از اعمال مثل نماز در حائر حسینی هم جاری است. مثلاً برای نماز در حائر حسینی، بعضی از روایات یک درجه از ثوابی معین می‌کنند، روایت دیگر بیش از آن، روایات طایفه سومی پیدا می‌شود که باز هم از هر دو طایفه مبلغ بیشتری از ثواب معین می‌کند. این روایات مختلفه، در بیان ثواب چیست؟ چگونه می‌توان بین این درجات مختلفه ثواب، جمع کرد.

وجه جمع کلی، بیان حد ادنی و حداکثر یا بیان حد ادنی و حدود بیش از حد ادنی است. همه با یک حال در مسجد الرسول ﷺ نماز نمی‌خوانند. همه

نماز خواندنشان با یک حال و با یک توجه و با یک کیفیت نیست. یکی بهتر می‌خواند، یکی حال بهتری دارد، یکی حال بهتری ندارد. نیت در این مسأله دخالت دارد اما مقصود، حال حضوری است که برای انسان دست می‌دهد. نمازی که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌خوانده است این را نمی‌شود با نماز خودمان قیاس کنیم. اگر نمازی که ما می‌خوانیم حضرت امیر علیه السلام نه، که شأن ایشان، از این حرف‌ها خیلی بالاتر است، اگر سلمان فارسی این نمازی که ما می‌خوانیم بخواند ممکن است از سوی خدای متعال مورد عقاب قرار بگیرد. این طوری است. یعنی گاهی نمازی که ما می‌خوانیم، برای کسی که در یک رتبه بالاتری است، سیئه حساب می‌شود. بنابر آن قاعده معروفه "حسنات الأبرار سیئات المقربین". آن چه برای ابرار برای خوبان، حسنه حساب می‌شود همین حسنه را اگر آن انسانی که از مقربین است و از عوامل بالاتر است و در یک عالم بالاتری سیر می‌کند این جوری نماز بخواند، این، برای او سیئه حساب می‌شود. خود ما هم که - به هر حال - اهل علم هستیم و باید مردم از ما یاد بگیرند حال ما باید بالاتر از دیگران باشد. اگر حالی در مردم انتظار داریم این را، قاعدتاً از ما باید بگیرند. اگر مردم بی‌حال هستند باید بفهمیم که این بی‌حالی را ما داریم که مردم این جوری شدند. یک واقعیتی است، تعارف هم ندارد.

این "حسنات الأبرار سیئات المقربین"، روایت نیست، یک قاعده است. یک قاعده مستنبطه‌ای است که از روایات و منابع دینی، استنباط شده است. قاعده عقلی است، روایت نیست. قاعده درستی است. این قاعده استفاده شده از روایات و آیات است اما این، بحث دارد که آدم بیاید ببیند این قاعده، دلیلش چیست. دلیلش نص به این قاعده نیست. این قاعده، به اصطلاح، قاعده اصطیادی است؛ یعنی قاعده‌ای است که از مجموع ادله برگرفته شده است. قاعده اجتهادی است.

به هر حال، از آن جایی که عبادت یک شخص با عبادت دیگری متفاوت است، می‌توان یکی از وجوه جمع بین این روایات این باشد که کمترین ثوابی که بر نماز در مسجد الرسول صلی الله علیه و آله بار می‌شود معادل هزار نماز در غیر مسجد النبی صلی الله علیه و آله است. آن نمازی که اگر از آن کمتر به جا آورده شود، صحت سلب دارد؛ دیگر نماز

نیست. آن نمازی که مسمای نماز بر آن اطلاق می‌شود که عامه مردم این گونه نماز را می‌خوانند، معادل هزار نماز در غیر مسجد النبی ﷺ است. این ثوابی است که به همه می‌دهند و این آن کف ثوابی است که برای نماز در مسجد الرسول ﷺ در نظر گرفته شده است. ولی از این بیشتر هم هست. بعضی‌ها نماز می‌خوانند نمازشان ده هزار نمازی است. بعضی‌ها نماز که می‌خوانند صد هزار نمازی است. بعضی‌ها ممکن است از این هم بیشتر باشد.

پس این مراتب ثوابی که برای نماز در مسجد الرسول ﷺ بیان شده به لحاظ مراتب مصلین یا مراتب احوال مصلین است. مهم است که مصلی با چه حالی نماز می‌خواند، مصلی کیست؟ چگونه نمازی می‌خواند؟ می‌فرماید که حداقلش هزار نماز است. معادل هزار نماز در سایر مساجد است. این حداقل و کف ثوابی است که برای نماز در مسجد الرسول ﷺ در نظر گرفته می‌شود. از این بالاتر هم هست؛ نماز یک عده، ده هزار نمازی است؛ نماز یک عده، صد هزار نمازی است. این یک وجه جمع بین روایات است.

« وجه دیگر جمع

وجه جمع اول این است که اختلاف مراتب ثواب به تناسب اختلاف احوال مصلین است. باید دید نماز گزار چه حالی دارد. گاهی حال نماز گزار، حالی است که نماز در مسجد النبی ﷺ او معادل هزار نماز در سایر مساجد است. گاهی حالش، یک حالی است که نمازش معادل ده هزار است، گاهی بیش از این. این یک وجه جمع. وجه جمع دیگر که این هم به لحاظ روایات است، نماز به لحاظ مکان نماز در مسجد النبی ﷺ است. چون مسجد النبی ﷺ دارای بخش‌های متفاوتی است. اگر چه در حال حاضر، مسجد گسترش پیدا کرده است، اما حتی قبل از گسترش، همان مسجد الرسول ﷺ اصلی هم، خود دارای بخش‌هایی است. لااقل سه بخش دارد بر مبنای روایات:

یک بخش بخش بیت النبی ﷺ و بیت علی و فاطمه (علیهم السلام) است که این بخشی از مسجد الرسول ﷺ است. از روایات استفاده می‌شود که افضل اقسام مسجد، این

بخش است. بخش بیت النبی ﷺ و بیت علی و فاطمه علیهما السلام بخش دیگر مسجد، ما بین المنبر و القبر است. چون در روایات داریم «مَا بَيْنَ قَبْرِي وَ مَنْبَرِي رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ». این بخش هم، بخشی است که دارای فضیلت ویژه است.

بخش سوم هم، سایر بخش‌های مسجد است. شاید بخش‌های دیگری هم باشد که دارای ثواب ویژه باشد، ولی این سه بخش، قدر متیقن از روایات ما است. شاید این مراتب ثواب به لحاظ بقاع مسجد باشد و به لحاظ اجزای مسجد باشد. اگر کسی بتواند در آن بیت النبی ﷺ یا بیت علی و فاطمه علیهما السلام نماز بخواند آن نمازی است که از صد هزار هم بالا می‌زند. آن کسی که بتواند در ما بین قبری و منبری نماز بخواند آن نماز، مثلاً ده هزار نمازی است. آن کسی که در سایر اجزای مسجد موفق به نماز بشود دیگر ثوابش کمتر از هزار نماز نیست. این هم یک وجه جمع است.

روایات، ثوابها را برای صلاه، آورده‌اند که اقل آن، دو رکعت می‌شود.

« وجه جمع سوم »

وجه جمع سوم هم می‌شود برای این روایات، در نظر گرفت. وجه جمع سوم، وجه جمع نه به لحاظ حال مصلی است بلکه به لحاظ نیت مصلی و اصلاً آن زیارتی است که نسبت به رسول اکرم ﷺ می‌کنند. این نیت مصلین غیر از حال مصلین است. یعنی این کسی که حالا از راه دور برای زیارت رسول اکرم ﷺ و برای نماز در مسجد الرسول ﷺ آمده است، گاه نیتش نیت مخلوط است، گاه نیتش نیت غیر مخلوط است. مخلوط یعنی گاهی نیتش جمع است؛ یعنی هم برای قصد قربت آمده و هم در عین حال برای سیاحت هم آمده است. برای دیدار اقارب هم آمده، برای کسب منفعت دنیوی هم آمده. زائر دیگری، نه از اول که آمده عشق به رسول الله ﷺ او را این جا کشانده است و هیچ چیز دیگری در نظرش نیست. کتاب "فضیلت‌های فراموش شده" که در احوال ملاعباس تربتی نوشته شده، کتاب خوبی

است. آقای راشد، احوال پدرش را نوشته است. یکی از مطالبی که در این کتاب آمده این است که می‌گوید من با پدرم که می‌رفتیم حرم حضرت رضا علیه السلام گاهی می‌گفتم پدر این نقش را می‌بینی چقدر قشنگ است. مسجد گوهرشاد مثلاً این نقش‌های کاشی‌ها، این هنرهای عجیب و غریبی که آن جا به کار رفته را دیده‌اید. می‌گوید می‌دیدم که او اصلاً متوجه این‌ها نیست می‌گوید شاید من تا حالا این قدر آدم حرم، اصلاً ندیدم. یک نقشی هست، نگاری هست، چیزی هست. یعنی گاهی نیت طرف، یک نیتی است که اصلاً او را منصرف از همه چیز، از هر چیز جز آن مقصود اصلی می‌کند. گاهی واقعاً این طوری هست.

مباحثه با عالم سلفی

من یک سلسله مباحثاتی با این آقای دکتر محمد مسهری داشتم؛ محمد بن عبدالله المسهری، از کبار علمای سلفی عربستان است. خیلی از این اکابر سلفیون عربستان، شاگردان ایشان هستند. خودش می‌گفت اسامه بن لادن هم شاگرد من بوده است. من آن وقتی که در لندن بودم و از طرف آقا، آنجا نمایندگی داشتم، به واسطه عده‌ای با این بنده خدا، آشنا شدم و مباحثاتی کردیم. مباحثات خوبی داشتیم؛ البته خیلی هم تحت تأثیر قرار گرفت. آن قدر تحت تأثیر قرار گرفت که پشت سر ما همیشه نماز می‌خواند. به هر حال این مباحثات را قرار شد ما بنویسیم و یک کتاب بشود. تا حدودی پیش رفتیم اما متوقف شد. البته کتابی به نام حواری فی الامامه به زبان عربی چاپ شد. یعنی گفتگویی در رابطه با بحث امامت. این کتاب حواری فی الامامه، سه نامه است. چون اول او درخواست کرد از من که من نظریه امامت را نزد شیعه امامیه مختصراً بیان کنم تا او نظر خودش را نسبت به این نظریه شیعه در باره امامت بدهد. من یک نامه‌ای نوشتم برای ایشان و خلاصه‌ای از نظریه امامت را بیان کردم. بعد او نقد مفصلی بر این نامه نوشت که خیلی مفصل است. قریب صد صفحه اشکال وارد کرده است. بعد من در یک نامه سومی مفصلاً اشکالات ایشان را خیلی محکم رد کردم. بعد که ما رد کردیم دیگر این ارتباط، متوقف شد. از من هم خیلی کتاب خواست؛ گفت بهتر است که من

بخوانم و با اصول و مبانی شما آشنا بشوم. خیلی تعجب کرده بود که این همه ما مبانی محکم داریم. ما که به بحث با علمای اهل سنت وارد می‌شویم، آنها در برابر ما ناچارند زانو بزنند؛ چون آن چه ما داریم اصلاً قابل قیاس با آن چه آنها دارند نیست. این اصول فقه قوی که ما داریم، بسیار والا است. ما اصول فقه‌مان به همه ریزه کاری‌های استدلال وارد شده، تقنین قانون کرده، تععید قاعده کرده است. ما برای همه چیز قاعده کشف کرده‌ایم. این علمای ما، کاشفان قواعد دلالت هستند. یکی از مهم‌ترین علوم، علم منطق دلالت است. این دلالت، این لفظ که دال بر مقصود متکلم است قانون دارد، قانونش کشف می‌شود. این را علمای ما کشف کردند. یکی از مهم‌ترین بخش‌های اصول ما، بخش مربوط به قوانین دلالت الفاظ و قوانین مقاصد گویندگان است که ما از آن، به دلالت الفاظ تعبیر می‌کنیم؛ چون مباحث الفاظ در حقیقت، مباحث مربوط به قوانین و قواعد منطق دلالت است. دلالت، منطق دارد؛ یعنی قانونی که این قانون نشان دهنده این است که اگر متکلمی صحبت کرد من چگونه از کلام این متکلم مقصود او را دریافت کنم؛ این دریافت و برداشت، قانون دارد. این قوانین را علمای ما درآورده‌اند. من سفارش می‌کنم دوستان، لااقل جلد اول اصول فقه ما را بخوانند چون ما این مسائل را آن جا تنقیح کردیم.

خلاصه این آقا بعد، از ما خواست که کتاب‌ها را بیاورید که من بخوانم ببینم چیست؟ این اصول شما چه می‌گوید؟ عقاید شما در باب حدیث چیست؟ عقاید شما در باب رجال چیست؟ اینها را از ما خواست. ما هم خیلی کتاب برای او فرستادیم. غرض این که او می‌گفت ما از شما تعجب می‌کنیم، از شیعه‌ها، از ایرانی‌ها که با چه حالی می‌آیند مسجد الرسول ﷺ و رسول اکرم ﷺ را زیارت می‌کنند. می‌گفت ما شنیدیم از راه دور چشم‌شان که می‌افتد به مثلاً گنبد سبز رسول الله ﷺ منقلب می‌شوند،‌های‌های گریه می‌کنند. وارد حرم می‌شوند از همان در حرم که وارد می‌شوند منقلب می‌شوند،‌های‌های گریه می‌کنند. خود حرم که می‌آیند سر هر ستون یک حالی دارند. من گاهی اینها را دیدم که از دور همین جور به ضریح مطهر رسول اکرم ﷺ نگاه می‌کنند و‌های‌های گریه

می‌کنند. تعجب می‌کنیم این چه حالی است شما دارید. از چه چیزی گریه‌تان می‌آید. ما اصلاً گریه‌مان نمی‌آید، ما اصلاً بلد نیستیم گریه کنیم. این یک واقعیتی است؛ یعنی ارزشی که گریه‌های ما دارد خیلی بالا است. من گفتم این حالات، روی این حساب است که ما می‌بوسیم اما شما نمی‌دانید که این بوسیدن یعنی چه؟ چون معنی این عشق را نمی‌دانید. این عشقی که ما داریم این را شما واقعاً احساس نمی‌کنید. عشقی را که خدای متعال در قلوب اتباع آل محمد علیهم‌السلام به وجود آورده، یک گوهر عجیبی است. باید در خصوص این مسأله بحث کرد که این حب آل محمد علیهم‌السلام اصلاً چه گوهری است؟ چه خصوصیتی دارد؟ چه آثاری دارد؟ چگونه وجود آدمی را اصلاح می‌کند؟ چگونه از مس‌آدمی طلا می‌سازد؟ چگونه این آدم را می‌تراشد؟ این را که عرض می‌کنیم اصلاً در آن مبالغه نیست؛ این حب، مثل یک کار تراشکاری این هویت آدمی را می‌تراشد. یک شخصیت خوش اندام از هویت آدم درست می‌کند. اندام درونی آدمی را خوش اندام می‌کند؛ صیقلی می‌کند؛ شفاف می‌کند. نتیجه این شفافیت این است که نام سید الشهداء علیهم‌السلام که در مجالس حسینی برده می‌شود، من دیدم یک عده منقلب می‌شوند؛ یعنی نیاز به روضه هم ندارند. لذا ما گفتیم به روضه‌خوان‌ها که یک چنین مداحی‌هایی را باید یادشان داد که آقا شما زحمت نمی‌خواهد بکشید مردم را به گریه بیندازید، زور نزنید مردم را به گریه بیندازید؛ همان چه در متون حقیقی روایات ما آمده همین را برای مردم بخوانید. آن کسی که مردم را به گریه می‌اندازد شما نیستید. این ما نیستیم که مردم را به گریه می‌اندازیم، آن خود مردم، آن گوهر دل‌شان خود آن کافی است که مردم را به گریه بیندازد. چطور می‌شده وقتی ما دیدیم خیلی از اهل منبر این‌ها نه صدا داشتند، نه در نقل روایات مبالغه می‌کردند، نه از خودشان چیز اضافه‌ای بر آن چه در روایات بوده می‌گفتند، اما تا شروع می‌کرده به ذکر مصیبت، مجلس منقلب می‌شده است. معلوم می‌شود که آن راز گریه مجالس سید الشهداء علیهم‌السلام این چیزها نیست؛ البته خوب است که صدای خوب در کار باشد؛ در روایات آمده است که همان طوری که پیش خودتان شعرها را می‌خوانید آن جور پیش ما بخوانید. آن‌ها دوست دارند که ما با صدا بخوانیم؛ با لحن بخوانیم.

اینها خوب است، اینها از کمالات یک روضه‌خوان است ولی گوهر روضه‌خوانی این نیست؛ اینها کمالات و مکملات است؛ اینها محسنات روضه‌خوانی است. خلاصه این آقا می‌گفت ما نمی‌دانیم شما چرا گریه می‌کنید. آنها نمی‌دانند ما چرا در و دیوار اضرحه ائمه اطهار علیهم‌السلام یا در و دیوار قبر معصومین را می‌بوسیم. اینها نمی‌دانند که شیعه که می‌آید در این خاک بقیع، چه می‌بیند؟ چرا خاک برمی‌دارد؟ نمیدانند خاکی که در بقیع هست چیست؟ گاهی شیعیان را کتک زدند که چرا مثلاً یک قبضه خاکی از آن جا برداشتی. آن تعلقی که او دارد به این شخصی که در این خاک آرمیده این تعلق، او را به این جا کشانده است. او از راه دور آمده است و به این خاک تعلق دارد؛ به این مرقد تعلق دارد. انسان، باید کاری کند که از آن اول راه، این تعلق که با صفای نیت را باید همراه شود، او را به آن جایگاهی که باید برود بکشاند. گاهی برخی با این تعلق خالص آمده‌اند. همان اول قدم را که برداشته با آن تعلق خالص برداشته است. من دیدم خیلی‌ها اول که سوار هواپیما می‌شوند با چشم گریان خارج می‌شوند. چون متوجه است کجا دارد می‌رود.

خاطره جوانی با موهای بلند

در یکی از این سفرها که با کاروان حج، از لندن می‌آمدیم، کاروانی بود که ما هر ساله با این کاروان می‌آمدیم. در یکی از سال‌ها اینها نتوانستند هواپیما به جده بگیرند، هواپیما چارتر برای سوریه گرفتند؛ بعد از سوریه باید جده میرفتیم، بعد باید از جده دوباره به سمت مدینه حرکت میکردیم؛ چون مدینه اول بودیم. بالاخره، سوار هواپیما شدیم و رفتیم. قبل از این که سوار هواپیما بشویم من دیدم یک جوانی در این جمع است که موی سرش تا تقریباً نافش یا پایین تر است. یک موی عجیبی دارد. این دست‌هایش را که می‌بینی همه‌اش پر از این خال‌های عجیب و غریب است. گفتیم خدا کند این جزء مسافره‌ای ما نباشد لابد برای بدرقه آمده است. بعد که سوار هواپیما شدیم دیدیم نه، این جزء مسافرها است. ما احتمال دادیم با این گرفتار خواهیم شد؛ چون افرادی می‌آمدند و مقید

به احکام نمی‌شدند، به آنها هم که می‌گفتی یا بلد نبودند یا حاضر نبودند مقید بشوند. اسباب زحمت برای همه افراد کاروان درست می‌شد. گفتیم لابد این هم برای ما اسباب زحمت درست می‌کند. این با یک چنین تیپ و وضعی که آمده چه کار ما باید بکنیم؟ چه جوری می‌خواهد اعمال را انجام بدهد؟ سوار هواپیما شدیم؛ هواپیما به طرف سوریه آمد؛ تا سوریه چهار ساعت، چهار ساعت و نیم، پنج ساعت راه بود. باید مقداری در سوریه توقف می‌کردیم بعد دوباره هواپیما به طرف جده می‌رفت. یک ساعت، دو ساعت شد. دو ساعت تقریباً در سوریه معطل شدیم. دوباره هواپیما رفت که به جده برود. شما می‌دانید وقتی وارد جده می‌شوید چقدر این‌ها آدم را معطل می‌کنند تا این اثاث را بیاوری. ما دیدیم که می‌خواهیم بیایم جده نه ساعت باید جده معطل می‌شدیم تا بتوانیم از جده مدینه برویم. این مسافرها هم تا حالا هشت ساعت تقریباً طی راه کرده بودند. در هوا یک توسلی به رسول اکرم صلی الله علیه و آله کردیم، چون از روی مدینه عبور می‌کرد. گفتیم آقا، یک طوری بشود بلکه ما همین جا پایین بیایم. راه به این دوری برویم جده و آن جا حسابی اذیت خواهیم شد. آن وقت هنوز پرواز در مدینه نمی‌نشست. پروازها همه باید به جده میرفتند. آنهایی که اهل مکه بودند آن وقت‌ها یادشان می‌آید که پرواز در مدینه نمی‌نشست. هنوز پذیرش پروازها در مدینه شروع نشده بود. خلاصه یک ختم صلواتی هم گرفتیم. این ختم صلوات که تمام شد ناگهان گفتند آقا یکی از زائران مریض است، مرض قلب دارد و حالش به هم خورده و باید قرص بخورد. قرصش را یادش رفته، گذاشته توی کیفش، قرص هم ندارد، الان هم حالش به هم خورده است. یک خانم است، سنش هم بالا است، حالش هم به هم خورده است. دکتری هم بود زود آمد نگاه کرد و به خلبان خبر داد تو باید در نزدیک‌ترین فرودگاه پایین بیایی. قانونش این بود. این هم زود با برج مدینه تماس گرفت. این هواپیما را مدینه پایین آوردند. گفتیم همین جا دعای ما مستجاب شد؛ الحمدلله به مدینه آمدیم. یک دفعه گفتند نه ما فقط مریض شما را می‌پذیریم. مریض را می‌پذیریم او را بگذارید خودتان باید بروید جده دوباره از جده بیایید مدینه بعد مریض‌تان را تحویل بگیرید. گفتیم یا رسول الله این که نشد. آقا چیزی نگذشت

که رفتند صحبت کردند گفتند نه دیگه بیایید؛ خلاصه اجازه دادند همه ما آمدیم پایین و خیلی واقعاً همه خوشحال شدند و شاد شدند که بحمدالله فرودگاه هم خالی بود؛ چون جز ما آن روز کسی نبود. سریع از فرودگاه شاید یک ربع ساعت، نیم ساعت بیشتر طول نکشید که همه را مرخص کردند. رفتیم هتل‌ها و خانم را هم زود قرصش را دادند حالش خوب شد. بعد گفتیم این خانم کیست؟ بگذارید با او صحبت کنیم؛ ما به برکت این خانم این جا آمدیم. یعنی این برکت این خانم بود که ما را پایین رساند. معلوم شد این خانم مادر همان جوانی است که با ما همراه است. با این خانم صحبت کردیم که تو که هستی؟ پسرت چرا این جور است؟ گفت آقا اصلاً مکه من به خاطر پسرم است. گفتیم چطور به خاطر این پسر؟ گفت وقتی این بچه به دنیا آمد من نذر کردم سرش را نتراشم مگر در منا و در یک سفر حج. نکته این است که حالا مویش دراز است چون آمده سرش را بتراشد. دیدیم این مادر بسیار باصفاست، با اخلاص است، یک پارچه ایمان. این جوان را هم دیدیم که بله این هم خیلی با اخلاص است. شاید تنها کسی که مقید بود همه جلسات دینی ما را حاضر بشود، پای منبرهای ما بیاید ایشان بود. اگر ذکر مصیبتی بود یا ذکر معنوی این بود، اولین کسی هم بود که گریه می‌کرد. یک حال عجیبی این جوان داشت. لا يُعْرِفُ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ. خلاصه این جور است، اینها به چهره شناخته نمی‌شوند. گاهی چهره‌ها نشان دهنده حالات درونی نیست. امثال این جور اتفاقات برای ما در سفر حج زیاد پیش آمده است. منظور این است که گاهی این از اول که از در خانه‌اش حرکت کرده با چه نیتی برای حج آمده است. این وقتی می‌آید یک نماز توی مسجد النبی ﷺ بخواند با نماز انسان‌های دیگر فرق می‌کند. این نمازش با نمازهای دیگر فرق می‌کند. این از اول آن چیزی که او را از خانه کشیده و بیرون آورده، یک جاذبه دیگری است؛ یک نیت دیگری است؛ یک اخلاصی است.

این مادر و جوان، ایرانی بودند، پدرش فوت کرده بود. این مادر تنها این بچه را بزرگ کرده بود. در انگلیس زندگی میکردند اما عجب اخلاصی، عجب ایمانی. یک عده گاهی آن جا در آن محیط بار می‌آیند سراپا اخلاص و ایمان؛ اینها بر دیگران

حجت هستند. اصلاً خدا «يَتَمُّ بِهِمْ حُجَّتَهُ عَلَيْنَا». منظور این است که از لحاظ نوایا، انسان‌های متفاوتی وجود دارند. یکی دیگر از وجوه جمع این است که آن کسی که می‌آید این جا نماز می‌خواند این با چه نیتی از خانه‌اش بیرون آمده. با چه نیتی به طرف مسجد الحرام و مسجد النبی ﷺ آمده، با چه نیتی قدم در مدینه گذاشته است. انسان‌ها خیلی متفاوت هستند. لذا یک نمازی داریم که هزار نماز ثواب دارد. یک نمازی داریم ثوابش ده هزار نمازی است، یک نمازی داریم ثوابش صد هزار نمازی است، بیش از این هم هست: «وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ». این هم وجه جمع سومی که برای این روایت وجود دارد.

« نمونه‌ای از روایات طایفه اول »

طایفه اول، روایات دال بر این است که فضیلت نماز در مسجد الرسول ﷺ هزار نماز است یعنی مساوی هزار نماز است.

«ما رواه الكليني بسند صحيح عن معاوية بن وهب عن أبي عبد الله (عليه السلام) (سند صحيح است) قال: قال رسول الله ﷺ: «الصلوة في مسجدي تعدل ألف صلاة في غيره إلا المسجد الحرام فإنه أفضل منه»

این در وسائل، ابواب احکام المساجد، باب ۵۷، حدیث ۱ است. حدیث ۲ و حدیث ۳ و حدیث ۴ باب هم، باز با همین مضمون است.

« نمونه‌ای از روایات طایفه دوم »

طایفه دوم، روایاتی است که دلالت دارد بر این که نماز در مسجد الرسول ﷺ بیش از هزار نماز ثواب دارد. نظیر: «ما رواه الشيخ بسند صحيح عن أبي عبد الله (عليه السلام) سأله جميل بن دراج عن مسجد رسول الله ﷺ ص كم تعدل الصلاة فيه...» سوال شد که در این مسجد، صلوات برابر چه ثوابی است؟ «فقال قال رسول الله ﷺ: «الصلوة في مسجدي هذا أفضل من ألف صلاة في غيره إلا المسجد الحرام». این روایت می‌گوید افضل از هزار نماز است. باز هم از همان منبع است، ابواب احکام المساجد باب ۵۷، منتها حدیث ۶ حدیث دیگری به همین مضمون در همان باب است. حدیث ۷ و ۹ هم همین مضمون را دارد.

« نمونه‌ای از روایات طایفه سوم

طایفه سوم، احادیثی است که با مضمون ده هزار نماز آمده که نماز در مسجد الرسول ﷺ مساوی با ده هزار نماز در غیر مسجد الرسول ﷺ است. می‌فرماید: «عند عدّه من اصحابنا عن أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ أَبِي إِسْمَاعِيلَ السَّرَّاجِ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي الصَّامِتِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ صَلَاةٌ فِي مَسْجِدِ النَّبِيِّ ﷺ تَعْدِلُ بِعَشْرَةِ آلَافٍ صَلَاةً». این روایت در وسائل، ابواب احکام المساجد، باب ۵۷، حدیث ۱ است.

هم چنین روایت دیگری داریم به همین مضمون، کلینی روایت می‌کند. در این روایت مضمون مهمی وجود دارد. «بسنده عن جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَا بَيْنَ مِنْبَرِي وَبُيُوتِي رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ وَ مِنْبَرِي عَلَى تَرْعِهِ مِنْ تَرْعِ الْجَنَّةِ. منبر من بر یک جویی از جوی‌های بهشت نصب شده است. وَ صَلَاةٌ فِي مَسْجِدِي تَعْدِلُ عَشْرَةَ آلَافٍ صَلَاةً فِي مَا سِوَاهُ مِنَ الْمَسَاجِدِ إِلَّا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ - قَالَ جَمِيلٌ قُلْتُ لَهُ بَيْتُ النَّبِيِّ وَ بَيْتٌ عَلَيَّ مِنْهَا (این‌ها از مسجد حساب می‌شود) قَالَ نَعَمْ وَ أَفْضَلُ».

یعنی افضل مکان‌های مسجد و افضل اجزای مسجد است. بنابر همین روایت وجه جمعی را بیان کردیم.

« نمونه‌ای از روایات طایفه چهارم

روایت چهارم یا طایفه چهارم، روایاتی است که دلالت بر این دارد که ثواب نماز در مسجد النبی ﷺ معادل صد هزار نماز در سایر مساجد است. ولد الشیخ روایت می‌کند؛ شیخ طوسی فی المجالس یاسناده از ابوذر غفاری رضی الله عنه . عن رسول الله ﷺ فی وصیته له. این وصیت رسول خدا ﷺ به اباندر قابل توجه است. این بزرگانی که شأن خاصی داشتند نزد رسول اکرم ﷺ ، رسول اکرم ﷺ هم وصیت خاص به آنها دارد. مثلاً وصایای نبی ﷺ به علی رضی الله عنه را داریم که یکی از بزرگان قم هم این را کتاب کرده است. یک کتابی تحت عنوان وصایا النبوی ﷺ به علی رضی الله عنه که کار خوبی است.

وصایایی داریم نسبت به سلمان رضی الله عنه، وصایایی داریم مخصوص اباذر رضی الله عنه . در ضمن وصایای به ابوذر این آمده است: «يَا أَبَا ذَرٍّ صَلَاةٌ فِي مَسْجِدِي هَذَا تُعَدُّ مِائَةَ أَلْفِ صَلَاةٍ فِي غَيْرِهِ». شاید چون خطاب به ابوذر باشد نماز ابوذر منظور بوده است. این که ما گفتیم مراتب مصلین فرق می کند این جا در خطاب به ابوذر که آمده گفته نماز در مسجد من معادل صد هزار نماز است. یعنی توی ابوذر نماز بخوانی در این مسجد من معادل صد هزار نماز است. هر کسی هم بتواند نماز ابوذری بخواند باز هم به همین صد هزار ثواب نماز می رسد. «صَلَاةٌ فِي مَسْجِدِي هَذَا تُعَدُّ مِائَةَ أَلْفِ صَلَاةٍ فِي غَيْرِهِ مِنَ الْمَسَاجِدِ إِلَّا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ»!

« ولایت؛ شرط اخلاص در عبادت

اخلاص در عبادت به جز از طریق ولایت حاصل نمی شود. اصلاً قانونش این است؛ نه این که ما بخواهیم بگوییم. یعنی اگر روایت هم این را نمی گفت اگر ما در روایات نداشتیم، روایتی که می فرمود شرط قبول اعمال ولایت است، اگر این روایت را نداشتیم، اگر می خواستم با قرائن عقلی هم، مطلب را بسنجیم، به همین نتیجه می رسیدیم. ولایت معنی اش این است که ما نمازی که می خوانیم باید نمازی باشد که خدا گفته بخوان تا عبادت بشود. این خیلی مسأله مهمی است. اگر کسی بخواهد بگوید نماز را من می خوانم چون دلم می خواهد این جور نماز بخوانم، من خدا را می خواهم عبادت کنم کیف ما أحب، اگر کسی خدا را بخواهد این جور عبادت کند که من می خواهم خدا را عبادت کنم آن جور که خودم دلم می خواهد، این همان عبادت شیطانی است. شیطان که نگفت من نمی خواهم عبادت کنم؛ گفت دلم می خواهد آن طوری عبادت کنم که خودم می خواهم. این همان شرک است، اصلاً شرک از همین جا نشأت می گیرد. اخلاص از کجاست؟ این که بگوید خدا تو را عبادت می کنم آن طوری که تو دلت می خواهد. حالا تعبیر دل می گوییم یعنی همان طور که رضای تو اقتضاء می کند. اگر این طوری عبادت بخواهیم بکنیم - که عبادت مخلصانه این طوری است - این

جز از طریق اولیای خدایی که خدای متعال گفته است آن چنان که عبادت کنید مرا که اینها گفتند، حاصل نمی‌شود. یعنی ما خدا را که به گونه‌ای خاص، عبادت می‌کنیم، به گونه‌ای خاص، نماز می‌خوانیم، می‌گوییم چون رسول خدا فرمود: «صلوا کما رأیتُمونی اصلی»^۱ خیلی حرف است. «حجّوا کما رأیتُمونی احج» یعنی ما در حقیقت نمازی که می‌خوانیم اقتداء می‌کنیم به کی؟ به رسول الله، یعنی می‌گوییم چون رسول خدا این طوری نماز خواند، گفت این طوری نماز بخوانید ما این جوری نماز می‌خوانیم. یعنی چون امیرالمؤمنین فرموده است این طوری نماز بخوانید این طوری نماز می‌خوانیم. اگر نماز نباشد نماز می‌شود نماز مشرکانه. فلذا شرط قبول عبادت ولایت است. خب اگر کسی ولایت را قبول ندارد معنی آن این می‌شود که خدایا تو را اطاعت می‌کنم اما آن چنان که من می‌خواهم تو را اطاعت می‌کنم نه آن چنان که تو می‌خواهی. اگر بخواهد آن چنان که خدا می‌خواهد اطاعتش کند باید بگوید آن چنان که ولی تو گفت. لذا ما گفته‌ایم که اگر ولی امر ما یعنی امام معصوم ما، اگر رسول اکرم صلی الله علیه و آله بگوید آقا نماز نخوانید، مثلاً اگر بگوید امروز نماز عصرتان را نخوانید، واجب است که نخوانیم. حضرت امیر علیه السلام نشسته بود رسول اکرم صلی الله علیه و آله در وقت نماز عصر آمد سرش را گذاشت روی زانوی علی بن ابیطالب علیه السلام خوابید. علی بن ابیطالب علیه السلام از جا تکان نخورد؛ ماند تا نماز قضا شد. علی علیه السلام از نماز تخلف کرده است یا نه؟ نه، این عین الطاعة است. چون آن صاحب نماز به او گفته بمان.

اصلاً این جا تکلیف به نماز نداشته تا بگوییم قضا است، اداء است. ما تکلیف به نماز را از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌گیریم. اگر گفت بخوان می‌خوانیم، اگر گفت نخوان نمی‌خوانیم.

کانال اطاعت «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۲ ... «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»^۳ است. همین جوری کسی بگوید من می‌خواهم اطاعت کنم نمی‌شود. اطاعت وقتی است که از این کانال بگذرد. امروز اطاعت خدا از طریق

۱- بحار الأنوار/ج ۸۹/ص ۲۷۹

۲- نساء/۵۹

۳- همان/۸۰

اطاعت امام زمان علیه السلام میسر است. راهی به غیر از این نیست. راهی غیر از این نداریم. عقلاً راه ندارد و هم چنین شرعاً. در داستان حضرت امیر علیه السلام ، آفتاب غروب کرد، نه این که بیاییم توجیه کنیم بگوییم نخیر حتماً آفتاب غروب نکرده؛ نه، صبر کرد تا آفتاب غروب کرد؛ این به دستور خدا بود. « وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ». حضرت رسول صلی الله علیه و آله همین طوری نبود که بی خودی خوابش ببرد؛ این جا خسته بوده است و خوابش ببرد. به او گفتند که بیا این جا امروز این کار را بکن. سرت را بگذار روی زانوی علی بن ابیطالب علیه السلام ما تو را به خواب می بریم. « انا أنیمک وَاَنَا أوقظک ». ۲. بعد برخاست دستور آمد که بگو خورشید به جای قبلیاش برگردد تا علی علیه السلام نمازش را بخواند.

چقدر این نماز علی بن ابیطالب علیه السلام در درگاه خدا ارزش دارد که تمام این جهان خلقت برمی گردد به جای خودش تا علی علیه السلام نماز اول وقتش را بخواند. این یعنی علی بن ابیطالب علیه السلام اصلاً تکلیف به نماز نداشت؛ نه این که قضا شد؛ نه این که خدا بخشید. نه این نیست. اصلاً تکلیف به صلات نیست.

این نکته مهمی است که آن طاعت، طاعت است، آن عبادت، عبادت است که با امر ولی، با دستور او حاصل می شود.

روایتی را در اینجا می خواهیم نقل کنیم که در منابع اهل سنت هم آمده، منتها در منابع ما زیاد آمده است. می توانید رجوع کنید به کتاب وسائل، باب وقت صلاه العشاء. روایت این گونه است که روزی رسول اکرم صلی الله علیه و آله ، نماز عشايش را عقب انداخت. نماز عشا را قریب نیمه شب نخواند؛ عقب انداخت. خلیفه دوم مرتب، می آمد دم حجره رسول اکرم صلی الله علیه و آله در می زد، صدا می کرد که « يَا رَسُولَ اللَّهِ نَامَتِ النِّسَاءُ نَامَتِ الصَّبِيَّانُ ذَهَبَ اللَّيْلُ ». آخر تا کی می خواهی نماز نخوانی. بیا برو بیرون نمازت را بخوان، مردم منتظرند نماز بخوانی. دو بار، سه بار. بعد حضرت صلی الله علیه و آله آمد بیرون. این نص روایت است که فرمود: « إِنَّهُ لَيْسَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُونِي وَلَا تَأْمُرُونِي إِئْمَا عَلَيْكُمْ أَنْ تَسْمَعُوا وَتَطِيعُوا ». ۳. حق ندارید من را اذیت بکنید؛ شما باید گوش به

۱- نجم / ۳

۲- مرآة العقول، ج ۲، ص ۲۲۷

۳- الوسائل، الباب ۲۱، من أبواب المواقیف، ذیل ح ۱

فرمان باشید. من صاحب نماز هستم، من می فهمم کی نماز بخوانم. حضرت صلی الله علیه و آله می خواست به مردم نشان بدهد نماز به موقع خواندن، تبدیل به تکلیف نشود؛ بدانند که می توانند نمازشان را عقب بیندازند. تا اگر کسی نرسید، نمازش او آخر وقت شد این هم بشود « صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي »^۱. گاهی این جور است. گاهی امام می آید نمازش را عقب می اندازد، به آخر وقت می اندازد، تا آن کسی که وقت نمی کند اول وقت نماز بخواند، نمازش می افتد آخر وقت، او هم اقتدائاً به رسول الله صلی الله علیه و آله نمازش را بخواند. او هم نماز « كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي » را بخواند. او مشرّع است، او صاحب کار است. آخر تو که حق نداری بیایی بگویی چرا بیرون نمی آیی نمازت را بخوانی. خلاصه شرط اطاعت، شرط قبول اطاعت، این است که طاعت از کانال اطاعت ولی امر الهی بگذرد.

فضل مسجد کوفه و فضل الصلاه فيه

گذشت که حضرت آدم عليه السلام اولین کسی است که مسجد کوفه را بنا کرده است و در آن مسجد، نماز به پا داشته. شیث و دیگر اولاد حضرت آدم عليه السلام و همه نبیین: ، در مسجد کوفه نماز خوانده‌اند. این از خصوصیات مسجد کوفه است که همه انبیاء: بلکه همه اوصیاء در مسجد کوفه نماز پیا داشته‌اند. همچنین بیان شد که در جریان طوفان نوح عليه السلام مسجد کوفه هدم شد، تخریب شد. بیان شد که اصلاً مسجد کوفه قبل از هدم، خانه حضرت نوح عليه السلام بوده است. اصلاً خانه حضرت نوح عليه السلام در خود مسجد کوفه بوده و فار التتورد در اینجا بوده است. این تنور در خود خانه حضرت نوح عليه السلام بوده است و آن عجوزی که خبر داد از فوران تنور طبق آن چه از روایات استفاده می‌شود همسر خود نوح عليه السلام بوده است و از همان جا طوفان شروع شد. حتی گفتیم که وقتی تنور فوران کرد حضرت نوح عليه السلام اول کار این فوران را مهر کرد. در روایت داریم که مهر کرد؛ اما چطور مهر کرده نمی‌دانیم اما معلوم می‌شود که مهر کرده است. ظاهراً سر تنور را به نام خدا گذاشت و تنور از آن فوران، موقتاً باز ایستاد تا تمام آن چه را باید در کشتی بگذارند سوارشان کند.

همه را وقتی سوار کرد «وَايَهُ لَهُمْ اَنَا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلِكِ الْمَشْحُونِ» این فلک مشحون وقتی مشحون شد، پر شد آن وقت این مهر را از سر تنور برداشت، فوراً شروع شد، خودش هم سوار کشتی شد. بعد هم گفتیم که در زمان عمالقه باز هم یک بار دیگر هدم شده و دوباره تجدید بنا شده است، این را توضیح دادیم. بحث دوم از مباحث مربوط به مسجد کوفه، فضل مسجد الکوفه و فضل جایگاه مسجد کوفه در شریعت ماست.

روایات زیادی دال بر فضیلت مسجد کوفه وارد شده و این که بعد از مسجد الحرام و مسجد النبی ﷺ افضل المساجد، مسجد کوفه است. از جمله مرحوم کلینی در کافی بسنده عن الإمام الباقر (علیه السلام) «قَالَ: مَسْجِدُ كُوفَانَ... گاهی از کوفه به کوفان تعبیر می شود. مَسْجِدُ كُوفَانَ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ صَلَّى فِيهِ أَلْفُ نَبِيِّ وَ سَبْعُونَ نَبِيًّا... هزار و هفتاد نفی در این مسجد نماز گذاشتند. وَ مَيِّمَنَّتُهُ رَحْمَةٌ وَ مَيْسَرَتُهُ مَكْرٌ... گویا مسجد الکوفه چنین بوده که اهل ولاء و مؤمنین بیشتر در سمت راست مسجد خانه بنا کرده بودند و در آن جا بودند. در سمت چپ مسجد قصر الإماره و حول و حوش این هم ابنیه مربوط به اهل نفاق بوده است. لذا است که می فرماید میسره مسجد مکر است. مَيِّمَنَّتُهُ رَحْمَةٌ وَ مَيْسَرَتُهُ مَكْرٌ فِيهِ عَصَا مُوسَى... آیا مقصود از عصای موسی (علیه السلام)، واقعاً خود عصای موسی (علیه السلام) است که در جایی از مسجد دفن شده است یا نه؟ محتمل است به این معنی باشد. وَ شَجَرَهُ يَقْطِينٌ... مراد از شجره یقطین همان درختی است که بر حضرت یونس روید. «وَ أَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ * وَ أَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ»^۲. نهنگ، حضرت یونس (علیه السلام) را به دستور خدا از شکمش بر ساحل آب بیرون انداخت؛ این ساحل، همان مسجد کوفه بوده است. از خیلی از قرائن تاریخی استفاده می کنیم که جنوب عراق همه اش آب بوده و این عراق گفتنش هم به دلیل این بوده که منطقه ای از همین جنوب عراق را جزائر می نامیدند. این آقایانی که می گویند جزائری، مثلاً آقای موسوی جزائری، سید نعمت الله جزائری، همین منطقه جنوب بصره یعنی تقریباً شمال بصره و هم

۱- پس/۴۱

۲- صافات/۱۴۶ و ۱۴۷

چنین منطقه غرب خوزستان این‌ها همه جزیره جزیره بوده است و این طائفه اهل این مناطق بوده‌اند. یعنی همه این جاها آب بوده و بعداً قطعاتی از زمین از آب بیرون آمده است. لذا به این منطقه می‌گفتند جزائری. این جزائری‌هایی که معمولاً در کتب حدیث، در کتب علمی خود ما از آنها نام برده شده اهل این منطقه هستند.

در یک بخشی از بخش‌های تاریخ، این آب ادامه داشته تا نزدیکی‌های همان نجف و کوفه و این جاها را تقریباً آب فرا می‌گرفته است. لذا این که حضرت یونس علیه السلام را ماهی، آن حوت یا نهنگ، در کوفه، از شکمش بیرون انداخت و این که حضرت یونس علیه السلام در مسجد کوفه از آن شکم نهنگ بیرون آمد این مستبعد نیست. و در همان جا شجره یقطین بر او روئیده است. که فرمود «وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجْرَةً مِنْ يَاقُوتِينَ». فِيهِ عَصَا مُوسَى وَ شَجْرَةُ يَاقُوتِينَ وَ خَاتَمُ سُلَيْمَانَ وَ مِنْهُ فَارَ التَّنُّورِ * وَ نُجْرَتِ السَّفِينَةِ... کشتی نوح هم در همین مسجد ساخته شده، به اصطلاح، نجاری شده، درودگری شده است. «و نُجْرَتِ السَّفِينَةِ» یعنی نجاری شدن؛ ساختن چیزی از چوب را می‌گویند نجر یا نجاری کردن، درودگری.

لذا در آن روایتی که امام صادق علیه السلام خواندیم گفتند حضرت صادق علیه السلام که همه این منطقه، منطقه خارج از مسجد کوفه فعلی است فرمودند این‌ها همه جزو مسجد بوده است. وَ هِيَ صُرَّةُ بَابِلَ... صُرَّةُ یعنی ناف. ناف بابل همین مسجد کوفه است. وَ هِيَ صُرَّةُ بَابِلَ وَ مَجْمَعُ الْأَنْبِيَاءِ ع... مسجد الکوفه مجمع انبیاء علیهم السلام است.

« انواع انتظار

ما این را قبلاً گفته‌ایم که خلیفه بالاصل خداوند، خود وجود مقدس رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است و از حضرت آدم علیه السلام گرفته تا انبیای پیش از وجود مقدس رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم همه خلفای رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هستند یعنی همه جانشینان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اند منتها جانشینان قبل از او از نظر زمانی. همان طوری که بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز اولیای خدا با خلفای بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هم، خلفای رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هستند.

منتها خلفای قبل از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خلفای تمهیدی هستند و خلفای بعد از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خلفای امتدادی هستند یعنی خلافت خلفای بعد از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همان خلافت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است ولی خلافت خلفای قبل از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خلفای تمهید برای خلافت کبرای رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. و لذا منتظر مانده‌اند. انتظار را هم گفتیم، مسأله مهمی است. انتظار چند مرحله است. اولین انتظار، انتظار خود خلق عالم بود: «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً». این جاعل یعنی در آینده من این کار را خواهم کرد؛ این مرحله انتظار است. همه فرشتگان، همه عالم هستی در انتظار خلیفه خدا بودند؛ موجودی به نام آدم که این خلافت علی الأرض را بر عهده بگیرد ولو بالنیابه عن النبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این مرحله انتظار اول است.

مرحله انتظار دوم، از بعد خلق عالم شروع می‌شود تا ظهور نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و این حادثه بزرگی است؛ یعنی اینها مقاطع اصلی آفرینش هستند. در سوره جن آمده است که وقتی که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ظهور پیدا کرد چه اتفاقاتی برای آسمان‌ها افتاد: «وَ أَنَا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَصَدًا * وَ أَنَا لَا نَدْرِي أَ شَرٌّ أُرِيدُ بِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا»^۱. حادثه عجیبی بوده که همه جهان آفرینش، منتظر این حادثه بوده‌اند. این مرحله انتظار دوم است. «وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَ أَقْرَرْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ»^۲. در عالم ذر، از پیغمبران، تعهد گرفته شده و اینها هر کدام موظف بودند پیغمبر را معرفی کنند به پیغمبر بعدی تا برسد به حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام و حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام «وَ إِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيِ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ»^۳.

۱- بقره/۳۰

۲- جن/۹ و ۱۰

۳- آل عمران/۸۱

۴- صف/۶

به هر حال مرحله انتظار دوم، انتظار و ظهور حضرت رسول اکرم ﷺ بوده است. واقعاً این مرحله مرحله انتظار بوده است؛ همه رسل و همه انبیاء مبشّر بودند؛ قوم خودشان و ملت خودشان را بشارت می‌دادند که یک چنین حادثه‌ای اتفاق خواهد افتاد.

مرحله سوم انتظار، انتظار وجود مقدس ولی عصر ﷺ است.

و مرحله آخر انتظار هم، انتظار روز قیامت و انتظار بهشت برای مؤمنان است. اینها چهار مرحله از مراحل انتظار است که تقریباً می‌شود گفت اصلاً کل عالم آفرینش بر این چهار مرحله انتظار، مبتنی بوده و خواهد بود. این انتظار ظهور حضرت ولی عصر ﷺ یعنی انتظار فرج. دعا‌های زیادی ما را به انتظار فرج، فرا میخوانند.

این مراحل انتظار که مراحل مهمی از مراحل آفرینش است. در هر مرحله‌ای از مراحل انتظار یک مسجد مرکزی داریم که مسجد مرکزی اول مسجد الحرام است، مسجد مرکزی دوم مسجد الرسول ﷺ است، مسجد مرکزی سوم مسجد الکوفه است و مسجد مرکزی چهارم هم مسجد الاقصی است که خدا می‌فرماید «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى»^۱ از مسجد الاقصی، حضرت ﷺ، معراج کردند. نکته این اسراء از مسجد الحرام به مسجد الاقصی این بوده است که خدای متعال، تمام سیر جهان آفرینش تا روز قیامت را در این مسیر به حضرت ﷺ نشان بدهد. در این مسیر از المسجد الحرام تا مسجد اقصی تمام حوادث دنیوی از دید حضرت گذشته است. بعد حضرت ﷺ، در معراج، در حقیقت یک سیر عالم آخرتی داشته‌اند. تمام حوادث عالم آخرت هم به حضرت ﷺ، در حرکت معراجی نشان داده شده است.

« روایت دیگر در باب فضیلت مسجد کوفه »

«ما رواه العیاشی فی تفسیره عَنْ هَارُونَ بْنِ خَارِجَةَ عَنِ الصَّادِقِ ﷺ قَالَ ﷺ فِي حَدِيثٍ: مَا بَعْدَ الْمَسْجِدَيْنِ أَفْضَلُ مِنْ مَسْجِدِ كُوفَانَ»^۲. بعد از مسجد الحرام و

۱- اسراء/۱

۲- بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۴۰۴

مسجد النبی ﷺ هیچ مسجدی افضل از مسجد کوفه نیست.

« روایت سوم در باب فضیلت مسجد کوفه

«وَرَوَى الْكَلْبِيُّ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الصَّادِقِ (عليه السلام) عَنْ امير المؤمنين صلوات الله عليه في حديث عن مسجد الكوفة قال: مَا دَعَا فِيهِ مَكْرُوبٌ بِمَسْأَلَةٍ فِي حَاجِهِ مِنَ الْحَوَائِجِ إِلَّا أَجَبَهُ اللَّهُ وَفَرَّجَ عَنْهُ كُرْبَتَهُ»^۱.

یک چنین جایگاهی این مسجد دارد. هیچ کسی نیست که محتاج بشود، نیازمند بشود و در این مسجد دعا کند و از خدا قضاى حاجتش را بخواهد مگر آن که به حاجتش برسد و دعای او اجابت شود.

« روایت چهارم در باب فضیلت مسجد کوفه

«رَوَى الْكَلْبِيُّ عَنِ أَبِي بَصِيرٍ عَنِ الصَّادِقِ ع قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ نِعْمَ الْمَسْجِدُ مَسْجِدُ الْكُوفَةِ صَلَّى فِيهِ أَلْفُ نَبِيٍّ وَ أَلْفُ وَصِيٍّ وَ مِنْهُ فَارَ التَّنُورُ وَ فِيهِ نُجْرَتِ السَّفِينَةِ مَيْمَنَتُهُ رِضْوَانُ اللَّهِ وَ وَسَطُهُ (که خود مسجد باشد) رَوْضَةُ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ وَ مَيْسِرَتُهُ مَكْرٌ فَقُلْتُ لِأَبِي بَصِيرٍ مَا يَعْْنِي بِقَوْلِهِ مَكْرٌ... یعنی چی که می گویی میسرته مکر؟ قَالَ يَعْْنِي مَنَازِلَ السُّلْطَانِ»^۲. الف لامها، قاعدتاً عهد ذهنی است، عهد ذکری که نمیتواند باشد. همه می دانیم سفینه، سفینه نوح است. وقتی می گوید «نجرت السفینه» یعنی همان سفینه معهوده ذهنی.

« روایت آخر در باب فضیلت مسجد کوفه

«عن المجلسي عن مزار الشهيد و المزار الكبير ايضاً رَوَى أَنَّهُمَا رَوَايَا عَنْ أَبِي حَمَزَةَ الثَّمَالِيِّ^۳ قَالَ: بَيْنَا أَنَا قَاعِدٌ يَوْمًا فِي الْمَسْجِدِ...» در اثنای این که من در مسجد نشسته بودم یعنی مسجد کوفه، «عِنْدَ السَّابِعَةِ» یعنی نزد ستون هفتم مسجد نشسته بودم، «إِذَا بَرَجُلٍ مِمَّا يَلِي أَبْوَابَ كِنْدَةَ...» این ستون که گفته می شود، ستون سقف نیست؛ سابقاً در مسجد کوفه در صحن مسجد ستون ستون بود. این ستون ها اشاره

۱- کافی، ج ۳، ص ۴۹۳

۲- همان، ص ۴۹۲

۳- همین ابو حمزه ثمالی معروف که از خواص اصحاب امام سجاد (عليه السلام) و امام باقر (عليه السلام) هم بوده است.

به مقامات انبیاء علیهم السلام و مقامات ائمه اطهار علیهم السلام بود؛ به عنوان علامت، ستون گذاشته بودند؛ علامت مقام نماز یک نبی، یا مقام نماز یک ولی. لذا گفته می‌شد عند السابعة یا استوانه سابعه. معنی استوانه سابعه این نیست که یعنی سقف داشته، و این ستون‌ها ستون آن سقف بوده، نه. ستون بوده فقط برای علامت گذاشته بودند. ایشان می‌گویند که نشسته بودم عند السابعة یعنی الاستوانه السابعة. «إِذَا بَرَجُلٍ مِمَّا يَلِي أَبْوَابَ كِنْدَةَ...» مسجد کوفه مسجد بزرگی بوده یکی از درب‌ها به طرف عشیره کِنْدَه باز می‌شده است. اصلاً یا هر دری به طرف عشیره‌ای باز می‌شده یا به نامی معروفی بوده است، مثل باب الفیل. خلاصه ابواب کِنْدَه یعنی آن درهایی که به طرف محل عشیره کِنْدَه باز می‌شده که معمولاً درهای غربی بوده است. من در ذهنم این گونه است که هنوز به این محله - محله‌های واقع در غرب مسجد کوفه - کِنْدَه گفته می‌شود؛ لذا کندی‌ها غالباً کوفی هستند. این فیلسوف معروف را کندی می‌گویند، چون از همین محل بوده است. «إِذَا بَرَجُلٍ مِمَّا يَلِي أَبْوَابَ كِنْدَةَ قَدْ دَخَلَ...» این جا ادامه میدهد که شخصی، داخل مسجد کوفه شد و شروع کرد به نماز خواندن. دعای امام سجاد علیه السلام را هم نقل می‌فرماید؛ «ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ، فَتَأَمَّلَتْهُ...» او مشغول دعا بود و مشغول مناجات با خدا، تمام که کرد رفتم نزدیک نگاه کردم دیدم عجب این علی بن الحسین علیه السلام است. «فَتَأَمَّلْتُهَ فَإِذَا هُوَ مَوْلَايَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، فَانْكَبْتُ عَلَى يَدَيْهِ أُقْبِلُهُمَا» خم شدم روی دست حضرت دست را بیوسم. «فَنَزَعُ يَدَهُ مِنِّي» دستش را کنار کشید. «وَأَوْمَأَ إِلَيَّ بِالسُّكُوتِ» یعنی حضرت می‌خواست شناخته نشود. «فَقُلْتُ: يَا مَوْلَايَ أَنَا مَنْ قَدْ عَرَفْتَهُ فِي وَلَائِكُمْ» من همانم که شما می‌شناسید که من اهل ولایت شما هستم، اهل ولایت شما هستم «فَمَا الَّذِي أَقْدَمَكَ إِلَيَّ هَاهُنَا» چه چیز سبب شد که شما به مسجد کوفه تشریف بیاورید. «فَقَالَ: هُوَ لِمَا رَأَيْتَ» همین که دیدی. یعنی همین نماز و دعا و این‌ها، آن چیزی بود که من را به این جا آورد. معلوم است که حضرت فقط به قصد نماز و دعا توی مسجد کوفه آمده است.

حضرت از مدینه آمده بودند. احتمالاً زیارت جدش امیرالمؤمنین علیه السلام و زیارت سید

الشهداء عليه السلام رفته بودند، بعد در برگشت، به مسجد کوفه هم می‌روند.

« فضیلت نماز در مسجد کوفه

در بحث فضیلت نماز در مسجد کوفه، چند دسته روایت داریم. همان طوری که در باب مسجد الرسول صلی الله علیه و آله و مسجد الحرام روایات متنوعی داشتیم. یعنی درجات مختلفی از ثواب را برای نماز مقرر کرده بودند. در این جا هم، روایات متنوعی داریم.

« نمونه‌ای از روایات دسته اول

دسته اول از روایات، روایاتی با این مضمون هستند که در مسجد الکوفه، نماز واجب معادل هزار نماز و نماز نافله معادل پانصد نماز است.

«مرحوم کلینی رحمه الله یروی بإسنادٍ مُعْتَمَدٍ عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام: قَالَ لِهَارُونَ بْنِ خَارِجَةَ..» از شیعیان حضرت هستند «يَا هَارُونَ بْنَ خَارِجَةَ كَمْ بَيْنَكَ وَبَيْنَ مَسْجِدِ الْكُوفَةِ» فاصله محل سکونتت با مسجد کوفه چقدر است؟ «يَكُونُ مِيْلًا؟» فاصله تو بین خانه تو و بین مسجد کوفه یک میل می‌شود؟ «قُلْتُ لَا. قَالَ فَتُصَلِّي فِيهِ الصَّلَوَاتِ كُلَّهَا؟» آیا همه نمازهایت را توی مسجد کوفه می‌خوانی؟ «قُلْتُ لَا. فَقَالَ أَمَا لَوْ كُنْتُ بِحَضْرَتِهِ لَرَجَوْتُ أَلَّا تَفُوتَنِي فِيهِ صَلَاةً» فرمود اگر من مثل تو بودم یا جای تو را داشتم و نزدیک مسجد کوفه بودم امید داشتم و تلاش می‌کردم که هیچ نمازی از من فوت نشود مگر این که در مسجد کوفه این نماز را برگزار کنم. «وَتَذَرِي مَا فَضَّلَ ذَلِكَ الْمَوْضِعَ» می‌دانی چه فضیلتی دارد مسجد کوفه؟ «مَا مِنْ عَبْدٍ صَالِحٍ وَ لَا نَبِيٍّ إِلَّا وَقَدْ صَلَّى فِي مَسْجِدِ كُوفَانَ»

مراد از عبد صالح در روایات

در بسیاری از کاربری‌های واژه عبد صالح، مراد از عبد صالح، ائمه اطهار عليهم السلام یا اوصیاء و انبیاء: است. عبد صالح، یک اصطلاح است، تنها مراد معنای لغوی و عادی آن نیست. «أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِي الصَّالِحُونَ»، «السلام علينا و علی عباد

الله الصالحین». واژه عباد صالح یا عبد صالح واژه‌ای است که اگر کسی با فرهنگ روایات و با روایات انس داشته باشد، با کاربری‌های عبد صالح آشنا باشد، با روایات و آیات کریمه قرآن، به تدریج به این نتیجه می‌رسد که هر جا کلمه عبد صالح به کار می‌برند معمولاً مراد ائمه اطهار علیهم‌السلام یا سایر اوصیاء انبیاء هستند.

اگر واژه عبد صالح، شامل بقیه باشد به دلیل تبعیت است. یعنی گاهی عباد صالحین که گفته می‌شود شامل اتباع ائمه علیهم‌السلام هم می‌شود اما به لحاظ تبعیت است. یعنی چون تبعیت از آن عبد صالح دارند همه اینها می‌شوند عباد الله الصالحین. عباد الله الصالحین به واسطه تبعیت از آن عبد صالحی است که خدای متعال به عنوان خلیفه خود بر روی زمین مقرر فرمود.

لذا می‌خواهم عرض کنم در جمله «مَا مِنْ عَبْدٍ صَالِحٍ وَلَا نَبِيٍّ...»، مراد ظاهراً این نیست که یعنی هر بنده خوب خدا توی مسجد کوفه نماز خوانده، نه. مراد از عبد صالح یعنی یک وصی، یک نبی.

«مَا مِنْ عَبْدٍ صَالِحٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا وَقَدْ صَلَّى فِي مَسْجِدِ كُوفَانَ حَتَّىٰ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص لَمَّا أُسْرِيَ اللَّهُ بِهِ قَالَ لَهُ جَبْرَائِيلُ عليه السلام أَ تَدْرِي أَيُّنَ أَنْتَ السَّاعَةَ يَا رَسُولَ اللَّهِ» وقتی حضرت رسول صلی الله علیه و آله را به اسراء بردند حضرت علیه السلام، در اثناء این مسیر، به مسجد کوفه فرود آمده و آن جا نماز گذاشته است.

« چگونگی اسراء و معراج »

عرض شد که سفر عجیب الهی رسول اکرم صلی الله علیه و آله دو بخش داشته؛ یک بخش آن اسراء است، یک بخش آن معراج است. اسراء سیر دنیوی رسول اکرم صلی الله علیه و آله است که این اسراء از مسجد الحرام است به مسجد الاقصی «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ». معراج، از آن جا به بالا رفتن است، به آسمان‌ها رفتن است. در این سیر آسمانی رسول اکرم صلی الله علیه و آله علاوه بر این که آیات آسمانی الهی را دیدند و از نزدیک مشاهده کردند، به «قَابِ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى»^۲ هم رسیدند. در معراج، تمام جریانات روز قیامت و عالم آخرت را

۱- اسراء / ۱

۲- نجم / ۹

از نظر حضرت گذرانیدند؛ معذبین فی النار و منعمین در بهشت، درجات بهشتیان و درکات جهنمیان از همه این‌ها حضرت ﷺ مطلع شد و همه اینها را به حضرت ﷺ به شکلی نشان دادند. البته به داستان اسراء در سوره اسراء اشاره شده و به معراج در سوره نجم؛ «وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ * مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَ مَا عَوَىٰ... ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ * فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ * مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ» تا آن آخر آیات. البته به لفظ معراج اشاره نشده اما از روایات استفاده می‌شود. لذا این «اسری به» که گفته می‌شود مربوط به همان سیر دنیوی رسول اکرم ﷺ است که از مسجد الحرام حضرت ﷺ را به مسجد الاقصی بردند.

البته ما از روایت استفاده می‌کنیم که معراج، مکرر اتفاق افتاده لکن در این سیر ویژه‌ای که در زمان خاص، آن شب خاص، شب اسراء، شب معراج، آن زمان خاص، رسول اکرم ﷺ سیر جامعی داشته که این سیر دو بخش داشته است؛ یک سیر دنیوی بوده که از مسجد الحرام الی المسجد الاقصی است؛ سیر دیگر، از مسجد الاقصی به بالا و از آن جا دوباره برگشته به مسجد الحرام یا به همان خانه أم‌هانی. این نکته هم باید دانسته شود که هر دو بخش این سفر، "بعبد" بوده نه "بروحه". سوره "و النجم" می‌گوید که «ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى» نگفت ثم "دنت روجه فتدلت". این کار کار خداست، کار من و شما نیست که بخواهیم بگوئیم رفتن جسم مشکل است، روح باید برود. ما هیچ جا نداریم "بروحه"، در قرآن و سنت این است که «عُرج به»، «اسری به». حالا این کار خداست ما چه می‌دانیم خدا وقتی می‌خواهد بنده‌اش را ببرد بالا چگونه بالا می‌برد. این کار خدا است، کار خدا به شکل کار من و شما که نیست. کارش شبیه کار آدم‌ها نیست. «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ». عقل می‌گوید خدا قادر علی کل شیء است، دلیل هم گفته خداوند، خود رسول اکرم ﷺ را بالا برده است اما از کیفیت آن بیخبریم. خدا از آصف بن برخیا که عاجزتر نیست. او تخت بلقیس را به یک چشم بر هم زدن از این طرف دنیا بیاورد به آن طرف دنیا، نه تخت به هم بخورد، نه شکلش به هم بخورد، نه رنگش به هم بخورد، نه میخش در بیاید، نه کج بشود. آیا آصف بن برخیا که می‌تواند این تخت به آن بزرگی را از این طرف دنیا به آن طرف دنیا به یک چشم بر هم زدن بیاورد،

خدا نمی‌تواند این کار را بکند که بنده‌اش را هر جا می‌خواهد ببرد. مسأله اسراء و معراج، عجیب‌ترین حوادث تاریخ است. نمی‌دانم چرا در بین ما به این حادثه بزرگ، اهمیت چندانی داده نشده است؟ باید ما برای مسأله معراج، جشن بگیریم و آن را برای مردم تبیین کنیم. احادیث معراجیه، بسیار مهم، مربی و سازنده است. احادیث معراجیه برای مردم خوانده بشود، احادیث مربوط به اسراء خوانده بشود. خیلی از این احادیث معراجیه، احادیثی است که حوادث آخر الزمان در آن آمده و این که چه اتفاقاتی خواهد افتاد.

۲۷ رجب معروف است به عنوان این که روز اسراء و معراج جامع حضرت ﷺ است. در ادامه روایت اول، این گونه آمده است: «أَتَدْرِي أَيْنَ أَنْتَ السَّاعَةَ يَا رَسُولَ اللَّهِ» جبریل، به رسول خدا ﷺ عرض کرد می‌دانید شما الان کجا هستید؟ «أَنْتَ مُقَابِلَ مَسْجِدِ كُوفَانَ قَالَ فَاسْتَأْذِنُ لِي رَبِّي حَتَّى آتِيَهُ فَأُصَلِّيَ فِيهِ رُكْعَتَيْنِ» از خدا اجازه بگیر تا پایین بروم و دو رکعت نماز در این مسجد بخوانم. «فَاسْتَأْذَنَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَأْذَنَ لَهُ وَإِنَّ مَيْمَنَتَهُ لَرَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ وَإِنَّ وَسْطَهُ لَرَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ وَإِنَّ مَوْخَرَهُ لَرَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ وَإِنَّ الصَّلَاةَ الْمَكْتُوبَةَ فِيهِ لَتَعْدِلُ أَلْفَ صَلَاةٍ وَإِنَّ النَّافِلَةَ فِيهِ لَتَعْدِلُ خَمْسِمِائَةَ صَلَاةٍ وَإِنَّ الْجُلُوسَ فِيهِ بِغَيْرِ تِلَاوَةٍ وَلَا ذِكْرِ لِعِبَادَةٍ» همین نشستن در مسجد کوفه، عبادت است. این را ما بعدها بحث می‌کنیم که خود نشستن در مسجد، هر مسجدی تا چه رسد مسجد کوفه، عبادت است. «وَلَوْ عَلِمَ النَّاسُ مَا فِيهِ لَأَتَوْهُ وَلَوْ حَبَوًّا» اگر مردم می‌دانستند چه خیر و برکتی در این مسجد وجود دارد سینه‌خیز هم که شده، می‌آمدند. حتی سینه‌خیز هم مردم حاضر بودند خودشان را به این مسجد برسانند.

« روایات دسته دوم

دسته دوم، روایاتی بود که ثواب نماز در مسجد کوفه را تعدل حجه میدانست. نماز واجب، معادل یک حج است و نافله در مسجد کوفه معادل یک عمره است.

« روایات دسته سوم

دسته سوم، روایاتی با این مضمون بود که صلات به طور مطلق - اشاره به نافله و یا فرضیه ندارد- در مسجد کوفه، معادل هزار نماز است.

« نمونه‌ای از روایات دسته چهارم

دسته چهارم با این مضمون است که نماز در مسجد کوفه معادل بیست و پنج هزار نماز در غیر مسجد کوفه است.

مرحوم سید فضل الله راوندی در نوادر نقل می‌کند «بِاسْنَادِهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ عَنِ النَّبِيِّ فِي حَدِيثٍ: أَنَّ الصَّلَاةَ بِالْكُوفَةِ (که ظاهراً مراد مسجد کوفه است) بِخَمْسٍ وَعِشْرِينَ أَلْفَ صَلَاةٍ» بیست و پنج هزار نماز است. خب این هم یک دسته هست که معادل بیست و پنج هزار نماز است.

« نمونه‌ای از روایات دسته پنجم

دسته پنجم، روایاتی با این مضمون است که صلات در مسجد کوفه معادل هفتاد نماز است. «تَعْدِلُ سَبْعِينَ صَلَاةً فِي غَيْرِهِ مِنَ الْمَسَاجِدِ».

«فَقَدْ رَوَى ابْنُ قُولُوبَةَ بِإِسْنَادٍ صَحِيحٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ الْبَاقِرِ أَنَّهُ قَالَ لِأَبِي عُبَيْدَةَ: لَا تَدْعُ يَا أَبَا عُبَيْدَةَ...» أبا عبیده حذاء مراد است. «لَا تَدْعُ يَا أَبَا عُبَيْدَةَ الصَّلَاةَ فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ وَ لَوْ أَتَيْتَهُ حَبُوءًا فَإِنَّ الصَّلَاةَ فِيهِ بِسَبْعِينَ صَلَاةً فِي غَيْرِهِ مِنَ الْمَسَاجِدِ!».

نکته این تنوع در درجات ثواب را قبلاً بحث کردیم. گفتیم این تنوع یا به لحاظ حال مصلی است یا به لحاظ مکان صلات مصلی است یا این تنوع گاهی حداقل و حداکثر را بیان میکند. مثلاً یک روایت، حداقل ثواب نماز برای هر کسی که به هر شکل، نماز صحیحی در مسجد کوفه بخواند را بیان میکند و روایت دیگر، حداکثر را بیست و پنج هزار تعیین می‌کند. به هر حال، نماز در مسجد کوفه درجاتی دارد. از آن جایی که ائمه اطهار در احکام مبالغه نمی‌کردند و اصلاً مبالغه درست نیست، این درجات، مبالغه و برای بیان کثرت نیست. اینها حرف‌های جدی است. مبالغه یعنی غیر جدی. هر وقت گفتیم مبالغه یعنی جدّ در آن به کار نرفته است. حالا

اگر گفتیم جدّ به کار نرفته دیگر نمی‌توانیم از آن، حکم استنباط کنیم. خدای متعال، رسول اکرم ﷺ و ائمه اطهار "لیست فی امورهم مبالغه". کلام‌شان اغراق و مبالغه ندارد، نکته‌ای که این همه گفته شده است «وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ»^۱ چپه این دلیل است که شعر متقوم به عدم الجِد است. چون در شعر تخیل است، هزل هست، شعر آمیخته با عدم الجِد است. او منبع سخن حق است: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ»^۲. در روایت فرمود: «فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، مَا خَرَجَ مِنْهُ إِلَّا حَقٌّ»^۳. و به قول حافظ شعر خیلی قشنگی دارد:

جان فدای دهنش باد که در باغ نظر

چمن آرای جهان، خوش‌تر از این غنچه نبست

« فضیلت شدّ الرحال به مسجد کوفه

این‌طور نیست که هر مسجدی، در دایره حکم "تشدّ الرحال الیه" باشد. هر مسجدی این‌گونه نیست که بشود از راه دور، انسان، به قصد نماز در آن مسجد برود. دلیل باید باشد بر این که انسان، از راه دور به قصد نماز در آن مسجد برود. شدّ الرحال به جمکران یا حرم حضرت معصومه علیها السلام؟

در گذشته، در خصوص مسجد جمکران گفتیم که احوط این است که کسی که می‌خواهد از تهران یا شهرهای دیگر به قم برود، به قصد زیارت حضرت معصومه علیها السلام برود. آن جا برود و بعد، مسجد جمکران برود و از فضیلت نماز در مسجد جمکران استفاده کند. احوط این است؛ چون مسأله شدّ رحال خودش دلیل مستقل می‌خواهد که انسان، بتواند به خاطر یک عبادت، سفر کند.

البته در خصوص مسجد جمکران نباید نیت مردم را خراب کرد. به آنها باید گفت مناسب است وقتی آن جا می‌روید به قصد زیارت حضرت معصومه علیها السلام بروید که قطعاً ثواب زیارت حضرت معصومه علیها السلام چند برابر ثواب نماز در مسجد جمکران است.

۱- بیس/۶۹

۲- نجم/۳

۳- معالم المدرستین، السید مرتضی العسکری، ج ۲، ص ۵۶

گاهی گفته می‌شود که مردم این مسأله را نمیدانند و حتی زیارت حضرت معصومه علیها السلام هم نمی‌روند. باید گفت که این از کوتاهی‌های ما روحانیون است که سعی نمی‌کنیم مردم را هوشیار بار بیاوریم. باید مردم مخصوصاً متدینین‌شان را متأدب به آداب شرعی کنیم. این که متدینین، به یک چیزهایی از پیش خودشان عمل کنند که درست نیست. اگر بی‌سوادها، در امور دین مردم را اداره کنند، این فاجعه است. فاجعه است که بی‌سوادها مردم را در امور دین‌شان توجیه کنند. فاجعه است که سر نخ کار، دست بی‌سوادها و دست زنان جلسه‌ای و دست آدم‌های بی‌اطلاع از مبانی دین بیفتد. اما نباید طوری هم توضیح بدهیم که ما را از مسجد بیرون کنند. به هر حال، باید متوجه حال عوام بود. به تدریج و با یک سبق و سیاق معقول و متینی باید به مردم تفهیم کرد که به هر حال باید آداب را به طور درست و شرعی بدانند و عمل کنند. ما این را قبلاً هم گفتیم که حرمت و جایگاه مسجد به امام است، مسجد، حرمتش به همین امامزاده‌ها است. اینها هستند که حرمت دارند و مسجد از اینها حرمت پیدا می‌کند. امام معصوم علیه السلام در خصوص حضرت معصومه علیها السلام می‌فرماید: «مَنْ زَارَهَا فَلَهُ الْجَنَّةُ» هم از حضرت رضا علیه السلام آمده است، هم از حضرت جواد علیه السلام حیف نیست آدم از این جا بلند بشود برود قم و این توفیق را از خود سلب کند؟ من شنیدم بعضی‌ها می‌روند مسجد جمکران نماز می‌خوانند بعد هم برمی‌گردند.

خلاصه، شدّ رحال یک مطلب است، استحباب صلات در مسجد یک مطلب دیگری است. یعنی ممکن است فرض کنیم نماز در مسجد فلان و فلان در مدینه مستحب باشد اما شدّ رحال به آن وارد نیست. شدّ رحال به مسجد النبی صلی الله علیه و آله است. ممکن است نماز در مسجدی خاص مثل مسجد برائای بغداد و... استحباب داشته باشد، اصلاً کل مکانِ صلی فیه معصوم یستحب الصلاه فیها اما هر مکانی شدّ رحال ندارد. شدّ رحال مخصوص مساجد اربعه است که برای صلات در خصوص آن مساجد، از راه دور شدّ رحال کنی و سفر کنی. این که مسجدی به دست امام یا دستور امام ساخته شود غیر از این است که به آن شدّ رحال بشود. در خصوص

کسی که می‌خواهد برود در مسجد گوهرشاد نماز بخواند هم همین مطلب است. باید به قصد زیارت حضرت رضا علیه السلام برود. آن جا برود، بعد برود مسجد گوهرشاد هم نماز بخواند.

به هر حال، یکی از مساجدی که یشدّ الیه الرحال مسجد کوفه است؛ يستحب این که از راه دور، انسان، برای خصوص نماز در مسجد کوفه شدّ رحال کند. روایات زیادی در این باب وارد شده است که تعدادی از روایات را در ادامه می‌آوریم:

روایت اول:

اولین روایت، روایت‌ها رو بن خارجه است که در آن روایت آمده بود که «وَلَوْ عَلِمَ النَّاسُ مَا فِيهِ (ما فی مسجد الکوفه) لَأَتَوْهُ وَ لَوْ حَبَوًّا» اگر مردم می‌دانستند که در مسجد کوفه چه خیر است یعنی چه اجر و ثوابی در این مسجد وجود دارد از راه دور سینه‌خیز به سمت این مسجد می‌آمدند. این دلالت بر استحباب قصد این مسجد برای نماز در آن دارد.

روایت دوم:

روایت دوم، روایت کلینی است به سند صحیح عن ابی حمزه الثمالی. ابو حمزه چنین نقل می‌کند که «إِنَّ أَوَّلَ مَا عَرَفْتُ عَلَيَّ بِنِ الْحُسَيْنِ ع...» اولین باری که من در باره علی بن الحسین علیه السلام چیزی شناختم و آشنا شدم این حادثه بود: «أَنِّي رَأَيْتُ رَجُلًا دَخَلَ مِنْ بَابِ الْفِيلِ...» می‌گویم مسجد کوفه بودم دیدم یک مردی از باب الفیل وارد مسجد کوفه شد «فَصَلَّى أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ...» چهار رکعت نماز برپا کرد، «فَتَبِعْتُهُ حَتَّى أَتَى بئرَ الزَّكَاةِ وَ هِيَ عِنْدَ دَارِ صَالِحِ بْنِ عَلِيٍّ وَ إِذَا بِنَاقَتَيْنِ مَعْقُولَتَيْنِ وَ مَعَهُمَا غُلَامٌ أَسْوَدٌ...» می‌گویم که دنبال کردم این شخص را تا از مسجد خارج شد و رفت سراغ شترش که سوار شتر بشود. دو شتر همراهش بود با این دو شتر یک غلام سیاهی بود. «فَقُلْتُ لَهُ...» به آن غلام سیاه گفتم: «مَنْ هَذَا فَقَالَ هَذَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع فَدَنَوْتُ إِلَيْهِ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ...» نزدیک حضرت شدم و به حضرت علیه السلام سلام کردم. «وَقُلْتُ لَهُ مَا أَقْدَمَكَ بِلَادًا قُتِلَ فِيهَا أَبُوكَ وَ جَدُّكَ...» چه عجب، قدم

گذاشتی به شهری که در این شهر، پدرت را کشتند، جدت را کشتند؟! «فَقَالَ زُرْتُ أَبِي وَصَلَّيْتُ فِي هَذَا الْمَسْجِدِ...» من به زیارت پدرم رفته بودم و در رجعت برای نماز در این مسجد آمدم. «ثُمَّ قَالَ هَا هُوَ ذَا وَجْهِي...»^۱. من آمدم نماز بخوانم حالا هم دارم برمی‌گردم. یعنی حضرت امام زین العابدین (علیه السلام) برای خصوص نماز در مسجد الکوفه راه را کج کرده بود که بیاید نماز بخواند و برود. این نشان دهنده این است که سفر برای خصوص نماز در مسجد کوفه بسیار مستحب است.

روایت سوم:

ابن قولویه در کامل الزیارات روایت می‌کند به سند صحیح از ابوعبیده حذاء از امام باقر (علیه السلام)، همان روایتی که قبلاً هم خواندیم «لَا تَدْعُ يَا أَبَا عَبِيدَةَ الصَّلَاةَ فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ وَ لَوْ أَتَيْتَهُ حَبْوًا فَإِنَّ الصَّلَاةَ فِيهِ بِسَبْعِينَ صَلَاةً فِي غَيْرِهِ مِنَ الْمَسَاجِدِ»^۲. روایت دیگری داریم که باز هم ابن قولویه به سند صحیح در کامل الزیارات روایت می‌کند: «عَنْ أَبِي جَعْفَرِ الْبَاقِرِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ: لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ لَأَعَدُّوا لَهُ الزَّادَ وَالرَّوْحِلَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ إِنَّ صَلَاةَ فَرِيضَةٍ فِيهِ تَعْدِلُ حَجَّةً وَ صَلَاةً نَافِلَةً تَعْدِلُ عُمْرَةً»^۳.

روایت چهارم:

روایتی هم داریم از حضرت امیر (علیه السلام) که مرفوعه است: «لَا تُشَدُّ الرَّحَالُ إِلَّا إِلَى ثَلَاثَةِ مَسَاجِدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ مَسْجِدِ الْكُوفَةِ»^۴. از این روایت استفاده می‌شود حتی شدّ رحال به مسجد الاقصی هم مندوبّ الیه نیست. ولی در روایاتی که از منابع اهل سنت آمده همین مطلب آمده که «لَا تُشَدُّ الرَّحَالُ إِلَّا إِلَى ثَلَاثَةِ مَسَاجِدَ» اما به جای مسجد کوفه «المسجد الاقصی»^۵ دارد. شدّ رحال به مسجد الاقصی در فقه ما اصلاً مندوبّ الیه نیست. اصلاً ما در روایت داریم که یک کسی آمده بود کوفه، به حضرت امیر (علیه السلام) برخورد کرد. حضرت امیر (علیه السلام) گفت

۱- کافی، ج ۱۵، ص ۵۷۶

۲- کامل الزیارات، ج ۱، ص ۲۷

۳- همان، باب ۸، ح ۳

۴- اعیان الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۵۶

۵- سیر اعلام النبلاء، ج ۹، ص ۳۶۸

آماده سفری؟ شدّ رحال کرده بود، مثلاً مرکبش را برای سفر آماده کرده بود. کجا می‌خواهی سفر بروی؟ گفت می‌خواهم بروم مسجد الاقصی نماز بخوانم. فرمود: راحله‌ات را بفروش و توشه‌ات را استفاده کن و در همین مسجد، نماز بخوان؛ ثوابش بیشتر است: «بِعْ رَاحِلَتَكَ وَكُلْ زَادَكَ وَصَلِّ فِي هَذَا الْمَسْجِدِ»^۱. ثواب صلات در مسجد کوفه، خیلی بیشتر از صلات در مسجد الاقصی است. در فقه ما دلیلی بر جواز اتمام صلات در مسجد الاقصی نداریم.

ما البته یک وجه جمعی داریم؛ این احتمال مطرح است که صلات در مسجد الاقصی آن وقتی که حضرت ولی عصر علیه السلام ظهور کند خصوصیت پیدا میکند. چون آن وقت، مسجد الاقصی یک عنوان دیگری پیدا خواهد کرد. شاید در آن وقت، نماز یا شدّ رحال به آن مسجد، فضیلت داشته باشد. این امر، تابع امام است. آن جایی که امام هست، شدّ راحله به آن مسجدی که امام در آن مستقر است و در آن جا اقامت دارد یا آن جا مقر او است اولی است. شاید یک چنین وجهی قابل حمل باشد.

۱ - کامل الزیارات، باب ۸، ح ۱

بیت المقدس

مسجد مرکزی چهارم و مسجد بزرگ جهانی چهارم، بیت المقدس است. آن چه تعبیر وارد در تواریخ و در کتب لغت است، بیت المقدس است نه بیت المقدس. گرچه ظاهراً روایتی داریم از امام باقر (علیه السلام) که ایشان می فرماید که بگویند بیت المقدس، این نکته ای دارد ولی به هر حال آن چه که رایج است بیت المقدس است؛ چرا که این جا بیت المقدس است و لذا به ساکنان آن جا می گویند مقدسین. مقدس است و مقدس هم که گفتیم شاید ظاهراً محل قدس محل طهارت، محل پاکی باشد. و به کسانی که اهل آن محل هستند می گویند مقدسین.

مگر کسی تعبداً بگوید بیت المقدس. معلوم می شود این که در بین ایرانیان مرسوم است که می گویند بیت المقدس بی خود نیست، بی ریشه نیست، روایت داریم که حضرت می گوید بگویند بیت المقدس.

مقدس که گفته می شود، مقدس اسم مفعول باب قدس یقدس است، باب تفعیل است. مقدس که گفته می شود اسم مکان از قدس است. فرق می کند. از مسجد الاقصی در مواضع زیادی، به مسجد بیت المقدس تعبیر شده است.

ابتداء در باره تاریخچه ساخت این مسجد بحث می‌کنیم؛ بعد در باره فضیلت این مسجد بنابر آن چه در روایات ما آمده است. قبل از این که وارد بحث بشویم، روایتی را مطرح می‌کنیم که این روایت زمینه دخول در بحث است.

«فِي الْحَدِيثِ الصَّحِيحِ عَنِ الْإِمَامِ الصَّادِقِ عليه السلام قَالَ: «لَمَّا أُسْرِيَ بِرَسُولِ اللَّهِ ص إِلَى بَيْتِ الْمُقَدَّسِ حَمَلَهُ جِبْرَائِيلُ عَلَى الْبُرَاقِ»؛ جبرئیل، حضرت صلی الله علیه و آله را بر مرکب براق سوار کرد. حالا چه مرکبی است ما از خصوصیات این مرکب اطلاع نداریم؛ اما اجمالاً یک مرکب عادی نیست؛ از این مرکب‌های فیزیکی که از چوب ساخته شده باشد یا از آهن یا حیوانی از حیوان‌های عالم دنیا باشد، نیست.

می‌گوییم تبدیل انرژی به ماده. این اقرب است از تبدیل ماده به انرژی. یعنی حضرت جبرئیل با قدرتی که خدا به او داده بود با آن انرژی خاصی که داشت از این انرژی یک چیزی ساخت که قابل سوار شدن باشد.

«فَأْتِيَا بَيْتَ الْمُقَدَّسِ وَ عَرَضَ عَلَيْهِ مَحَارِبَ الْأَنْبِيَاءِ...» حضرت رسول صلی الله علیه و آله را به بیت المقدس آورد و محراب‌های انبیاء را در آن مسجد به حضرت نشان داد. یعنی جایگاه‌های نماز آن‌ها را.

«وَوَصَّلَى بِهَا...» و در آن جا حضرت نماز به پا کرد «وَوَرَدَهُ...» سپس حضرت صلی الله علیه و آله را به همان مکه برگرداند.

«فَمَرَّ رَسُولُ اللَّهِ ص فِي رُجُوعِهِ بِعَيْرٍ لُقْرَيْشٍ...» در راه برگشت حضرت صلی الله علیه و آله به یک کاروانی از قریش برخورد کرد که این کاروان در محلی اطراق کرده بودند، آبی هم درون یک ظرفی، گذاشته بودند. شترشان هم گم شده بود، داشتند دنبال شتر می‌گشتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد پایین از احوال آن‌ها مطلع شد، از آب آن ظرف هم نوشید، باقیمانده آبش را هم ریخت. عیر یعنی کاروان. «بِعَيْرٍ لُقْرَيْشٍ» عیر یعنی کاروان.

خلاصه «فَمَرَّ رَسُولُ اللَّهِ ص فِي رُجُوعِهِ بِعَيْرٍ لُقْرَيْشٍ وَ إِذَا لَهُمْ مَاءٌ فِي آنِيهِ...» یک آبی در یک آئینه‌ای داشتند «وَوَقَدْ أَضَلُّوا بِعَيْرِ لُقْرَيْشٍ وَ كَانُوا يَطْلُبُونَهُ...» دنبال شترشان هم می‌گشتند که گم شده بود. «فَشَرِبَ رَسُولُ اللَّهِ ص مِنْ ذَلِكَ الْمَاءِ وَ أَهْرَقَ بَاقِيَهُ...» حضرت از آن آب نوشید و باقی آن را هم ریخت. این نکته دارد که چرا

چنین کاری کرد.

«فَلَمَّا أَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ ص قَالَ لِقُرَيْشٍ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ قَدْ أَسْرَى بِي إِلَى بَيْتِ الْمُقَدَّسِ وَ أَرَانِي آثَارَ الْأَنْبِيَاءِ وَ مَنَارِلَهُمْ وَ إِنِّي مَرَرْتُ بِعَيْرِ لِقُرَيْشٍ فِي مَوْضِعٍ كَذَا وَ كَذَا وَ قَدْ أَضَلُّوا بَعِيرًا لَهُمْ فَشَرِبْتُ مِنْ مَائِهِمْ وَ أَهْرَقْتُ بَاقِيَ ذَلِكَ...» صبح که شد حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم به قریش اعلام کرد که من دیشب در سفری رفتم شام، رفتم مسجد بیت المقدس نماز گذاشتم، برگشتم، در راه به کاروانی از قریش برخورد کردم با این مشخصه‌ها، آبی داشتند خوردم بقیه‌اش را ریختم.

«فَقَالَ أَبُو جَهْلٍ قَدْ أَمَكَنْتُكُمْ الْفُرْصَةَ مِنْهُ...» این جا برای ما، دستاویزی است؛ فرصتی است که مثلاً به عقیده آن‌ها العیاذ باللہ کذب رسول اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم را برملا کنند.

«فَأَسْأَلُوهُ كَيْمِ الْأَسَاطِينِ فِيهَا وَ الْقَنَادِيلُ...» از رسول اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم پرسید، از محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم به تعبیر آنها پرسید که چند تا ستون دارد، چند تا قنادیل دارد. «فَقَالُوا يَا مُحَمَّدُ إِنَّ هَاهُنَا مَنْ قَدْ دَخَلَ بَيْتَ الْمُقَدَّسِ...» ما این جا افرادی داریم که بیت المقدس رفتند و دیدند. «فَصِفْ لَنَا كَيْمِ أَسَاطِينُهُ وَ قَنَادِيلُهُ وَ مَحَارِبِيَّهُ...» چند تا ستون دارد، چند تا قنادیل دارد، چند تا محراب دارد؟ «فَجَاءَ جَبْرَيْلُ ع فَعَلَقَ صُورَةَ بَيْتِ الْمُقَدَّسِ تَجَاهَ وَجْهِهِ فَجَعَلَ يُخْبِرُهُمْ بِمَا يَسْأَلُونَهُ عَنْهُ...» جبرئیل نازل شد، تصویر بیت المقدس در برابر حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم قرار داد و لذا آنها هر چی سؤال می‌کردند حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم دقیق جواب می‌داد.

«فَلَمَّا أَخْبَرَهُمْ...» وقتی که حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم تمام سؤال‌های آن‌ها را پاسخ گفت، گفتند آن مطلب آخری که گفت را بگذار امتحان کنیم که گفت این‌ها ظرف آبی داشتند و من از آب آنها را نوشیدم و باقیمانده آب را ریختم. بگذار کاروان بیاید ما از آنها سؤال کنیم یک چنین اتفاقی افتاد یا نه؟ «قَالُوا حَتَّى يَجِيءَ الْعَيْرُ وَ نَسَأَلَهُمْ عَمَّا قُلْتِ...» صبر کنیم تا کاروان بیاید از آنها بپرسیم که این مطالبی که گفتی صحت دارد یا نه.

«فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ص تَصَدِّيقُ ذَلِكَ أَنَّ الْعَيْرَ تَطَّلَعُ عَلَيْكُمْ مَعَ طُلُوعِ الشَّمْسِ يَقْدُمُهَا جَمَلٌ أَوْرَقٌ...» حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمود دلیل بر راست بودن این حرفی که من

زدم این است که این کاروان همراه طلوع خورشید به مکه می‌رسد و پیشاپیش این کاروان هم یک شتر نقره‌ای رنگ یعنی متمایل به نقره‌ای در حرکت است. «جمل اورق». «فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ أَقْبَلُوا يَنْظُرُونَ إِلَى الْعَقَبَةِ وَيَقُولُونَ هَذِهِ الشَّمْسُ تَطْلُعُ السَّاعَةَ...» صبح که شد قبل از آفتاب رفتند به نزدیک‌های دروازه شهر در آن جایی که عقبه بود، به اصطلاح آن جایی که دیگر مدخل کاروان‌ها است. گفتند الان آفتاب طلوع می‌کند.

«فَبَيْنَا هُمْ كَذَلِكَ إِذْ طَلَعَتْ عَلَيْهِمُ الْعَيْرُ...» همراه طلوع خورشید کاروان هم سر و کله‌اش پیدا شد. «إِذْ طَلَعَتْ عَلَيْهِمُ الْعَيْرُ حِينَ طَلَعَ الْقُرْصُ يَفْقَهُهَا جَمَلٌ أَوْرُقٌ فَسَأَلُوهُمْ عَمَّا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَقَالُوا لَقَدْ كَانَ هَذَا...» دیدند آن چه رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده است درست بوده است. «ضَلَّ جَمَلٌ لَنَا فِي مَوْضِعٍ كَذَا وَكَذَا...» گفتند: یک شتری از ما گم شد در آن وقتی که آن جا در فلان نقطه بودیم. نقطه را معین کردند همان نقطه‌ای که رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند. «وَوَضَعْنَا مَاءً فَأَصْبَحْنَا وَقَدْ أَهْرَيْقُ الْمَاءِ...» آبی ما درون ظرف گذاشته بودیم، آماده کرده بودیم صبح شد دیدیم که آب را ریختند. «فَلَمْ يَزِدْهُمْ ذَلِكَ إِلَّا عَتْوًا»؛ با این که این همه آیه از حضرت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دیدند، مع ذلك، «لَقَدْ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْا عَتْوًا كَبِيرًا»^۱. این روایت در کتاب امالی صدوق است. در کتاب ترتیب الامالی هم وجود دارد. یکی از آقایان، این امالی‌های سه‌گانه را؛ امالی صدوق و امالی مفید و امالی شیخ طوسی را، در یک کتاب یکی کرده و به ترتیب، موضوعات احادیث‌شان را دسته‌بندی کرده است. کار خوبی شده است.

به این نکته اشاره کنیم که چرا به مسجد بیت المقدس می‌گویند اقصی؟ چرا به آن گفتند المسجد الاقصی؟ دلیل لین نامگذاری این است که نسبت به مسجد الحرام، آن مسجد دورتر حساب می‌شد. چون مسجد دورتری بود، المسجد الاقصی نامیده شد. دو تا مسجد بوده؛ یکی المسجد الأذنی که همان مسجد الحرام است، یکی المسجد الاقصی که همین مسجد بیت المقدس بود.

۱- امالی صدوق، مجلس ۶۹، ج ۱/ ترتیب الامالی، ج ۲، ص ۳۰۷

۲- فرقان/ ۲۱

« تاریخچه بناء مسجد الاقصی

در رابطه با تاریخچه مسجد الاقصی روایت بلندی داریم؛ در حقیقت، یک تاریخچه مختصری از مسجد الاقصی را بیان میکند.

مرحوم طبرسی^۱ در مجمع البیان در تفسیر آیه کریمه «يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبَ وَ تَمَاثِيلَ وَ جِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَ قُدُورٍ رَاسِيَاتٍ اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَ قَلِيلًا مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ»^۲، می‌فرماید این محارِب «هی بیوتُ الشَّرِيعَه»، بیوت الشریعه یعنی بیوتی که در آنها نبی می‌نشست و قانون بیان می‌کرد و قضاوت می‌کرد. هم قانون را بیان می‌کرد و هم آن قانون را اجرا می‌کرد. در بین یهود و بنی‌اسرائیل، از آنها، به خانه‌های شریعت تعبیر می‌شده است. «وَقِيلَ: هِيَ الْقُصُورُ وَ الْمَسَاجِدُ يُتَعَبَّدُ فِيهَا» بعضی‌ها هم می‌گفتند مراد از محارِب همان منازل عبادت است، امکانه عبادت، مساجد است. «عَنْ قَتَادَةَ وَ الْجَبَائِي، قَالَ: وَ كَانَ مِمَّا عَمِلُوهُ بَيْتَ الْمَقْدِسِ» که فرمود «یعلمون له ما يشاء» یکی از آن یعلمون له ما يشاء، یکی از آن ما يشاءها بیت المقدس بوده که جن و انس شریک در ساختن آن شدند.

«وَقَدْ كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ سَلَّطَ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ الطَّاعُونَ». داستانش این است که بر بنی‌اسرائیل طاعون مسلط شد، به طوری که در یک یوم واحد، خلق کثیری از بنی‌اسرائیل از بین رفتند. حضرت داود عليه السلام آمد بنی‌اسرائیل را فراخوند گفت برای این که این بلا از ما برچیده بشود و برطرف بشود در روز فلان به صحرا برویم، آن جا دعا کنیم، تضرع کنیم، ناله کنیم و از خدا بخواهیم که این بلا را از سر ما دور کند. همین هم شد، در روز معین حضرت داود عليه السلام دستور دادند همه با هم باشند. بچه‌ها بیایند، زن‌ها بیایند، حتی بچه‌های شیرخوار را هم با خودشان بیاورند. همه، هیچ کس در خانه نماند، همه به صحرا برویم. به صحرا رفتند، آن جا حضرت داود عليه السلام بر روی سنگی رفت و برای خدا سجده کرد. بنی‌اسرائیل همه با حضرت داود عليه السلام سجده کردند، تضرع کردند، زاری کردند. خدا به حضرت داود عليه السلام وحی کرد که ما بلا را از سر بنی‌اسرائیل برطرف کردیم. حضرت داود عليه السلام بعد از سه روز

۱- مرحوم طبرسی یا طبرسی. می‌گویند صحیح طبرسی است یا طبرسی است اصلاً. چون می‌گویند طبرس معرب تفرش است. لذا این مرحوم طبرسی به یک شکلی همشهری ما بوده، از محله خودمان است.

۲- سبأ/۱۳

از این جریان به بنی اسرائیل گفت پس بیایید این صحرائی را که ما در آن، برای خدا تعبد کردیم و دعا کردیم و خدا در این صحرا دعای ما را مستجاب کرد بکنیم خانه پاک، بیت المقدس قرار دهیم. این شهری شد. بنا شد یک شهری بنا کنند که این شهر شهر پاک باشد، شهر عبادت باشد، شهری باشد که توی این شهر معصیت نشود. این از کارهای قشنگ حضرت داود علیه السلام است که اگر ما بیاییم یک شهری بنا کنیم که آن کسی که در این شهر وارد می شود، توی این شهر بخواهد زندگی کند باید معصیت نکند، شهر پاک باید باشد. آمدند و در وسط این شهر، مرکزی برای عبادت ساختند که همین مسجد الاقصی فعلی است یا مرکز بیت المقدس. پس ما یک شهر بیت المقدس داریم که همین است که به آن می گویند اورشلیم یا امثال این. این شهر بیت المقدس است. و یک محل عبادت داریم که همان مسجد الاقصی است.

«وَكَانَ مِمَّا عَمِلُوهُ بَيْتَ الْمَقَدِسِ وَقَدْ كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ سَلَطَ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ الطَّاعُونَ فَهَلَكَ خَلْقٌ كَثِيرٌ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ فَأَمَرَهُمْ دَاوُدُ ع أَن يَغْتَسِلُوا» دستور داد که اول غسل کنید «وَيَبْرُزُوا إِلَى الصَّعِيدِ»؛ صعید این جا منظور صحرا است «بِالدَّرَارِي» با ذریه هایشان به صحرا بروند «وَالْأَهْلِينَ وَيَتَضَرَّعُوا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى لَعَلَّهُ يَرْحَمَهُمْ وَذَلِكَ صَعِيدُ بَيْتِ الْمَقَدِسِ قَبْلَ بِنَاءِ الْمَسْجِدِ وَارْتَفَعَ دَاوُدُ ع فَوْقَ الصَّخْرَةِ»، این قبه الصخره که الان می گویند این قبه الصخره غیر از مسجد الاقصی است. قبه الصخره آن محلی است که داود علیه السلام بر آن محل سجده کرد. فرق است بین مسجد بیت المقدس با مسجد قبه الصخره. یک قبه ای روی این صخره بنا کردند این را هم مسجد کردند چون محل سجده داود علیه السلام بوده است. این غیر از مسجد بیت المقدسی است که سلیمان به عنوان مسجدی که مرکز شهر بیت المقدس است، بنا کرد.

یکی مسجد قبه الصخره است، یکی مسجد الاقصی است. آن که در آیه کریمه هست که فرمود «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى»، آن مسجد الاقصی، قبه الصخره نیست. این مسجد بیت المقدس است، این جا است که اجتمع رسول الله صلی الله علیه و آله بالنبيين عليهم السلام و صلی و صلت نبیون معه،

و امثال این حرف‌هایی که آن جا هست.

«و ارتفع داود عليه السلام فوق الصخرة فخرّاً ساجداً يبتهلُ إلى الله سبحانه و سجّدوا معه» همه با او سجده کردند «فلم يرفَعوا رُءوسهم حتى كَشَفَ اللهُ عنهم الطّاعون»، سر از سجده برداشتند تا خدا امر کرد به حضرت داود عليه السلام که من این بیماری طاعون را از شما برطرف کردم. «فَلَمَّا أَنْ شَفَعَ اللهُ داودَ في بنى إسرائيل جمعهم داودُ بعد ثلاث» وقتی خدا شفاعت داود را در بنی اسرائیل پذیرفت بعد از سه روز، حضرت داود عليه السلام فراخوان عمومی داد «و قال لهم إنّ الله تعالى قد منّ عليكم و رحّمكم فجدّدوا له شُكراً بأن تتخذوا من هذا الصّعيد الذی رحّمکم فيه مسجداً» در این صحرائی که خدا رحمتش را بر شما در این صحرا نازل کرد مسجدی بسازید تا محل عبادت بشود.

«ففعّلوا و أخذوا في بناء بيت المقدس» همان طور که عرض کردیم این بنای بیت المقدس که شروع شد بنا بر این شد که یک شهری بسازند به نام همین شهر بیت المقدس. بعد مسجدی که مرکز این شهر است. «فکان داود عليه السلام ينقل الحِجارة لهم على عاتقه» خود حضرت داود عليه السلام با مردم و با آنهایی که مسجد را می ساختند همکاری می کرد. خودش با دست خودش برای ساختن مسجد، سنگ را روی شانهاش می گذاشت و میبرد. «و كذلك خیار بنی اسرائیل» صلحای بنی اسرائیل هم تبعیت کردند از حضرت داود و آنها هم در ساختن مسجد شرکت کردند «حتی رفَعوه قامه» تا وقتی که دیوارهای مسجد را به یک قامه رساندند. قامه این جا منظور ذراعین است. بنا بر آن چه در روایات آمده «و لداود عليه السلام يومئذ سبع و عشرون و مائه سنة» در این تاریخ، حضرت داود عليه السلام ۱۲۷ سال داشت. «فأوحى الله تعالى إلى داود أنّ تمام بناءه يكون على يد ابنه سليمان»؛ خدا وحی کرد به حضرت داود عليه السلام که تو موفق نخوانی شد که این بیت المقدس را به پایان برسانی، سلیمان عليه السلام اتمام خواهد کرد. «فَلَمَّا صَارَ داودُ ابنَ أربعين و مائه سنة» وقتی حضرت داود عليه السلام به ۱۴۰ سالگی رسید... معلوم می شود سیزده سال مشغول ساختن این شهر بودند. شهر بزرگی بوده است. وقتی به ۱۴۰ سالگی رسید، از دنیا رفت. «توفاه الله و استخلف سليمان فأحبّ إتمام بيت المقدس فجمع الجنّ و

الشَّيَاطِينِ فَقَسَّمْ عَلَيْهِمُ الْأَعْمَالَ يَخُصُّ كُلَّ طَائِفَةٍ مِنْهُمْ بِعَمَلٍ (تقسیم عمل کرد) فأرسل الجنَّ و الشیاطین فی تحصیل الرُّخَامِ و المِهَا» جنّ و شیاطین را فرستاد که از هر جا می‌توانند از نقاط دور، سنگ‌ها را بیاورند. و هم چنین بلور یعنی سنگ‌های بلورین. به جن می‌گفتند شیاطین. یعنی منظور از شیطان این جا شیطان ابلیسی نیست. به چیز نادیده و پنهان می‌گفتند شیطان. هر فاعل غیر مرئی را شیطان می‌گفتند. رفتند گشتند و از راه‌های دور آوردند. «و المِهَا الْأَبْيَضُ» همان سنگ بلور را می‌گویند مها در عربی. «و المِهَا الْأَبْيَضُ الصَّافِي مِنْ مَعَادِنِهِ وَ أَمْرٌ بِنَاءِ الْمَدِينَةِ» ببینید این جا مدینه می‌گوید، شهر. «و امر ببناء المدینه من الرخام و الصفاح و جعلها اثني عشر ربضاً» این شهر را به دوازده بخش تقسیم کرد، دوازده محله داشته به تعداد عشایر بنی اسرائیل. به تعداد تیره‌های بنی اسرائیل. دوازده محله، برای هر تیره‌ای در این شهر بزرگ یک محله‌ای ساخت.

آن چمسه دوازده گانه هم به همین لحاظ بوده است؛ چون آنها دوازده تیره بودند، خدا دوازده چشمه برای آنها ساخت.

«و أنزل كل ربض منها سبطاً من الأسباط» اسباط دوازده نفر بودند، در هر ربضی، در هر محله‌ای یکی از این اسباط را نشانند.

«فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ بِنَاءِ الْمَدِينَةِ...» وقتی حضرت سلیمان عليه السلام از بناء مدینه فارغ شد «ابْتَدَأَ فِي بِنَاءِ الْمَسْجِدِ فَوَجَّهَ الشَّيَاطِينَ فِرْقَةً فِرْقَةً يَسْتَخْرِجُونَ الذَّهَبَ وَ الْيَوَاقِيتَ مِنْ مَعَادِنِهَا وَ فِرْقَةً يُعَلِّقُونَ الْجَوَاهِرَ وَ الْأَحْجَارَ مِنْ أَمَاكِنِهَا وَ فِرْقَةً يَأْتُونَهُ بِالْمِسْكِ وَ الْعَنْبَرِ وَ سَائِرِ الطَّيِّبِ وَ فِرْقَةً يَأْتُونَهُ بِالدَّرِّ مِنَ الْبَحَارِ...» هر چیز روی زمین از خیرات بوده برای ساخت این مسجد حضرت سلیمان عليه السلام به کار برده است.

«فَأُوتِيَ بِشَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ لَا يُحْصِيهِ إِلَّا اللَّهُ. ثُمَّ أَخْضَرَ الصَّنَاعَ وَ أَمَرَهُمْ بِنَحْتِ تِلْكَ الْأَحْجَارِ...» صنعتگران را آورد و گفت سنگ‌ها را بتراشید «حَتَّى يُصَيِّرَهَا أَلْوَحاً...»

یعنی این سنگ‌ها که آماده می‌شود برای به کارگیری در ساختمان به آن می‌گویند لوح. «و مُعَالَجَهُ تِلْكَ الْجَوَاهِرِ وَ اللَّئَالِي، وَ بَنَى سُلَيْمَانُ الْمَسْجِدَ بِالرُّخَامِ الْأَبْيَضِ...» رخام یعنی سنگ، سنگ سفید. «و الْأَصْفَرَ وَ الْأَخْضَرَ...» سه نوع سنگ، سنگ سفید و زرد و سبز را در ساختن این مسجد به کار برد. «و عُمَدَهُ بِأَسَاطِينِ الْمِهَا

الصَّافِي...» ستون‌ها را از سنگ شیشه‌ای، از سنگ بلور برپا نمود. گفتیم مها یعنی بلور. «وَسَقْفُهُ بِالْوَاحِ الْجَوَاهِرِ...» دیوارها از سنگ‌های رنگارنگ، ستون‌ها از شیشه و بلور و سقف از جواهر. «وَفَضَّ سُقُوفَهُ وَحِيطَانَهُ بِاللَّئَالِي وَالْيَوَاقِيتِ وَبَسَطَ أَرْضَهُ بِالْوَاحِ الْفَيْرُوزِجِ...» زمینش را هم از فیروزه کرد. حالا ببینید امام زمان عجل الله فرجه وقتی می‌آید چه می‌کند. به عکس، امام زمان عجل الله فرجه دستور می‌دهد این نقش و نگارها را از مسجدها بیرون ببرند. خیلی فرق است بین حکومت علی بن ابیطالب علیه السلام با حکومت حضرت سلیمان علیه السلام آن حکومت خوب است اما دل چه کسی را می‌رباید و این حکومت دل چه کسی را می‌رباید.

در زمان حضرت سلیمان علیه السلام، باید خدای متعال نشان می‌داد به بشریت که من می‌توانم یک چنین سلطان الهی ارضی بگمارم. من اگر می‌خواستم می‌توانستم چنین بکنم. این کار حضرت سلیمان علیه السلام برای ارائه این جنبه از قدرت الهی بود. حضرت سلیمان علیه السلام هم می‌دانست که این کار فقط یک بار باید انجام بگیرد. این را گفتیم این نکته «وَهَبْ لِي مَلَكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي» (معنایش این نیست که این را به شخص دیگری نده، نه این نیست. معنایش این است که آن ملکی که یک بار بیشتر بنا نیست به کسی داده شود آن ملک را به من بده. فرق می‌کند. یک وقت می‌گوید که یک ملکی به من بده ولی این ملک را به دیگری رانده، یک وقت این جوری می‌گوید، نه این نیست. آن دعایش این است که آن ملکی که تو بنا نداری به کسی جز یک بار بدهی آن را به من بده. آن ملکی که در نزد تو لاینبغی لأحدٍ آن را به من بده. نبی است، عالم است، علم الهی دارد، می‌داند، انبیاء به سنت‌های الهی عالم هستند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله به این چیز خیلی رغبتی ندارد که حالا آن ملکی که به او دادی به من بده. نه آن را به سلیمان بده. آن ملکی که ما از تو می‌خواهیم آن ملک دیگری است.

«فَلَمْ يَكُنْ فِي الْأَرْضِ بَيْتٌ أَهْلِي وَلَا أُنُورٌ مِنْهُ كَانَ يُضِيءُ فِي الظُّلْمَةِ كَالْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ...» کسانی که از دور می‌آمدند نزدیک این بیت المقدس، شب‌ها درخشندگی این بیت المقدس از دور برای این‌ها پدیدار می‌شد.

«فَلَمَّا فَرَغَ مِنْهُ جَمَعَ إِلَيْهِ خِيَارَ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَأَعْلَمَهُمْ أَنَّهُ بَنَاهُ اللَّهُ تَعَالَى وَاتَّخَذَ ذَلِكَ الْيَوْمَ الَّذِي فَرَغَ مِنْهُ عِيداً...» آن روزی که از بنا مسجد فارغ شد این را به عنوان عید اعلام کرد و جشن گرفت.

«فَلَمَّ يَزُلْ بَيْتُ الْمَقْدِسِ عَلَى مَا بَنَى سُلَيْمَانُ حَتَّى غَزَا بُخْتَ نَصَرَ بَنِي إِسْرَائِيلَ...» تا این که بخت نصر به دلیل وقتی فلسطین از فرمان شاه ایران ترمرد کرد و اعلام استقلال کرد، به آنجا هجوم برد و آنجا را اشغال کرد. بخت نصر، پادشاه عراق و دست نشانده پادشاه ایران بود. خودش پادشاه مستقل نبود.

«حَتَّى غَزَا بُخْتَ نَصَرَ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَخَرَّبَ الْمَدِينَةَ وَهَدَمَهَا...» همه این شهر را از بین برد. «وَوَقَّضَ الْمَسْجِدَ...» مسجد را هم خراب کرد «وَأَخَذَ مَا فِي سُقُوفِهِ وَحَيْطَانِهِ مِنَ الذَّهَبِ وَالذَّرِّ وَالْيَاقُوتِ وَالْجَوْهَرِ فَحَمَلَهَا إِلَى دَارِ مَمْلَكَتِهِ مِنْ أَرْضِ الْعِرَاقِ.»

«قَالَ سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ لَمَّا فَرَغَ سُلَيْمَانُ مِنْ بِنَاءِ بَيْتِ الْمَقْدِسِ - این داستان جالب است - تَغَلَّقَتْ أَبْوَابُهُ...» مسجد را که ساخت درهای مسجد به روی سلیمان بسته شد. هر کار کرد این درها را باز کند باز نشد.

«فَعَالَجَهَا سُلَيْمَانُ فَلَمْ تَنْفَتِحْ حَتَّى قَالَ فِي دُعَائِهِ...» دست به دعا برد. به دعای او هم ترتیب اثر داده نشد تا این دعای خاصی را کرد. معلوم می شود به هر دعایی هر پاسخی داده نمی شود. تا این دعا را کرد، گفت: «بِصَلَوَاتِ أَبِي دَاوُدَ إِلَّا فَتَحَتْ الْأَبْوَابَ...» گفت تو را قسم می دهم به آن دعاها پدروم. خدا منتظر بود که او به دعای پدرش دعا کند. گفت تو را قسم می دهم به دعای پدروم مگر این که این را باز کنی. لذا این دعاهایی که می خوانیم همه اش خوب است منتها این که دعای امیرالمؤمنین (علیه السلام) بخوانیم، دعای حضرت سجاد (علیه السلام) را بخوانیم، دعای رسول الله (صلی الله علیه و آله) را بخوانیم آن چیز دیگری است. اثر دیگری دارد.

«فَفَرَّغَ لَهُ سُلَيْمَانُ عَشْرَةَ آلَافٍ مِنْ قِرَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ خَمْسَةَ آلَافٍ بِاللَّيْلِ وَخَمْسَةَ آلَافٍ بِالنَّهَارِ حَتَّى لَا يَأْتِيَ سَاعَهُ مِنْ لَيْلٍ وَلَا نَهَارٍ إِلَّا وَيُعْبُدُ اللَّهُ فِيهَا...» برای این که این مسجد بیت المقدس هم چنان شبانه روز خدا در آن عبادت بشود ده هزار نفر

از عبادت‌گران، از عابدان بنی‌اسرائیل را ایشان فراخواند. موظف‌شان کرد، گفت پنج هزار نفرتان شبانه دعا کنید و این جا عبادت کنید، پنج هزار نفرتان هم روزانه. دوازده ساعت اینها، دوازده ساعت آنها.

حضرت سلیمان علیه السلام دو کار کرد؛ شهری بنا کرد، این شهر به نام بیت المقدس است، در حقیقت بیت المقدس کل این شهر است. یک مسجدی درون این بیت المقدس بنا کرد که گاهی به آن مسجد هم بیت‌المقدس می‌گویند اما آن را ما می‌گوییم المسجد الأقصى. مسجد الأقصى که می‌گوییم آن مسجد را که مرکز این مدینه هست را می‌گوییم.

به تدریج بعد از حضرت سلیمان علیه السلام به تدریج بنی‌اسرائیل رو به فساد گذاشتند. طبری چنین روایت می‌کند که: «ثُمَّ عَظُمَتِ الْأَحْدَاثُ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ، وَرَكِبُوا الْمَعَاصِيَ، وَاسْتَحَلُّوا الْمَحَارِمَ، وَنَسُوا مَا كَانَ اللَّهُ صَنَعَ بِهِمْ» چون در دوره قبل از داود علیه السلام، همان کسی که قرآن کریم از او به جالوت تعبیر می‌کند - از او به سَنَحَارِبِ هم گاهی تعبیر شده است- آن سلطان خیلی بر بنی‌اسرائیل جفا کرد و ظلم کرد. خدا بنی‌اسرائیل را به برکت طالوت و داود علیه السلام نجات داد و بعد، آنها را به ملک رسانید، سلاطین الارض شدند. بعد از حضرت سلیمان علیه السلام منحرف شدند. لذا می‌گوید که وقتی آن کرم الهی و آن نعمت‌های الهی، یادشان رفت «فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ إِرْمِيَا» که از انبیاء بنی‌اسرائیل بود؛ «أَنْ أَنْتِ قَوْمَكَ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ، فَأَقْصُصْ عَلَيْهِمْ مَا أَمْرُكَ بِهِ، وَذَكِّرْهُمْ نِعْمَتِي عَلَيْهِمْ وَعَرِّفْهُمْ أَحْدَاثَهُمْ»؛ موظف کرد خدا این پیامبر را که برو به مردم بنی‌اسرائیل نعمت‌های آنها را یادآوری کن. به آنها بگو چه معصیت‌هایی دارید مرتکب می‌شود، چگونه از راه خدا منحرف شدید، چگونه از راه خدا خارج شده‌اید. بعد مفصل نقل می‌کند طبری که ارمیا با مردم چه سخن گفت، چه مواظلی کرد.

«ثُمَّ ذَكَرَ الطَّبْرِيُّ فِي رِوَايَتِهِ قِصَّةَ مَا قَامَ بِهِ اِرْمِيَا مِنْ تَذْكَيرِ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَمَوْعِظَتِهِمْ وَ مَا نَصَحَهُمْ بِهِ وَ أَنَّهُمْ لَمْ يَنْتَشِرُوا مِنْ مَوْاعِظِهِ» هر چه موعظه کرد به گوش آنها فرو نرفت. «وَوَلَمْ يَرْتَدِعُوا عَمَّا كَانَ عَلَيْهِ مِنَ الطُّغْيَانِ وَ الْعِصْيَانِ بَلْ اَزْدَادُوا عُتْوًا وَ طُغْيَانًا» این جا بود که خدای متعال بخت‌النصر را یا بخت‌النصر را بر بنی‌اسرائیل

مسلط کرد. بخت النصر که حاکم عراق بود هجوم آورد و بنی اسرائیل را قلع و قمع کرد. آیه «فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ...»^۱ را اشاره به همین بخت النصر تفسیر میکنند. که بعد از فساد اول بنی اسرائیل بود: «لَتُفْسِدَنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ»^۲. این مره اولی از فساد بنی اسرائیل بود که بخت النصر بر این‌ها مسلط شد و اینها را قلع و قمع کرد. لفظ بخت النصر، لفظ سریانی است. در آن زمان، عراق محکوم بوده است؛ یعنی لفظ سریانی در آن جا شیوع داشته است. به هر حال او هم باید عرب باشد. عرب‌ها به تدریج از جزیره العرب گسترش پیدا کردند و اولاد ابراهیم (علیه السلام) در جنوب عراق ساکن شدند. بعد بخت النصر همه این مدینه بیت المقدس را نابود کرد و جواهرات و آن چه در این مسجد بود را بُرد. بعد بخت النصر که مُرد پسرش بلتاصر حکومت را به دست گرفت. این یک سال بیشتر حکومت نکرد. چون حالش به هم خورد و دیوانه شد. پدر داریوش که مَلِک ایران بود و عراق زیر نظر او بود، این بلتاصر را عزل کرد و داریوش را بر آن جا تعیین کرد. داریوش فرزند شاه آن وقت بود.

می گوید «فَلَمَّا مَلَكَ تَخَلَّطَ فِي أَمْرِهِ، فَعَزَلَهُ مَلِكُ الْفَرَسِ حِينِيذٍ، وَهُوَ مُخْتَلَفٌ فِيهِ عَلَىٰ مَا ذَكَرْنَاهُ، وَاسْتَعْمَلَ بَعْدَهُ دَارِيُوشَ عَلَىٰ بَابِلَ، وَالشَّامِ، وَبَقِيَ ثَلَاثِينَ سَنَةً، ثُمَّ عَزَلَهُ وَاسْتَعْمَلَ مَكَانَهُ أَحْشَوِيرِشَ...» که همان به اصطلاح خشایار شاه باشد. «فَبَقِيَ أَرْبَعَ عَشْرَةَ سَنَةً، ثُمَّ مَلَكَ ابْنُهُ كِيرِشُ الْعِلْمِيُّ...» که همان کوروش معروف باشد. می گوید کوروش که سر کار آمد اصلاً کوروش تربیت یافته انبیاء بنی اسرائیل بود و دین یهود را پذیرفته بود و از آن مخلصان دین یهود بود. حالا بنابر آن چه این می گوید. ظاهراً هم شاید همین جوری باشد. کوروش، انبیاء بنی اسرائیل را درک کرده است؛ چون بخت النصر که بود بنی اسرائیل را از بین برده و آنها را به اسارت گرفته بود همه اینها را به ایران آوردند؛ به همین منطقه شوش و منطقه دزفول و مناطق جنوبی ایران آوردند. چون پایتخت شاه آن جا بود. آن جا مستقر شدند؛ لذا قبر حضرت دانیال هنوز هم در شوش است؛ به دلیل این که آن جا مستقر بودند.

۱- اسراء/۵

۲- همان/۴

قبر حزقیل هم دزفول بود که متروکه بود بعد الحمدلله ساخته شد. یعنی انبیاء بنی اسرائیل خیلی هایشان توی آن منطقه مدفون هستند. دلیلش هم همین است که اینها را شاه ایران آن جا آورد و به آنها احترام کرد و اینها را نجات داد. بعد می گوید که ظاهراً کوروش تربیت یافته دانیال بود؛ لذا دانیال را قاضی القضاة ایران کرد و این از عجائب است. البته از سبک بیان این روایت استفاده می شود احتمال می رود که خود حضرت دانیال علیه السلام اجازه حکومت به کوروش داده بود؛ یعنی چیزی شبیه آن چه مرحوم محقق ثانی نسبت به شاه طهماسب انجام داده که شاه طهماسب را مجاز در حکومت کرده است. از بعضی از این عبارات استفاده می شود که دانیال علیه السلام، کوروش را مجاز به حکومت کرده است و لذا می شود گفت بنابراین روایت تاریخی که کوروش، پادشاهی اش با پادشاهی پادشاهان دیگر این تفاوت را داشته که از طرف انبیاء، مجاز به حکومت بوده بنابر آن چه در این نقل آمده است.

«ثُمَّ مَلَكَ ابْنُهُ كِيرِشُ الْعَلَمِيُّ، وَهُوَ ابْنُ ثَلَاثِ عَشْرَةَ سَنَةً، وَكَانَ قَدْ تَعَلَّمَ التَّوْرَةَ وَدَانَ بِالْيَهُودِيَّةِ، وَفَهُمْ عَنْ دَانِيَالَ...» یعنی تربیت یافته دانیال علیه السلام بود.

«فَهُمْ عَنْ دَانِيَالَ وَمَنْ مَعَهُ مِثْلَ حَنَانِيَا، وَعَزَارِيَا، وَغَيْرِهِمَا...» تربیت یافته انبیای بنی اسرائیل بوده است. پیش اینها بنابر این نقل کوروش درس خوانده بود. «فَسَأَلُوهُ أَنْ يَأْذَنَ لَهُمْ فِي الْخُرُوجِ إِلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ» انبیاء بنی اسرائیل از او خواستند که حالا دیگر بخت النصر و اینها از بین رفته بودند و دیگر بنی اسرائیل نجات پیدا کرده بود، از کوروش درخواست کردند که اجازه بدهد آنها به بیت المقدس برگردند. «فَقَالَ: لَوْ كَانَ بَقِيَ مِنْكُمْ أَلْفُ نَبِيٍّ مَا فَارَقْتُكُمْ...»؛ نخیر، من دست از شما برنخواهم داشت باشد که من با شما باشم و شما هم با من باشید. لذا اجازه نداد آنها به بیت المقدس بروند. «وَوَلَّى دَانِيَالَ الْقَضَاءَ»؛ این که در روایات زیادی داریم که دانیال کجا قضاوت کرد، کجا قضاوت کرد... معلوم می شود این قضاوتها در حکومت کوروش بوده نه در آن حکومت بنی اسرائیلی. «وَجَعَلَ إِلَيْهِ جَمِيعَ أَمْرِهِ...» همه امور را در اختیار دانیال قرار داد. «وَأَمْرُهُ أَنْ يُقَسِّمَ مَا غَنِمَهُ بَخْتَنْصَرٍ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَيْهِمْ»؛ دستور داد همه غنائمی را که بخت النصر از بنی اسرائیل گرفته

بود به بنی اسرائیل برگردد. « وَأَمْرُهُ بِعِمَارَةِ بَيْتِ الْمُقَدَّسِ... » چون بحث‌مان در تاریخ عمارت بیت‌المقدس بود این مسائل را بیان کردیم. « وَأَمْرُهُ بِعِمَارَةِ بَيْتِ الْمُقَدَّسِ ». این اولین دوره بازسازی بیت‌المقدس بعد از خراب آن به دست بخت النصر است. « وَأَمْرُهُ بِعِمَارَةِ بَيْتِ الْمُقَدَّسِ، فَعَمَّرَ فِي أَيَّامِهِ، وَعَادَ إِلَيْهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ ». در همان ایام کوروش بیت‌المقدس دوباره ساخته شد. یعنی اولین دوران بازسازی بیت‌المقدس توسط کوروش و انبیای بنی اسرائیل بوده است که در حکومت کوروش کار می‌کردند. کوروش از پیامبران نبود، منتها دست پرورده پیامبران بود. از قرائن استفاده می‌شود که ذو القرنین کوروش نبوده است.

بعد دوباره ابن اثیر نقل می‌کند که بعد از این که در این نوبت، بنی اسرائیل دوباره به بیت‌المقدس برگشتند خدا دوباره به آنها مهلت داد، جا داد. ولی بعد دوباره منحرف شدند. آن انحراف بعدی، همان فساد ثانی است. در نتیجه فساد ثانی، کار به قتل حضرت یحیی بن زکریا علیه السلام کشیده شد. اوج فساد ثانی، قتل یحیی بن زکریا علیه السلام است. بعد از آن، دیگر به تدریج هم مُلک و هم نبوت از بنی اسرائیل گرفته شد. در نهایت، حضرت عیسی علیه السلام آمد. حضرت عیسی علیه السلام، آخرین مُلک یا آخرین نبی انبیای بنی اسرائیل بود. دیگر بعد از حضرت عیسی علیه السلام، که مقارن با قتل حضرت یحیی بن زکریا علیه السلام بوده است، دیگر، نبوت از بنی اسرائیل سلب شد، مُلک از بنی اسرائیل شد. ما طبق مباحثی که داریم می‌گوییم این آیه « قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ »^۱ این نزع ملک اشاره به همین حادثه نزع الملک از بنی اسرائیل بعد از قتل یحیی بن زکریا علیه السلام است. حضرت عیسی بن مریم علیه السلام به عنوان آخرین پیامبر بنی اسرائیل، بوده که دیگر ملک از بنی اسرائیل به بنی اسماعیل منتهی شد؛ یعنی محمد و آل محمد علیهم السلام و لذا بنا بر آن آیه کریمه « وَ إِذِ ابْتَلَىٰ اِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ اِنِّیْ جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي »^۲ گفتیم خدا به حضرت ابراهیم علیه السلام قول داده بود که امامت در بنی ابراهیم تا روز قیامت بماند و ماند. منتها منتقل شد از آل اسحاق

۱- الکامل فی التاریخ، ابن الأثیر، ج ۱، ص ۲۳۴

۲- آل عمران/ ۲۶

۳- بقره/ ۱۲۴

به آل اسماعیل که محمد و آل محمد علیهم السلام هستند.

وَهَذِهِ الْمُدَّةُ لَهُؤُلَاءِ الْمُلُوكِ مَعْدُودَةٌ مِنْ خَرَابِ بَيْتِ الْمَقْدِسِ مَنْسُوبَةٌ إِلَى بُخْتَنْصَرَ، وَكَانَ مُلْكُ كِيرَشِ اثْنَتَيْنِ وَعِشْرِينَ سَنَةً. وَقِيلَ: إِنَّ الَّذِي أَمَرَ بَعُودَ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَى الشَّامِ بَشْتَأْسَبُ بْنُ لَهْرَأَسَبٍ، وَكَانَ قَدْ بَلَغَهُ خَرَابُ بِلَادِ الشَّامِ، وَأَنَّهَا لَمْ يَبْقَ مِنْهَا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَحَدٌ فَنَادَى فِي أَرْضِ بَابِلَ: مَنْ شَاءَ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنْ يَرْجِعَ إِلَى الشَّامِ فَلْيَرْجِعْ. وَمَلَّكَ عَلَيْهِمْ رَجُلًا مِنْ آلِ دَاوُدَ وَأَمَرَهُ أَنْ يُعَمِّرَ بَيْتَ الْمَقْدِسِ، فَرَجَعُوا وَعَمَّرُوهُ.

وَكَانَ إِزْمِيَا بْنُ خَلْقِيَا مِنْ سِبْطِ هَارُونَ بْنِ عِمْرَانَ، فَلَمَّا وَطِئَ بُخْتَنْصَرَ الشَّامَ وَخَرَّبَ بَيْتَ الْمَقْدِسِ وَقَتَلَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَسَبَاهَهُمْ، فَارَقَ الْبِلَادَ وَاخْتَلَطَ بِالْوَحْشِ، فَلَمَّا عَادَ بُخْتَنْصَرَ إِلَى بَابِلَ أَقْبَلَ إِزْمِيَا عَلَى حِمَارٍ لَهُ مَعَهُ عَصِيرٌ عَنَبٍ وَفِي يَدِهِ سَلَّةٌ تَيْنٍ فَرَأَى بَيْتَ الْمَقْدِسِ خَرَابًا، فَقَالَ: {أَتَى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ} {البقره: ۲۵۹} ثُمَّ أَمَاتَ حِمَارَهُ، وَأَعْمَى عَنْهُ الْعُيُونُ، فَلَمَّا انْعَمَرَ بَيْتَ الْمَقْدِسِ أَحْيَا اللَّهُ مِنْ إِزْمِيَا عَيْنَيْهِ، ثُمَّ أَحْيَا جَسَدَهُ، وَهُوَ يَنْظُرُ إِلَيْهِ، وَقِيلَ لَهُ: {كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ} {البقره: ۲۵۹}. قِيلَ: {بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانْظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ} {البقره: ۲۵۹} - وَيَتَغَيَّرُ {وَانْظُرْ إِلَى حِمَارِكَ} {البقره: ۲۵۹} فَانْظُرْ إِلَى عِظَامِ حِمَارِهِ وَهِيَ تَجْتَمِعُ بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ، ثُمَّ كَسَى لَحْمًا، ثُمَّ قَامَ حَيًّا بِإِذْنِ اللَّهِ، وَنَظَرَ إِلَى الْمَدِينَةِ وَهِيَ تُبْنَى، وَقَدْ كَثُرَ فِيهَا بَنُو إِسْرَائِيلَ وَتَرَجَعُوا إِلَيْهَا مِنَ الْبِلَادِ، وَكَانَ عَهْدُهُمْ خَرَابًا، وَأَهْلُهَا مَا بَيْنَ قَتِيلٍ وَأَسِيرٍ، فَلَمَّا رَأَاهَا عَامِرَةً {قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ}

ما عرض کردیم بحث مان در تاریخ تأسیس بیت المقدس بود و گفتیم بنابر آن چه در تاریخ آمده، در تفاسیر آمده بیت المقدس را داود بنا نهاد بعد سلیمان تکمیل کرد بعدها به وسیله بخت النصر یا بخت النصر تخریب شد بعد گفتیم که شاه ایران در آن زمان که کوروش بوده یهودیان را آزاد کرد و به آن ها احترام گذاشت بلکه خود بنابر آن چه آمده است خود جزو یهودیان بود یعنی چون دست پرورده حضرت دانیال بود و به نبوت دانیال معتقد بود، به نبوت انبیاء بنی اسرائیل معتقد بود و این ها را مورد احترام قرار می داد. امور را به دانیال علیه السلام سپرد، تحت نظر

دانیال عمل می‌کرد. این معنایش این است که حکومتش بنابر آن چه در این تاریخ، آمده است حکومت مشروع بوده است. آن چه در این منابع آمده این است که کوروش زرتشتی نبوده، کوروش یهودی بوده است. ممکن است زرتشت بعد از این تاریخ آمده باشد؛ چون به نظر می‌رسد زرتشت در فاصله بین حضرت موسی علیه السلام و حضرت عیسی علیه السلام ظهور کرده یعنی قبل از حضرت عیسی علیه السلام و بعد از حضرت موسی علیه السلام بوده است؛ بنابراین دین زرتشتی، بعد از دین یهود است. احتمال این که خود زرتشت هم، از اتباع حضرت موسی علیه السلام بوده است می‌رود؛ یعنی شریعت اصلی او مثل خود حضرت عیسی علیه السلام، شریعت موسی علیه السلام بوده است. چون ادیان بعد از حضرت موسی علیه السلام شریعت‌شان همان شریعت موسی علیه السلام بوده است. شریعت موسی خیلی به شریعت اسلام، نزدیک است به استثنای آن چند موردی که خدای متعال می‌فرماید که ما بنی اسرائیل را در تقنین این قوانین مجازات کردیم. این قوانین مجازاتی به وسیله حضرت عیسی علیه السلام برطرف شد چون می‌فرماید: «وَلَا جَلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ»^۱. حضرت عیسی علیه السلام می‌فرماید من آمدم تا حلال کنم بعضی از آن چیزهایی را که قبلاً بر شما حرام شده بود. آن چیزهایی را که حرمتش حرمت کیفری بوده، حرمتش حرمت مجازاتی بوده حضرت عیسی علیه السلام از بین برده، ولی در مابقی آن چه ماند، بین آن چه در شریعت موسی علیه السلام آمده و آن چه در شریعت ما آمده شباهت بسیار زیادی است. البته در شریعت اسلام، آن شریعت تکمیل شد.

آن چه امروز از دین زرتشت، به دست مانده قطعاً تحریفی است. در روایت داریم که علتش این است که حضرت زرتشت را کشتند، سوزانیدند و آن چه از کتاب، و آن چه از آثار دین او بود همه را نابود کردند. در روایت داریم که «كَانَ لَهُمْ نَبِيٌّ فَقَتَلُوهُ وَكِتَابٌ أَحْرَقُوهُ»^۲. لذا این تعالیم فعلی، حقیقتاً تعالیم زرتشتی نیست؛ چون تلاش کردند که از دین زرتشت چیزی باقی نماند. این هم که گفته می‌شود شاهان ایران زرتشتی بودند این هم دروغ است. زرتشتی نبودند، زرتشتی را خودشان

۱- آل عمران/ ۵۰

۲- وسائل الشیعه ط- آل البیت، ج ۱۵، ص ۱۲۶

تحریر کردند؛ یک دین دیگری جعل کردند و به زرتشت نسبت دادند و الا دین زرتشت، دین آتش پرستی که نبوده، دین بیوت النار نبوده است. این که در قرآن کریم از زرتشت سخنی به میان نیامده است به دلیل این است که خود قرآن می‌فرماید: «مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ». اما احتمال قوی می‌دهیم که بودای هند هم پیامبر بوده است. بودا خیلی قدمت دارد. احتمال دارد که قبل از حضرت موسی (علیه السلام) هم باشد. به هر حال این داستانی که مرحوم صدوق در خصوص بودا آورده است و مفصل هم است، داستان خوبی است. مرحوم مجلسی هم ترجمه‌اش کرده است. همه‌اش حکمت است. داستانویسان باید از این یک داستان، داستانهای زیادی بنویسند؛ چون یک داستانی است که دهها داستان در شکم این آن قرار دارد. داستانی است که داستان در داستان است. خیلی داستان جالبی است. مرحوم ابوی ما (علیه السلام) با این که فقیه بود، اما یک دوره این داستان را برای ما تعریف کرده است، برای این که این داستان، یک داستان آموزنده تربیت کننده و پر حکمت بود. ایشان توجه خاصی به این داستان داشت. مناسب است که این داستان که مجموعه‌ای است، ترویج بشود. در این داستان، ظاهراً نام حضرت یوسف (علیه السلام) ، یوزارسف آمده اما ظاهراً بوزارسف است نه یوزارسف، یک نقطه اضافه شده است.

مرحوم صدوق داستان مفصلی در اکمال الدین و تمام النعمه دارد که مربوط به همین بودا است. مرحوم مجلسی هم این داستان را در عین الحیاه آورده است. عین الحیاه مجلسی، گوهری است که متأسفانه این کتاب در عصر حاضر رواج پیدا نکرده است؛ باید این کتاب را ترویج کرد. کتاب عین الحیاه یک کتاب اخلاقی است، سراسر حکمت است. بسیار مطالب ارزنده‌ای دارد. من وقتی که فکر می‌کنم این مرحوم مجلسی (علیه السلام) به تنهایی کاری کرده که ما همه دست جمعی نتوانستیم در زمان انقلاب این کار را انجام بدهیم، او را تحسین می‌کنم. مرد با همتی بوده، نشسته هر چی مورد نیاز آن جامعه آن وقت بوده در حد توانش تدوین کرده است. داستان تدوین کرده، عقاید نوشته، فقه نوشته، حدیث نوشته، قصه نوشته است.

این مرد بزرگ، هر چه مورد نیاز جامعه‌اش بود به جامعه ارائه داده است. آنچه او به تنهایی کرده ما همه دسته‌جمعی هنوز انجام ندادیم.

همچنین، ما احتمال می‌دهیم کنفوسیوس چین هم از انبیاء بوده است. قرائنی هم برای این احتمال، وجود دارد منتها اسم اینها در قرآن نیامده است؛ چرا که اینها چون در جزیره العرب نبودند. به آن ادیانی در قرآن اشاره شده است که معمولاً عرب با آن ادیان آشنا بودند و در بین عرب بوده‌اند؛ ادیانی در جزیره العرب حاضر بوده است. خدای متعال اشاره نکرده است به ادیانی که آن جا نبودند. اما فرموده است که پیامبرانی بوده‌اند که ما به این پیامبران اشاره‌ای نکردیم: «مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ»!

در ادامه داستان بیت المقدس می‌گوییم که دوباره، دوره فساد دیگری برای بنی‌اسرائیل پیش آمده است. دوره فساد اول‌شان منجر به حمله بخت النصر و هدم بیت المقدس و کشتار گسترده بنی‌اسرائیل و بعد هم اسارت آنها و آن جریان‌ها شد. بعد از این که کوروش، اینها را آزاد و احترام کرد، و اینها را دوباره به بیت المقدس و به فلسطین برگرداند، دوباره سر دور آمدند و دوباره به قدرت رسیدند و وضع خوبی پیدا کردند. ولی دوباره فساد بین آنها گسترش یافت که در این دوره فساد دوم، منجر به حکومت طاغوت‌هایی شد. آخرین طاغوت آنها همان بود که حضرت یحیی (علیه السلام) را به قتل رسانید. این قتل حضرت یحیی (علیه السلام)، تقریباً ایدان یا علامتی برای انقراض حکومت بنی‌اسرائیل برای همیشه بود. آن چه در قرآن کریم آمده است که از آن به دوره ذلت و مسکنت، گرفتاری به غضب الهی و نزع الملک تعبیر شده است: «وَضَرَبْتُ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةَ وَ الْمَسْكَنَةَ وَ بَأُوْءُ بَغَضٍ مِّنَ اللّٰهِ»^۱. این فساد ثانی که اتفاق افتاد خداوند متعال می‌فرماید که: «قُلِ اللّٰهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَ تَعَزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تَدُلُّ مَنْ تَشَاءُ»^۲. این اضلال و این نزع الملک از بنی‌اسرائیل که داستان مفصلی دارد، بعد از همین قتل حضرت یحیی (علیه السلام) و فشارهایی بود که بر حضرت عیسی (علیه السلام) و... وارد کردند.

۱- غافر/ ۷۸

۲- بقره/ ۶۱

۳- آل عمران/ ۲۶

حضرت عیسیٰ (علیه السلام) همه‌اش در کوهستان‌ها و در دره‌ها زندگی می‌کرد. ما نداریم که حضرت عیسیٰ (علیه السلام) توانسته باشد در شهری مستقر شده باشد. در نتیجه همین فساد بود که در بین بنی‌اسرائیل رواج پیدا کرده بود. همه‌شان دسته‌جمعی بر علیه عیسیٰ (علیه السلام) موضع گرفتند. لذا حضرت عیسیٰ (علیه السلام) توان زندگی در شهرها را نداشت. سرانجام هم همت به قتل حضرت عیسیٰ (علیه السلام) کردند که «وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ» تا آن جا که می‌فرماید: «بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ». این رفع، در حقیقت یک نوع نزع الملک از بنی‌اسرائیل بود. دیگر ملک به بنی‌اسرائیل برنگشت بلکه منتقل شد به تیره دیگری از آل ابراهیم که محمد و آل محمد (علیهم السلام) باشد. این ملک امامت، بنابراین چه در نصوص ماست، در آنها تا روز قیامت می‌ماند. به هر حال این هم فساد دوم بنی‌اسرائیل بود. بعد از این فساد، دیگر ریشه بنی‌اسرائیل از حاکمیت برچیده شد. باز هم دوباره بیت‌المقدس تخریب شد. در زمان ظهور اسلام و زمان حمله مسلمین به مناطق فلسطین و آزادسازی فلسطین از دست سلطنت روم، در دوره خلیفه دوم، عمر بن خطاب، مسلمین مسجد الاقصی را فتح کردند و دوباره بازسازی کردند.

« فضیلت مسجد الاقصی »

مطلب دوم در باره فضل یا فضیلت مسجد الاقصی است. فضیلت مسجد الاقصی در دو بخش بحث می‌شود: یک: فضل خود مسجد، جایگاه مسجد در فرهنگ و نظام اسلامی و دو: فضیلت نماز در مسجد الاقصی.

روایت اول:

مرحوم شیخ روایت می‌کند از برادر دعبل خزاعی «دَعِبِلٌ عَنِ الرَّضَا عَنْ أَبِيهِ (علیه السلام) قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) أَرَبَعَةٌ مِنْ قُصُورِ الْجَنَّةِ فِي الدُّنْيَا»؛ چهار ساختمان داریم که اینها کاخ‌های بهشتی هستند، دنیوی نیستند، قصر هستند، قصر بهشتی هستند نه ساختمان دنیایی اما در دنیا قرار دارد. این چهار بناء عبارتند از: مسجد

۱- نساء/ ۱۵۷

۲- همان/ ۱۵۸

۳- امالی طوسی، ج ۱، ص ۳۷۹

الحرام، مسجد النبی، مسجد بیت المقدس و چهارمی مسجد الکوفه.

روایت دیگر را مرحوم فضل الله راوندی نقل می کند در نوادرش نقل میکند: «عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى اخْتَارَ مِنَ الْكَلَامِ أَرْبَعًا إِلَى أَنْ قَالَ وَمِنَ الْبِقَاعِ أَرْبَعًا...» از مکان ها، چهار مکان را خدا به طور مخصوص، گزینش کرده است. بعد می فرماید: «وَأَمَّا خَيْرَتُهُ مِنَ الْبِقَاعِ»؛ آن برگزیده خدای متعال از بقعه ها: «فَمَكَّةُ وَالْمَدِينَةُ وَبَيْتُ الْمَقْدِسِ وَفَارَ التَّنُّورُ بِالْكُوفَةِ» یعنی محل فوران تنور که همان مسجد کوفه باشد.

روایت دوم:

عیاشی در تفسیر خود روایت می کند: «عَنْ جَابِرِ الْجُعْفِيِّ عَنِ الْإِمَامِ الْبَاقِرِ (ع) قَالَ يَا جَابِرُ مَا أَكْبَرُ مَا أَكْبَرَتْهُ أَهْلُ الشَّامِ عَلَى اللَّهِ...»؛ اهل شام دروغ عظیمی، دروغ بزرگی به خدا بسته اند؛ «يَزْعُمُونَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى حَيْثُ صَعِدَ إِلَى السَّمَاءِ وَضَعَ قَدَمَهُ عَلَى صَخْرَةِ بَيْتِ الْمَقْدِسِ...»؛ می گویند وقتی که خدا از زمین رفت آسمان... معلوم می شود خدا را اصلاً زمینی فرض می کنند. می گویند خدا این جا بوده بعد به آسمان رفته است. وقتی می خواسته از زمین به آسمان برود، پای خودش را روی این صخره بیت المقدس گذاشته و لذا این صخره، صخره مقدس شده است. روایات عیاشی آن چه مؤید داشته باشد قبول می کنیم اما آن چه مؤید نداشته باشد، حجیت ندارد مگر این که مؤیدات خارجی داشته باشد. این روایت، بی سند است. «يَزْعُمُونَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى حَيْثُ صَعِدَ إِلَى السَّمَاءِ وَضَعَ قَدَمَهُ عَلَى صَخْرَةِ بَيْتِ الْمَقْدِسِ»؛ حضرت می فرماید این کذب است، این یک افتراء علی الله است که اینها بستند. بعد می فرماید: «وَلَقَدْ وَضَعَ عَبْدٌ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ قَدَمَهُ عَلَى حَجَرٍ فَأَمَرْنَا اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْ نَتَّخِذَهَا مُصَلًّى...»؛ می فرماید این چه حرفی است که آنها می زنند. بنده ای از بندگان خدا پایش را روی یک سنگی گذاشت؛ خدا به او دستور داد که آن محل را مصلی قرار بده. ظاهراً اشاره به همان قدمگاه حضرت ابراهیم (ع) است که «وَأَتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى»؛ جای پای

حضرت ابراهیم علیه السلام بوده است. حضرت می فرماید که خدا خیلی اجل و اعظم از این حرف‌ها است. یک بنده‌ای از بندگان خدا پایش را روی این سنگ گذاشت آن جا را خدا دستور داد که مصلی قرار بدهید.

«يَا جَابِرُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا نَظِيرَ لَهُ وَلَا شَبِيهَ تَعَالَى عَنْ صِفَةِ الْوَاصِفِينَ وَجَلَّ عَنْ أَوْهَامِ الْمُتَوَهِّمِينَ وَاحْتَجَبَ عَنْ عَيْنِ النَّاطِرِينَ لَا يَزُولُ مَعَ الزَّائِلِينَ وَلَا يَفُلُّ مَعَ الْأَفْلِينَ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»^۱.

مرحوم مجلسی رحمته الله یک حاشیه‌ای بر این روایت دارد: «الظاهر أن المراد بالعبء، النبي صلوات الله عليه حيث وضع قدمه الشريف عليه ليله المعراج و عرج منه كما هو المشهور»^۲.
مرحوم مجلسی، این روایت را این جور تفسیر کرده است که شاید منظور از این که «وَلَقَدْ وَضَعَ عَبْدٌ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ قَدَمَهُ عَلَى حَجْرٍ»، یعنی حضرت رسول صلوات الله عليه در وقت اسراء، قدم بر این سنگ نهاده‌اند.

درهامش بحار محشی این چنین گفته شده است:

«بَلِ الظَّاهِرِ مِنَ الْحَجْرِ أَنَّ الْمُرَادَ بِهِ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَبِهِ أَثَرُ قَدَمِهِ الشَّرِيفِ وَقَدْ أَمَرَنَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِقَوْلِهِ «وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى» أَنْ تَتَّخِذَهُ مُصَلًّى.»
این محشی، این حرف را زده است. گفتیم این حرف محشی، اقرب به عقل است تا حرف خود مرحوم مجلسی؛ چون ما نداریم که مثلاً به لحاظ این که رسول اکرم صلوات الله عليه پایش را روی آن صخره گذاشته «اتخذ الله مصلی»؛ نه، آن جا، قبل از این هم مسجد بوده است. مصلی بودنش ارتباطی با اسراء ندارد.

« فضیلت صلوات در مسجد الاقصی

مرحوم صدوق به سند صحیح از ابی حمزه ثمالی روایتی نقل کرده است که فضیلت مسجد الاقصی را بیان میکند: «عن الامام أبي جعفر الباقر عليه السلام قال: الْمَسْجِدُ الْأَرْبَعَةُ الْمَسْجِدُ الْحَرَامُ - وَمَسْجِدُ الرَّسُولِ ص - وَمَسْجِدُ بَيْتِ الْمَقْدِسِ - وَمَسْجِدُ الْكُوفَةِ يَا أَبَا حَمْزَةَ الْفَرِيضَةَ فِيهَا تَعْدِلُ حَجَّهَ وَ النَّافِلَةَ فِيهَا تَعْدِلُ عُمْرَةً»^۳.

۱- تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۵۹

۲- بحار الأنوار - ط مؤسسه الوفاء، ج ۱۰۲، ص ۲۷۱

۳- من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۲۹/ وسائل الشیعه، ابواب احکام المساجد، باب ۶۴، ح ۱

آن چه در این روایت آمده ظاهراً آن مقدار جامع فضیلتی است که در همه این مساجد اربعه وجود دارد؛ چون می‌فرماید «الْفَرِيضَةُ فِيهَا تَعْدِلُ حَجَّهٗ وَ النَّافِلَةُ فِيهَا تَعْدِلُ عُمْرَةً». ظاهر این است که این ضمیر «فیها» به همه مساجد اربعه برمی‌گردد. چون ابتدا حضرت فرمود: «الْمَسَاجِدُ الْأَرْبَعَةُ» این است و آن است و این است و آن. بعد فرمود الفریضه فیها کذا، النافله فیها کذا. یعنی در همه این مساجد. پس قدر مشترک، یعنی آن قدر اقل مشترک در فضیلت نماز بین همه این مساجد اربعه، آن حداقل که در همه این مساجد، مشترک است این مقدار از ثواب است که «الْفَرِيضَةُ فِيهَا تَعْدِلُ حَجَّهٗ وَ النَّافِلَةُ فِيهَا تَعْدِلُ عُمْرَةً».

ما روایت دیگری درباره جزئیات ثواب نماز در مسجد الاقصی داریم. این روایات هم متفاوت است. ما قبلاً تفاوت روایات ثواب را تفسیر کردیم. در مسجد رسول الله ﷺ هم تفاوت روایت داریم. ما گفتیم که این روایات متفاوت، قاعدتاً به لحاظ آن ثواب اعلی و ثواب ادنی است؛ یعنی یک روایت می‌گوید که مثلاً معادل صد هزار نماز است، یک روایت می‌گوید ده هزار نماز. یک روایت می‌گوید معادل هزار نماز است. گفتیم این تفاوت درجات ثواب، به لحاظ حد اعلی و حد ادنی است؛ چون مصلین، در احوال‌شان تفاوت وجود دارد. یکی خیلی عالی نماز می‌خواند، با حال است، یکی کمتر، یکی باز هم کمتر. یکی نمازی که می‌خواند مقارنت دارد با بعضی از مستحبات، می‌آوردش بالاتر. یکی کمتر می‌خواند. یا یکی نمازی که می‌خواند با بعضی از مکروهات یا اشیایی که موجب خفت و موجب تقلیل ثواب نماز می‌شود مقارن است، دیگری از این کارها نمی‌کند ثواب نمازش بیشتر می‌شود.

روایت دوم:

روایت دیگری داریم که مرحوم برقی در محاسن روایت کرده است. اسناد این روایت هم صحیح است. «عن الصادق عليه السلام عن آبائه عن علي عليه السلام قال: صَلَاةٌ فِي بَيْتِ الْمَقْدِسِ تَعْدِلُ أَلْفَ صَلَاةٍ». یک نماز، معادل هزار نماز است.

روایت سوم:

حدیث سومی هم در این رابطه وجود دارد که مرحوم فضل الله راوندی در نوادر روایت می‌کند: «باسناد عن ابن عباس عن النبي ﷺ: وَإِنَّ الصَّلَاةَ بِمَكَّةَ بِمِائَةِ أَلْفٍ وَبِالْمَدِينَةِ بِخَمْسِ وَ سَبْعِينَ أَلْفَ صَلَاةٍ وَ بِبَيْتِ الْمَقْدِسِ بِخَمْسِينَ أَلْفَ صَلَاةٍ...»^۱. در مسجد الاقصی یا در مسجد بیت المقدس هم معلوم می‌شود که تفاوت ثواب، وجود دارد.

۱ - مستدرک الوسائل، ابواب احکام المساجد، باب ۴۹، ج ۳

